



تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد 1

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 3

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه جلد اوّل

مقدمه ناشر

صحیفه سجّادیه، نام مجموعه‌ای از نیایش‌های وجود مقدّس امام زین العابدین علیه السلام است، این کتاب اوّلین اثر مکتوب قطعی الصدور از ناحیه امام معصوم به حساب می‌آید و پس از قرآن کریم، اوّلین کتاب مدوّن جامعی است که از منبع وحی به دست ما رسیده است.

بزرگان علمی شیعه از این کتاب به عنوان انجیل اهل بیت علیهم السلام و زیور آل محمد علیهم السلام یاد کرده‌اند.

صحیفه سجّادیه، کتاب دعایی است که تنها دعا و نیایش و تضرّع نیست، بلکه وجود مبارک امام سجّاد علیه السلام، مبانی بسیار مهم کلامی و فلسفی و عرفانی و اجتماعی و تربیتی و اخلاقی را در قالب دعا بیان فرموده‌اند.

امام علیه السلام، در فضای رعب و وحشت امویان و پس از عظیم‌ترین جنایت تاریخ،

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 6

یعنی واقعه اسف بار کربلا، این مجموعه معارف الهی را در اختیار شیعیان قرار دادند.

این کتاب گران سنگ علمی که شامل مباحث مهمّی در ابواب مختلف علوم اسلامی است، نیازمند تفسیر و شرحی است که انسان‌ها را با حقایق آن، آشنا سازد.

از این جهت بزرگان علمی شیعه در طول تاریخ به تفسیر و شرح این سرمایه عظیم الهی پرداخته‌اند.

مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی، 65 شرح را بر این کتاب شریف نقل می‌کند. لکن شرح‌های مختلف و تفاسیر تدوین شده پیرامون این منبع ارزشمند، از دو جهت قابل تأمل است:

اول: غالب این شروح و تفاسیر به صورت کامل نمی‌باشد، تنها برخی از اندیشمندان مانند مرحوم سید علی خان مدنی شیرازی، موفق به شرح کامل آن شده است.

دوم: به جهت پیشرفت علوم زمان، قرآن و کلمات اهل بیت علیهم السلام، نیازمند شرحی نو، بر اساس نیازهای زمان می‌باشد بر این اساس علامه محقق حضرت استاد انصاریان مد ظله العالی، اقدام به تفسیر و شرح این متن ارزشمند اخلاقی و عرفانی نمودند.

این شرح هر دو معنا را در بر دارد؛ زیرا تمام ادعیه، مورد بحث قرار گرفته و از طرفی این اثر، از رشحات قلم دانشمندی زمان شناس و عالمی فرزانه، مطابق با نیازهای زمان، بر اساس عمیق‌ترین مبانی علمی شیعه، مورد بحث واقع شده تا جایی که برخی از بزرگان علمی معاصر، این کتاب را در زمره عالی‌ترین شروح بر **صحیفه سجاده** شمرده‌اند.

در این مقام خالی از لطف نیست که به نظر مرحوم علامه محمد تقی جعفری رحمه الله

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 7

پیرامون این تألیف ارزشمند توجه شود، ایشان پیرامون این کتاب می‌فرماید:

یکی از آن حقایق بسیار پرمعنی و سازنده ابعاد مثبت بشری، دعا و نیایش با مقام ربوبی است که عدم تفسیر صحیح و توضیح لازم و کافی درباره آن برای عموم افکار بشری از يك طرف و گرایش شدید خود محوران به منفعت و لذت و خودکامگی‌ها از طرف دیگر، انسان‌های بسیار فراوانی را در همه دوران‌ها و در همه جوامع از برقرار ساختن ارتباط تکاملی انسان با کمال مطلق، محروم نموده است.

نتیجه از بین رفتن یا مختل شدن آن حقایق پرمعنا و سازنده، تنها این نبوده است که انسان‌ها از مقداری پدیده‌های زیبا و مطلوب و مفید محروم گشته‌اند، بلکه بالاتر از این، با از بین رفتن یا ورود اختلال در آن حقایق - که برخی از آنها را ذیلاً متذکر خواهیم گشت - حیات معقول انسانی هویت اصیل خود را که هر لحظه‌اش می‌تواند طعم ابدیت بدهد، از دست داده و کمترین هدف و حکمتی برای حیات در فرهنگ بشری نمی‌ماند.

شما گمان نکنید که زیبایی و رفاه و نظم و قانونمندی زندگی اجتماعی در جوامع به اصطلاح پیشرفته امروزی می تواند طعم هویت اصلی خود حیات را که حکمت و هدف اعلای خود را در ذات خود دارد، با کام عقل و وجدان ناب بشری آشنا بسازد. و شما گمان نکنید که محبت و علاقه اکثریت قریب به اتفاق انسان های امروزی که خود را موجوداتی زنده تلقی نموده و به جریان این زندگی دل خوش می دارند، ناشی از درک و دریافت حقیقت خود زندگی است «1»، بلکه اگر درست دقت کنیم خواهیم دید رضایت و دلخوشی از زندگی غیرقابل تفسیری که در پیش گرفته اند، ناشی از دلبستگی به آن وسایل و نمودهای زندگی

(1) - خداوند سبحان به اضافه این که این زندگی دنیوی را در برابر زندگی ابدی، ناچیز معرفی می نماید، علم و معرفت مردم را درباره این زندگی به نمودی از آن منحصر می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» [تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.؛ روم (30): 7.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 8

است که هویت حیات در آنها به صورت بسیار ناچیزی محلول شده است.

برخی از آن حقایق پرمعنا و سازنده ابعاد بشری که دعا و نیایش از جمله آنهاست، به قرار ذیل است:

1- حق و حقیقت

2- عدالت

3- آزادی

4- علم و معرفت

5- تعقل اصیل

6- وجدان فعال

7- صیانت تکاملی ذات

8- استقلال

9- سعادت

10- عشق حقیقی

11- اخلاق والای انسانی

12- رقابت سازنده

اینها حقایق هستند که بذره‌های اولیه آنها، با دست باغبان کلّ آفرینش، در اعماق جان‌های آدمیان کاشته شده است.

اختصاص دعا و نیایش درمیان آنهمه حقایق با عظمت این است که انسان‌ها به وسیله این ارتباط، به طور مستقیم در جاذبه مبدأ کمال که خداوند متعال است قرار می‌گیرند، در صورتی که همه آن حقایق در آن هنگام، عظمت واقعی خود را دریافت می‌کنند که نخست وارد منطقه ارتباط با کمال اعلی شوند و از امتیاز جاذبه مذکور در دعا و نیایش برخوردار گردند و آنگاه اصالت خود را دریابند.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 9

این که ما معنا و نتیجه دعا را در برآوردن نیازهای مادی خود خلاصه نماییم، اگر چه این معنا و نتیجه، یکی از با اهمیت‌ترین موارد دعا است که در هنگام به وجود آمدن شرایط آن، ضرورت حیاتی پیدا می‌کند، ولی چنین خلاصه کردن، موجب محدودیت بسیار ناروای این حقیقت عظمی است که موجب محروم گشتن انسان‌ها از معانی و نتایج بسیار با اهمیت دعا و نیایش می‌گردد.

اگر ما در دعاها و نیایش‌هایی که در قرآن مجید برای انسان‌ها تعلیم شده است با دقت کامل بیندیشیم و آن قسمت از دعاها و نیایش‌ها را که در «نَحج البلاغه» و «صحیفه سجاده» و دیگر منابع حدیثی آمده است مورد تحلیل و تحقیق‌های همه جانبه قرار بدهیم، با کمال وضوح خواهیم دید که هیچ وسیله‌ای مانند دعا توانایی تحقّق بخشیدن به تقاضاهای انواع رشد و کمال را ندارد.

با توجه به منابع فوق با دریافت ناب وجدانی درباره دعا و نیایش، مقداری از عمده‌ترین نتایج دو حقیقت مزبور را که قابل شهود عینی است، مطرح می‌نماییم:

1- دعا از اساسی ترین عوامل رشد معرفتی انسانی به واقعیت های پشت پرده طبیعت است؛ طبیعتی که با نظام بسته نهای خود، اکثریت افراد را در زندان تاریک جهل گرفتار ساخته است. در هر دعایی که يك انسان آگاه می نماید ارتباط تازه ای با کمال و مبدأ کمال احساس می کند.

رهروان کوی عشقت هر دمی در عالمی

ای مقیمان درت را عالمی در هر دمی

(خواجوی کرمانی)

بار دگر نکوترش بینم از آنچه دیده ام

هر نظرم که بگذرد جلوه رویش از نظر

2- بدان جهت که آدمی در حالات دعا و نیایش که جدی ترین حالات زندگی است، اتّصاف با بهترین صفات و ملکات و اخلاق فاضله را مسألت می نماید، لذا می توان گفت: دعا

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 10

همواره انسان را در این معبد بزرگ دنیا که برای ناآگاهان، تنها جای خور و خواب و خشم و شهوت است، در حال تعلّم حقایق و واقعیت های موجب رشد و کمال، نگه می دارد. بنابراین، اگر کسی معنای دعا و نیایش را واقعاً بفهمد، همین جهان هستی در عین حال که معبدی است بزرگ، دانشگاهی است که عالی ترین دروس درباره «انسان آن چنان که هست» و «انسان آن چنان که باید و شاید» را برای وی تعلیم می دهد.

آری، در آن حال که مردم بی خبر از کمال، کتاب بزرگ هستی را به عنوان يك بالش زیر سر خود می نهند و به خواب عمیق جهل و خودخواهی فرو می روند، نیایشگران آگاه از همین کتاب، در حال نیایش، حقایقی را می خوانند که از ذهن آن بی خبران خطور نمی کند:

گر تو آش بالش کنی هم می شود

گر چه مقصود از کتاب آن فن بود

3- نخستین سازندگی دعا که در يك انسان آگاه به وجود می‌آورد، این است که وی را به نیازِ قرار گرفتن در جاذبه کمال، آگاه می‌سازد و آنگاه او را در جاذبه مزبور قرار می‌دهد.

دریافت نقص و نیاز برای يك انسان آگاه از منبع جوشان اشتیاق به کمال در درون مبدأ، حرکتی است که ادامه آن را تا ورود به منطقه کمال تأمین می‌نماید.

4- کسی که آگاهانه به نیایش می‌پردازد، پیش از تلفّظ نخستین کلمه دعا مخصوصاً در موقعی که آن کلمه «خدایا» باشد حالتی فوق حالات معمولی مغزی و روانی را- اگر چه در يك لحظه- از درون خود احساس می‌کند که هیچ نامی برای آن جز لَبَّيْک خداوند نتوان گذاشت:

وان نیاز و درد و سوزت پیک ما است

بلکه آن الله تو لبّیک ما است

نه که من مشغول ذکر کرده‌ام

نی تو را در کار، من آورده‌ام

جذب ما بوده گشاده پای تو

حیله‌ها و چاره‌جویی‌های تو

زیر هر یا ربّ تو لبّیک‌ها است

درد عشق تو کمند لطف ما است

لیک سر تا پا توان آن را چشید

هست لبّیکی که نتوانی شنید

5- اگر دعا و نیایش حکمتی جز این نداشت که انسان را در موضعی فوق طبیعت و جریانات قانونی آن قرار می‌دهد و سلطه و نظاره دائمی خداوندی را درباره هستی و این که خداوند در هر لحظه می‌تواند جریان هستی را در يك نظام باز مورد دگرگونی به وسیله ارواح شیفته بارگاه خود قرار بدهد، برای ضرورت در حیات انسانی کافی بود.

آری، اگر دعا و نیایش جز این نتیجه‌ای نداشت، کافی بود که سرنوشت يك انسان را در همه سالیان عمر تغییر داده و حیات او را با اشراف و گسترش من در هستی به جریان بیندازد.

سازندگی دعا و نیایش درباره ابعاد گوناگون انسان بسیار متعدّد و متنوّع است که متأسفانه مورد توجّه کافی قرار نمی‌گیرد.

با مطالعه و بررسی این کتاب و ورود به سرزمین محتویات آن، این امید در دل‌های انسان‌های عاشق کمال، زنده می‌گردد که دعا و نیایش، معانی و نتایج و بالاتر از همه هویت اصلی خود را در فرهنگ معنوی بشر بازیافته و به عنوان یکی از اساسی‌ترین عوامل تحرك و تلاش پرمعنا در «حیات معقول» جای خود را باز کند.

ایشان سپس اضافه می‌کند:

این کتاب ارزشمند در حقیقت بیانی رسا از بیانانی است که می‌بایست در توضیح و تفسیر لزوم قرار گرفتن انسان‌ها در جاذبه کمال - که در خط نورانی مکتب انبیای عظام علیهم السلام مشاهده می‌شود - به صحنه عقول و دل‌های عاشقان حق و حقیقت وارد می‌گشت. مطالعه کنندگان و مخصوصاً محققان ارجمند در محتویات این کتاب که شرحی است بر صحیفه مبارکه سجاده از زین العابدین و مولی العارفین امام علی بن الحسین السجّاد علیه السلام، با هویت و تفسیر و تحقیقات عالی‌تری رویاروی خواهند گشت که امیدواریم با تلاش پیگیر خود بار دیگر دعا و نیایش را به عنوان یکی از با اهمیت‌ترین عوامل به وجود آورنده «حیات معقول» در مسیر جاذبه ربوبی به طور جدّی مطرح نمایند و آن عده مردمانی که به جهت بی‌توجهی به معنای دعا و نیایش، از برخورداری از این نعمت عظمای الهی محروم مانده‌اند توجیه صحیح نموده و برای حیات آنان درخشش و طراوت حقیقی و ذاتی آن را باز گردانند.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 12

این کتاب، اکنون در زمره کتب مرجع و مورد توجه خاص محققان علوم اسلامی و اندیشمندان و فرهیختگان قرار گرفته و افراد متعددی از فضایی حوزه علمیه، این اثر را مرجعی برای آثار تحقیقی خود و گروهی از اندیشمندان دانشگاهی، در سطوح مختلف، آن را مصدري برای پایان نامه‌های علمی خود قرار داده‌اند.

از امتیازات این اثر نسبت به چاپ‌های قبلی می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

1- حروفچینی و مقابله متن با دست نوشته مؤلف.

2- بازبینی متن و اعمال بازنگری «به اشراف مؤلف».

3- موضوع‌گذاری جهت سهولت دسترسی به مطالب.

4- ویرایش ادبی متن فارسی و عربی.

- 5- بازنگری اعراب و ترجمه روایات.
- 6- جایگزینی ترجمه جدید مؤلف از آیات قرآن مجید، نَحج البلاغه، صحیفه سجادیه.
- 7- استخراج منابع و تطبیق روایات با مصادر روایی شیعی و سنی.
- 8- اضافه کردن بیش از 250 موضوع، «تحت اشراف مؤلف» به برخی فرازهایی که قبلاً شرح نشده بود.
- 9- تلطیف در اشعار کتاب و شناساندن شاعر.
- 10- شماره گذاری فرازهای صحیفه سجادیه.
- 11- تنظیم ترجمه های مربوط به فرازهای دعا، به صورت جداگانه.
- 12- تنظیم فهرس متنوع در مجلدی مستقل.
- 13- تنظیم فهرست موضوعی مطالب در مجلدی مستقل.
- 14- ارائه داستان های کتاب در مجلدی مستقل.
- 15- حذف برخی از مطالب که مناسب امور اجتماعی سال های تألیف کتاب بوده و دخیلی در موضوع کتاب نداشته است «به اشراف مؤلف».

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 13

در پایان، از همکاری کلیه عزیزان، محققان واحد تخصصی صحیفه سجادیه مرکز دارالعرفان الشیعی، فضلالی عزیز، حجج اسلام آقایان:

1- حجة الاسلام شیخ محسن فیض پور

2- حجة الاسلام علی تقدیری

3- حجة الاسلام محمد حسین امیدوار

کمال تشکر را داشته و توفیق روز افزون ایشان را از خداوند متعال خواستاریم.

واحد تحقیقات

(مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی)

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 14

هُوَ الْحَقُّ

پیشگفتار

چند ماهی برای انجام برنامه‌ای در مسیر فرهنگ سعادت بخش الهی در فکر بودم، ولی فکرم به جایی نمی‌رسید، تا از توجه و عنایت حضرت حق، در ایام ولادت رسول اکرم و نبی مکرم صلی الله علیه و آله و امام به حق ناطق حضرت صادق علیه السلام، در لحظاتی از شب پرفروغ جمعه، نسبت به تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه که محصول قلب و روح و جان و دل و حال و مقال امام عاشقان و حیات عارفان و زنده عابدان و سرور ساجدان و نخبه حکیمان و اسوه شب زنده داران حضرت زین العابدین علیه السلام است، مُلِّهَم شدم!!

برای قوّت قلب، نسبت به این برنامه معنوی، با تضرّع و زاری و با انکسار و خواری، در حال توجه به حضرت حقّ به قرآن مجید که همیشه در مصایب و مشکلات راهگشایم بود، پناه برده و به آن گنجینه بی‌نظیر الهی تفأل زدم، این آیه کریمه آمد:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 16

وَ الْبَقِيَّةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا «1»

ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

آیه شریفه مرا شگفت زده کرد، تا دو روز تمام فکرم به کلام حضرت حق مشغول بود، دلالت و راهنمایی آیه کریمه مرا مات و مبهوت و معنویت این سخن پرهیز حضرت دوست، شوقی عجیب نسبت به شروع تفسیر و شرح «صحیفه سجاده» در قلبم ایجاد کرد.

در آن دو روز، قرآن مجید در مقابلم باز بود، هر بار که از کنارش می‌گذشتم به آن آیه ملکوتی و نورانی خیره می‌شدم و از انوار تابناکش بهره می‌گرفتم، تا به وقت شنیدن صدای مؤذن که جهت اعلان نماز مغرب فریاد عاشقانه می‌زد، در حالی که هنوز قرآن روبرویم بود و به آن آیه شریفه می‌نگریستم، این برنامه خدا خواسته را، در عین اعتراف به عجز و ذلت و خالی بودن از دانش و بینش، شروع کردم. تنها تکیه گاهم در این کار لطف و عنایت حضرت اوست و هم از آن جناب می‌خواهم که تا پایان کار، رحمت و رحمتش را از این فقیر دل شکسته و بینوای دست و پا بسته دریغ نرزد که هیچ کاری بدون نظر و خواست و اراده او صورت نمی‌گیرد.

عارفان روشن ضمیر، از «صحیفه سجاده» به «انجیل اهل بیت علیهم السلام» یاد کرده‌اند و بینایان راه از این دریای پر از حکمت، تعبیر به «زبور آل محمد علیهم السلام» نموده‌اند!!

صحیفه سجاده، خزانه پرگوهر سلطان ملک و ملکوت، حاکم عرصه گاه ناسوت و لاهوت، امیر کشور جلال و جبروت، فرمانروای جهان صدق و عشق، مولای عارفان روشن دل و پیشوای عاشقان عامل، وجود مقدس حضرت سجاد علیه السلام است.

(1) - کشف (18): 46.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 17

این خزانه، دارای گنج‌های حکمت است و هر آنچه برای رشد و کمال انسان لازم می‌باشد، در این منبع گنجانده شده است.

صحیفه سجاده، مدرسه‌ای است که معلّم آن امام سجاد علیه السلام است و این معلّم است که با این کتاب، جهانیان را در تمام اعصار درس می‌دهد و هر کسی را در حدّ توان و قدرتیش و به اندازه تکلیف و استعدادش به مقامی که باید برسد می‌رساند.

صحیفه سجادیه، دریای پرخروش فیض الهی است که لؤلؤ و مرجانش از شمارش بیرون و اشیای پرقیمتش از حدّ احصا خارج است.

صحیفه سجادیه، خورشید پرفروغی است که چون نخل وجود انسان در پرتو تابنده‌اش قرار گیرد تبدیل به شجره طیّبه گردد.

صحیفه سجادیه، آفتاب پرحرارت الهی است که از مشرق وجود حضرت زین العابدین علیه السلام برای تربیت درخت وجود انسان طلوع کرده و تا عمق ابدیت از فروغ بخشی باز نخواهد ماند!!

صحیفه سجادیه، میزان سنجش سره از ناسره، حقّ از باطل، نور از ظلمت، درستی از نادرستی، حیات از مرگ، دنیا از آخرت و سلامت از مرض است.

صحیفه سجادیه، چشمه فیض الهی، نجات دهنده از تباهی، رها کننده انسان از گمراهی است.

صحیفه سجادیه، معلّم حکمت، منبع معرفت، جاذبه رحمت، ایجاد کننده محبّت، سازنده شخصیت، به وجود آورنده کرامت و رساننده انسان به مقام با عظمت قرب و معیت است.

صحیفه سجادیه، طبیب حاذق، محبوب قلب صادق، آرامش جان عاشق، عذرای دل را وامق، روشنگر مغارب و مشارق، کاشف حقایق، دوی درد نفوس ناطق، کوبنده منافق و به حقیقت چشمه فیّاض حضرت خالق است.

صحیفه سجادیه، آرام جان پاکبازان، محرّک قلب تیز پروازان، نوای نای

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 18

دلنوازان، قدرت نفس جوانمردان، عشق عاشقان، عرفان عارفان، پناه بی‌پناهان، راز دل رازداران، آه دل مستمندان به وقت شامگاهان، مناجات پرشور سحرخیزان و سرمایه روح امیدواران است.

صحیفه سجادیه، خزانه پرگوهری است که با کمال تأسّف تاکنون ناشناخته مانده و آن طور که شایسته این کتاب با عظمت است، از آن استفاده نشده و شرح جامعی که قابل استفاده تمام مردم باشد، برای این دریای بی‌ساحل معنوی فراهم نیامده است.

اکثریت شیعه دوازده امامی، چنانکه از نهج البلاغه عظیم بی‌خبرند، از صحیفه سجادیه، نیز در غفلت‌اند!!

در کنار دریای بی کرانند ولی تشنه‌اند، در جنب بزرگترین گنجینه معارفند ولی بی‌خبرند، از غنی‌ترین معدن حکمت و علم و بزرگ‌ترین منبع دانش و بینش برخوردارند ولی تمیذستند.

آن قدر که به دنیای خود می‌رسند، از آخرت خویش اطلاع نمی‌گیرند؛ ولی در حدی که به جسم می‌پردازند، احوالی از قلب و روح و نفس نمی‌پرسند؛ به این اندازه‌ای که برای آبادی شکم و پاسخگویی به شهوت اقدام می‌نمایند، به معنا و معنویت و به مقام و شخصیت خود توجه نمی‌کنند.

بعد از گذشت پانزده قرن از طلوع **صحیفه سجادیه**، هنوز اکثریت مردم در تاریکی جهل نسبت به این سرمایه بی‌نظیر الهی به سر می‌برند.

دقت در دعا‌های امام سجاد علیه السلام، این معنی را به انسان نشان می‌دهد که باید **صحیفه سجادیه** در حوزه‌های علمی شیعه و در مدارس فرهنگی، جزء کتب اصیل درسی شود و برجستگان با هنری برای تعلیم این فرهنگ پرفروغ تربیت شوند.

صحیفه سجادیه، باید در دانشگاه‌های اسلامی، به عنوان یکی از مهمترین منابع درسی مورد استفاده قرار گیرد، تا در سایه آن، در هر رشته‌ای از علم، متخصصانی با

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 19

فضیلت و اندیشمندانی دلسوز و دانشمندانی متعهد و معلمانی با کرامت، تحویل جامعه گردد.

سزاوار است اساتید حوزه علمیه در پایان درس فقه و اصول هر روزه خود، فصولی از **صحیفه سجادیه** را به شاگردان مکتب حق القا نمایند، تا پس از طی مراحل فقه و اصول، افرادی عابد و زاهد، بینا و بصیر، خبیر و علیم، قوی و آگاه، مخلص و خالص، شیفته و سوخته، عارف و عاشق در جامعه ظهور کنند!

واجب است گویندگان مذهبی، بخشی از سخنان خود را، در وقت تبلیغ، به خصوص ایام محرم و صفر و ماه مبارک رمضان در محور معارف این کتاب قرار دهند، تا مستعلمان بزرگوار، از خواسته‌های ناب حق آگاه شده و به حسنات الهیه آراسته گردند و نیز بر هر امام جماعتی لازم است بعد از نماز جماعت یا بین دو نماز فرازهایی از این کتاب گرانبها را بر مردم نمازگزار بخواند، باشد که از این مائده الهی، نصیب قابل توجهی به آنان برسد.

بر اندیشمندان آگاه و متفکران بینا و محققان توانا فرض است که در شرح و تفسیر این کتاب همت گمارند و از این طریق به کشف حقایق این منبع ناشناخته نایل آیند، باشد که به انسان و انسانیت خدمتی شود.

بر آنان که از نعمت و مکنت مال برخوردارند، لازم و واجب است، بینایان راه را در تفسیر مفصل این کتاب تشویق کنند و آنان را با بذل مال خود جهت انجام امور چایی و پخش این منبع فیض حق امیدوار و دلگرم سازند که یکی از بهترین و ارزنده‌ترین نقاط خرج مال و انفاق در راه خدای متعال، این نقطه روشن و این گذرگاه پر قیمت است.

بدون شك اگر این کتاب به دست عالمان آگاه و متخصصان والا و حکیمان دانا، تفسیر و تحلیل شود، به بهترین صورت و با زیباترین کیفیت چاپ شده و به دست مردم برسد، نیکوترین اثر تربیتی را در وجود مردم خواهد گذاشت و از این مسیر

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 20

هزاران نفر به راه آشتی با حق و حقیقت درخواهند آمد و چه بسا که جرّقه‌ها و بارقه‌های آتشین این کتاب از زشت‌کارترین افراد، نیکوکارترین انسان‌ها به وجود آورد.

مگر با يك جرّقه الهی پسر یزید ریاحی، حرّ الهی نشد! مگر با يك بارقه ربّانی که از طریق قرآن جهید، هولناک‌ترین دزد سرگردنه بهترین عارف و معلّم عارفان نشد! مگر بازیگری شهوت ران و غرق شده در لُهو و لعب، با نسیمی که از قلب موسی بن جعفر علیه السلام به او رسید عابد و زاهد زمانه نشد؟!

برای چه پس از این همه دلیل و برهان و این همه مصادیقی که قرآن و روایات و تاریخ نشان می‌دهد، معطل نشستیم؟

هان! ای حوزه‌های علمیه شیعه و ای آموزش و پرورش مملکت اسلامی زجرکشیده و ای روحانیون اندیشمند و آگاه و ای معلّمان بینا و دلسوز تا نفس دارید، در راه رضای حقّ و در کمال آگاهی و اخلاص برای رشد و تربیت مردم و پاسخگویی به نیازهای معنوی جامعه، به خصوص نسل با کرامت جوان که نسل انقلاب و جهاد و جبهه و خون و شهادت است، دامن همت به کمر زنید و از آسوده نشستن و بر محور عافیت گشتن و بی‌توجهی به تشنگان معرفت بپرهیزید که در دادگاههای عدل الهی در صحنه باعظمت محشر جوابگو خواهید بود.

الهی، بنده‌ای خسته حالم، به وجودت قسم تشنه وصالم، دستم بگیر که دور از کمالم، دل شکسته‌ای بی‌پر و بالم، چرا از درد محرومی ننام؟!

الهی، روسیاهم، ناآگاهم، غرق گناهم، ای پناه فقیران! بی پناهم، چه سازم که با تمام وجود دود آهم.

الهی، در این مسیری که مرا مُلْهَم ساختی، سخت محتاج و نیازمند به یاری توام، تفسیر و شرح صحیفه سجادیه کار من نیست، من از نور معرفت محروم و از علم و دانش دورم، تنها با لطف و رحمت و رأفت و مرحمت تو دست به این کار سنگین

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 21

می‌زنم اگر توفیق رفیقم کنی آن را به پایان می‌برم، اگر به خود واگذاریم از این نعمت عظیم محروم گردم.

قَوْ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَ اشْدُّ عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي. «1»

اعضا و جوارحم را برای خدمت نیرو ده و نیروهای درونیم را بر تصمیم جدی توان بخش.

آری، این همه از محبت توست و ظهور هر حقیقتی معلول عنایت و کرم توست.

اگر برق عشق خود به قلب نمی‌انداختی کسی به فکر کار مثبتی نمی‌افتاد و اگر جرعه لطف در بوته دل نمی‌گذاختی کسی از پی معرفت و تعلیم آن به دیگران نمی‌رفت.

آری، تمام حقایق و واقعیت‌ها به هر صورت و کیفیت که هست در پرتو فضل توست و هیچ عقلی، این معنا را در هیچ دوره‌ای از ادوار حیات، منکر نبوده است.

فقیر: حسین انصاریان

(1) - مصباح المتهدّد: 849؛ المصباح، کفعمی: 559، دعای کمیل.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 22

حیات پر فروغ

حضرت امام زین العابدین علیه السلام

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 25

ولادت زین العابدین علیه السلام

وجود مقدس حضرت سجاد علیه السلام بنا بر مشهور، روایات در روز پنجشنبه برابر با پنجم ماه با عظمت شعبان، در سال سی و هشتم هجری، دو سال قبل از شهادت حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر مدینه، از پدری با کرامت چون حضرت ابوعبدالله الحسین، سید الشهداء علیه السلام و مادری با عظمت به نام شلافه که امیرالمؤمنین وی را مریم نامید، متولد شد.

گرچه در روایات نام‌های دیگری نیز نقل شده است که می‌توان به:

شهربانو، غزاله، شاه زنان، شاه جهان، جهان بانو، خوله اشاره کرد.

از مجموع روایات «1» استفاده می‌شود که همه این نام‌ها، يك نفر است که دختری از نسل یکی از بزرگان ساسانیان ایران می‌باشد.

به خاطر چنین پدر و مادری و این گونه اصل و ریشه‌ای که پدرش از عرب

(1) - بحار الأنوار: 4/ 16-4، باب 1، احادیث 4، 18، 19، 20، 21، 23، 24، 25، 27، 32، 33؛ مناقب ابن شهر آشوب: 4/ 167، 176؛ ربيع الابرار: 1/ 402؛ كشف الغمة: 2/ 73، 101، 105؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1/ 40، 2/ 128؛ بصائر الدرجات: 7/ 355، باب 11، حدیث 8؛ الارشاد، شیخ مفید: 2/

137؛ الکافی: 6/ 466، باب مولد علی بن الحسین علیه السلام؛ اعلام الوری: 1/ 480؛ الصراط المستقیم: 3/ 138؛ العدد القویة: 55؛ الدروس الشرعية: 2/ 12.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 26

قریشی و مادرش از عجم فارس می باشد او را «ابن الخیرتین» می گفتند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

لِلَّهِ مِنْ عِبَادِهِ خَيْرَتَانِ، فَخَيْرُهُ مِنَ الْعَرَبِ قُرَيْشٌ وَمِنْ الْعَجَمِ فَارِسٌ. «1»

از بندگان خدا دو گروه برگزیده و نیکو هستند. بندگان نیکو و برگزیده عرب، قریش می باشد و بندگان نیکو و برگزیده عجم فارس ها هستند.

امام سجاد علیه السلام همواره می فرمود:

أَنَا ابْنُ الْخَيْرَيْنِ. «2»

من فرزند دو طایفه نیکو و برگزیده هستم.

زیرا جد او رسول خدا صلی الله علیه و آله است که قریشی و عرب است و مادر او دختری از بزرگان ساسانیان است که فارس و ایرانی می باشد. «3» پیشوای مؤمنان و عارفان، قطب اهل تقوا، امام علی علیه السلام به فرزند بزرگوارش در تعریف و تمجید از همسرش فرمود:

وَهِيَ أُمُّ الْأَوْصِيَاءِ الذُّرِّيَّةِ الطَّيِّبَةِ. «4»

فرزندم! همسرت سلافه، مادر امامان معصوم بعد از تو و ریشه ذرّیه پاک و پاکیزه است.

(1) - المناقب، ابن شهر آشوب: 4/ 167؛ بحار الأنوار: 46/ 4؛ ربیع الابرار: 1/ 402.

(2) - المناقب، ابن شهر آشوب: 4/ 167؛ بحار الأنوار: 46/ 4؛ ربیع الابرار: 1/ 402.

(3) - نکته‌ای که نباید از آن غفلت شود این است که: در اصل ماجرا تردید وجود دارد مضافاً بر این که در روایات و تاریخ هم اختلاف مشاهده می‌شود. همان طور که شهید مطهری در «خدمات متقابل اسلام و ایران»: 108-116 اشاره کرده‌اند، به نظر می‌رسد که تنها می‌توان پذیرفت که مادر امام سجاد علیه السلام زنی وابسته به یکی از خاندان‌های مهم که می‌توانسته از خاندان‌های ساسانی باشد که نوعاً در تمامی مراکز استان‌ها قدرت را به دست داشته‌اند باشد. اما اثبات این که دختر خود کسری ایران بوده، دشوار است؛ «حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام: 259.

(4) - الخرائج و الجرائح: 751/2، باب 15، حدیث 67؛ بحار الأنوار: 11/46، باب 1، حدیث 21.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 27

نام و القاب زین العابدین علیه السلام

نام نامی و اسم گرامی آن حضرت، علی است و از بعضی روایات استفاده می‌شود، در اولاد پسر، بزرگ‌ترین فرزند حضرت حسین علیه السلام است و دو فرزند پسر دیگر آن حضرت نیز علی نام داشتند.

سبب این که امام حسین علیه السلام نام هر سه فرزند پسر خود را، علی انتخاب کرد، عشق عجیبی بود که به پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین داشت و هم درسی بود که به امت اسلام داد تا در انتخاب نام فرزندان، بهترین نام و با معناترین اسم را برگزینند، تا به هنگام صدا کردن فرزندان، چهره‌های پاک الهی در ذهن آنان و شنوندگان دیگر تداعی شود، تا از این رهگذر جرّقه‌ای به قلوب بزند و از شعله آن، روح و جان به اوصاف اولیای الهی متّصف شود.

آن حضرت به خاطر حالات و روحیات و کمالات و اعمال و اخلاق و اوصاف و واقعیتهایی که داشتند ملقب به القاب زیر شدند، القابی که معانی آن در تمام شؤون هستی آن حضرت تجلّی داشت:

سید العابدین، زین الصالحین، وارث علم النبیین، وصی الوصیین، خازن وصایا المرسلین، امام المؤمنین، منار القانتین و الخاشعین، متهجّد، زاهد، عابد، عدل، سجّاد، بکّاء، ذوالثّقنات «1»، امام الامة، أبوالائمة، حبیب، زکی، امین، زین العابدین.

لقب زین العابدین علیه السلام

در این که آن حضرت را زین العابدین می‌گویند دو روایت جالب در بهترین کتب حدیث آمده:

(1) - پینه هایی که از کثرت عبادت بر مواضع سجده ظاهر می گردد.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 28

1- عمران بن سلیم می گوید: هرگاه زهری از علی بن الحسین مطلبی نقل می کرد، می گفت: مرا زین العابدین روایت کرد.

يك بار سفیان بن عُیَیْنَه به او گفت: از چه جهت او را زین العابدین می گویی؟

پاسخ داد: از سعید بن مسیب شنیدم که رسول خدا فرمود:

يُنَادِي مُنَادٍ: أَيُّ زَيْنٍ الْعَابِدِينَ؟

روز قیامت، فریاد کننده ای آواز برآرد: زینت عبادت کنندگان، کجاست؟

چنان می بینم که فرزندان علی بن الحسین با تمام وقار و سکون در میان مردم محشر برای رسیدن به جایگاهش قدم بر می دارد. «1» 2- سحرگاهی در حال عبادت و مناجات بود، مناجاتی عاشقانه و عبادتی خالصانه، ابلیس به صورتی وحشتناک در برابرش محسوس شد تا وی را از حال خوشی که با محبوبش داشت باز دارد، آن حضرت کمترین توجهی به آن شبح هولناک و چهره ترس آور نکرد، به قیام و قعود و به ذکر و مناجاتش ادامه داد که ناگهان شنید گوینده ای از طرف غیب، سه مرتبه فریاد زد.

أَنْتَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ حَقًّا.

تو، به حقیقت زینت عبادت کنندگان هستی! «2» سید محمد حسین شهریار، ادیب بزرگ چه نیکو سروده:

صلا بزن که به جان می خرم بلای تو را

دلم جواب بلی می دهد صلا ی تو را

وفا نمی کند این عمرها وفای تو را

کیشم جفای تو تا عمر باشدم هر چند

مگر نه در دل من تنگ کرده جای تو را

بجاست کز غم دل رنجه باشم و دلتنگ

ولی نمی شنود کس صدای پای تو را

تو از دریچه دل می روی و می آیی

(شهریار)

(1) - بحار الأنوار: 3/46، باب 1، حدیث 1؛ علل الشرایع: 1/230، باب 165، حدیث 1.

(2) - بحار الأنوار: 5/46، باب 1، حدیث 6؛ كشف الغمّة: 2/74.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 29

عبادت زین العابدین علیه السلام

به هنگامی که وضو می گرفت، رنگ مبارکش به زردی می گرایید. زمانی اهل بیت بزرگوارش از او پرسیدند: چرا به وقت وضو این چنین می شوی؟ پاسخ داد:

می دانید آماده ایستادن در برابر چه آقایی هستم!

چون به نماز می ایستاد لرزه بر اندامش می افتاد!! در جواب کسی که از حضرت پرسید این چه حال است؟ فرمود: به وقت مناجات و عبادت در پیشگاه محبوبم این حالت به من دست می دهد.

روزی در اطاقی که در حال سجده بود آتش افتاد و بیم آن می رفت که شعله آتش تمام اطاق را بگیرد، ناگهان فریاد زدند: پسر پیامبر! آتش آتش!!

اهل خانه آتش را خاموش کردند و آن عاشق پاکبخته هنوز در سجود بود، چون از عبادت فارغ شد، عرضه داشتند: چه علیّی شما را از توجه به حریق که به اطاق افتاد بازداشت؟ فرمود: آتش آخرت!! «1» روایتی بس مهم در باب کیفیت عبادت عابدان به مضمون زیر از حضرت علی علیه السلام نقل شده:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَ آخَرِينَ عَبَدُوهُ رَغْبَةً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ. «2»

گروهی خداوند را از ترس عذاب بندگی می کنند، این عبادت غلامان و بردگان بزدل است. جمعی حضرت دوست را از شوق رسیدن به بهشت عبادت می کنند، این کار تاجران است. و عده ای وجود مقدّس او را محض

(1) - نهج البلاغه: حکمت 237؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 290 / 3؛ بحار الأنوار: 80 / 46، باب 5، حدیث 75.

(2) - نهج البلاغه: حکمت 237؛ غرر الحکم: 198، حدیث 2934؛ کشف الغمّة: 2 / 150.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 30

شکر و این که آن جناب لایق عبادت است، پرستش می نمایند و این عبادت آزادگان است.

عبادت آن جناب عبادت آزاد از ترس و شوق بود، او با تمام هستی و وجودش خداوند را محض خداوندیش می خواست، در هیچ عبادتی از حضرت معبود توقّع اجر و مزد نداشت و به خاطر ترس از عذاب به هیچ عبادتی قیام نکرد!!

اگر نافله روز به خاطر کار زیاد از دستش می رفت، به وقت شب به قضای آن برمی خواست و به فرزندانش می فرمود:

این برنامه بر شما واجب نیست، ولی من دوست دارم هر يك از شما که به برنامه شایسته ای عادت کرد آن را از دست ندهد، اگر در زمان معینش نتوانست بجای آورد، به وقت دیگر آن را قضا کند! «1» کشف الغمّة می نویسد:

امام سجاد علیه السلام در هر بیست و چهار ساعت، هزار رکعت نماز به جای می آورد و چون صبح می شد از هیئت حق غش می کرد و آن چنان از خود بی خود می شد که وقتی باد می وزید او را همچون خوشه گندم به راست و چپ حرکت می داد!! «2» در «پرواز در ملکوت» آمده است:

«آنان که مجذوب جمال جمیل و عاشق و دلپاخته حُسن ازلند و از جام محبّت سرمست و از پیمانه السّت بی خودند، از هر دو جهان رسته و چشم از اقالیم وجود بسته و به عزّ قدس جمال اللّٰه پیوسته اند، برای آنها دوام حضور است و لحظه ای از فکر و ذکر و مشاهدت و مراقبت مهجور نیستند.

آنان که اصحاب معارف و ارباب فضایل و فواضلند و شریف النفس و کریم الطّینه اند، چیزی را به مناجات حق اختیار نکنند و از خلوت و مناجات حق فقط و

(1) - بحار الأنوار: 98 / 46، باب 5، حدیث 86؛ کشف الغمّة: 2 / 288.

(2) - کشف الغمّة: 2 / 86؛ وسائل الشیعة: 98 / 4، باب 30، حدیث 4614.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 31

فقط خود او را طالبند و عزّ و شرف و فضیلت و معرفت را همه در تذکر و مناجات با حق دانند.

اینان اگر توجه به عالم کنند و نظر به کونین اندازند، نظر آنها عارفانه باشد و در عالم، حقّ جو و حق طلبند و تمام موجودات را جلوه حقّ و جمال جمیل دانند.

از محضر، حاضر را طلبند و احترام محضر را برای حاضر کنند و عبودیت را مودّت و معاشرت با کامل مطلق دانند و اشتیاق آنان برای عبادت از این باب است!!

ولی ما بیچارگان گرفتار آمال و امانی و بسته زنجیرهای هوا و هوس و فرورفتگان در سجن مسجور ظلمانی طبیعت که نه بویی از محبت و عشق به شامه روحان رسیده، نه لذتی از عرفان و فضیلت را ذائقه قلبمان چشیده، نه اصحاب عرفان و عیانیم و نه ارباب ایمان و اطمینان، عبادات الهیه را تکلیف و کلفت دانیم و مناجات با قاضی الحاجات را سرپار و تکلف شماریم، جز دنیا که مغلّف حیوانات است میل به چیزی نداریم و جز به دار طبیعت که مُعْتَكِف ظالمان است تعلّقی برای ما نیست، چشم بصیرت قلبمان از جمال جمیل، کور و ذائقه روح از ذوق عرفان، مهجور است!! «1» امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

پدرم حضرت سجّاد، نعمتی از نعم الهی را یاد نکرد مگر این که سجده آورد.

آیه‌ای از قرآن که در آن مسئله سجده بود قرائت نکرد مگر همراهش به سجده آمد. رنجی از او برطرف نگشت مگر این که به خاطر آن سجده کرد و از نماز واجبی فارغ نشد جز این که آن را به سجده پیوند داد و موقّق به اصلاح اختلاف بین دو نفر نگشت مگر این که به خاطر توفیقش به آن کار بر خدا سجده کرد. در جمیع مواضع سجودش اثر سجود آشکار بود، به همین خاطر

(1) - پرواز در ملکوت: 1/ 258.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 32

پدرم را سجّاد نامیدند! «1» حالات عالی و عرفانی حضرت سجّاد علیه السلام را در غزل زیبای سیف فرغانی ببینید:

دل زغمت زنده شد، ای غم تو جان دل
نام تو آرام جان، درد تو درمان دل

من به تو اولی که تو، آن منی آن من
دل به تو لایق که تو، آن دلی آن دل

عشق ستمکار تو، رفته به پیکار جان
شوق جگر خوار تو، آمده مهمان دل

ترکنم از آب چشم، روی چونان خشک را
چون جگری بیش نیست، سوخته بر خوان دل

(سیف فرغانی)

در حالات الهی آن حضرت آمده:

بسترش، خوشحالیش از برنامه‌های حق بود و فرشش، نشاطش در عبادت و دوستش، تصدیق نسبت به حقایق و خلوصش، خودداریش از غیر رضای ربّ، تکیه گاهش، سجّاده و پوششش قبرش بود!

لحافش، اصرارش در بندگی و مناجات و خواب و چرتش، قیام و خضوع و خشوع نسبت به پروردگار و حرفه‌اش، سوختن در عشق ربّ!

تجارتش، زیارت خانه حقّ و حرم پیامبر و بازارش شوق به خدمت و بوی خوشش، مهر و محبّت و حرفه‌اش، طاعت و لباسش، عزّت و سلاحش، صلاح و مرکبش، زمین و عادتش، ظهور نیروهای ملکوتی درونی و سرمایه‌اش، گرسنگی و

(1) - بحار الأنوار: 6/46، باب 1، حدیث 10؛ وسائل الشیعة: 21/7، باب 7، حدیث 8597.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 33

آرزویش، سفر به آخرت و خشنودیش، در لقا و وصال حضرت محبوب بود. «1»

مناجات زین العابدین علیه السلام

وجود مقدّس حضرت سجّاد علیه السلام، در تمام لحظات عمرش در مناجات و دعا بود، مسئله غرق بودنش در دعا و مناجات آن قدر عجیب است که در هر کجا و در هر زمان نام مقدّسش برده شود؛ گریه و زاری، اصرار و الحاح، دعا و مناجات به ذهن شنونده تداعی می‌کند.

مناجات خمس عشر، دعای عرفانی ابوحمزه ثمالی در سحر ماه مبارک رمضان، قطعاتی از زیارت امین الله و پنجاه و چهار دعای «صحیفه سجّادیه» دور نمایی از حالات درونی آن حضرت و نورانیت قلب و جان آن جناب است.

البته شرح مناجات خمس عشر و دعای ابوحمزه و سایر مناجات‌های حضرت که در «مصبّاح» و «زاد المعاد» و «بلد الأمین» و «مفاتیح الجنان» و دیگر کتب ادعیه آمده، توفیق خاصی از ناحیه حضرت معبود لازم دارد تا بتوان از عهده آن برآمد.

در این جا به چند بخش از مناجات‌های آن جناب اشاره می‌شود، باشد که ما منعمان در چاه طبیعت و گرفتاران ذلّت و شیطنّت، در این مسیر الهی قرار بگیریم.

مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام اصمعی

1- اصمعی، ادیب معروف می‌گوید:

شبّی در طواف کعبه بودم، جوانی خوش منظر را دیدم که به پرده خانه آویخته

(1) - بحار الأنوار: 197/96، باب 35، حدیث 11؛ مستدرک الوسائل: 353/9، باب 18، حدیث 11058؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 165/4.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 34

بود و اینچنین با حضرت معبود مناجات می‌کرد:

«دیده‌ها به خواب رفت، ستارگان بر صفحه دل انگیز آسمان برآمدند، پادشاه حی و قیوم تویی، سلاطین و دنیاداران در به روی مردم بستند و بر ابواب کاخ‌ها و خانه‌های خود پاسبان گماشتند، تا کسی به وقت شب به آنان رجوع نکند، ولی

درهای رحمت تو به روی گدایان باز است، سائلی چون من به امید عنایت و رحمت به پیشگاهت پناه آورده‌ام، ای وجود مقدّسی که ارحم الراحمینی». سپس اشعاری به مضمون زیر زمزمه کرد:

«ای آن که به تاریکی شب دعای بیچاره را اجابت می‌کنی! ای آن که گره از کار بسته می‌گشایی! میهمانانت به دور خانهات درخوابند، اما تو ای نگهدارنده تمام کاینات بیداری، به مناجاتی که به آن امر فرموده‌ای برخاسته‌ام، به حرمت بیت و حرم، برگریه‌ام رحمت آور که اگر گنهکار بیچاره را مشمول عفو و بخششت نکنی، پس چه کسی باید به فریاد او برسد؟»

به دنبال صاحب ناله رفتم و وی را با پای جان جستجو کردم، دیدم وجود مقدّس حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السلام است! «1»

مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام طاووس فقیه

2- طاووس فقیه می‌گوید:

وجود مبارك حضرت علی بن الحسین امام سجّاد علیه السلام را در حرم امن الهی دیدم که از سر شب تا به سحر در طواف و عبادت و نماز شب بود، چون مسجد الحرام و اطراف بیت را خلوت دید، گوشه چشم به آسمان انداخت و این چنین با محبوب محبّان و معروف عارفان و معشوق عاشقان به مناجات برخاست:

«الهی! ستارگان آسمان ناپدید شدند، دیده‌ها به خواب رفت، پیشگاهت برای ورود گدایان آماده است، گدایی چون من به اشتیاق غفران و رحمت به درگاهت

(1)- بحار الأنوار: 197/96، باب 35، حدیث 11؛ مستدرک الوسائل: 353/9، باب 18، حدیث 11058؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 150/4.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 35

روی آورده، او امیدوار است که در قیامت از زیارت رسول مکرم محروم نشود.

سپس چون ابر بهار از دیدگانش اشك بارید و به محضر حضرت دوست عرضه داشت:

«پروردگارا! از باب مخالفت به معصیت برخاستم و به هنگام گناه تردیدی نسبت به تو در دلم نبود، به عذاب و جریمه‌ات جاهل نبودم و از عقوبت روی گردانی نداشتم، این نفس بد اندیش بود که با من خدعه کرد، این دلگرمی درونم به ستارت تو بود که مرا در لغزش انداخت؟ اکنون آن که مرا از عذابت برهاند کیست؟

به کدام ریسمان محکم چنگ بزنم اگر رابطات را با من قطع کنی؟ افسوس بر من به وقتی که مرا در پیشگاهت برای محاکمه حاضر کنند، آن زمانی که سبک باران را اجازه عبور دهی و حمالان گناه را به چاه جهنم دراندازی، در آن روز در صنف سبک بارانم تا نجات یابم، یا زیر بار سنگین گناهانم، تا در عذاب درافتم؟

آه و حسرت بر من! که به موازات طول عمرم بر گناهانم افزوده شد و در مقام توبه بر نیامدم، چرا زمان حیای از پروردگارم به من نمی‌رسد؟

سپس گریست و چنین زمزمه کرد:

«آیا مرا به آتش جهنم می‌سوزانی، ای منتهای آرزوی من! اگر چنین باشد پس امید و عشقم به تو چه می‌شود؟!

مولای من با اعمال زشت و پست به پیشگاهت رو کرده‌ام و اقرار می‌کنم که در میان بندگان گنهکاری چون من وجود ندارد»!!

باز به سختی گریست و عرضه داشت:

«از هر عیب و نقصی منزهی، مردم آن چنان به معصیت و گناه بر می‌خیزند گویی از دیده تو دورند و تو چنان نسبت به آنان بردباری که گویا گناهی مرتکب نشده‌اند.

آن گونه با برنامه‌های نیکویت به خلق محبت می‌کنی که گویا به آنان نیازمندی، در

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 36

حالی که وجود مقدس از همه هستی و عناصرش بی نیاز است».

پس از آن به زمین افتاد و با حالی عاشقانه و غیر قابل وصف به سجده رفت. به او نزدیک شدم، سرش را به زانو گذاشتم و چنان گریستم که اشکم به صورت پاکش ریخت، سر از زانویم برداشت و به حال نشسته درآمد و گفت: کیست که مرا از محبوم به برنامه دیگر مشغول کرد؟

عرضه داشتیم: طاووسم، ای پسر رسول خدا! این گریه و فریاد و این ناله و زاری و این جزع و فرع چیست؟ این ما عاصیان و خطاکاران هستیم که باید اینچنین به پیشگاه حضرت دوست بنالیم، شما چرا؟ شمایی که پدرت حضرت سید الشهداء و مادرت فاطمه و جدّت رسول خدا: است؟

به من متوجّه شد و فرمود: آه آه ای طاووس! سخن پدر و مادر و جد را رها کن، خداوند بهشت را برای مطیع نیکوکار آفریده گر چه سیاه حبشی باشد مگر نشنیدی:

جهنّم را برای گنهکار مقرر فرموده گرچه فرزند قرشی قلمداد شود.

فَإِذَا تُفْعَلُ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَسْأَلُونَ «1»

پس هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می پرسند.

به خدا قسم! در قیامت جز عمل صالحی که پیش فرستاده‌ای، برنامه‌ای دیگر برایت سودمند نیست!! «2» 3- طاووس فقیه می گوید:

حضرت سجّاد را در حجر اسماعیل دیدم نماز می خواند و می گوید:

عُبَيْدُكَ بِبَابِكَ، أَسِيرُكَ بِفِنَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ، يَشْكُو

(1) - مؤمنون (23): 101.

(2) - بحار الأنوار: 81 / 46، باب 5؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 150 / 3.

إِلَيْكَ، مَا لَا يَخْفَى عَلَيْكَ، لَا تَزِدْنِي عَنْ بَابِكَ. «1»

بنده‌ای کوچک به پیشگاه توست، اسیری فانی، زمین‌گیری فانی، گدایی فانی در درگاه توست، از آنچه بر تو مخفی نیست به تو شکایت دارد، عنایت کن او را از در خانه رحمت مران.

4- امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

حضرت باقر علیه السلام بر پدر بزرگوارش امام سجّاد علیه السلام وارد شد، او را در عبادت آن چنان دید که از کسی سابقه نداشت: از بیداری زیاد رنگش زرد شده و گویی از شدت گریه چشمش سوخته بود و پیشانی مبارکش از زیادی سجود زخم آورده و از کثرت قیام قدمش ورم داشت. حضرت باقر علیه السلام چون این حالات را دید نتوانست از گریه خودداری کند. امام سجّاد علیه السلام در فکر بود، ناگهان به فرزندش رو کرد و فرمود:

این اوراقی که عبادات امام علی علیه السلام بر آن ثبت است بیاور، برای آن جناب اوراق را آوردم، کمی از آن را خواند سپس با ناراحتی زمین گذاشت و فرمود: چه کسی قدرت دارد همانند علی بن ابی طالب عبادت کند؟! «2» 5- شی در حال مناجات و عبادت بود، یکی از فرزندان افتاد و دستش شکست، اهل خانه فریاد زدند، همسایه‌ها آمدند، با کمک هم طبیب شکسته‌بندی آوردند، دست کودک را بست. چون صبح شد دست طفل را به گردنش آویخته دید، پرسید: این چه وضع است؟ حادثه را به خاطر غرق بودنش در مناجات توجّه نفرموده بود، به او خبر دادند. «3» 6- آن حضرت چون به مناجات و راز و نیاز و عبادت و نماز بر می‌خواست

(1) - بحار الأنوار: 78 / 46، باب 5، ذیل حدیث 75؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 148 / 4.

(2) - بحار الأنوار: 75 / 46، باب 5، حدیث 65؛ وسائل الشیعة: 91 / 1، باب 20، حدیث 215؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 149 / 4.

(3) - بحار الأنوار: 80 / 46، باب 5؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 150 / 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 38

چهره‌اش رنگ به رنگ می‌شد، قیامش برای عبادت و راز و نیاز قیام عبد ذلیل در برابر مولای جلیل بود، از خشیت حق که معلول آگاهی قلب او نسبت به حضرت ربّ العزّه بود، اعضایش می‌لرزید و نمازش در هر بار نماز وداع بود که گویی

پس از آن دیگر مهلت نماز ندارد! «1» این همه محصول قلب پاک و دل عرشی حضرت سجاد علیه السلام و معرفت والای آن حضرت نسبت به مقام قدس ربّ العالمین بود.

صائب تبریزی آن بزرگ غزل سرای عرصه ادب، چه نیکو می گوید:

چرخ است حلقه در دولتسرای دل	عرشست پرده حرم کبریای دل
با آن که پای بر سر گردون نهاده است	بر خاک می کشد زدرازی، قبای دل
دل را به خسروان مجازی چه نسبت است	دارد به دست لطف ید الله لوی دل
خود را اگر گرفت جگردار عالم است	آن را که ازخرام تو لغزید پای دل
با نور آفتاب به انجم چه حاجت است	با خلق آشنا نشود آشنای دل
صائب اگر به دیده همت نظر کنی	افتاده است قصر فلک پیش پای دل

(صائب تبریزی)

شخصیت زین العابدین علیه السلام

وجود مقدّس او از جانب حضرت ربّ العزّه به عنوان چهارمین اختر تابناک امامت، برای این که تمام عالمیان در همه شؤون، جنابش را برای یافتن سعادت دنیا و آخرت اسوه و سرمشق قرار دهند، انتخاب شد، همین مسئله در باز شناساندن شخصیت و عظمت حضرت در تمام جهات حیات کافی است.

خواهر زاده اش می گوید:

(1) - بحار الأنوار: 80 / 46، باب 5؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 150 / 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 39

به تشویق فاطمه، دختر حضرت سید الشهداء در مدار خدمت آن جناب برآمدم، هرگز در کنارش ننشستم مگر این که باب خیری به رویم باز شد، یا از خشیت آن جناب از حضرت حقّ دلم غرق خشیت شد، یا دانشی پاک و علمی با منفعت از آن منبع فیض و کرامت آموختم. «1» ابن شهاب زهری می گوید:

بهترین فردی که از بنی هاشم یافتیم، حضرت زین العابدین علیه السلام بود. «2» سعید بن کثوم می گوید:

خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، سخن از وجود مقدس امیرمؤمنان به میان آمد، امام صادق علیه السلام آن چنان که حقّ علی علیه السلام بود از آن جناب تمجید کرد و حضرتش را به بهترین صورتی که لیاقت داشت ستود، سپس فرمود:

به خدا قسم! هرگز حرامی نخورد تا عمرش پایان گرفت و از دو برنامه‌ای که رضای حقّ در آن بود سخت‌ترین را برای عمل انتخاب می کرد. حادثه‌ای برای رسول خدا پیش نیامد، مگر این که آن حضرت را به عنوان تکیه گاه برای رفع حادثه خواست. جز او کسی همانند رسول خدا طاقت عبادت نداشت. به وقت عمل مانند کسی بود که بین بهشت و جهنّم است، ثواب حق را امید داشت و از عذابش خائف بود. در راه رضای حق و دوری از عذاب فردا از کارکرد روزانه و عرق پیشانی مبارکش هزار بنده در راه خدا آزاد کرد. غذای اهلش روغن و سرکه و خرمای بهم انباشته بود. لباسی جز لباس کرباس نداشت، اگر آستینش اضافه می آمد، قیچی می خواست و آن را می برید. در میان فرزندان و اهل بیتش در لباس و دانش و حکمت زندگی نظیر علی بن

(1) - بحار الأنوار: 73 / 46، باب 5، حدیث 59؛ الارشاد، شیخ مفید: 140 / 2؛ کشف الغمّة: 84 / 2.

(2) - بحار الأنوار: 309 / 79، باب 4، حدیث 12؛ الارشاد، شیخ مفید: 141 / 2؛ کشف الغمّة: 92 / 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 40

الحسین علیه السلام نبود. «1» دقت در احادیث و روایات نقل شده از آن حضرت و توجه به عمق دعاهایی که از آن جناب رسیده و نظر به اعمال و اخلاق آن چشمه فیض الهی و دریای کرامت ربّانی، نشان دهنده شخصیت ملکوتی آن اسوه فضیلت و الگوی حقیقت و سعادت است.

امام سجّاد علیه السلام و برخورد با عبدالملک

زُهری می گوید:

همراه با حضرت سجّاد علیه السلام برخوردی با عبدالملک بن مروان داشتیم، آثار عبادت در چهره امام سجّاد علیه السلام عبدالملک را به تعجب انداخت و برنامه حضرت با پروردگار برای او بسیار بزرگ جلوه کرد.

به حضرت عرضه داشت: از چهره‌ات آثار زحمت و کوشش و عبادت و بندگی سنگین آشکار است، در صورتی که عاقبت به خیری در پرونده شما ثبت است و تو پاره تن رسول خدایی، برای تو نسبت به اهل بیت و مردم زمانه فضل عظیم است، آنچه از علل برتری و دانش و بینش و ورع و دین به شما عنایت شده به احدی جز رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین: داده نشده!

عبدالملک مدح و ثنا و تعریف و تمجیدش را از حضرت قطع نکرد، تا امام سجّاد علیه السلام به او فرمود: «آنچه را گفتم از من نیست، بلکه عنایت و الطاف الهی به این بنده درگاه حقّ است، جلوه‌ای است از تأیید و توفیق حضرت دوست؛ به من بگو با کدام قدرت و با چه قوّت به ادای شکر این همه نعمت برخیزم؟»

(1) - بحار الأنوار: 75 / 46، باب 5، حدیث 65؛ کشف الغمة: 85 / 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 41

رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قدر به عبادت و نماز ایستاد تا قدم‌هایش ورم کرد. چنان در مدار روزه قرار گرفت که آب دهانش خشک شد. به حضرت عرضه داشتند: یا رسول الله! مگر نه این است که گذشته و آینده‌ات بر اساس خبر حضرت حق در قرآن غرق در مغفرت است، پس این همه زحمت در عرصه عبادت چیست؟

پاسخ داد: نمی‌خواهید بنده شاکری باشم؟ خدا را شکر و سپاس که مرا به عبادت و اطاعت برگزید و در دایره امتحان توفیق داد، در دنیا و آخرت سپاس را مختصّ او می‌دانم. به خدا قسم! اگر اعضائیم قطعه قطعه شود و پیه چشمم به سینه‌ام بریزد، قدرت اقدام به عُشری از اعشارِ يك نعمت از تمام نعمت‌های عنایت شده او را که شماره‌کنندگان از شمارشش عاجزند و حمد حامدان به آن نمی‌رسد، ندارم. نه به خدا قسم! ترك شکرش نکنم، به اندازه‌ای که روز و شب و در خلوت و آشکار مرا در این حال ببیند.

اگر حقوق واجبه اهل بیت و خاصّ و عام مردم نبود و من مأمور به ادایش نبودم، هر آینه به چشمم به آفرینش می‌نگریستم و به قلب به حضرت الله، تا وجود مقدّس او بر من قضاوت کند که او بهترین حاکم است، آنگاه حضرت سجاد علیه السلام گریه کرد و عبدالمملک هم به گریه حضرت گریست، سپس امام فرمود:

«چقدر فاصله است بین کسی که در طلب آخرت است و برای به دست آوردن آن می‌کوشد و کسی که متوجّه دنیاست و برایش مهم نیست مال و مقام از کجا می‌آید و در آخرت هیچ نصیبی ندارد!!» **«1»** صائب در هشدار به دنیاپرستان چه نیکو می‌فرماید:

راه دوری پیش داری رو به پس کردن چرا

در طلب سستی چو ارباب هوس کردن چرا

این همای خوش نشین را در قفس کردن چرا

شکر دولت سایه بر بی‌سایگان افکندن است

(1) - بحار الأنوار: 57/46، باب 5، حدیث 10؛ مستدرک الوسائل: 125/1، باب 18، حدیث 165.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 42

تار و پود زندگی دام مگس کردن چرا

در خراب آباد دنیای دنی چون عنکبوت

عمر صرف پوچ گویی چون جرس کردن چرا

در ره دوری که می‌باید نفس در یوزه کرد

(صائب تبریزی)

امام سجاده علیه السلام و عبدالله مبارک

عبدالله مبارک می گوید:

به مگه می رفتم، کودکی را بین هفت تا هشت سال دیدم که سبک بال و سبک بار، به سوی حرم روان است. پیش خود گفتم: طفلی خردسال این بیابانها را تا مگه چگونه سپری می کند. به نزدش شتافتم و بدو گفتم: از کجا می آیی؟ جواب داد: از نزد خدا. گفتم: کجا می روی؟ گفت: به سوی خدا. گفتم: این بیابان مخوف را با چه کسی طی کردی؟ گفت: با خدای نیکوکار. گفتم: راحلهات کو؟ گفت: زادم تقوی، راحلهام قدم و قصدم حضرت مولاست. گفتم: از چه طایفه ای؟ گفت:

مطلبی. گفتم: فرزند که هستی؟ گفت: هاشمی ام. گفتم: واضح تر بگو. گفت: علوی فاطمی ام. گفتم: شعر سروده ای؟ گفت: آری، گفتم: بخوان. اشعاری به مضمون زیر خواند:

«ماییم که واردان بر چشمه کوثریم؛ تشنگان لایق را از آن آب سیراب کرده و در صحرای محشر از آنان حمایت می کنیم؛ هیچ کس جز از طریق ما به رستگاری نرسیده؛ و آن کس که زادش رابطه با ماست بیچاره و بدبخت نشد؛ آن که با ایمان و عملش ما را خوشحال کرد، از جانب ما مسرور می شود و هر کس با ما به دشمنی و مخالفت برخاست، در اصل و ریشه اش خلل است و آن کس که حق مسلم ما را غصب کرد، در قیامت سر و کارش با حضرت ربّ العزّه است!!»

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 43

او پس از خواندن آن اشعار از نظرم ناپدید شد. به مگه رفتم، حجّم را بجا آوردم.

در بازگشت، جمعی را در بیابان دیدم دایره وار نشسته اند. سرکشیدم ناگهان آن چهره پاک و با عظمت را دیدم. پرسیدم: این شخصیت والا کیست؟

گفتند: علی بن الحسین. «1»

اخلاق و رفتار و صفات زین العابدین علیه السلام

امام علیه السلام همچون سلف صالح و خلف پاکش از تمام محاسن و محامد اخلاقی بهره جامع داشت، از هرگونه عیب و نقصی در زمینه اخلاق و سایر شؤون حیات پاک بود.

هیچ برخورد و حادثه و مصیبتی آن حضرت را از تجلّی دادن حسنات الهی باز نداشت و وی را به سیئه‌ای از سیئات اخلاقی آلوده نکرد.

1- برخورد الهی با مردی تندخو

مردی از نزدیکانش به آن حضرت دشنام داد و ناسزا گفت، حضرت جواب وی را نداد تا به بدگوییش پایان داد و رفت. آنگاه آن منبع فیض به دوستانش رو کرد و فرمود: شنیدید به من چه گفت؟ من دوست دارم مرا همراهی کنید تا پاسخ مرا به وی بشنوید.

عرضه داشتند: با تو می‌آییم. حضرت حرکت کرد و در حالی که قدم بر می‌داشت این آیه را قرائت می‌کرد:

وَالْكَافِرِينَ الْعَظِيمَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ «2»

(1) - المناقب، ابن شهر آشوب: 155 / 4؛ بحار الأنوار: 91 / 46، باب 5، حدیث 78؛ مستدرک الوسائل: 31 / 8، باب 21، حدیث 8996.

(2) - آل عمران (3): 134.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 44

و خشم خود را فرو می‌برند و از [خطاهای] مردم در می‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

برای ما معلوم شد که حضرت کاری به دشنام دهنده ندارد. چون به در خانه آن مرد رسیدم، حضرت فرمودند: به صاحب خانه بگویید علی بن الحسین است.

صاحب منزل در حالی که نگران تلاقی بود، به در خانه آمد. حضرت به او فرمودند:

لحظاتی قبل مطالبی را درباره من گفتم، اگر در من وجود دارد، به خاطر آن از حضرت حق طلب مغفرت می‌کنم، اگر در من نیست و تو اشتباه کردی، برای تو عفو و بخشش می‌خواهم!!

صاحب خانه پیشانی حضرت سجاد علیه السلام را بوسید و عرضه داشت: یا بن رسول الله! آنچه گفتم در تو نبود، این منم که باید مورد عفو حق قرار بگیرم. «1»

2- رفتار با جذامیان

در حال سواره بر جمعی گذشت که گرفتار بیماری خطرناک و مهلك جذام بودند و کسی حاضر نبود با آنان نشست و برخاست کند!!

آنان سفره غذا انداخته و می‌خواستند مشغول خوردن شوند، تا حضرت را دیدند وی را به غذا خوردن با خود دعوت کردند.

فرمود: اگر روزه نبودم پیاده می‌شدم و کنار سفره شما می‌نشستم. چون به منزل رسید دستور داد غذایی مخصوص آماده کنند، سپس همه جذامیان را به خانه خواست و همراه آنان سر یک سفره نشست و از آنان بدینگونه دلجویی فرمود. «2»

(1) - بحار الأنوار: 54/46، باب 5، حدیث 1؛ الارشاد، شیخ مفید: 145/2؛ اعلام الوری: 261.

(2) - بحار الأنوار: 55/46، باب 5، حدیث 2؛ الکافی: 123/2، حدیث 8.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 45

بیاییم همچون سید عابدان و زینت عبادت کنندگان و فخر سالکان به فریاد آنان که به فریادشان نمی‌رسند برسیم و دست نوازش به سر آنان که دستی به سرشان نمی‌کشند بکشیم و به رفع نیاز آنان که کسی به رفع نیازشان بر نمی‌خیزد اقدام کنیم و در این چند روزه عمر کسب معرفت و فضیلت کنیم و به اخلاق اولیای حق و عاشقان جمال و جلال آراسته گردیم.

عاشق دلباخته، حاج میرزا حبیب الله مجتهد خراسانی چه نیکو می‌سروده:

گاهى سخن از عشق بگوئيد	که در ره توحيد بپوييد بپوييد
هرچند که اين کام به جستن نشود رام	چندان که توان جست بجوييد بجوييد
شّمّامه حال است که از باغ وصال است	شّمّامه اين باغ بپوييد بپوييد
ای سبز گياهان که همه خشک خزانيد	اين فصل بهار است برويد برويد
ای زنده تن و مرده دلان چند خموشيد	بر سوگ دل مرده بموييد بموييد

(ميرزا حبيب الله مجتهد خراسانى)

3- گذشت از استاندار معزول

هشام بن اسماعيل از طرف عبدالملك مروان به استانداری مدینه منصوب شد. مقام ریاست، او را به دایره غرور و کبر و ستم و ظلم کشید، حق را ناحق کرد و هر چه در توان داشت به میدان آورد. از افرادی که از او رنج بسیار و آزار فراوان دیدند حضرت زین العابدین علیه السلام بود. پس از مدتی از مقامش عزل شد. استاندار جدید مدینه به نام ولید، مأموریت یافت استاندار قدیم را در برابر مردم به ستونی ببندد، تا هر کس بخواهد آزارهای او

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 46

را تلاقی کند بتواند!

در چنان حالی می گفت تمام وحشت من از برخورد با زین العابدین علیه السلام است؛ زیرا وی را زیاد آزار داده ام.

امام در آن هنگام به یاران و دوستانش فرمود، به هیچ وجه متعرض وی نشوید، آنگاه به دیدن هشام بن اسماعیل رفت و فرمود: پسر عمو! از آنچه برایت پیش آمده ناراحتم، آنچه دوست داری از من بخواه که من در اجابت درخواست تو مضایقه ندارم. هشام بن اسماعیل فریاد زد:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ «1»

خدا داناتر است که مقام رسالت را در کجا قرار دهد. «2»

4- احساس امنیت

وجود مقدّسش، روزی یکی از خدمتکارانش را دوبار صدا زد، از پاسخ دادن خودداری کرد. چون بار سوّم جواب داد، حضرت فرمود: صدای مرا در دوبار گذشته نشنیدی؟ عرضه داشت: چرا، فرمود: چرا جوابم را نمی دادی؟ گفت: یا بن رسول الله! از سیاست در امان بودم. امام سجاد علیه السلام زبان به شکر گشود و به پیشگاه حقّ عرضه داشت: خدا را سپاس که مملوکان من خودشان را از این بنده ربّ در امان می بینند. «3»

5- توجه به فقرا

خانواده‌های فقیری در مدینه بودند که از وسایل زندگی و خورد و خوراك آنچه

(1) - انعام (6): 124.

(2) - كشف الغمة: 2 / 100؛ بحار الأنوار: 46 / 55، باب 5، حدیث 5، با کمی اختلاف.

(3) - بحار الأنوار: 46 / 56، باب 5، حدیث 6؛ كشف الغمة: 2 / 87؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 4 / 157.

کم داشتند تأمین می شدند، ولی نمی دانستند این همه لطف و مرحمت و این گونه مهر و عنایت از کجاست. چون زین العابدین علیه السلام شهید شد تمام آن برنامه ها به تعطیلی رسید، دانستند که منبع آن همه فیض و فضیلت حضرت سجاد علیه السلام بود! «1»

6- عهده دیون

اسامة بن زید به وقت مشاهده آثار مرگ به سختی گریست. حضرت سجاد علیه السلام در حالی که ناظر وضع او بود، سبب گریه و ناله او را پرسید. عرضه داشت:

پانزده هزار درهم بدهکارم، آنچه از من می ماند خلأ قرضم را پُر نمی کند.

حضرت فرمود: تمام دیونت بر عهده من است، از گریه خودداری کن که هم اکنون به هیچ کس بدهکار نیستی. آنگاه به ادای دین او اقدام کرد و او را از سختی حق الناس نجات داد. «2»

7- مسافر مسجد

در شبی سرد غلامی از غلامانش آن حضرت را در مسیر مسجد دید در حالی که جبّه و لباس و عمامه ای از خز به سر داشت و با خوشبوترین عطرخود را زینت داده بود. عرضه داشت: مولای من! در این ساعت با این وضع و شکل کجا می روی؟

فرمود:

مسافر مسجد جدّم رسول خدایم، تا برنامه ازدواج با حورالعین را برای خود فراهم آورم. «3»

(1) - بحار الأنوار: 88/46، باب 5، ذیل حدیث 77؛ کشف الغمة: 87/2؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 153/4.

(2) - بحار الأنوار: 56 / 46، باب 5، حدیث 8؛ الارشاد، شیخ مفید: 149 / 2؛ مستدرک الوسائل: 436 / 13، باب 3، حدیث 15834.

(3) - بحار الأنوار: 59 / 46، باب 5، حدیث 13؛ الکافی: 517 / 6، حدیث 5؛ وسائل الشیعة: 228 / 5، باب 23، حدیث 6417.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 48

8- روزی حلال

برای کسب معاش اول صبح از خانه بیرون می‌رفت. چون به آن حضرت می‌گفتند: این وقت روز کجا می‌روی؟ می‌فرمود:

جهت صدقه دادن به عیالاتم می‌روم. با تعجب عرضه می‌داشتند؟ صدقه، پاسخ می‌داد: آری، آنچه از حلال به دست می‌آید، صدقه حق بر بندگان است. «1»

9- تسلیم محض

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

به بیماری سختی دچار شدم. پدرم امام حسین علیه السلام به من فرمود: چه میل داری؟

عرضه داشتم: میل دارم نسبت به خود برای حضرت حق، تعیین تکلیف نکنم؛ او آنچه به نفع من است از باب لطف و مهرش تدبیر می‌کند، من علاقه دارم در پیشگاه حضرتش تسلیم محض باشم. پدرم فرمود: آفرین، با ابراهیم خلیل هماهنگ شدی، به هنگامی که می‌خواستند او را در آتش بیندازند، جبرئیل به او گفت: چه حاجتی داری؟ پاسخ داد: برای حق تعیین تکلیف نمی‌کنم؛ او مرا کفایت می‌فرماید که بهترین وکیل من در تمام شؤون حیات است. «2»

10- فرو خوردن خشم

روزی از روزها کنیزش از ابریقی گلین به روی دستش جهت وضو آب می ریخت،

(1)- بحار الأنوار: 67 / 46، باب 5، حدیث 32؛ الکافی: 12 / 4، حدیث 11؛ وسائل الشیعة: 67 / 17، باب 23، حدیث 22004.

(2)- بحار الأنوار: 67 / 46، باب 5، حدیث 34؛ الدعوات، راوندی: 168؛ مستدرک الوسائل: 148 / 2، باب 39، حدیث 1667.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 49

از بی توجهی کنیز آفتابه رها شد و پیشانی حضرت را مجروح کرد!

حضرت سربلند کرد؛ کنیز عرضه داشت: خداوند عزوجل می فرماید:

وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ

و خشم خود را فرو می برند.

حضرت فرمود: خشمم را فرو خوردم.

عرضه داشت:

وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ

و از [خطاهای] مردم در می گذرند.

فرمود: از تو گذشت نمودم.

گفت:

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

فرمود: برو، در راه خدا آزادی! «1»

11- در برخورد با تمسخر

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مرد هرزهای در مدینه بود که مردم از اطوار و افعال و حرکات و اداهای او می‌خندیدند.

روزی در حالی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام با دو نفر از خادمانش در حرکت بود، به دنبال آن جناب آمد و قصد کرد کاری خنده‌دار انجام دهد؛ در برابر دیدگان

(1) - بحار الأنوار: 68/46، باب 5، حدیث 38؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 157/4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 50

مردم عبای حضرت را از گردن آن جناب کشید، سپس دور شد؛ دوباره آمد عبا را برداشت و فرار کرد؛ آنگاه بازگشت و عبا را به طرف آن جناب انداخت. حضرت بدون آن که به وی التفات کند، فرمودند:

این شخص کیست؟ عرضه داشتند: دل‌قکی است که مردم مدینه را می‌خندانند، حضرت فرمودند: به او بگویید: برای خداوند روزی است که در آن روز اهل باطل غرق در خسارتند. «1»

12- واقعه‌ای حیرت آور

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

حضرت سجاد علیه السلام در سفرهای خود با کسانی همراه می شدند که آن حضرت را شناسند و با آنان شرط می کرد در تمام امور، قافله را خدمت کند!

همراه با قافله ای به سفر رفت؛ از هیچ خدمتی نسبت به آنان مضایقه نفرمود.

شخصی در برخورد به کاروان، حضرت را شناخت. از اهل قافله پرسید، این انسان والا را می شناسید؟ گفتند: نه!

گفت: او حضرت علی بن الحسین علیه السلام است. به جانب حضرت هجوم بردند و دست و پایش را غرق بوسه کردند و به آن مقام بزرگ عرضه داشتند:

می خواستی دچار عذاب حق شوم! اگر تو را نمی شناختیم و خدای ناخواسته با دست و زبان به آزارت بر می آمدم چه می کردیم! بی شك به هلاکت ابدی دچار می شدیم.

حضرت سجاد فرمودند:

من يك بار با قافله ای همفسر شدم؛ آنان مرا می شناختند؛ محض رسول خدا به

(1) - بحار الأنوار: 68/46، باب 5، حدیث 39؛ الأمالی، شیخ صدوق: 220، حدیث 6؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 158/4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 51

آنچه شایسته آن نبودم از من پذیرایی و احترام کردند؛ من به آن خاطر از کار خیر باز ماندم؛ این بار با شما آمدم که مانند گذشته گرفتار نشوم که این گونه سفر برای من محبوب تر است!! «1»

13- محبت و عدالت

حضرت زین العابدین به وقت وفات، به فرزندش حضرت باقر علیه السلام فرمود:

با شتری که دارم بیست مرتبه به حجّ خانه حقّ رفتم و برای يك بار این حیوان را تازیانه نزد. چون شتر بمیرد، او را در زمینی دفن کن تا پیکرش نصیب درندگان نشود که رسول الهی صلی الله علیه و آله فرمود:

شتری که هفت بار در سفر حجّ به موقف عرفات قرار بگیرد، از نعمت‌های بهشت است و خداوند در نسلش برکت قرار می‌دهد. چون شتر مُرد، حضرت باقر علیه السلام بر اساس وصیت پدر عمل کرد. «2»

14- نهایت جود و کرم

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

حضرت زین العابدین علیه السلام روزی که روزه می‌گرفتند، امر می‌فرمودند گوسفندی را ذبح کنند و آن را قطعه قطعه کرده در دیگ بریزند تا پخته شود، بوی لذّت بخش آبگوشت به مشامش می‌خورد در حالی که نزدیک افطار بود؛ دستور می‌داد چند عدد سینی حاضر کنند؛ غذای پخته را قسمت قسمت می‌کرد و می‌فرمود: این غذاها را در خانه فلان و فلان برسانید. آنگاه خود حضرت با قطعه‌ای نان و مقداری

(1) - بحار الأنوار: 69 / 46، باب 5، حدیث 41؛ عیون أخبار الرضا 7 / 2، 145، باب 40، حدیث 13.

(2) - بحار الأنوار: 70 / 46، باب 5، حدیث 46؛ ثواب الاعمال: 50.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 52

خرما افطار می‌کردند!! «1»

15- رسیدگی به نیازمندان

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

چون تاریکی شب همه جا را فرا می گرفت پدرم حضرت سجاد علیه السلام انبانی از چرم به دوش می گرفت، در حالی که در آن انبان مایحتاج نیازمندان را قرار داده بود، آنگاه خانه به خانه می رفت و هر کس را به مقدار نیازش کمک می فرمود، ولی به خاطر این که صورت مبارکش را می پوشاند او را نمی شناختند!!

به وقت غسل بدن شریفش، آثار به دوش کشیدن آن انبان را به صورت سیاهی پوست بر شانه مبارکش مشاهده کردند.
«2»

16- بی اعتنایی به زر و زیور دنیا

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لباسش از پشم بود و چون قصد نماز می کرد لباسی خشن می پوشید و از نماز روی فرش و تشك و جانماز خاص پرهیز داشت، سجاده اش بر زمین بود. به کوه جَبَّان که در نزدیکی مدینه قرار داشت می آمد و بر سنگی سوزان قیام و قعود می نمود. آن چنان از عشق و خوف خدا در سجده های عاشقانه اش می گریست که

(1) - الکافی: 68 / 4، حدیث 3؛ من لایحضره الفقیه: 134 / 2، حدیث 1955؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 4 / 155.

(2) - بحار الأنوار: 62 / 46، باب 5، حدیث 19؛ وسائل الشیعة: 397 / 9، باب 13، حدیث 12325؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 4 / 153.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 53

چون سر بر می داشت گویی چهره مبارکش را در آب فرو برده!! «1»

17- در کنار قرآن

امام سجاد زین العابدین علیه السلام می فرمود:

لَوَّمَاتٍ مِّنْ بَيْنِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَّا اسْتَوْحَشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِيَ. «2»

اگر تمام انسان‌های مشرق و مغرب یکجا بمیرند و جز من کسی در روی زمین نماند، به خاطر این که اهل قرآنم و انسم با این منبع فیض حقّ شدید است، وحشتی نخواهم کرد.

ز دل غافل مشو چون هست محبوب اندر این
منزل

که بر طالب نماید روی مطلوب اندر این منزل

برون از منزل دل نیست جای جلوه جانان

که ما را جذبه او ساخت مجذوب اندر این منزل

بدانسان کز ره دل می‌توان پیوست با دلبر

نه قاصد می‌کند کاری نه مکتوب اندر این منزل

از آن کام زلیخا برنیاید از مه کنعان

که بر یوسف تجلّی کرد یعقوب اندر این منزل

ز پشتیبانی آن آشناگر دل قوی داری

نمی‌گرددی زهر بیگانه مرعوب اندر این منزل

(صائب تبریزی)

(1) - بحار الأنوار: 108/46، باب 5، حدیث 104؛ الدعوات، راوندی: 32.

(2) - بحار الأنوار: 107/46، باب 5، حدیث 101؛ الکافی: 602/2، حدیث 13؛ وسائل الشیعة: 331/5، باب 20، حدیث 6704.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 54

سید ابن طاووس در «اقبال» از قول حضرت صادق علیه السلام روایت می کند:

چون ماه رمضان می رسید، حضرت سجّاد علیه السلام هیچ يك از غلامان و کنیزان خود را سیاست نمی کرد، چون غلامی یا کنیزی خطا می کرد در ورقه ای می نوشت، فلان کس در فلان روز چنین خطایی را مرتکب شد. از آن جناب جز ادب و احترام و محبّت و عنایت نسبت به غلامان و کنیزان، مخصوصاً به هنگام ماه رمضان دیده نمی شد.

چون شب آخر ماه رمضان می رسید همه را دور خود جمع می کرد، سپس کتابی که اشتباهات و گناهان آنان را ثبت کرده بود می گشود و نام هر يك را با گناهانش می خواند و می فرمود: این خطا را داشتی و من هم نسبت به آن تو را عقوبت نکردم، آیا به یاد می آری؟ عرضه می داشت: آری، یا ابن رسول الله.

وقتی از همه اقرار می گرفت در جمع آنان می آمد و می فرمود با صدای بلند دنبال من بگویید:

ای پسر حسین بن علی! پروردگارت تمام برنامه هایات را در پرونده ات ثبت کرده، همان طوری که تو اشتباهات و خطاها و کم کاری های ما را در چنین پرونده ای نوشته ای، کتابی که نزد خدا است بر ضرر تو، به حق سخن می گوید، گناه کوچک و بزرگی نیست مگر آن که در آن کتاب شماره شده، تمام اعمال را در آن روز به وسیله آن کتاب، حاضر خواهی دید، چنانکه ما در این ساعت تمام گذشته خود را در این پرونده حاضر می بینیم!!

ای پسر حسین بن علی! ما را ببخش و از ما چشم پوشی کن، چنانکه خود تو از حضرت حق امید چشم پوشی و گذشت داری و همچنان که عاشق عفو و رحمت حضرت ربّ العزّای و طالب رحمت آن منبع فیضی، ما را مشمول عفو و رحمت

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 55

خود قرار ده.

ای پسر حسین بن علی! ذلّت و خواری خود را در پیشگاه حضرت محبوب به یاد آر، آن وجود مقدّسی که حکیم و عادل است و به اندازه خردلی به کسی ستم روا نمی دارد و اعمال بندگان را به میزان کشیده و با دقّت محاسبه کرده و بر انجام آن شهادت می دهد. بیا در چنین شبی از ما گذشت کن و از بدی های ما چشم بپوش که خداوند فرموده:

وَلْيَغْفُوا وَلَا يُصَفِّحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ «1»

و باید [بدی آنان را که برای شما مؤمنان توانگر سبب خودداری از انفاق شده] عفو کنند و از مجازات درگذرند؛ آیا دوست نمی دارید خدا شما را بیامرزد؟ [اگر دوست دارید، پس شما هم دیگران را مورد عفو و گذشت قرار دهید]؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

به همین صورت می گفت و به غلامان و کنیزان تلقین می کرد و اشك می ریخت و ناله می زد و به درگاه حضرت دوست عرضه می داشت:

خداوندا! ما را امر کردی، از آنان که بر ما ستم کردند بگذریم، ما هم گذشتیم، پس تو هم از ما بگذر که تو درگذشت و عفو از همه ما اولی تری.

الهی! به ما فرمودی گدا را از در خانه خود نرانیم و اکنون خود ما به گدایی به پیشگاهت آمده ایم، عنایت را طالبیم و عطا و احسانت را خواهیم، در تمام این برنامه ها به ما منت بگذار و از این پیشگاه با عظمت ما را نا امید مکن. به همین کیفیت با حضرت حق مناجات می کرد و اشك می ریخت، سپس رو به جانب آنان می فرمود و می گفت:

من شما را بخشیدم، آیا شما هم مرا بخشیدید؟ من مالك خوبی برای شما

(1) - نور (24): 22.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 56

نبودم، از من سوء رفتار دیدید، آری، من مالك بدکاری هستم که مملوك کریم جواد و عادل محسنم.

عرضه می داشتند: آقای ما، با این که ما غلامان و کنیزان از حضرت تو جز خوبی ندیدیم، اما درعین حال از تو گذشتیم.

امام سجاد علیه السلام می فرمود: این دعا را با من بخوانید:

خدایا، از پسر حسین درگذر، چنانکه از ما درگذشت، او را از آتش جهنم برهان، چنانکه ما را آزاد کرد. غلامان و کنیزان این جملات را می گفتند و حضرت آمین می گفت.

سپس می فرمود: همه شما از قید غلامی و کنیزی آزادید، من شما را به عشق رسیدن به عفو حق و آزادی از عذاب آزاد کردم.

آنگاه روز عید فطر همه را می‌طلبید و به اندازه‌ای که پس از آزادی از بردگی محتاج مردم نباشند به آنان بذل و بخشش می‌فرمود.

سالی نبود مگر این که در این برنامه اقدام می‌فرمود و حدود بیست نفر غلام و کنیز آزاد می‌کرد و می‌فرمود: خداوند در ماه رمضان به وقت افطار هفتاد هزار هزار مستحق عذاب را برات آزادی می‌دهد و چون شب آخر شود به اندازه تمام ماه رمضان، از عذاب جهنم می‌رهاند، من دوست دارم خداوند من مرا در چنین برنامه‌ای ببیند، باشد که وسیله نجاتی برای من مقرر گردد.

البته برای او فرقی نداشت که غلام و کنیز را چه زمانی خریده، آنچه برای او مهم بود این بود که شب آخر ماه رمضان آنان را آزاد کند، گر چه چند ماهی بیشتر نبود که به خدمت آن جناب درآمده بودند.

این برنامه با عظمت را هر سال تکرار می‌کرد، تا وقتی که به وصال حضرت محبوب و لقای جناب دوست نایل شد.

«1»

(1) - بحار الأنوار: 103/46، باب 5، حدیث 93؛ إقبال الأعمال: 260؛ وسائل الشیعة: 317/10، باب 18، حدیث 13502.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 57

19- صله ارحام

یکی از پسر عموهای زین العابدین علیه السلام از نظر معیشت در سختی و مشقت بود.

امام سجاد علیه السلام شبانه بدون این که شناسایی شود برای او پول می‌برد، او هر کجا می‌نشست می‌گفت: علی بن الحسین اهل صله رحم نیست، خداوند جزایش را از وی دریغ کند. امام سجاد علیه السلام می‌شنید و برای حفظ آبروی او تحمل می‌کرد. چون از دنیا رفت، پسر عمش متوجه داستان شد، از شدت غصه کنار قبر حضرت می‌آمد و مدت‌ها بر آن جناب ناله و ندبه داشت! «1»

20- برخورد با ناسزا

روزی با غلامانش از راهی می گذشت، مردی به آن حضرت ناسزا گفت. غلامان به سوی او هجوم کردند، حضرت فرمود: دست نگاه دارید. خودش روبه روی آن مرد آمد و فرمود: آنچه از ما بر تو پوشیده است خیلی بیش از آن است که می دانی، اگر نیازی داری بگو تا برآورده کنم. آن شخص خجالت کشید، حضرت عبای خود را به او داد و دستور فرمود هزار درهم به او بپردازند. آن مرد پس از آن می گفت:

شهادت می دهم که تو از اولاد انبیایی. «2»

21- بردباری

برای حضرت زین العابدین علیه السلام مهمان رسیده بود. غلام حضرت در آوردن غذای گرم در يك سینی بزرگ عجله کرد، سینی از دستش رها شد و از بالای پله ها

(1)- بحار الأنوار: 100/46، باب 5، حدیث 88؛ كشف الغمة: 107/2.

(2)- بحار الأنوار: 95/46، باب 5؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 157/4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 58

به سر یکی از فرزندان حضرت فرود آمد و او را از بین برد. امام در حالی که غلام در اضطراب سختی قرار داشت فرمودند: برو در راه خدا آزادی، تو در این برنامه عمدی نداشتی! «1»

22- اسوه فضیلت

امام باقر علیه السلام می فرماید:

پدرم خادمش را دنبال کاری فرستاد و او در آن کار، کندی به خرج داد؛ حضرت يك تازیانه به غلام زد، غلام گفت: الله، ای پسر حسین! به من در کار رجوع می کنی، تازیانه هم می زنی! حضرت گریه کرد و فرمود:

ای محمد بن علی پسر عزیزم! کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و دو رکعت نماز بخوان و بگو: خدایا در روز قیامت از علی بن الحسین بگذر. آنگاه رو به غلام کرد و فرمود: برو در راه خدا آزادی.

ابو بصیر می گوید: به حضرت عرضه داشتیم: آیا آزادی، کفاره يك ضربه تازیانه است؟ امام پاسخ نگفتند. «2»

23- برکتی عجیب از دو قرص نان

شیخ صدوق رحمه الله از قول زُهری می گوید:

خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام بودم، مردی از یاران حضرت وارد شد، امام به او فرمودند: چه خبر؟ عرضه داشت: فعلاً خبر خود را باز گویم، چهارصد دینار بدهکارم، در برابرش برای پرداخت دیناری ندارم، عائله ام سنگین است، از عهده خرجشان بر نمی آیم. امام سجّاد علیه السلام بلند بلند گریه کرد. به حضرت عرضه داشتیم:

(1) - بحار الأنوار: 96 / 46، باب 5؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 158 / 4.

(2) - بحار الأنوار: 92 / 46، باب 5، حدیث 79؛ کتاب الزهد، حسین بن سعید: 43، حدیث 116.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 59

گریه برای مصایب و شداید است. حاضران در مجلس هم همان را گفتند.

امام فرمود: چه مصیبتی بزرگتر از این که انسان خلاً زندگی برادر مؤمنش را ببیند و امکان جبران نباشد، سختی و فاقه مسلمان را بنگرد و قدرت رفع آن را نداشته باشد. مجلس تمام شد، مخالفانی که از آن جلسه خبر شدند، زبان به طعنه گشودند که چقدر عجیب است! اینان ادّعا دارند که آسمان و زمین در مدار اطاعتشان هستند و خداوند خواسته آنان را در هر زمینه ای اجابت می کند، با این همه به عجز از اصلاح وضع نزدیکترین دوستشان اقرار می کنند!

مرد پریشان، آن یاوه‌ها را شنید، به محضر مقدس امام شرفیاب شد و عرضه داشت: طعنه دشمن از فقر و فاقه‌ام بر دوش جانم سنگین‌تر است. امام فرمودند:

خداوند برای کارت ایجاد گشایش کرده. خادمه خود را صدا زدند و فرمودند:

افطاری و سحری مرا بیاور، دو قرص نان جوین که از خشکی قابل خوردن نبود آورد، حضرت فرمود: این دو قرص نان را ببر که خداوند خیر و فرج تو را در این دو نان قرار داده. مرد آن دو قطعه را گرفت و در حالی که نمی‌دانست برای قرض و سختی وضع عیالش چه کند و شیطان وی را وسوسه می‌کرد که این دو قرص نان چه مشکلی حل می‌کند، وارد بازار شد. ماهی فروشی را دید که ماهی رنگ پریده‌ای برایش مانده، آن ماهی را به يك قرص نان معامله کرد، سپس به نمك فروشی رسید و نان دیگر را به مقداری نمك عوض کرد، آنگاه به خانه آمد، چون شکم ماهی را باز کردند دو لؤلؤ گران قیمت از شکم ماهی درآمد. خدا را شکر کردند و در نشاط و سرور غرق شدند. در این وقت در خانه را کوفتند، چون به در خانه آمد ماهی فروش و نمکی بودند، دو قرص نان را پس دادند و گفتند: ما را قدرت بر خوردن این دو نان جوین نیست نان از آن تو، ماهی و نمك هم بر تو و اهل و عیالت حلال!

چون ماهی فروش و نمك فروش گذشتند، خادم زین العابدین آمد و گفت: ای مرد، خداوند برای تو گشایش داد، امام سجّاد فرمود: آن دو قرص نان را برگردان که

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 60

غیر از ما کسی قدرت خوردن این گونه طعام را ندارد!!

آن مرد دو لؤلؤ را فروخت، قرضش را ادا کرد و مایه‌ای برای خرج خانه فراهم آورد.

مردم دوباره به یاوه گویی پرداختند که این چیست و آن کدام است. یکجا از رفع رنج وی عاجز است، جای دیگر این گونه وی را بی نیاز می‌کند! چون به حضرت خبر رسید، فرمود: این یاوه‌ها را درباره رسول خدا هم می‌گفتند که چگونه در يك شب از مگه به بیت المقدس رفته و آثار انبیا را در آن جا مشاهده نموده، در حالی که بین مکه و مدینه که راهی نزدیک است بیش از دوازده روز راه است چه رسد به مگه و بیت المقدس و الله! مردم به وضع ما جاهلند، نمی‌دانند که مراتب رفیع‌ه از طریق تسلیم و رضا و عدم چون و چرا در کار حق به انسان می‌رسد.

اولیای الهی آن چنان در محن و مکاره صابرند که کسی به پای آنان نمی‌رسد، از این روی خداوند مهربان تمام درهای عنایت را به روی آنان باز فرموده و در هر حال عاشقان خدا جز آنچه خدا می‌خواهد نمی‌خواهند. «1»

مستغنی است از همه عالم گدای عشق	ما و گدایی در دولت سرای عشق
عشق و اساس عشق نهادند بر دوام	یعنی خلل پذیر نگردد بنای عشق
آنها که نام آب بقا وضع کرده اند	گفتند نکته ای زدوام و بقای عشق
گو خاك تیره زرکن و سنگ سیاه، سیم	آن کس که یافت آگهی از کیمیای عشق
پروانه محو کرد در آتش وجود خویش	یعنی که اتحاد بود انتهای عشق

(وحشی بافقی)

(1) - بحار الأنوار: 20 / 46، باب 3، حدیث 1؛ الأملی، شیخ صدوق: 453، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 25 / 454، باب 10، حدیث 32340.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 61

امام سجاد علیه السلام و هشام

هشام بن عبدالمطلب به حج آمد، ازدحام جمعیت مانع از این شد که به حجرالاسود دست بزند و آن سنگ پرقیمت را استلام کند، بر بالای بلندی قرار گرفت تا اهل شام، آن نوکران جیره خوار و بدبخت، وی را طواف دهند. در این بین حضرت زین العابدین علیه السلام رسید، چون به محل حجر نزدیک شد، مردم از هیبت و عظمت حضرت راه را باز کردند و امام بدون مزاحمت به استلام حجر نایل شد.

مردی از اهل شام از هشام پرسید: این آقا کیست؟ پاسخ داد: نمی دانم، فرزّدق فریاد زد من او را می شناسم. مرد شامی پرسید کیست؟

فرزّدق قصیده بسیار عالی خود را همان جا انشا کرد که مضمونش را از قول جامی در سطور زیر می خوانید:

پور عبدالملک به نام هشام	در حرم بود با اهالی شام
می زد اندر طواف کعبه قدم	لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حَجَر ندادش دست	بهر نظّاره گوشه ای بنشست
ناگهان نخبه نبی و ولیّ	زین عبّاد، بن حسین علی
درکسای بها و حُلّه نور	بر حریم حرم فکند عبور
هر طرف می گذشت بهر طواف	در صف خلق می فتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجر	گشت خالی ز خلق راه و گذر
شامی کرد از هشام سؤال	کیست این با چنین جمال و جلال
از جهالت در آن تعلّل کرد	وز شناسایش تجاهل کرد
گفت نشناسمش ندانم کیست	مدنی یا یمّانی یا مکی است
بوفراس آن سخنور نادر	بود در جمع شامیان حاضر
گفت من می شناسمش نیکو	وز چه پرسى به سوى من کن رو

زَمَزَم و بُوْقُبُیْس و خَیْف و مِنا

آن کس است این که مَکَّه و بَطْحَا

ناودان و مقام ابراهیم

حرم و جِلّ و بیت و رکن و حَطِیم

طِیبه، کوفه، کربلا و فرات

مروه، مَسْعَی، صفا، حجر، عرفات

بر علوّ مقام او واقف

هر يك آمد به قدر او عارف

غنچه شاخ دَوحه «1» زهراست

قَرّة العین سیّد الشّهداست

میوه باغ احمد مختار لاله راغ «2» حیدر کزار

(جامی)

هشام از این مدح دچار خشم شدید شده و پس از توهین به فرزدد وی را در محلی بین مکه و مدینه حبس می کند و حقوقش را از بیت المال قطع می نماید.

زین العابدین علیه السلام در برابر این محبت، دوازده هزار درهم برای شاعر می فرستد و از کمی آن عذرخواهی می کند. شاعر آزاده و بی طمع از قبول آن ابا کرده و در پاسخ می گوید: من سر ارادت و صدق و صفا و وفا و محبت به آستان شما سرودم و این مدح را محض اظهار حقّ و حقیقت گفتم نه برای درم و زر، لکن اصرار حضرت و جود و کرم آن منبع خیر و دلایلی که از جانب حضرت سجّاد علیه السلام اقامه می شود او را وادار به قبول می کند. «3» ملاّ محمد تقی مجلسی پدر صاحب «بحار الأنوار» در شرح «من لایحضره الفقیه» حکایت شیرین زیر را در رابطه با این قصیده نقل می کند:

شخصی در یکی از جلسات جامی نقل کرد که: زنی، فرزدد شاعر را در عالم رؤیا دید، از حال وی جويا شد، فرزدد گفت: به سبب قصیده ای که برای اظهار حق

(1) - دوحه: درخت تناور، درخت بزرگ و پرشاخ و بال و پرسایه.

(2) - راغ: مرغزار، دامن کوه.

(3) - بحار الأنوار: 124 / 46، باب 8، حدیث 17؛ مستدرک الوسائل: 383 / 9، باب 9، حدیث 11133؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 169 / 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 63

گفتم، حق تعالی مرا بخشید. جامی گفت: سزاوار است خداوند مهربان همه عالمیان را به برکت آن قصیده پیامرزد! «1»

حقیقت دعا

«صحیفه سجادیّه»، حاوی با ارزش‌ترین و پرمفعت‌ترین دعاها و مناجات‌ها در پنجاه و چهار عنوان است.

صحیفه، به پیروی از قرآن مجید و دیگر کتاب‌های آسمانی که از جانب حق بر انبیا نازل شده، این تابلوهای زنده و زیبا را به وجود آورده است.

صحیفه، بنایی را که انبیا و اولیا و عاشقان و عارفان از دعا و مناجات ساخته‌اند، کامل کرده و بنیان دعا را استحکام بیشتر بخشیده است.

صحیفه، علاوه بر این که از انسان، مناجات‌کننده‌ای پرشور، عاشقی دلسوز و عارفی شوریده به وجود می‌آورد، یک دوره کامل از مسائل عالی الهی، معارف ربّانی، قوانین اصولی، قواعدی سعادت‌بخش، برنامه‌هایی سلامت آور تعلیم می‌دهد.

دعا، حقیقتی است که باید نشان آن را در صحف آسمانی و کتب ادعیه و جوامع حدیث جستجو کرد.

دعا، واقعیتی است که در تام شئون ذره ذره اجسام و عناصر و موجودات عالم طبیعت و کشور غیب و شهود، حکومت دارد و از این راه تمام موجودات هستی، از مبدأ آفرینش در دو مرحله مادی و معنوی تغذیه می‌کنند.

اگر دعا نبود، ادامه حیات مهمانان هستی امکان نداشت که موجودیّت تمام موجودات و ظهور همه کاینات و وجود تمام عالمیان از برکت دعاست.

آن عامل با عظمتی که باعث رساندن فیض از منبع لطف، به تمام جهانیان است

(1) - مقدمه دیوان جامی: 201.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 64

دعا است.

غفلت از حقیقت دعا

گروهی می گویند:

دعا تعیین تکلیف برای خداست و این برنامه از هر کس تحقق یابد، جسارت به پیشگاه حق است و عین بی ادبی نسبت به ساحت قدس حضرت محبوب.

او وجود مقدسی است که به تمام نیازهای درونی و برونی موجودات آگاه است و هر آنچه به مصلحت آنان است انجام می دهد و هیچ نیازی به تعیین تکلیف برای او نیست.

به نظر می رسد، اینان که با چهره ای مخصوص و ژستی خاص این سخنان را می گویند، از دو نکته غافلند:

اول: از دستور خداوند بر دعا و وجوب آن در قرآن بی اطلاعند.

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» «1»

و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی خوار و رسوا به دوزخ درآیند.

دراین آیه شریفه به مسأله دعا امر فرموده و استجاب آن را وعده حتمی داده و متکبر از دعا را اهل جهنم دانسته است.

دوم: از معنا و مفهوم لغت دعا بی خبرند؛ زیرا دعا تعیین تکلیف از مقام مادون نسبت به مقام مافوق نیست، بلکه مفهوم دعا عبارت از درخواست فقیر و گدا از ذات غنی و کریم و رحیم است و چنین حالتی هیچ گونه منافاتی با عقل و منطق و

(1) - غافر (40): 60.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 65

شرع و عرف ندارد.

گروهی دیگر می گویند:

خداوند بزرگ با قلم قضا و قدر، آنچه را باید، بر بندگان مقرر فرموده و هیچ تغییری در سرنوشت انسان از ابتدای ولادت تا لحظه مرگ معقول نیست و آنچه بر اراده او گذشته، همان خواهد شد و دعا امری بی معنا و مسأله‌ای بی مفهوم و کاری بدون نتیجه است.

به اینان باید گفت:

مسأله دعا از چهارچوب قضا و قدر خارج نیست و ثمرات و نتایج این حرکت مثبت و معقول عبد، بر لوح قضا و قدر گذشته و به وسیله دعا و الحاح و زاری و تضرع، به بنده حق می‌رسد.

و به عبارت دیگر: بسیاری از برنامه‌های دنیا و آخرت عبد که به صلاح اوست و آنچه در سعادت ابدی او نقش دارد، برابر با مشیت و اراده حضرت دوست به زلف دعا گره خورده و این انسان است که به دستور حق باید برای درخواست واقعیتهای و علل سعادت و بسط رزق مادی و معنوی به دعا برخیزد، تا پس از آن به نتایج لازم برسد.

مگر نه این است که تمام انبیا و ائمه و اولیا و عاشقان و عرفا و صلحا بهترین لحظات شیرین عمر خود را به مناجات و دعا و زاری سپری کردند و از این راه به صلاح دین و دنیا و آخرت و عقبی رسیدند؟

بسیاری از علل رشد و کمال بندگان، چه در جهت مادی و چه در مرحله معنوی بر اراده حق گذشته که به شرط دعا به آنان عنایت شود و به همین خاطر در آثار اسلامی به مسئله دعا اصرار فراوان شده و از دعا به عنوان مرکب رساننده عبد

بر سر خوان عنایت مادی و معنوی حضرت حق یاد کرده‌اند، بنابراین اگر کسی به دعا و مناجات و راز و نیاز و درخواست‌های مادی و معنوی از پیشگاه حق اقدام کند به

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 66

بسیاری از آنچه عطایش به وسیله دعا مقرر شده خواهد رسید و اگر در این امر مهم کاهلی یا تکبر نماید به چاه محرومیت درافتد و از عنایت و الطاف دوست ممنوع گردد.

عجیب این است که خود این ایراد کنندگان، تمام صحنه هستی را میدان اسباب و وسائط و علل و روابط می‌دانند و از این نکته مهم در باب دعا غافلند که دعا برای رساندن انسان به منظور و مطلوب از نیرومندترین وسایل و اسباب و از قوی‌ترین علل و وسائط است و کجای این حقیقت با قضا و قدر و امور الهیه و نقشه‌ها و تدابیر حضرت حق منافات دارد؟

دعا در حقیقت، عین قضا و قدر و متحد با نقشه و تدبیر حق و اصلی متقن و حقیقتی الهی و واقعیتی ربّانی است و در چهارچوب هستی همراه با نتایج و ثمراتش همچون علّت و معلول و شرط و مشروط است، به این معنی که گویی از جانب حقّ به عبد گفته شده: آنچه از برنامه‌های مادی و معنوی در حدود مصلحتت بخواهی، در خزانه من برای تو موجود است، ولی آنها را باید به وسیله و واسطه دعا به دست آوری.

دعای بنده واقعی

در معارف اسلامی آمده است:

خداوند مهربان دعا و مناجات و صدا و ناله عبد را دوست دارد، دعا کننده چون پیشانی مذلت به پیشگاه عزّت ساید و زمانی که گهر اشک بر دامن چهره بارد، ابر رحمت به حرکت آید و ابواب خزانه غیب با نیروی کلید دعا گشاده گردد و آنچه مطلوب و مقصود گدای درگاه است دیر یا زود عنایت شود.

آنجایی که تصوّر می‌کنند، آرامش روحی و سکون قلبی و علاج مشکلات مّتکی به تجهیزات مادی است، اشتباه می‌کنند؛ زیرا تجربه چندین هزار ساله تاریخ نشان

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 67

داده این تصوّر واقعیّت خارجی و حقیقت عینی ندارد. آن نیرویی که با هزاران دلیل علمی و منطقی و تجربه‌های فراوان ثابت کرده و کلید آرامش و حلّ مشکلات است، اتّصال قلبی به مبدأ هستی و راز و نیاز با حضرت او در تمام اوقات زندگی است.

انسان با توجّه به معشوق حقیقی عالم یعنی پروردگار حکیم، عادل، مهربان، رحیم، کریم، قادر، عزیز، لطیف و با راز و نیاز به درگاه او می‌تواند بر اضطراب، تشویش، نگرانی و سردرگمی و رنج و محنت و شدّت فایق آید.

زرق و برقی که مردم دنیا به آن گرفتارند نقطه اتکا نیست. اگر روزی این زرق و برق و این مادّیات گذرا، چهره از انسان برتابد و آدمی را در امواج حوادث و تنهایی رها سازد، انسان مادّیگر چه خواهد کرد و در آن وقت اعتمادش بر چه خواهد بود؟

مادّیگران تاریخ نشان داده‌اند که در آن حالت به چاه یأس و ناامیدی و غم و اندوه و ترس و وحشت و پوچی و هیچی فرو رفته، آن زمان چاره‌ای جز دچار شدن به مرگ و نیستی و یا گرفتار آمدن به امراض روانی و عصبی ندارند.

زرق و برق دنیا و امور مادّی اگر ابزار و وسیله‌ای در راه اطاعت حقّ و راز و نیاز با حضرت محبوب باشد، نه این که حادثه و بلایی پیش نمی‌آورد بلکه روز به روز به یقین و آرامش و به راحت و سکون قلب و به راحت و امنیت درون می‌افزاید.

از انبیا و ائمه و اولیا و عشاق حضرت حقّ در تمام مراحل زندگی زبان و جان و لسان قلبشان مترنّم بود به ذکر:

رِضاً بِقَضَائِكَ وَتَسْلِيماً لِأَمْرِكَ. «1»

به قضایات خشنود و در برابر فرمانت تسلیمم.

چهارچوب مادّیات تنها و جدای از معنویت محصولی جز آلام روحی و

(1) - موسوعة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام فی الکتاب والسنة والتاریخ: 248.

اضطراب و تشویش نداشته و ندارد. دانش بشری برای درمان دردهای جسمی، هزاران داروی متنوع ساخته، ولی برای تسکین آلام روحی و ناراحتی خاطر کاری نکرده و کاری هم از دست او بر نمی آید. داروی دردهای درون در داروخانه وحی است که به وسیله سفیران الهی ابواب این داروخانه به روی تمام مردم تاریخ گشوده شده و هر کس هر نوع دارویی را برای رفع نگرانی‌های باطنی و ظاهری بخواهد، می‌تواند در آن داروخانه بیابد.

مسأله ایمان و اتکای به حق و دعا و مناجات و راز و نیاز با حضرت بی‌انبار آن قدر مهم است که دانشمندان و روانشناسان این زمان، حتی آنان که در سیطره مکاتیب غیر اسلامی به سر می‌برند، معتقدند که آلام روحی و هیجانات خارجی می‌تواند بدن انسانی را تحت الشعاع قرار داده و موجب بیماری‌زایی گردد، چون زندگی روزمره کنونی همواره با نگرانی‌ها و اضطراب، مشقت و سنگینی فشار روحی توأم است، لذا می‌تواند روی دستگاه‌های مختلف بدن اثر کرده موجب ناراحتی آنها گردد.

آنان معتقدند که تنها روزه‌ای که می‌تواند آلام و ناراحتی‌ها را از بدن آدمی خارج ساخته و یا آنها را خنثی نماید، داشتن ایمان به خدا و اعتقاد به مبدأ هستی و قدرت مافوق قدرت هاست.

آری، تنها نیرویی که می‌تواند انسان را بر تمام مشکلات پیروز کند، پیوند با حضرت او و راز و نیاز و مناجات با آن منبع فیض و قدرت بی‌نهایت در بی‌نهایت است.

به حقیقت عامل پیروزی انسان بر رنج‌ها و تخفیف دهنده نگرانی‌ها، ارتباط با محبوب هستی است، محبوبی که زندگی در رابطه با او شیرین و آرام و همراه با امنیت خواهد گذشت.

راهروان راه و سالکان منزل عشق، چون با مصیبت و مشکلی روبرو شوند، از

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 69

نیروی عشق خود به حضرت دوست کمک خواسته و در فضای بسیار عالی توسل به جناب او و راز و نیاز با حضرتش، برق امید در قلبشان تجلی می‌کند و در سایه روشنایی آن برق می‌یابند که آن قدرت مافوق قدرت‌ها، مشکل را حل و گره را باز خواهد کرد. این اندیشه حرارت آنها را در اتصال به حضرت حق بیشتر کرده و سبب شکستن موج آلام و اضطرابات شده و از شکنجه شدن اعصاب و روان و بدنشان در زیر بار سنگین مشکلات و مصایب و حوادث سختی که از عوارض چهارچوب مادی است، مصون می‌مانند.

ولی آنان که از این صحنه با عظمت معنوی دورند و رابطه‌ای با مبدأ هستی ندارند و در وادی نورانی و شفاعت دعا و مناجات نیستند و راهی به راز و نیاز ندارند، بلکه از اتصال به حقّ و روی آوردن به پیشگاه او و دعا و مناجات تکبر می‌ورزند، عوامل نگرانی و آلام و اضطرابات و رنج‌ها و مصایب درون و برون آنان را ضربه زده و تمام وجودشان را به سوی هلاکت و نیستی سوق می‌دهد.

ویلیام جیمز که از زمره دانشمندان با انصاف و در حدّ خود متوجّه به بعضی از حقایق است، در قطعه‌ای زیبا در نشان دادن نقش ایمان و خطر عدم آن چنین می‌گوید:

ایمان یکی از قوای است که بشر به مدد آن زندگی می‌کند و فقدان کامل آن در حکم سقوط انسان است. «1»

شرك و سقوط انسان

خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ

(1) - «آرامش روانی و مذهب» با اندکی تلخیص و تغییر در عبارت.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 70

فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ «1»

و هر کس به خدا شرك ورزد، گویا چنان است که از آسمان سقوط کرده و پرنده‌گان [شکاری] او را می‌ربایند، یا باد او را به جایی دور دست می‌اندازد.

در تفسیر «نمونه» در ذیل این آیه به توضیح زیبای زیر برمی‌خوریم:

«آسمان در آیه شریفه کنایه از توحید است و انتخاب معبودی غیر حقّ سبب سقوط از این آسمان می‌گردد. طبیعی است در این آسمان ستارگان می‌درخشند و ماه و خورشید می‌تابند. خوشا به حال کسی که اگر در این آسمان همچون آفتاب و ماه نیست حدّ اقلّ همانند ستاره درخشانی است.

ولی وقتی انسان از این مرحله بلند معنوی و علو و رفعت سقوط کند گرفتار یکی از دو سرنوشت دردناک می‌گردد: یا در وسط راه، قبل از آن که به زمین سقوط کند طعمه پرنندگان لاشخور می‌گردد؛ و به تعبیر دیگر: با از دست دادن این پایگاه مطمئن، در چنگال هوا و هوسهای سرکش گرفتار می‌شود که هر يك از آنها بخشی از هستی او را می‌ربایند و نابود می‌کنند؛ و یا اگر از دست آنها جان به سلامت ببرد، به دست طوفان مرگباری می‌افتد که او را در گوشه‌ای دوردست آن چنان به زمین می‌کوبد که بدنش متلاشی و هر ذره‌ای از آن به نقطه‌ای پرتاب می‌شود و این طوفان گویا کنایه از شیطان است که در کمین نشسته.

بدون شك کسی که از آسمان سقوط می‌کند قدرت تصمیم‌گیری را از دست می‌دهد، با سرعت و شتابی که هر لحظه فزونی می‌گیرد به سوی نیستی پیش می‌رود و سرانجام محو و نابود می‌گردد!!». «2»

(1) - حج (22): 31.

(2) - تفسیر نمونه: 95/14 - 96، ذیل آیه 31 سوره حج.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 71

دفع بلا با دعا

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهی البلاغه» می‌فرماید:

وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ. «1»

گرفتاری‌های پی در پی و ممتد را با دعا و درخواست دور نمایید.

هم اکنون پس از گذشت صدها سال از این جمله حکیمانه، دانشمندان بزرگ جهان، هیجانات ممتد را عامل بیماری زایی می‌دانند.

از نظر بالینی و تجربی مسلم شده است که محرکات هیجانی پی در پی و متوالی در افراد مستعد می‌تواند به بیماریهای عضوی منجر شود!

در هر صورت، دعا و راز و نیاز عامل مؤثری در پیشگیری از بسیاری از امراض و هم داروی بسیار پرقدرتی برای علاج قسمتی از آلام و دردها و مصایب است.

حضرت زین العابدین علیه السلام پنجاه و هفت سال عمر خود را در میدانی از بلاها و خطرهای و آلام و مصایب و شداید گذراند. دو سال آخر حکومت حضرت مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علیه السلام را که همراه با طوفان جنگ صفین و نهروان و جنایات بی شمار بنی امیه بود درک کرد، سپس در مرکز حوادث بسیار سخت ده ساله عمر عمویش امام مجتبی علیه السلام بود. آنگاه با آلام و رنج‌ها و سختی‌های ده ساله آخر عمر پدر بزرگوارش سیدالشهداء علیه السلام روبرو شد و بقیه عمر خود را پس از حادثه عجیب کربلا و اسارت اهل بیت به مدّت سی و پنج سال در حوزه‌ای از سختی‌های ناگوار و مصایب بی شمار و مظالم سخت و اعمال ناپسند حکام مروانی گذراند، ولی در تمام آن مدّت که مساوی با ولادت تا شهادت حضرتش بود، از هیجانات عصبی و آلام شکننده درونی و امراض خطرناک عضوی و بدنی در امان بود، چرا که تمام

(1) - نهج البلاغه: حکمت 146.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 72

لحظات عمرش را با تکیه بر حقّ و اتّکال به حضرت ربّ و دعا و مناجات و راز و نیاز و خدمت به بندگان پروردگار گذراند و تمام امواج بلا را با قدرت دعا و قوّت عبادت و ناله‌های جانسوز سحر شکست و در طوفان آن همه حادثه و بلا به پیشگاه حضرت حق عرضه می‌داشت: «خدایا! مرا چون کسی قرار ده که عمرش را دراز و کردارش را نیکو گردانده‌ای». «1» وحشی بافقی به پیشگاه حضرت محبوب از باب راز و نیاز و مناجات و دعا عرضه می‌دارد:

خوشا حال دل آن کس در این کوی

که چوگان تو می‌گرداندش گوی

فلک گویِ سرِ میدان آن است

که گویش در خم آن صولجان «2» است

به چوگان هوا داریم گویی

هوس گرداندش هر دم به سویی

شکن بر سر، هوا جنبان ما را	بکش از دست، چوگان هوا را
که ما را سخت دارد سرشکسته	ببر از ما هوا را دست بسته
بهشت جسم و دوزخ تاب جانند	هواهایی که آن ما را بُتانند
حریم توست با بیگانه میسند	دلِ چون کعبه را بتخانه میسند

(وحشی بافقی)

خداشناسی

از آن جا که عنوان پنجاه و چهار تابلوی ارزنده «صحیفه سجادیّه» دعا است، در بخش گذشته به نحو اختصار در توضیح دعا مسائلی ذکر شد که یادآوری آن مسائل لازم می‌نمود. و از طرفی چون اولین دعای «صحیفه» در ارتباط با حمد و ثنای حضرت حقّ است و گروهی در طول تاریخ به عللی از جناب او که وجودش از هر

(1) - بحار الأنوار: 91/95، باب 6، حدیث 2؛ المصباح، کفعمی: 599؛ مصباح المتهجد: 593.

(2) - صولجان: چوگان (چوب بلند سرکچی است که در بازی گوی به کار برند).

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 73

چیزی روشن‌تر و عیان‌تر است غفلت داشتند و هم اکنون در گوشه و کنار جهان پرسه می‌زنند و در آینده نیز ممکن است چنین عناصری یافت شوند، لازم است بحثی در زمینه خداشناسی به میان آید و تذکر داده شود که تمام معلمان توحید و خداشناسی اعم از انبیا و ائمه و اولیا و عرفا و حکما عمده‌ترین زحمت و رنج خود را متمرکز در اصلاح عقیده انسان نسبت به عالم آفرین نمودند، نه در اثبات و ایجاد عقیده که در تمام تاریخ چهره‌ای به عنوان منکر مبدأ نمی‌توان یافت، بلکه آنان که به عنوان منکر خوانده شده‌اند در حقیقت منکر اصل حقیقت و مبدأ و تکیه‌گاه هستی نبوده و نیستند، بلکه در مصداق اشتباه داشتند و دارند، به این معنی که می‌گفتند و می‌گویند: تکیه‌گاه عالم و مبدأ آن طبیعت، یا دهر یا تصادف است؛ که اگر از اینان بررسی آیا این طبیعت و دهر و تصادف که کارهای حساب شده منظمی انجام می‌دهد

دارای شعور و اراده و اختیار و آگاهی همه جانبه است؟ اگر جواب مثبت دادند که به حضرت حق اقرار کرده‌اند، چیزی که هست او را به نامی خوانده‌اند که نام او نیست. و اگر گفتند فاقد شعور و علم و اراده و حکمت است، در حالی که تمام عناصر و آثار، نشانگر علم و شعور و حکمت و نظم و عدل و حقیقت است، جوابشان ناشی از غفلت و بی‌توجهی است؛ زیرا اوصافی که در آثار است و مورد تأیید آنهاست نشان دهنده حق است و آنچه در موجودات است سنن و قوانین اوست.

در هر دو صورت چنانکه در حدیث بسیار عالی مفضل کوفی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است:

صاحبان غفلت مجبور به اقرار به وجود مقدس او هستند. «1» دانشمندان و بزرگانی که در این زمینه مطالب بسیار مهم و مقالات فوق العاده پر ارزش و کتابهای ناب دارند، همه و همه می‌گویند:

(1) - بحار الأنوار: 67 / 3، باب 4، حدیث 1، (توحید مفضل).

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 74

یافتن و شناختن و درك آن وجود مقدس از سه راه میسر است:

1- فطرت

2- مطالعه و دقت در موجودات آفرینش

3- استدلال و حکمت عقلی

1- فطرت

احساس خداجویی و خداخواهی همچون بقیه غرایز و تمایلات در وجود همه انسان‌ها حقیقتی غیر قابل انکار است.

اگر طفلی را به دور از غوغای حیات و علل و امور زندگی، در جایی که جز خود او و سفره پاک طبیعت نباشد قرار دهند و ذهن او جز از خود و آثار شگفت‌انگیز عالم خالی باشد، با اندك توجهی به این حقیقت واقف می‌شود که خودم

باعث خودم نیستم؛ زیرا نبودم و به وجود آمدم و معقول نیست چیزی که نبوده باعث به وجود آمدن خود باشد. و همین حکم را نسبت به تمام آثاری که از قبیل خورشید و ماه و ستاره و درخت و زمین و گیاه و آنچه در دسترس فکر و حسّ اوست جاری می‌کند و به این معنا توجه می‌نماید که ماورای تمام این موجودات با این نظمی که دارند، دانایی قادر و حکیمی صاحب اختیار حکومت می‌کند که البته از پیدا کردن نام و اوصاف و واقعیت‌های او عاجز است و این قسمت را باید از انبیای حقّ که حقّ تعالی خود را به آنان شناسانده است تعلیم بگیرد. و این همان فطرت است و توحید ابراهیمی که سرشت هر دلی و حقیقت هر قلبی است.

حکم به این که من و تمام موجودات پدید آورنده داریم شامل خود پدید آورنده نیست؛ زیرا پدید آورنده اولاً مافوق تمام احکام جاری در آفرینش و آفریننده احکام است؛ و ثانیاً آن وجود مقدّس که قرآن مجید می‌فرماید:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 75

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ «1»

هیچ چیزی مانند او نیست.

ذاتش و صفات و اسمائش عین هستی است و هستی حقیقی است که بوده و خواهد بود و ما اگر بگوییم علّت هستی، هستی است معقول نیست و منطقی نمی‌باشد، چون هستی هست و موجد نمی‌خواهد و ذاتی که ذاتش هستی است مستقلّ از هر چیزی و منبع هر کمالی و ظهور دهنده هر موجودی است. و اگر بگوییم نیستی، علّت هستی است؛ این سخن آن قدر بطلانش واضح است که نیازی به بحث ندارد. پس او، اوست و جنابش ازلی و ابدی و حاکم بر جهان خلقت و فعال مایشاء است. و به این معنای عالی، قرآن مجید ناطق است:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ «2»

بگو: او خدای یکتاست؛* خدای بی‌نیاز [همه موجودات هستی که نیازمند و عین فقرند برای رفع نیازشان روی به او کنند و از حضرتش گدایی نمایند].

* نزاده و زاییده نشده است،* و هیچ کس [در ذات و صفات] همانند و همتا و شبیه او نمی‌باشد.

در هر صورت این حسنّ پر ارزش خداجویی و خداخواهی، از جانب خود او در ذات قلب انسان نهاده شده است و نوعی جاذبه معنوی است میان کانون دل و احساسات انسان از يك طرف و کانون هستی یعنی مبدأ اعلا و کمال مطلق از طرف دیگر، نظیر جذب و انجذابی که میان اجرام و اجسام موجود است. انسان بدون

(1) - شوری (42): 11.

(2) - اخلاص (112): 1 - 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 76

آن که خود بداند، تحت تأثیر این نیروی مرموز هست؛ گویی غیر این «من» يك «من» دیگر نیز در وجود او مستتر است و او از خود نوایی و آوازی دارد.

به گفته نظیری نیشابوری:

راز در دل نتوان داشت که غمّازی «1» هست

غیر من در پس این پرده سخن سازی هست

که در این کنج قفس زمزمه پردازی هست

بلبلان گل ز گلستان به شبستان آرید

گوش نزدیک به هم آر که آوازی هست

تو مپندار که این قصّه به خود می گویم

(نظیری نیشابوری)

مسأله فطرت از دیرباز چه در آثار الهیّه و چه در معارف انسانی مورد توجه بوده و همه متّفقاً گفته اند:

همان وجود مقدّسی که آیین مکیدن مواد نافع زمین را به گیاه آموخته و دستور هجرت از گرمسیر و سردسیر را به پرندگان مهاجر داده و مکیدن پستان مادر و گریه تلخ و تبسم شیرین را در طبیعت کودک نهاده، حسنّ مقدّس خداخواهی و خداجویی را در سرشت انسان قرار داده است.

مسئله به اندازه‌ای روشن است که دانشمندان و روانشناسان و روانکاوان قرن اخیر که قریب پر از گناه و معصیت و ملامت از موج مخالفت با واقعیت‌ها است و این همه، معلول جنایات کلیسا و اربابان استعماری است، به این حقیقت پی برده و اعلام کرده‌اند:

انسان در ماورای شعور ظاهر خویش شعوری مخفی دارد، گویی در پس این «من» ظاهر «من» پشت پرده‌ای وجود دارد. و خلاصه به اصالت شعور باطن، ایمان

(1) - غمّاز: سخن چین.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 77

و اعتراف دارند؛ شعور اخلاقی، شعور هنری، شعور علمی، همچنین شعور مذهبی، روان انسان را اصیل و ناشی از سرشت او می‌دانند.

در این مسئله عارفان واقف و عاشقان کامل سخن‌هایی بس شیرین و حقایقی بس پرقیمت دارند که تمام آن حقایق و سخنان را بر محور دل که خزانه گنج فطرت است بیان داشته‌اند.

آن نقطه اصلی که راه اهل عرفان را از راه فلاسفه جدا می‌کند، همین جا است.

عرفا از آن جا که به نیروی عشق فطری ایمان و اعتقاد دارند، در تقویت این نیرو می‌کوشند و معتقدند که کانون احساسات عالی الهی قلبی را باید تقویت کرد و موانع رشد و توسعه آن را باید از میان برد و به اصطلاح باید قلب را تصفیه کرد و آنگاه با مرکب نیرومند و راهوار و سبکبال عشق، به سوی خدا پرواز نمود.

اما فلاسفه و متکلمین از راه عقل و فکر و استدلال می‌خواهند شاهد مقصود و گم‌شده مطلوب خود را کشف کنند. عارف می‌خواهد پرواز کند و نزدیک شود، فیلسوف می‌خواهد سر به جیب تفکر فرو برد و بیندیشد، عارف می‌خواهد ببیند و فیلسوف می‌خواهد بداند.

دانشمندانی چون الکسیس کارل، ویلیام جیمز، پاسکال ریاضی‌دان معروف، برگسون و یونگ شاگرد معروف فروید، برخلاف استادش، به این واقعیت و به این حقیقت یعنی فطرت و آثار آن اعتراف کرده و آن را حسی اصیل در وجود بشر

قلمداد کرده‌اند و از مقالات و گفته‌ها و کتب آنان این معنا را می‌یابیم که ایمان به حق و توجه به صاحب آفرینش امری فطری است، چنانکه قرآن مجید به این حقیقت توجه داده است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 78

اللَّهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» «1»

پس [با توجه به بی‌پایه بودن شرک] حق‌گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای‌بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار؛ ولی بیشتر مردم معرفت و دانش [به این حقیقت اصیل] ندارند.

و حضرت سجاد علیه السلام در دعای اول صحیفه به مسأله فطرت اشاره می‌فرمایند:

ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعاً، وَاخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيئَتِهِ اخْتِراعاً، ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ، وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ. «2» به قدرت و قوت خود موجودات را آفرید و آنان را به اراده خود بدون این که از روی نمونه و مثال باشد لباس هستی پوشاند. سپس آنان را در راه اراده و خواست خویش روان گرداند و در راه محبت و دوستی و عشق خود برانگیخت.

اعتراف علما ماتریالیسم

در کتاب «اسلام و عقاید و آرای بشری» آمده:

بدون تردید اگر آمار دقیقی از معتقدان به مبدأ متعال برداشته شود و از مؤثرترین براهین وجود حق از آنها پرسیده شود دلیل «احساس فطری» و شعور باطن را در

(1) - روم (30): 30.

(2) - صحیفه سجادیه: دعای 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 79

نخستین مرحله نام خواهند برد. اثر احساس درونی و فشار نیروی شعور باطن یا فطرت، چندان است که گاه افرادی که يك عمر تحت تأثیر عوامل مادی و یا فلسفه‌های مادی بوده و به الحاد و زندقه گراییده‌اند، عاقبت آنها را به اعتراف و تذلل در پیشگاه حضرت محبوب کشانیده است.

در این زمینه به اعترافات چند تن از سرسخت‌ترین فلاسفه مادی اخیر که به اصول ماتریالیسم، پابند و به زندقه و الحاد معروف بودند، تحت عنوان فلاسفه پشیمان یادآور می‌شویم:

فیلسوف مشهور «رئینگ» آلمانی که نخست از پیروان جدی داروین و مخالف خدا بود، بر اثر فشار مداوم همین احساس مقدس درونی و عامل فطرت، عاقبت به تألیف کتابی به نام «دنیا مخلوق است» دست زده و با یقین و خضوع تام، اعتراف کرده است که جهان را آفریدگار و خدایی است.

فیلسوف به نام دیگر «رومین» انگلیسی که نخست پدیده خدا را مولود عوامل مادی معرّفی و از معتقدان سرسخت به مبانی «ماتریالیسم» بود، عاقبت همان نیروی مرموز «شعور باطن» و فطرت، او را واداشت تا بگوید:

تمام مبانی علمی و فلسفی من در باب پدیدار شدن جهان از ماده لاشعور، باطل و وجود جهان نیز بدون صانع متعال و حکیم مقتدر که احساس درونم به تحقیق او گواه و حکمت‌های آفرینش او را تصدیق می‌کند، محال است و آفریدگار جهان حق است.

فیلسوف و محقق علوم طبیعی و فیزیک و شیمی «میکائیل فارادی» انگلیسی که جهان را جز مزج ترکیب‌های اتفاقی از مواد، چیزی دیگر نمی‌پنداشت و به مبدأ و مدبر و پدید آورنده حکیم یا خدایی معتقد نبود و تمامی عمرش صرف در تحقیقات فیزیکی و شیمیایی شد، در یکی از روزهای سال 1876 که در بستر بیماری افتاده بود، در پاسخ یکی از دوستانش که از او پرسید: فارادی! به چه تحقیق و نظریه می‌اندیشی؟ چنین گفت:

خدا را شکر که به هیچ نظریه‌ای فکر نمی‌کنم، من به پیشگاه خداوند پیشانی

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 80

مسکنت می‌سایم و زانوی اعتراف به زمین می‌زنم، تنها به او که فطرت من و احساس و شعور باطنم و همه نظامات علوم، وجود او را شهادت می‌دهند می‌اندیشم، من خدای خود را می‌شناسم و اطمینان دارم که تقصیرات و لاطائلات مرا به انکسار و عجز و توبه‌ام خواهد بخشید.

2- مطالعه و دقت در موجودات آفرینش

از آن جا که ممکن است عوامل نامساعد محیطی، قضاوت‌های ناصحیح عقل جزئی، انحرافات فکری، هجوم مکتب‌های الحادی، طوفان شهوات و غرایز خارج از حدود، بر چهره زیبای احساسات باطنی و شعور فطری، پرده‌ها در اندازد و انسان را از هدایت این عامل الهی محروم سازد و ندای فطرت آن چنان ضعیف شود که به گوش جان نرسد، اسلام عزیز حواس ظاهر را دعوت به بینش و درک محسوسات جهان و عقل را دعوت به تدبّر در نظام حکیمانه هستی می‌نماید، تا از این رهگذر هم به معرفت محبوب نایل گردد، هم پرده‌های افتاده به روی فطرت کنار رود، تا انسان با هماهنگی عقل و فطرت و انصاف و چشم و گوش و درک و قلب، به وصال یار برسد و از رحمت بیکران او استفاده نماید؛ و این راه دوم خداشناسی است که به طور مفصل در توضیح جملات نخستین دعای اول «صحیفه سجاده» خواهد آمد.

3- استدلال و حکمت عقلی

راه استدلال و برهان گرچه راهی سخت و پریچ و خم است و طی آن و فهماندن و فهمیدنش نیاز به مقدمات زیادی دارد، ولی بهترین و محکم‌ترین طریق خداشناسی و معرفت به حضرت ربوبی است.

قرآن مجید و معارف پرقیمت اسلامی نه این که پیمودن این راه را منع نکرده‌اند، چنانکه بعضی از کوتاه فکran و ضعیف النفس‌ها بدون توجه به این دو منبع فیض

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 81

تصوّر کرده‌اند، بلکه علاوه بر تشویق به این راه، قسمت مهمی از برنامه‌های خود را بر همین معنای والا مبتنی کرده‌اند.

آیاتی که در قرآن مجید در باب توحید و معاد آمده، چه آیاتی که قول مستقیم حق است، چه مطالبی که از قول انبیا به صورت آیه قرآن به وسیله حضرت حق نقل شده، گاهی تذکر به فطرت و گاهی توجه دادن به آثار حق در صحنه آفرینش و گاهی استدلال و برهان محض بر وجود معاد است.

احتجاجات و مباحثی که در بهترین کتب روایی در باب توحید از پیامبر بزرگ و ائمه طاهرين عليهم السلام نقل شده حاوی همین سه طریق و به خصوص طریق برهان و استدلال است.

این که درك و فهم براهین و دلایل توحید، به خصوص دلیلی که از صغری و کبری و وسط خالی باشد، کوتاهترین و محکم‌ترین راه برای لمس توحید که همان راه:

یا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ. «1»

ای که با ذات خود بر ذات خود دلالت کرده‌ای.

بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ. «2»

تو را به تو شناختم و تو مرا به خود ره نمودی.

إِعْرِفُوا اللَّهَ تَعَالَى بِاللَّهِ. «3»

خدای متعال را به خودش بشناسید.

است راهی بس دشوار و نیاز به مقدمات بسیار زیاد ظاهری و باطنی دارد و توده مردم، سالک این راه نیستند، بلکه تجلّی توحید در عرش قلب آنان از طریق فطرت و

(1) - بحار الأنوار: 339 / 84، باب 13، حدیث 19؛ شرح الاسماء الحسنی: 50 / 1.

(2) - بحار الأنوار: 82 / 95، باب 6، حدیث 2؛ إقبال الأعمال: 67؛ المصباح، کفعمی: 588.

(3) - بحار الأنوار: 270 / 3، باب 10، حدیث 7؛ الکافی: 85 / 1، حدیث 1، التوحید: 286، باب 41، حدیث 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 82

توجه به آثار حقّ در مملکت آفرینش به نحوی ساده و آسان میسر است، قولی است که جمله عرفا و فلاسفه و متکلمین به آن اقرار دارند.

دانشمند بارع، آخوند ملا محمد نعیمای طالقانی که جامع علوم عقلی و نقلی است و یکی از علمای بزرگ و مدرّسان نامدار حوزه‌های شیعه در قرن دوازدهم هجری است و در فلسفه و عرفان و کلام و منطق و روایت و درایت، پهلوانی به نام است. در این مسأله که فهم توحید از طریق استدلال و برهان نیاز به مقدّماتی دارد، می‌گوید:

«بدان که این مطلب والا و مقصد بلندپایه، یعنی درك توحید و فهم حقّ تنها عروة الوثقی و عمدة القصوی و پایان درجات کاملین و دوردست‌ترین مراتب سالکین و آخرین آرزوی تشنگان شراب تحقیق و نهایت آمال مشتاقین به وصول راه مستقیم الهی است.

اما فهم این مطالب عالیّه و مدارك متعالیه پس از تحصیل قوّه قدسیّه و افاضات ربّانیّه و توفیقات سبحانیّه، نیازمند به علل و اسباب زیاد و امور کثیری است، مانند:

مهارت، عادت، ذهن درخشان، استعداد خاصّ، آراستگی به حقایق روحی پرهیزگاران و خواص از عباد حقّ، حفظ آداب شریعت در همه امور و چنگ زدن به ریسمان سنّت و ریاضت‌های سنگین و مجاهدت‌های دشوار و مرگ ارادی و دوری از زخارف دنیا و توجّه تامّ و تمام به جناب حق و وصول به مراتب علیا و خالی بودن از رسوم و عادت عوام و پاک بودن از آلودگی طبیعت و شهوات و نابودی هواجس نفسانی و ریشه کن شدن حالات شیطانی و اسباب و وسایل دیگری که خداوند روزی همه ما فرماید و رسیدن به آن واقعیّت‌ها را از باب فضل و کرمش نصیب ما نماید».

آخوند ملا نعیمای پس از این چند سطر می‌فرماید:

«در عین حال آنچه در این مقام عظیم و مسأله مهم گفته شده، برای آنان که

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 83

آراسته به آن مقدّمات نبودند سودی جز پنهان‌تر شدن مطلوب و دور شدن آنان از حقیقت نداشت؛ به همین خاطر مستمع و محصلی که بدون آمادگی به شنیدن و خواندن این براهین و دلایل سنگین برخاست، به ورطه هلاکت افتاد و دست و پای جانش گم شد و از اصل مطلب و حقیقت موضوع دور افتاد. «1» باز هم تذکر این نکته لازم است که پرهیز این شرح از ذکر براهین و دلایل سنگین علمی و فلسفی در عین این که قوی‌ترین و محکم‌ترین راه رسیدن به محبوب است، محض این معناست که اکثر خوانندگان، راهشان به حقّ راه فطرت و راه توجّه به آثار حقّ در پهنه خلقت است و از این دو طریق، به درك توحید و لمس حقّ در حدّ وسعشان نزدیک‌ترند.

الهی! ای صاحب آفرینش و ربّ عالمین و محبوب محبّان و منظور عارفان! اگر دست گمراهان و مکتب سازان و بردگان شکم و شهوت، درکار حیات و زندگی انسان دخالت نمی کرد و این دزدان خطرناک در طول تاریخ، میهمانان کره خاک را رها می کردند و این همه پرده و حجاب بر چشم دل آنان نمی انداختند، شناختن تو این همه نیاز به غوغا و معرکه نداشت که وجود مقدّس تو به فرموده قرآن مجید، از رگ گردن به انسان نزدیکتر است. «2» و نیز فرموده‌ای:

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ «3»

و او با شماست هر جا که باشید.

و فرموده‌ای:

(1) - اصل الأصول، ملا نعیما: 103، فصل سوم، باب توحید الواجب تعالی وأحدیته و واحدیته.

(2) - «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ ق (50): 16.

(3) - حدید (57): 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 84

وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا «1»

برای هر گروهی قبله‌ای است که خدا گرداننده روی آن گروه به آن قبله است.

پروردگارا! ما را مجذوب جذبه لطفت فرما، برای این که تو را بشناسیم، عنایت و رحمت را بدرقه راه ما کن، عقل و قلب و جان را به نورت برافروز و ما را در بهشت معرفت و عشقت مقیم کن و این شرح و تفسیری که با کمک آیات قرآن و روایات و اخبار و کلمات بزرگان و عرفان عارفان، به توفیق تو باید لباس تحقّق بیوشد، به کرم عمیمت بپذیر و در این راه سخت و طولانی، این عاجز ناتوان و درمانده نادان و امیدوار رحمت را، کمک ده.

(1) - بقره (2): 148.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 85

مقدمه در بیان اسناد صحیفه سجادیه

بسم الله الرحمن الرحيم

حَدَّثَنَا السَّيِّدُ الْأَجَلُّ، بَحْمُ الدِّينِ، بِهَاءِ الشَّرَفِ، أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ السَّعِيدُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شَهْرِيَّارَ، الْحَازَنُ لِحِزَانَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ مِنْ سَنَةِ سِتِّ عَشْرَةَ وَخَمْسِمِائَةٍ قِرَاءَةً عَلَيْهِ وَ أَنَا أَسْمَعُ، قَالَ: سَمِعْتُهَا عَلَى الشَّيْخِ الصَّدُوقِ، أَبِي مَنْصُورٍ: مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعُكْبَرِيِّ الْمُعَدَّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ خَطَّابِ الزَّيَّاتِ سَنَةَ خَمْسٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي خَالِي:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 88

عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ الْأَعْلَمُ، قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ مُتَوَكِّلٍ الثَّقَفِيُّ الْبَلْخِيُّ، عَنْ أَبِيهِ مُتَوَكِّلِ بْنِ هُرُونَ قَالَ: لَقِيتُ يَحْيَى بْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ مُتَوَجِّهُ إِلَى خُرَاسَانَ بَعْدَ قَتْلِ أَبِيهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟ قُلْتُ: مِنَ الْحَجَّجِ، فَسَأَلَنِي عَنْ أَهْلِهِ وَ بَنِي عَمِّهِ بِالْمَدِينَةِ، وَ أَخْفَى السُّؤَالَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِهِ وَ خَيْرِهِمْ وَ حُزْنِهِمْ عَلَى أَبِيهِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: قَدْ كَانَ عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِشَارَ عَلَى أَبِي بَتْرِكَ الْخُرُوجِ وَ عَرَفَهُ أَنْ هُوَ خَرَجَ وَ فَارَقَ الْمَدِينَةَ مَا يَكُونُ إِلَيْهِ مَصِيرٌ أَمْرِهِ، فَهَلْ لَقِيتَ ابْنَ عَمِّي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَهَلْ سَمِعْتَهُ يَذْكُرُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: بِمَ ذَكَرْتَنِي؟ خَبَرْتَنِي، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا أَحْبَبْتُ أَنْ اسْتَقْبَلَكَ بِمَا سَمِعْتُهُ مِنْهُ، فَقَالَ: إِبَالْمَوْتَ تُخَوِّفُنِي؟

هاتِ ما سَمِعْتَهُ، فَقُلْتُ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّكَ تُقْتَلُ وَ تُصَلَّبُ كَمَا قُتِلَ ابْنُكَ وَ صَلَّبَ، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ وَ قَالَ: يَمْنَحُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ «1»، يَا مُتَوَكِّلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِيَّدَ هَذَا الْأَمْرَ بِنَا وَ جَعَلَ لَنَا الْعِلْمَ وَ السَّيْفَ فَجُمِعَا لَنَا، وَ خُصَّ بَنُو عَمِّنَا بِالْعِلْمِ وَحَدَهُ، فَقُلْتُ:

جُعِلْتُ فِدَاءَكَ إِنِّي رَأَيْتُ النَّاسَ إِلَى ابْنِ عَمِّكَ جَعَفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ امْتَلِ مِنْهُمْ إِلَيْكَ وَ إِلَى أَبِيكَ، فَقَالَ: إِنَّ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ ابْنَهُ جَعْفَرًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْحَيَاةِ وَ نَحْنُ دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ، فَقُلْتُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَهْمُ أَعْلَمُ أَمْ أَنْتُمْ؟ فَأُطْرِقَ إِلَى الْأَرْضِ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: كُنَّا لَهُ عِلْمٌ غَيْرَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ كُلَّ مَا نَعْلَمُ وَ لَا نَعْلَمُ كُلَّ مَا يَعْلَمُونَ. ثُمَّ قَالَ لِي: أَكْتَبْتَ مِنْ ابْنِ عَمِّي شَيْئًا؟ قُلْتُ:

نَعَمْ، قَالَ: ارْنِيهِ، فَأَخْرَجْتُ إِلَيْهِ وَجْهًا مِنَ الْعِلْمِ وَ أَخْرَجْتُ لَهُ دُعَاءَ

(1) - رد (13): 39.

تفسير و شرح صحيفه سجاديه، ج 1، ص: 89

امْلأه عَلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَدَّثَنِي أَنَّ أَبَاهُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ امْلَأَهُ عَلَيْهِ وَ اخْبَرَهُ أَنَّهُ مِنْ دُعَاءِ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ دُعَاءِ الصَّحِيفَةِ الْكَامِلَةِ، فَنَظَرَ فِيهِ يَحْيَى حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِ، وَ قَالَ لِي: أَتَأْدُنُ فِي نَسْخِهِ؟ فَقُلْتُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَسْتَأْذِنُ فِيمَا هُوَ عَنْكُمْ؟! فَقَالَ: أَمَا لَا أَخْرِجَنَّ إِلَيْكَ صَحِيفَةً مِنَ الدُّعَاءِ الْكَامِلِ بِمَا حَفِظَهُ أَبِي عَنْ أَبِيهِ وَ أَنَّ أَبِي أَوْصَانِي بِصَوْنِهَا وَ مَنَعَهَا غَيْرَ أَهْلِهَا. قَالَ أَبِي: فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ، وَ قُلْتُ لَهُ: وَ اللَّهُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي لِأَدِينُ اللَّهَ بِحُبِّكُمْ وَ طَاعَتِكُمْ، وَ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُسْعِدَنِي فِي حَيَاتِي وَ مَمَاتِي بِوَلَايَتِكُمْ. فَرَمَى صَحِيفَتِي الَّتِي دَفَعْتُهَا إِلَيْهِ إِلَى غُلَامٍ كَانَ مَعَهُ وَ قَالَ: أَكْتُبْ هَذَا الدُّعَاءَ بِحُطٍّ بَيْنَ حَسَنِ وَ عَرِضُهُ عَلَيَّ لَعَلِّي أَحْفَظُهُ فَإِنِّي كُنْتُ أَطْلُبُهُ مِنْ جَعْفَرٍ - حَفِظَهُ اللَّهُ - فَيَمْنَعُنِيهِ. قَالَ مُتَوَكِّلٌ: فَندِمْتُ عَلَى مَا فَعَلْتُ وَ لَمَّا أَرِ مَا أَصْنَعُ، وَ لَمْ يَكُنْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقَدَّمَ إِلَيَّ إِلَّا أَدْفَعَهُ إِلَى أَحَدٍ، ثُمَّ دَعَا بَعِيَّةً فَاسْتَخْرَجَ مِنْهَا صَحِيفَةً مُثْقَلَةً مَخْتُومَةً فَنَظَرَ إِلَى الْخَاتَمِ وَ قَبَّلَهُ وَ بَكَى، ثُمَّ قَصَّه وَ فَتَحَ الْقِفْلَ، ثُمَّ نَشَرَ الصَّحِيفَةَ وَ وَضَعَهَا عَلَى عَيْنَيْهِ وَ أَمَرَهَا عَلَى وَجْهِهِ وَ قَالَ: وَ اللَّهُ يَا مُتَوَكِّلُ لَوْ لَا مَا ذَكَرْتُ مِنْ قَوْلِ ابْنِ عَمِّي أَنِّي أَقْتُلُ وَ أَصَلِّبُ لَمَا دَفَعْتُهَا إِلَيْكَ وَ لَكُنْتُ بِهَا ضَنِيبًا وَلَكِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ قَوْلَهُ حَقٌّ أَخَذَهُ عَنْ أَبِيهِ وَ أَنَّهُ سَيَصِحُّ فَحِثْتُ أَنْ يَقَعَ مِثْلُ هَذَا الْعِلْمِ إِلَى بَنِي أُمَيَّةَ فَيَكْتُمُوهُ وَ يَدَّخِرُوهُ فِي خَزَائِنِهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ، فَأَقْبِضُهَا وَ أَكْفِيْنَهَا وَ تَرْتِصُ بِهَا فَإِذَا قَضَى اللَّهُ

مِنْ أَمْرِي وَ أَمْرِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ مَا هُوَ قَاضٍ فَهِيَ أَمَانَةٌ لِي عِنْدَكَ حَتَّى تُوصِلَهَا إِلَى ابْنِي عَمِّي: مُحَمَّدٍ وَ إِبْرَاهِيمَ ابْنَيْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَاتَّهَمَا الْقَائِمَانِ فِي هَذَا الْأَمْرِ بَعْدِي. قَالَ

تفسير و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 90

الْمُتَوَكِّلُ: فَقَبَضْتُ الصَّحِيفَةَ فَلَمَّا قُتِلَ يَحْيَى بْنُ زَيْدٍ صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَقَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَدَّثَنِي الْحَدِيثَ عَنْ يَحْيَى، فَبَكَى وَ اشْتَدَّ وَجْدُهُ بِهِ، وَ قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ ابْنَ عَمِّي وَ الْحَقُّ بِآبَائِهِ وَ أَجْدَادِهِ، وَ اللَّهُ يَا مُتَوَكِّلُ مَا مَنَعَنِي مِنْ دَفْعِ الدُّعَاءِ إِلَيْهِ إِلَّا الَّذِي خَافَهُ عَلَى صَحِيفَةِ أَبِيهِ، وَ إِنِّي الصَّحِيفَةُ؟ فَقُلْتُ: هَا هِيَ، فَفَتَحَهَا وَ قَالَ:

هَذَا وَ اللَّهُ خَطُّ عَمِّي زَيْدٍ وَ دُعَاءُ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لِابْنِهِ: ثُمَّ يَا اسْمَعِيلُ فَأَتَنِي بِالدُّعَاءِ الَّذِي أَمَرْتُكَ بِحِفْظِهِ وَصَوْنِهِ، فَقَامَ اسْمَعِيلُ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً كَانَتْهَا الصَّحِيفَةُ الَّتِي دَفَعَهَا إِلَيَّ يَحْيَى بْنُ زَيْدٍ، فَقَبَّلَهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ وَضَعَهَا عَلَى عَيْنَيْهِ وَ قَالَ:

هَذَا خَطُّ أَبِي وَ أَمْلَأُ جَدِّي عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِمَشْهَدٍ مِنِّي، فَقُلْتُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ: أَنْ رَأَيْتَ أَنْ أَعْرِضَهَا مَعَ صَحِيفَةِ زَيْدٍ وَ يَحْيَى؟ فَادْنِ لِي فِي ذَلِكَ وَ قَالَ: قَدْ رَأَيْتُكَ لِذَلِكَ أَهْلًا، فَتَنَظَّرْتُ وَ إِذَا هُمَا أَمْرٌ وَاحِدٌ وَ لَمْ أَجِدْ حَرْفًا مِنْهَا يُخَالِفُ مَا فِي الصَّحِيفَةِ الْأُخْرَى، ثُمَّ اسْتَأْذَنْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَفْعِ الصَّحِيفَةِ إِلَى ابْنَيْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا «1»، نَعَمْ فَأَدَفَعَهَا إِلَيْهِمَا. فَلَمَّا نَهَضْتُ لِلِقَائِهِمَا قَالَ لِي: مَكَانَكَ، ثُمَّ وَجَّهَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ إِبْرَاهِيمَ فَجَاءَا فَقَالَ: هَذَا مِيرَاثُ ابْنِ عَمِّكُمَا يَحْيَى مِنْ أَبِيهِ قَدْ خَصَّكُمَا بِهِ دُونَ اخْوَتِهِ، وَ نَحْنُ مُشْتَرِطُونَ عَلَيْكُمَا فِيهِ شَرْطًا، فَقَالَا:

رَحِمَكَ اللَّهُ، قُلْ فَقَوْلُكَ الْمَقْبُولُ، فَقَالَ: لَا تَخْرُجَا بِهَذِهِ الصَّحِيفَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ، قَالَا: وَ لِمَ ذَاكَ؟ قَالَ: إِنَّ ابْنَ عَمِّكُمَا خَافَ عَلَيْهَا أَمْرًا أَخَافُهُ أَنَا عَلَيْكُمَا، قَالَا: أَمَّا خَافَ عَلَيْهَا حِينَ عَلِمَ أَنَّهُ يُقْتَلُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنْتُمَا فَلَا تَأْمَنَا قَوْلَ اللَّهِ لِأَعْلَمَ أَنْكُمَا سَتَخْرُجَانِ كَمَا

خَرَجَ وَ سَتَقْتُلَانِ كَمَا قُتِلَ. فَقَامَا وَ هُمَا يَقُولَانِ: لَاحَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. فَلَمَّا خَرَجَا قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُتَوَكِّلُ! كَيْفَ قَالَ لَكَ يَحْيَى إِنَّ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ ابْنَهُ جَعْفَرًا دَعَا النَّاسَ إِلَى الْحَيَاةِ وَ دَعَوَانَهُمْ إِلَى الْمَوْتِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ - أَصْلَحَكَ اللَّهُ - قَدْ قَالَ لِي ابْنُ عَمِّكَ يَحْيَى ذَلِكَ، فَقَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ يَحْيَى، إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ أَخَذَتْهُ نَعْسَةٌ وَ هُوَ عَلَى مِنْبَرِهِ، فَرَأَى فِي مَنَامِهِ رِجَالًا يَنْزُونَ عَلَى مِنْبَرِهِ نَزْوُ الْفِرْدَوْسِ يَزِدُّونَ النَّاسَ عَلَى أَغْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَاسْتَوَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ جَالِسًا وَ الْحُزْنُ يُعْرِفُ فِي وَجْهِهِ، فَأَتَاهُ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الْآيَةِ: وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْفُرْعَانِ وَ تُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» **«1»** يَعْنِي بَنِي أُمَيَّةَ، قَالَ: يَا جَبْرِيلُ أَعْلَى عَهْدِي يَكُونُونَ وَ فِي زَمَنِي؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ تَدُورُ رَحَى الْأَسْلَامِ مِنْ مُهَاجِرِكَ فَتَلْبُثُ بِذَلِكَ عَشْرًا، ثُمَّ تَدُورُ رَحَى الْأَسْلَامِ عَلَى رَأْسِ خَمْسَةٍ وَ ثَلَاثِينَ مِنْ مُهَاجِرِكَ فَتَلْبُثُ بِذَلِكَ خَمْسًا، ثُمَّ لَا بَدَّ مِنْ رَحَى ضَلَالَةٍ هِيَ قَائِمَةٌ عَلَى قُطْبِهَا، ثُمَّ مُلْكُ الْفَرَاعِنَةِ، قَالَ: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ذَلِكَ: **«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ* وَ مَا أَذْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ* لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» «2»** تَمْلِكُهَا بَنُو أُمَيَّةَ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. قَالَ: فَاطْلَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ تَمْلِكُ سُلْطَانَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مُلْكُهَا طَوَّلَ هَذِهِ الْمُدَّةِ، فَلَوْ طَاوَلَتْهُمْ الْجِبَالُ لَطَالُوا عَلَيْهَا حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ تَعَالَى بِزَوَالِ مُلْكِهِمْ، وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَسْتَشْعِرُونَ عِدَاوَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ

(1) - اسراء (17): 60.

(2) - قدر (97): 1 - 3.

تفسير و شرح صحيفه سجاديه، ج 1، ص: 92

بُعْضُنَا، اخْبَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِمَا يَلْقَى أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلُ مَوَدَّتِهِمْ وَ شِيعَتُهُمْ مِنْهُمْ فِي أَيَّامِهِمْ وَ مُلْكِهِمْ، قَالَ: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ:

أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَخْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ يَنْسَوْنَ الْقُرْآنَ» **«1»** وَ نِعْمَةُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ، حُبُّهُمْ إِيْمَانٌ يُدْخِلُ الْجَنَّةَ، وَ بُغْضُهُمْ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ يُدْخِلُ النَّارَ، فَاسَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

ما خَرَجَ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ لِيَدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اضْطَلَمْتُهُ الْبَلِيَّةُ وَ كَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَ شِيْعَتِنَا. قَالَ الْمُتَوَكِّلُ بْنُ هِرُونَ: ثُمَّ أَمَلَى عَلَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَدْعِيَةَ وَ هِيَ خَمْسَةٌ وَ سَبْعُونَ بَابًا، سَقَطَ عَنْهَا مِنْهَا أَحَدٌ عَشَرَ بَابًا، وَ حَفِظْتُ مِنْهَا نِيفًا وَ سِتِّينَ بَابًا. وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ قَالَ: وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ابْنِ رُوزْبِهِ أَبُو بَكْرٍ الْمَدَائِنِيُّ الْكَاتِبُ نَزِيلُ الرَّحْبَةِ فِي دَارِهِ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ مُسْلِمٍ الْمُطَهَّرِيُّ، قَالَ:

حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عُمَيْرِ بْنِ مُتَوَكِّلِ الْبُلْخِيِّ، عَنْ أَبِيهِ الْمُتَوَكِّلِ بْنِ هِرُونَ، قَالَ: لَقِيتُ يَحْيَى بْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِتَمَامِهِ إِلَى رُؤْيَا النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الَّتِي ذَكَرَهَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - وَ فِي رِوَايَةِ الْمُطَهَّرِيِّ ذِكْرُ الْأَبْوَابِ، وَ هِيَ:

1. التَّحْمِيدُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ 2. الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ 3. الصَّلَاةُ عَلَى حَمَلَةِ الْعَرْشِ 4. الصَّلَاةُ عَلَى مُصَدِّقِي الرُّسُلِ 5. دُعَاؤُهُ لِنَفْسِهِ وَ خَاصَّتِهِ 6. دُعَاؤُهُ عِنْدَ الصَّبَاحِ وَ الْمَسَاءِ 7. دُعَاؤُهُ فِي الْمُهَيَّمَاتِ 8. دُعَاؤُهُ فِي الْأَسْتِعَادَةِ

(1) - ابراهيم (14): 28 - 29.

تفسير و شرح صحيفه سجادية، ج 1، ص: 93

9. دُعَاؤُهُ فِي الْأَشْتِيَاقِ 10. دُعَاؤُهُ فِي اللَّجَأِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى 11. دُعَاؤُهُ بِخَوَاتِمِ الْخَيْرِ 12. دُعَاؤُهُ فِي الْأَعْتَزَابِ 13. دُعَاؤُهُ فِي طَلَبِ الْخَوَاتِمِ 14. دُعَاؤُهُ فِي الظُّلَامَاتِ 15. دُعَاؤُهُ عِنْدَ الْمَرَضِ 16. دُعَاؤُهُ فِي الْأَسْتِغَاثَةِ 17. دُعَاؤُهُ عَلَى الشَّيْطَانِ 18. دُعَاؤُهُ فِي الْمَحْدُورَاتِ 19. دُعَاؤُهُ فِي الْأَسْتِسْقَاءِ 20. دُعَاؤُهُ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ 21. دُعَاؤُهُ إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ 22. دُعَاؤُهُ عِنْدَ الشَّدَّةِ 23. دُعَاؤُهُ بِالْعَافِيَةِ 24. دُعَاؤُهُ لِأَبَوَيْهِ 25. دُعَاؤُهُ لَوْلَدِهِ 26. دُعَاؤُهُ لِجِيرَانِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ 27. دُعَاؤُهُ لِأَهْلِ الثُّغُورِ 28. دُعَاؤُهُ فِي التَّفَرُّعِ 29. دُعَاؤُهُ إِذَا قُتِرَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ 30. دُعَاؤُهُ فِي الْمَعُونَةِ عَلَى قَضَاءِ الدِّينِ 31. دُعَاؤُهُ بِالتَّوْبَةِ 32. دُعَاؤُهُ فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ 33. دُعَاؤُهُ فِي الْأَسْتِحَارَةِ 34. دُعَاؤُهُ إِذَا ابْتُلِيَ 35. دُعَاؤُهُ فِي الرِّضَا بِالْقَضَاءِ 36. دُعَاؤُهُ عِنْدَ سَمَاعِ الرَّعْدِ 37. دُعَاؤُهُ فِي الشُّكْرِ 38. دُعَاؤُهُ فِي الْأَعْتِدَارِ 39. دُعَاؤُهُ فِي طَلَبِ الْعَمْرِ 40. دُعَاؤُهُ عِنْدَ ذِكْرِ الْمَوْتِ 41. دُعَاؤُهُ فِي طَلَبِ السَّيْرِ وَ الْوَقَايَةِ 42. دُعَاؤُهُ عِنْدَ خَتْمِهِ الْقُرْآنَ 43. دُعَاؤُهُ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْهَلَالِ 44. دُعَاؤُهُ لِدُخُولِ شَهْرِ رَمَضَانَ 45. دُعَاؤُهُ لِدُخُولِ شَهْرِ رَمَضَانَ 46. دُعَاؤُهُ لِعِيدِ الْفِطْرِ وَ الْجُمُعَةِ 47. دُعَاؤُهُ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ 48. دُعَاؤُهُ فِي يَوْمِ الْأَضْحَى وَ الْجُمُعَةِ 49. دُعَاؤُهُ فِي دَفْعِ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ 50. دُعَاؤُهُ فِي الرَّهْبَةِ 51. دُعَاؤُهُ فِي التَّضَرُّعِ وَ الْأَسْتِكَانَةِ 52. دُعَاؤُهُ فِي الْأَلْحَاحِ 53. دُعَاؤُهُ فِي التَّدَلُّلِ 54. دُعَاؤُهُ فِي اسْتِكْشَافِ الْهُمُومِ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 94

وَ باقی الأبوابِ بِلَفْظِ ابی عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَیْنِ رحمه الله: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحُسَیْنِی قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ خَطَّابٍ الزَّیَّاتُ قَالَ: حَدَّثَنِي خَالِي عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ الْأَعْلَمُ، قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ مُتَوَكَّلٍ الثَّقَفِيُّ الْبَلْخِيُّ، عَنْ أَبِيهِ مُتَوَكَّلِ بْنِ هُرُونَ، قَالَ: أَمَلَى عَلَيَّ سَيِّدِي الصَّادِقُ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: أَمَلَى جَدِّي عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَى ابْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ الْجَمْعُ السَّلَامُ - بِمَشْهَدٍ مِثِّي.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 95

حدیث کرد برای ما سید اجل نجم الدین بهاء الشرف، ابوالحسن، محمد بن الحسن فرزند احمد بن علی، فرزند محمد بن عمر بن یحیی العلوی الحسینی - رحمت خدا بر او باد که گفت: خبر داد ما را شیخ سعید ابوعبدالله محمد بن احمد بن شهریار، خزانه دار آستان ملک پاسبان مولایمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در ماه ربیع الاول از سال 516، در حالی که صحیفه بر او خوانده می شد و من مستمع آن بودم، گفت: شنیدم آن را در حالی که خوانده می شد بر شیخ راستگو، ابی منصور محمد بن محمد بن احمد بن عبدالعزیز عکبری معدل، - رحمت خدا بر او باد - از ابوالفضل: محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی، گفت:

حدیث کرد ما را شریف ابوعبدالله: جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام گفت: حدیث کرد ما را عبدالله بن عمر بن خطّاب زیات در سال 265 گفت: حدیث کرد مرا دائیم: علی بن نعمان اعلم گفت: حدیث کرد مرا عمیر بن متوکل ثقفی بلخی، از پدرش متوکل بن هارون گفت: یحیی بن زید بن علی علیه السلام را پس از شهادت پدرش به وقتی که به سوی خراسان می رفت ملاقات کردم و به حضرتش سلام نمودم، به من فرمود: از کجا می آیی؟ عرضه داشتم: از حج، پس مرا از حال اهلش و عموزادگان خویش که در مدینه بودند پرسید و در پرسش از حال جعفر بن محمد علیه السلام مبالغه نمود، پس از حال آن حضرت و احوال ایشان و اندوهشان بر شهادت پدرش زید بن علی علیه السلام به او خبر دادم، یحیی فرمود: عموم حضرت باقر علیه السلام پدرم را به ترک خروج و شورش سفارش کرد و به او فهماند که در صورت خروج و جدا شدن از مدینه کارش به کجا خواهد کشید، آیا تو پسر عموم حضرت جعفر بن محمد علیه السلام را ملاقات نمودی؟ گفتم: آری. گفت: آیا درباره من و وضع و کارم شنیدی چیزی بگویدی؟ گفتم: آری، گفت: به چه صورت از من یاد فرمود؟ به من بگو، گفتم: فدایت گردم، علاقه ندارم آنچه را

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 96

از آن حضرت شنیده‌ام در برابر تو بیان کنم، گفت: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟

بگو آنچه شنیده‌ای، گفتم، از او شنیدم که: تو کشته می‌شوی و بدنت را به دار می‌آویزند، چنانکه پدرت کشته و به دار آویخته شد، پس چهره‌اش تغییر کرد و گفت: «خدایا هر سرنوشتی را خواهد محو می‌کند و یا ثبت می‌نماید و اَمّ‌الکتاب نزد اوست.» ای متوکل همانا که حضرت حق این دین را به وجود ما تأیید فرموده و دانش و اسلحه را به ما مرحمت کرده و هر دو برای ما فراهم گشته و عموزادگان ما به دانش تنها اختصاص یافته‌اند، گفتم: قربانت گردم، من مردم را مشاهده کردم که به پسر عمویت حضرت صادق مایل‌ترند تا به تو و پدرت، گفت: همانا عمومیم محمد بن علی و پسرش جعفر، مردم را به زندگی دعوت کرده‌اند و ما آنان را به مرگ خوانده‌ایم، گفتم: ای فرزند رسول حق! آیا ایشان داناترند یا شما، پس مدتی دیده به زمین دوخت سپس سر برداشت و گفت: هر يك از ما از دانش بهره‌ای داریم جز آنکه ایشان هر چه را ما می‌دانیم می‌دانند، ولی ما هر چه ایشان می‌دانند نمی‌دانیم، آنگاه به من گفت: آیا از پسر عمومیم چیزی نوشته‌ای؟ گفت: آری، گفت: به من نشان بده، پس چند نوع دانش را که از آن حضرت ضبط کرده بودم به او عرضه داشتم و دعایی را به او نشان دادم که حضرت صادق بر من املا فرموده بود و حدیث کرده بود که پدرش محمد بن علی علیه السلام بر او املا فرموده بود و خبر داده بود که آن از دعای پدرش علی بن الحسین علیهما السلام از دعای صحیفه کامله است، پس یحیی تا پایان آن را نظر کرد و گفت: آیا اجازه می‌دهی که نسخه‌ای از روی آن برداریم؟ گفتم: ای پسر رسول خدا! آیا در آنچه که از خود شماست اجازت می‌خواهی؟ پس گفت: هم اکنون بر تو ارائه خواهم کرد صحیفه‌ای از دعای کامل را از آنچه پدرم از پدرش حفظ فرموده و مرا به نگاه داشتن و بازداشتن آن از نااهل سفارش فرموده. عمیر گوید: پدرم گفت: پس برخاستم و پیشانی او را بوسیدم و گفتم: به خدا قسم! ای

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 97

پسر پیامبر خدا که من خدا را با محبت و طاعت شما پرستش می‌کنم و امیدوارم که مرا در حیات و ممات به دوستی شما سعادت‌مند کند. پس صحیفه‌ای را که به او داده بودم به جوانی که با او بود داد و گفت: این دعا را با خطی روشن و نیکو بنویس و به نظر من برسان که شاید آن را از حفظ نمایم؛ زیرا که من آن را از پسر عمومیم جعفر - که در حفظ خدا باد - می‌خواستم او آن را به من نمی‌داد.

متوکل گفت: من از کرده خود نادم شدم و نمی‌دانستم چه کنم و حضرت صادق علیه السلام قبل از آن به من دستور نداده بود که آن را به کسی ندهم، پس از آن یحیی جامه دانی را طلبید و صحیفه قفل خورده مهر کرده‌ای را از آن خارج

کرد و به مهر آن نظر نمود و بوسید و گریه کرد، سپس مهر را شکست و قفل را باز کرد، آنگاه صحیفه را گشود و بر چشم خود گذاشت و بر روی خود مالید و گفت:

به خدا قسم! ای متوکل اگر نبود مطلبی که در رابطه با کشته شدن و به دار آویختنم از پسر عموم حدیث کردی، بدون شك این صحیفه را به تو نمی دادم و از تسلیمش خودداری می نمودم ولی برای من روشن است که گفتار حضرت صادق علیه السلام حق است و آن را از پدرانش گرفته و به زودی صحّت آن روشن خواهد شد و من ترسیدم که چنین علمی به دست بنی امیه افتد و آن را از دیده ها پوشانند و در خزانه خویش برای خود ذخیره نمایند، پس آن را بگیر و مرا از پریشانی فکر نسبت به آن آسوده کن و این امانت در نزد تو باشد و تو به انتظار بنشین تا چون خداوند در کار من و این قوم حکم خود را جاری سازد، این صحیفه را به دو پسر عموم محمد و ابراهیم، فرزندان عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیهما السلام برسان که آن دو نفر پس از من در مسئله قیام بر علیه بنی امیه قائم مقام منند. متوکل گفت: من صحیفه را گرفتم و چون یحیی بن زید به شهادت رسید به مدینه رفتم و امام صادق علیه السلام را زیارت کردم و قصّه یحیی را برای آن جناب گفتم، آن حضرت گریست و فوق العاده بر یحیی اندوهگین شد و

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 98

فرمود: خدا عموزادهام را رحمت کند و به پدرانش ملحق سازد، به خدا قسم! ای متوکل مرا از دادن این دعا به او منع نکرد مگر همان سبب که یحیی بر صحیفه پدرش از آن می ترسید، اکنون آن صحیفه کجاست؟ گفتم: اینك این همان صحیفه است، پس آن را باز کرد و فرمود: به خدا قسم! این خط عموم زید و دعای جدّم علی بن الحسین علیهما السلام است آنگاه به فرزندش فرمود: ای اسماعیل! برخیز و آن دعا را که به حفظ و نگهداریش تو را امر کردم بیاور، پس اسماعیل برخاست و صحیفه ای را که انگار همان صحیفه ای است که یحیی بن زید به من داده بود بیرون آورد، پس حضرت صادق علیه السلام آن را بوسید و بر چشم خود نهاد و فرمود: این خط پدرم و املائی جدم علیهما السلام در حضور من است، عرض کردم:

ای پسر رسول خدا! اگر اجازه دهی آن را با صحیفه زید و یحیی مقابله نلتم، پس اجازه داد و فرمود: تورا برای این عمل شایسته دیدم، پس من آن دو را مقابله کردم و دیدم که هر دو یکی است و حتی در يك حرف هم با یکدیگر اختلاف ندارند، سپس از آن حضرت اجازه طلبیدم که صحیفه یحیی را بنا بر وصیتش به عموزادگانش پسران عبدالله بن حسن مستردّ دارم، فرمود: «خداوند شما را امر می کند که امانت ها را به صاحبانشان بازگردانید»، آری، آن را به ایشان بده، چون برای زیارت آن دو برخاستم فرمود: بنشین، سپس کسی را به احضار محمد و ابراهیم فرستاد، چون حاضر شدند،

فرمود: این میراث پسرعمویتان یحیی است از پدرش که شما را به جای برادران خود به آن اختصاص داده و ما را در خصوص آن با شما شرطی است، گفتند: بگوی، خداوند تو را رحمت کند که سخن تو مقبول است، فرمود: این صحیفه را از مدینه خارج نکنید، گفتند: چرا؟ فرمود: پسر عموی شما درباره این صحیفه از برنامه‌ای ترس داشت که من راجع به شما به همان گونه ترس دارم، گفتند: او زمانی درباره این صحیفه ترسید که دانست کشته می‌شود، امام صادق علیه السلام فرمود: شما نیز از این

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 99

واقعۀ ایمن نباشید؛ زیرا به خدا قسم من می‌دانم که شما به زودی خروج خواهید کرد چنانکه او خروج کرد و به زودی کشته خواهید شد چنانکه او کشته شد. پس از جای برخاستند در حالی که می‌گفتند: لاحول و لاقوة الا بالله العلیّ العظیم.

چون از نزد حضرت صادق علیه السلام بیرون رفتند به من فرمود: ای متوکل! چگونه یحیی به تو گفت که عمویم محمد بن علی و پسرش جعفر مردم را به زندگی دعوت کردند، و ما ایشان را به مرگ؟! گفت: آری - اَصْلَحَكَ اللَّهُ - عموزاده‌ات یحیی چنین سخنی به من گفت، فرمود: خدا یحیی را رحمت کند، پدرم مرا از پدرش از جدّش از علی علیه السلام حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی که روی منبر بود، خواب سبکی ربود، پس در عالم خواب دید که مردانی چند همانند بوزینگان بر منبرش می‌جهند و مردم را به عقب (دوران جاهلیت) برمی‌گردانند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به حال عادی بازگشت و نشست و اندوه و حزن در چهره‌اش آشکار بود، پس امین وحی این آیه را برای حضرت آورد: «و ما رؤیایی را که در خواب به تو نمایاندم و شجره ملعونه در قرآن را قرار نداده‌ام مگر برای آزمایش مردم؛ و مردم را بیم می‌دهیم ولی جز بر سرکشی آنان نمی‌افزاید» و مراد از شجره ملعونه، بنی‌امیه هستند. پیامبر فرمود: ای جبرئیل! آیا ایشان در زمان من خواهند بود؟ گفت: نه، ولی آسیای اسلام از ابتدای هجرت به گردش می‌آید و تا ده سال می‌گردد، سپس بر سر سال سی و پنجم از هجرت به گردش می‌افتد و تا پنج سال به آن صورت می‌ماند، آنگاه به ناچار آسیای ضلالت بر محور خود قائم خواهد شد و پس از آن پادشاهی فراعنه است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: و خدای بزرگ در این باره وحی نازل کرد که:

«به تحقیق ما آن را در شب قدر نازل کردیم و چه می‌دانی که شب قدر چیست؟»

شب قدر بهتر از هزار ماه است» که بنی‌امیه در آن حکومت کنند و شب قدر در آن نباشد. سپس فرمود: پس خدای عزّوجلّ پیامبر علیه السلام را آگاه فرمود که بنی‌امیه

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 100

قدرت و حکومت این امت را به دست می گیرند و مدت سلطنتشان برابر همین زمان است، پس اگر کوهها با ایشان به سرکشی برخیزند ایشان بر کوهها بلندی گیرند تا وقتی که خدای بزرگ به نابودی حکومتشان حکم کند و بنی امیه در این مدت عداوت و کینه ما اهل بیت را شعار خود می نمایند، خداوند از آنچه در مدت حکومت بنی امیه بر اهل بیت محمد و دوستان و شیعیانشان می رسد به رسولش خبر داد، آنگاه حضرت صادق علیه السلام فرمود: و خدا درباره بنی امیه وحی نازل فرمود که: «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفر بدل کردند و قوم خود را به دار هلاکت افکندند دوزخ که در آن سرنگون شوند و بد قرارگاهی است.»! و نعمت خدا محمد و اهل بیت آن حضرتند که دوستی ایشان ایمانی است که باعث ورود به بهشت است و دشمنی ایشان کفر و نفاق است که به جهنم درمی آورد، پس رسول خدا این راز را پنهانی با علی و اهل بیتش در میان گذاشت. متوکل گفت: پس از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود: احدی از ما اهل بیت تا روز قیامت قائم ما برای دفع ظلمی یا به پا داشتن حقّی (بدون اذن امام یا بدون نیروی لازم) خروج نکرده و نخواهد کرد مگر آنکه طوفان بلا او را از ریشه برکند و قیامش موجب افزایش غصّه ما و شیعیان ما گردد. متوکل گفت: آنگاه حضرت صادق علیه السلام دعاهای صحیفه را بر من املا فرمود و آن هفتاد و پنج باب بود که من به حفظ یازده باب آن توفیق نیافتم و شصت و چند باب آن را حفظ نمودم. (عکبری گوید:) و حدیث کرد ما را ابوالفضل، گفت: و حدیث کرد مرا محمد بن حسن ابن روزبه ابوبکر مدائنی کاتب ساکن رجب در خانه خودش، گفت: حدیث کرد مرا محمد بن احمد بن مسلم مطهری، گفت: حدیث کرد مرا پدرم از عمیر بن متوکل بلخی از پدرش متوکل بن هارون گفت: یحیی بن زید بن علی علیه السلام را ملاقات نمودم - سپس حدیث را تا خواب پیامبر صلی الله علیه و آله که حضرت صادق از پدرانش - که درود خدا بر آنان باد - روایت کرد بیان کرد و فهرست

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 101

ابواب دعا در روایت مطهری چنین است:

1. دعای آن حضرت در ستایش خدای عزوجل 2. دعای آن حضرت بر محمد و آل محمد 3. دعای آن حضرت بر حاملان عرش 4. دعای آن حضرت بر آنان که به پیامبران ایمان آورده اند 5. دعای آن حضرت برای خود و نزدیکانش 6. دعای آن حضرت به وقت صبح و شام 7. دعای آن حضرت به وقت مهمّات و رنج 8. دعای آن حضرت در پناه بردن به خداوند 9. دعای آن حضرت در شوق به آمرزش 10. دعای آن حضرت در پناه بردن به خداوند 11. دعای آن حضرت در عاقبت به خیری 12. دعای آن حضرت در اقرار به گناه 13. دعای آن حضرت در طلب حاجت ها 14. دعای آن حضرت در دادخواهی از ستمگران 15. دعای آن حضرت به وقت بیماری 16. دعای آن حضرت در

طلب بخشش و آمرزش گناهان 17. دعای آن حضرت چون نام شیطان برده می‌شد 18. دعای آن حضرت در دفع بلاها و سختی‌ها 19. دعای آن حضرت به وقت درخواست باران 20. دعای آن حضرت در مکارم اخلاق 21. دعای آن حضرت به وقت رویدادهای اندوه‌آور 22. دعای آن حضرت در سختی و گرفتاری 23. دعای آن حضرت برای تندرستی 24. دعای آن حضرت برای پدر و مادر 25. دعای آن حضرت برای فرزندان 26. دعای آن حضرت برای همسایگان و دوستان 27. دعای آن حضرت برای مرزداران 28. دعای آن حضرت در ترس از خدا 29. دعای آن حضرت به وقت تنگی رزق 30. دعای آن حضرت برای ادای وام 31. دعای آن حضرت در توبه و بازگشت 32. دعای آن حضرت در نماز شب 33. دعای آن حضرت در درخواست خیر و نیکی 34. دعای آن حضرت به هنگام گرفتاری 35. دعای آن حضرت در رضا به قضای حق 36. دعای آن حضرت به وقت شنیدن رعد 37. دعای آن حضرت در شکر 38. دعای آن حضرت در عذرخواهی از حق 39. دعای آن حضرت در طلب عفو 40. دعای آن حضرت به وقت یاد مرگ 41. دعای آن حضرت در درخواست پرده‌پوشی 42. دعای آن حضرت به وقت ختم قرآن

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 102

43. دعای آن حضرت به وقت دیدن ماه نو 44. دعای آن حضرت به وقت فرار سیدن ماه رمضان 45. دعای آن حضرت به هنگام وداع ماه رمضان 46. دعای آن حضرت در روز عید فطر و جمعه 47. دعای آن حضرت در روز عرفه 48. دعای آن حضرت در روز عید قربان و جمعه 49. دعای آن حضرت در دفع مکر دشمنان 50. دعای آن حضرت در ترس از حق 51. دعای آن حضرت در تضرع و زاری به درگاه حق 52. دعای آن حضرت در اصرار در طلب 53. دعای آن حضرت در فروتنی 54. دعای آن حضرت در رفع اندوه‌ها

و باقی ابواب به لفظ ابو عبد الله حسنی رحمه الله است: حدیث کرد ما را ابو عبد الله جعفر بن محمد حسنی، گفت: حدیث کرد ما را عبد الله بن عمر بن خطاب زيات، گفت: حدیث کرد مرا دائیم علی بن نعمان اعلم، گفت: حدیث کرد مرا عمیر بن متوکل ثقفی بلخی، از پدرش متوکل بن هارون گفت: املا فرمود بر من آقا امیر امام صادق علیه السلام ابو عبد الله جعفر بن محمد، فرمودند: جدّم علی بن الحسین بر پدرم محمد بن علی - بر تمامشان درود - در حضور من املا فرمود.

دعای

در توحید و ستایش حق تعالی

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 105

«1»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ وَالْآخِرِ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ «2» الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيِيهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ «3» ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخُلُقَ ابْتِدَاعاً وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيئَتِهِ «4» اخْتِزاعاً ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِزَادَتِهِ وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيراً عَمَّا قَدَّمَ لَهُمْ إِلَيْهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقْدِماً إِلَى مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ «5» وَ جَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوَّةً مَعْلُوماً مَقْسُوماً مِنْ رِزْقِهِ لَا يَنْقُصُ مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ وَ لَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ «6» ثُمَّ صَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجَلاً مُوقُوتاً وَ نَصَبَ لَهُ أَمَداً مُحْدُوداً يَتَخَطَّأُ إِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمْرِهِ وَ يَرْهَقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ وَ اسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمْرِهِ قَبِضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مُوقُورِ ثَوَابِهِ أَوْ مُحْدُورِ عِقَابِهِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يُجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى «1» «7» عَدَلاً مِنْهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَظَاهَرَتْ أَلَاؤُهُ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ «2» «8» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مَنِّهِ الْمُتَتَابِعَةِ وَأَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَظَاهِرَةِ لَتَصَرَّفُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ «9» وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي

(1) - نجم (53): 31.

(2) - انبياء (21): 23.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 106

تُحْكِمُ كِتَابَهُ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» «1» «10» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَّفْنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَهْمَنَا مِنْ شُكْرِهِ وَ فَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُتُوبِيَّتِهِ وَ دَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ وَ جَنَّبَنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَ الشُّكِّ فِي أَمْرِهِ «11» حَمْدًا نَعْمُرُ بِهِ فِيمَنْ حَمَدَهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَى رِضَاهِ وَ عَفْوِهِ «12» حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبَرَزَخِ وَ يُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمَبْعَثِ وَ يُشَرِّفُ بِهِ مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» «2»، يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» «3» «13» حَمْدًا يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَى أَعْلَى عِلِّيَّيْنِ فِي كِتَابٍ مَرْفُوعٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ «14» حَمْدًا تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَنْصَارُ وَ تَبْيَضُ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ «15» حَمْدًا نَعْتَقُ بِهِ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمِ جِوَارِ اللَّهِ «16» حَمْدًا نُرَاحِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ وَ نَضَامُ بِهِ أَنْبِيََاءَهُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ وَ مَحَلِّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ «17» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مُحَاسِنَ الْخَلْقِ وَأَخْرَجَ عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ «18» وَجَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ صَائِرَةٌ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ «19» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ فَكَيْفَ نُطِيقُ حَمْدَهُ؟ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لَامَتَى؟! «20» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِينَا آلَاتِ الْبَسْطِ وَ جَعَلَ لَنَا أَدَوَاتِ الْقَبْضِ وَ مَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ وَ أَثَبَّتَ فِينَا جَوَارِحَ الْأَعْمَالِ وَ عَدَّانَا بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ وَ أَعْنَانَا

(1) - فرقان (25): 44.

(2) - اشاره است به سوره جاثیه (45): 22.

(3) - دخان (44): 41.

تفسير و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 107

بِقَضَائِهِ وَ أَقْنَانَا بِمَنَّةِ «21» ثُمَّ أَمَرْنَا لِيَخْتَبِرَ طَاعَتَنَا وَ نَهَانَا لِيَتَلَيَّ شُكْرَنَا فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ وَ رَكِبْنَا مُشُونَ زَجْرِهِ فَلَمْ يَبْتَدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ بَلْ تَأَنَّنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا وَ انْتَظَرُ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا «22» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفِدْهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِدْ مِنْ فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بِلَاؤُهُ عِنْدَنَا وَ جَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا وَجَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا «23» فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَلَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا وَ لَمْ يُجَشِّمْنَا إِلَّا يُسْرًا وَ لَمْ يَدْعَ لِأَحَدٍ مِنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْرًا «24» فَالْهَالِكُ مِنَّا مَنْ هَلَكَ عَلَيْهِ وَ السَّعِيدُ مِنَّا مَنْ رَغِبَ إِلَيْهِ «25» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمَدَهُ بِهِ أَدْنَى مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَأَكْرَمُ خَلِيقَتِهِ عَلَيْهِ وَأَرْضَى حَامِدِيهِ لَدَيْهِ «26» حَمْدًا يُفْضِلُ سَائِرَ الْحَمْدِ

كَفْضِلَ رَبَّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ «27» ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَمَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً أَبَداً سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ «28» حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ وَ لَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ وَ لَا مَبْلَغَ لِعَاقِبَتِهِ وَلَا انْقِطَاعَ لِأَمْدِهِ «29» حَمْدًا يَكُونُ وَصْلَةً إِلَى طَاعَتِهِ وَعَفْوَةً وَسَبَباً إِلَى رِضْوَانِهِ وَذَرِيعَةً إِلَى مَغْفِرَتِهِ وَطَرِيقاً إِلَى جَنَّتِهِ وَخَفِيرًا مِنْ نِقْمَتِهِ وَأَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ وَظَهيراً عَلَى طَاعَتِهِ وَحَاجِزاً عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَ عَوْنًا عَلَى تَأْدِيبِهِ حَقَّهُ وَوُظَائِفِهِ «30» حَمْدًا نَسْعُدُ بِهِ فِي السُّعَدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ نَصِيرُ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٌ.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 108

[«1» الْحَمْدُ لِلَّهِ]

سپاس مخصوص خداست.

حقیقت حمد، مدح، شکر

حمد، ستایش نمودن در برابر صفات نیک اختیاری است. مدح، ستودن در برابر صفات نیک اختیاری و غیر اختیاری است. شکر، سپاس در برابر نعمت‌هایی است که از منعم به ما رسیده باشد.

با توجه به فرقی که بین حمد و مدح و شکر است و با عنایت به الف و لامی که متصل به کلمه حمد است، به این معنا واقف می‌گردیم که تمام ستایش‌ها مخصوص به آن وجود مقدسی است که با اراده و اختیار، خالق تمام موجودات و زیبا آفرین و رشد دهنده تمام عناصر هستی و هدایت کننده آنان به مطلوب و مقصود است و هر جا نسبت به هر کسی به خاطر ذات یا صفات یا افعال نیک اختیاریش ستایش واقع شود، برگشت آن ستایش به حضرت حق است، چرا که هر ذات نیکی و هر صفت زیبایی و هر فعل جمیلی قطره‌ای از آن بحر و جلوه‌ای از آن منبع و نور پرفروغی از آن کانون است.

در حقیقت با گفتن **الحمد لله** که سرچشمه این کلمه، معرفت حامد و قلب پاک و نورانی اوست - خدا را بر ذات و صفات و افعالش ستایش می‌کنند.

الحمد لله جمله پر نوری است که در دنیا که زندگی اول است بر زبان عاشقان جاری است و در آخرت که زندگی دوم وابدی است نیز بر زبان اهل بهشت جهت

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 109

ستایش حق جاری خواهد بود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

استری از پدرم حضرت باقر علیه السلام گم شد فرمود: اگر خداوند وسیله برگشت آن را برایم فراهم کند او را به محامد و ستایش هایی بستانم که موجب رضایت او شود. چون استر با زین و برگش پیدا شد و حضرت بر آن آرام گرفت لباسش را پیچید و به جانب حضرت حق سر برداشت و گفت: الحمد لله و چیزی به آن نیفزود، آنگاه فرمود: هیچ ستایشی نیست مگر این که در آنچه گفتم هست. «1» این جمله را جناب حق جهت ستایش آوردن بندگان به پیشگاهش به بندگان تعلیم داده تا در حد خود از عهده حمد حضرتش با توجه به مفهوم جمله و این که همه موجودیت خود را بدرقه معنای آن کنند برآیند و اگر این تعلیم در کار نبود تمام زیانها از ستایش او لال بود!

فیض آن شوریده مست و آن باده نوش جام الست می گوید:

شدم آگه ز راه، الحمد لله	که عشقم شد پناه، الحمد لله
رهی کارد مرا تا درگه او	به من بنمود إله، الحمد لله
سحاب رحمتش بر من بیارید	ز دل شستم گناه، الحمد لله
به یکدم کهریای عشق بریود	دل و جان را چوکاه، الحمد لله
رسن آمد به بالا، یوسف جان	برون آمد ز چاه، الحمد لله

(فیض کاشانی)

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 110

ستایش حق از زبان عرفان

بدانکه: چون حمد و ثنا مترتب است بر مطالعه کمال و مشاهده جمال؛ و سرمایه کمال هر کاملی، اثری از آثار کمال حق است و پیرایه جمال هر جمیلی پرتوی از انوار جمال مطلق است، لاجرم جمیع محامد بدان ذات که مستجمع جمیع کمالات است راجع تواند بود؛ و حمد قولی و فعلی و حالی، به حکم تخلّق به اخلاق حضرت متعالی، سزاوار آن جناب عالی باشد.

اما حمد قولی، ثنای لسانی است بدانچه حق سبحانه و تعالی بر زبان انبیا، خود را بدان محمدت فرمود.

اما فعلی، اتیان اعمالی بدنی است از طاعات و عبادات و خیرات و میراث، از برای ابتغای وجه احد قدیم، توجّه بدان جناب کریم، نه از برای طلب حظوظ نفس و مرضات او.

اما حالی که به حسب قلب و روح است، عبارت است از اتّصاف به کمالات علمیّه و عملیّه و تخلّق به اخلاق الهیّه. و در حقیقت همه این محامد، ستایش حق است نفس خود را در مقام تفصیلی که مسمّی به مظاهر است، از رویی که مظاهر غیر ظاهر نیست.

اما حمد او ذات خود را در مقام جمعی الهی از روی قول، تعریفات اوست نفس خود را به صفات کمالیّه که کتب منزله و صحف منشوره او بدان ناطق است.

اما از روی فعل، اظهار کمالات جمالیّه و جلالیّه است از غیب به شهادت و از باطن به ظاهر و از علم به یقین، در محالّ صفات و محالی ولایات اسما به حسب تعینات.

مثلاً وجود حضرت ختمی مرتبت که دارای مقام جمع الجمعی است و آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد، حمد فعلی حق است مرخود را، چنانچه عارف

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 111

نامدار داود بن محمود قیصری می گوید:

«از آن جا که این حقیقت جمعیّه الهیّه، کامل ترین نوع انسان کمالی است و در نوع انسان، کامل تر از حضرت ختمی مقام وجود ندارد؛ دارای مقام فردیت مطلقه و به اعتبار وجود جمعی کمالی، در نوع خود متفرد است؛ از خواصّ فردیت مطلقه احاطه به جمیع مراتب و درجات است از مقام تعینّ اوّل تا آخرین درجه نزول و عالم شهادت مطلقه.

در مقام احدیت واسطه است جهت ظهور حقایق و معانی غیبی مستجّن در ذات، به وجود تفصیلی در مرتبه واحدیت و إعطاء کلّ ذی حقّ حقّه، به حسب ظهور اسمای الهی و صور اسمائیه و اعیان ثابته و استعدادات و لوازم اعیان به فیض اقدس؛ که همین فیض اقدس اولین جلوه و ظهور حقیقت محمدیه است؛ و قابلیت او به حسب عین ثابت، اتمّ قابلیت است و داعیان کافّه ممکنات به منزله ابعاض و اجزا و ذراری عین کلّی او هستند چون عین ثابت او صورت اسم الله ذاتی است.

این حقیقت به اعتبار نشئات روحانیت نبیّ مبعوث است بر کافّه ارواح انبیا و اولیا و به اعتبار نشئات عنصری و مادی و ظهور در عالم شهادت، دارای مقام ختمیت نبوت است و بعد از غروب شمس نبوت ظهور در مشکات اولیای محمدیین می نماید و مقام ولایت او به ظهور مهدی به حدّ اعلاّی از کمال می رسد که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

نَحْنُ وَاللّٰهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی. «1»

ما به خدا سوگند، اسمای حسناّی خداوند هستیم.

و به حسب علم عنای حقّ که مقتضی رسیدن هر فردی از افراد انسان است به

(1)- بحار الأنوار: 6/91، باب 28، ذیل حدیث 7؛ الکافی: 1/144، حدیث 4؛ تفسیر نور الثقلین: 2/103، حدیث 372.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 112

کمال لایق خود و لزوم تجلّی حقّ به اسم عدل و تجلّی حقّ در مشکات ختم ولایت با تمام اسماء و صفات خود و ظهور تفصیلی اسماء صفات در مظاهر خلقیه در عالم شهادت؛ دولت اسمای حاکم بر مظاهر اولیا تا قیام قیامت انقطاع نمی پذیرد.

اما حمد از روی حال، عبارت از تجلیات اوست هم در ذات خویش به فیض اقدس اولی و ظهور نور ازلی پس در جمع و تفصیل. «1» و بی هیچ شبهه و ریب، بعد از حمد حضرت عالم الشهادة و الغیب مر ذات خود را به ذات خویش، آن حضرت را هیچ حمدی سزاوارتر از حمد انسان کامل مکمل که متمکن مقام خلافت عظمی باشد نیست، چه این حمد همان ثنای حق است مر ذات خود را، از آن وجه که انسان کامل آینه جمال نمای آن حضرت است.

تفسیر «الحمد لله» در کلام فخر رازی

فخر رازی در توضیح الحمد لله، در فائده هشتم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

اذا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدِهِ نِعْمَةً، فَيَقُولُ الْعَبْدُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ؛ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى:

انْظُرُوا إِلَى عَبْدِي أَعْطَيْتُهُ مَا لَا قَدْرَ لَهُ، فَأَعْطَانِي مَا لَا قِيَمَةَ لَهُ. «2»

به هنگامی که خداوند نعمتی را به بنده اش عنایت کند و او در برابر آن نعمت بگوید «الحمد لله» خداوند می فرماید بنده ام را بنگرید: من به او شیئی کم ارزش دادم، ولی او در برابرش آنچه که برایش قیمت معین نیست به من هدیه کرد.

توضیح این روایت عالی این است که: وقتی خداوند نعمتی عنایت می کند این

(1) - رساله داود بن محمود قیسری: 136.

(2) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: 223 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 113

نعمت، نعمتی غیر عادی از جانب او نیست، نعمتی است که کرم و لطف و عنایت او اقتضا کرده، مانند سیر کردن گرسنه، پوشاندن برهنه، سیراب کردن تشنه و سایر نعمت ها که در ارتباط با آقایی او نسبت به بندگان است و جمیع این عنایت ها از نظر کمی و زمانی محدود در چهار چوب نهایت است.

ولی زمانی که عبد می گوید: الحمد لله، معنایش این است: هر آن حمدی که حامدان آوردند از آن خداست و هر حمدی که ستایش کنندگان از آوردنش عاجز بودند، ولی به حکم عقل آوردنش در امکان است، آنهم از آن حضرت اوست. در

این الحمد لله جمیع محمد ملائکه عرش و کرسی و ساکنان تمام سماوات و محامد انبیا از آدم تا خاتم و اولیا و علما و جمیع خلق و تمام محامدی که عاقبت در بهشت از قول متنعمان به نعمت سر می‌زند و باز همه این ستایش‌ها که از نظر ظاهری، متناهی است اختصاص به خداوند دارد.

اما آن محامدی که ابدالآباد و دهر الداهرین خواهد بود و نهایتی برایش متصور نیست، آن نیز در مفهوم الحمد لله عبد داخل است. به همین سبب و بدین معنا که دانستید خداوند به وقت گفتن عبد که می‌گوید: الحمد لله، می‌فرماید: به بندهام نظر کنید، به او يك نعمت دادم که خیلی از نظر من قابل ارزش نبود، اما او در برابرش ستایشی آورد که حد و نهایت نداشت! «1» در این جا نکته ظریف دیگری هست و آن این است که: نعمت‌های جناب او در دنیا متناهی است و حقیقت و مفهوم «الحمد لله» بی نهایت است. و معلوم است وقتی به مقدار متناهی از بی نهایت کسر شود، باز بی نهایت به بی نهایت خود می‌ماند. در حقیقت، مفهوم روایت مثل این است که خداوند بگوید: بنده من! وقتی در برابر يك نعمت می‌گویی «الحمد لله»، آنچه از این گفتار ایمانی برای تو می‌ماند طاعت بی نهایت است و به ناچار طاعت بی نهایت نعمت بی نهایت می‌خواهد؛ به

(1) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: 223 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 114

این سبب عبد در برابر این ستایش مستحق ثواب ابدی و خیر سرمدی است. و روی این حساب باید گفت هر مؤمنی به خاطر اظهار «الحمد لله» مستحق سعادت است که آخر ندارد و نیازمند خیراتی است که برایش نهایت نیست.

«الحمد لله» در عمل اهل الله

فخر رازی، در «تفسیرش» می‌گوید:

الحمد لله کلمه شریفه با ارزشی است که باید به موضع استعمال آن توجه داشت. چون این واقعیت الهیه را بجا بگویی، مطلوب و مقصود چهره نماید؛ چون بی جا مصرف کنی، شاهد مقصود را نبینی!

به سرّی سَقَطی گفتند: وجوب بردن طاعت به پیشگاه حضرت ربّ چگونه و به چه کیفیت است؟ پاسخ داد: سی سال است به خاطر يك «الحمد لله» نابجا در استغفار و توبه‌ام!!

گفتند: چگونه؟ گفت: حریق در بغداد اتفاق افتاد، مغازه‌ها و خانه‌ها سوخت؛ به من خبر رسید که مغازه‌ام از افتادن در کام آتش در امان مانده؛ به شنیدن این واقعه، گفتم: **الحمد لله**. وقتی به معنای این کلمه در آن حالت دقت کردم دیدم معنایش این می‌شود که: به خاطر محفوظ ماندن مغازه‌ام خوشحالم در حالی که وسایل مغازه‌های مردم سوخته، در صورتی که دین و مروت اقتضا داشت با مردم همدردی کنم نه خوشحال از به جا ماندن مال خودم در عین از بین رفتن اشیای دیگران باشم!! سی سال است بر آن قول بی جا در طلب مغفرت از حضرت ربّ العزّه هستم! **«1»** حمد حضرت دوست انجام فعلی است که آن فعل دلالت بر عظمت منعم داشته باشد، به عنوان این که منعم است. و این فعل یا قلبی است، یا زبانی، یا

(1) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: 224 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 115

حرکات صحیح اعضای رئیسه بدن که عبارت از چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و شهوت است.

نظر مطابق خواسته حقّ، شنیدن صحیح، گفتار ایمانی و قول حقّ، انجام کار خیر با دست، قدم برداشتن برای خدا، حفظ عفت شکم و شهوت و امثال این برنامه‌ها، حرکات الهی اعضای جسمی است.

فعل قلب به این است که قلب، به حقیقت و بر اساس معرفت که از راه نظر به آثار و مطالعه علوم به دست می‌آید، ایمان و اطمینان به این داشته باشد که وجود مقدّس صاحب نعمت دارای جمیع صفات کمال و جمال و جلال است. و البته طیّ این مرحله همراه با مقدّمات و کوشش‌های جانانه و عاشقانه است که رسیدن به مقام ایمان و اطمینان، در گرو ریاضت عظیم و افعال و اعمال بزرگ و طیّ طریق علم و پوییدن راه دانش و بینش است.

فعل زبان به این است که انسان آن حالت عالی قلب و بصیرت و دانایی دل را با کلماتی اظهار کند که آن کلمات دلالت بر این داشته باشد که ذات منعم، مستجمع جمیع صفات کمالیه است؛ و کلمه **الحمد لله** جامع‌ترین و زیباترین سخنی است که قابلیت اظهار نمودن این معنا را دارد.

فعل اعضا و جوارح به این است که هماهنگ با خواسته‌های حضرت محبوب انجام بگیرد، تا در حقیقت نمایشگر اسما و صفات آن جناب باشد و نشان دهنده این واقعیّت که صاحب خلقت و مولای نعمت دارای جمیع اوصاف کمال است.

چون این سه مرحله را طی کردی در حدّ خودت به حمد و ستایش جناب محبوب اقدام کرده‌ای و حضرت او را در عین این که نعمت‌های مادی و معنوی از شماره بیرون است، ستایش نموده‌ای.

سنایی غزنوی در این زمینه به پیشگاه حضرت حقّ عرضه می‌دارد:

ای در دل مشتاقان از عشق تو بستان‌ها وز حجت بیچونی در صنع تو برهان‌ها

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 116

در ذات لطیف تو حیران شده فکرت‌ها	بر علم قلم تو پیدا شده پنهان‌ها
در بحر کمال تو ناقص شده کامل‌ها	در عین قبول تو کامل شده نقصان‌ها
در سینه هر معنی بفروخته آتش‌ها	بر دیده هر دعوا بر دوخته پیکان‌ها
ما غرقه عصیانیم بخشنده تویی یارب	از عفو نمی تاجی بر تارک عصیان‌ها
بسیار گنه کردم آن بود قضای ما	شاید که به ما بخشی از روی کرم آن‌ها
کی نام کهن گردد محدود «1» سنایی را	نو نو چو می‌آراید در وصف تو دیوان‌ها

(سنایی غزنوی)

در هر صورت برای تمام بندگان، جمیع مقتضیات حمد موجود و کلیّه موانع مفقود است و هیچ عذری برای کسی که زبان و قلب و عملش از حمد حضرت حق بسته است یا وجود ندارد.

تنزیه خداوند

وجود مقدّس پرودگار با توجّه دادن عقل انسان به ما فی السّمّوات والأرض، خود را از هر عیب و نقصی منزّه نشان می‌دهد و آدمی را متوجّه می‌نماید که حضرت او ملک و قدّوس و عزیز و حکیم است.

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ «2»

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، خدا را [به پاك بودن از هر عیب و نقصی] می‌ستایند، خدایی که فرمانروای هستی و بی‌نهایت پاکیزه و توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

(1) - مجدود: نيك بخت، دارای بهره و بخت بزرگ؛ لازم به ذکر است که مجدود نام خود سنایی می‌باشد.

(2) - جمعه (62): 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 117

آری، قرآن مجید می‌خواهد بگوید کمال و جمال او را از زبان آثار و نشانه‌هایش بشنوید که زبان آثار و نشانه‌ها خیلی گویاتر و روشن‌تر از زبان خبر است.

اگر هزار نفر بگویند در فلان محل آتش است و يك دیوانه بگوید نیست، بر اثر گفتار آن دیوانه در باور انسان ایجاد اختلال می‌شود، ولی اگر يك نفر دودی را که آیه و علامت آتش است ببیند و هزاران نفر به او بگویند در این محلی که دود می‌بینی از آتش خبری نیست در باورش هیچ اختلالی ایجاد نمی‌شود که اثر در همه جا و در همه حال معرف مؤثر است. به همین منوال تمام آثار، چه سماوی چه ارضی و چه نفسی که تعدادشان از شماره بیرون است نشانه‌هایی از آن وجود عزیز و آن ذات مقدّس و حکیم است، همان عزیز و حکیمی که برترین و بهترین و با فضیلت‌ترین خلق خود، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برای تلاوت آیات و تزکیه نفوس و تعلیم کتاب و حکمت فرستاد، تا با تلاوت آیات کمال و جلال و جمالش در دیده قلب انسان ظهور کند و با توجّه به اوصاف و اسمایش از طریق زحمات پیامبر، در نفس، حالت تزکیه آشکار گردد، که:

تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ. «1»

به اخلاق الهی آراسته شوید.

و با یاد گرفتن کتاب، به دستورهای حقّ و حلال و حرام او آشنا شده، آنگاه زمینه حکمت نظری و عملی فراهم آید و پس از طی این مراحل عالی رشد و کمال و به دست آوردن معرفت بتواند در مقام حمد و ستایش واقعی نه لفظی تنها برآید که حمد حقیقی جز با کمال مسلمانی و بصیرت و بینش و حقیقت و آگاهی و ایمان و عشق و عمل و اخلاق، برای احدی میسر نیست.

اهل معرفت و آنان که در سایه چراغ علم و دانایی در راه ریاضت و مجاهدت و

(1) - بحار الأنوار: 129/58؛ شرح الأسماء الحسنى: 2/41.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 118

کوشش و عمل هستند با زبان جان به محضر حضرتش عرضه می‌دارند:

از تو دل بر نکنم تا دل و جانم باشد	می‌برم جور تو تا وسع و توانم باشد
گرنوازی چه سعادت به از این خواهم یافت	ورگشی زار چه دولت به از آنم باشد
چون مرا عشق تو از هر دو جهان باز استد	چه غم از سرزنش هرکه جهانم باشد
تیغ قهر ار توزنی قوّت روحم گردد	جام زهر ار تو دهی قوت روانم باشد
در قیامت چو سر از خاک لحد بردارم	گرد سودای تو بر دامن جانم باشد
گر تو را خاطر ما نیست خیالت بفرست	تا شیخی محرم اسرار نهانم باشد
هر کسی را ز لب تشنگ تمناپی هست	من خود آن بخت ندارم که زبانم باشد
جان برفشانم اگر سعدی خویشم خوانی	سر این دارم اگر دولت آنم باشد

(سعدی)

«الحمد لله» در کلام اولیای الهی

مولای عارفان، سرور عاشقان، امیرمؤمنان علیه السلام درباب حمد مطالبی بس گران، ومسائلی بسیار عالی و گفته‌هایی اعجاب‌انگیز دارد که به جملاتی از آن اشاره می‌کنیم:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ عَلَى عِبَادِهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى حَامِدِيهِ، وَطَرِيقاً مِنْ طُرُقِ الْأَعْتِرَافِ بِإِلَهِ هُوَ تَبَّ وَصَمَدَانِيَّتِهِ وَرَبَّانِيَّتِهِ وَفَرْدَانِيَّتِهِ، وَسَبَباً إِلَى الْمَزِيدِ مِنْ رَحْمَتِهِ، وَحُجَّةً لِلطَّالِبِ مِنْ فَضْلِهِ؛ وَكَمَنْ فِي إِطْطَانِ اللَّفْظِ حَقِيقَةَ الْأَعْتِرَافِ لَهُ بِأَنَّهُ الْمُنْعَمُ عَلَى كُلِّ حَمْدٍ. «1»

خداوند را سپاس که بندگانش را مشرف به تشرف حمد فرمود، بدون این که به سپاسگزاری آنان نیازمند باشد؛ و این کلمه جامعه را که باید از عمق قلب

(1) - مستدرک سفینه البحار: 73/3؛ بحار الأنوار: 112/94، باب 60، حدیث 8.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 119

و حقیقت وجود برخیزد، راهی از راههای اعتراف به لاهوتیت و صمدیت و ربوبیت و فردیت خود قرار داد و آن را علت ازدیاد رحمتش بر عباد اعلام کرد و راهی روشن برای طالب فضلش فرمود و درکمون و سرّ این لفظ، حقیقت این معنی را که سپاس و حمد، اعتراف به مُنعم بودن او نسبت بر هر حمدی است، جلوه داد!!

از تحمیدات امام صادق علیه السلام است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ بِمَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَى نِعَمِهِ كُلِّهَا حَتَّى يَنْتَهِيَ الْحَمْدُ إِلَى مَا يُحِبُّ رَبِّي وَيَرْضَى. «1»

خداوند را به تمامی محامدش بر آنچه نعمت عنایت فرموده سپاس، آن چنان سپاسی که منتهی به محبت و خشنودی پروردگارم گردد.

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش حکایت می‌کند:

پیامبری از پیامبران، به پیشگاه مقدس حق عرضه داشت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا، حَمْدًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ كَمَا يُنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِكَ وَ عِزِّ جَلَالِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: عَبْدِي شَعَلْتَ حَافِظِيكَ
وَالْحَافِظُ عَلَى حَافِظِيكَ. «2»

خداوند را سپاس فراوان، سپاسی پاکیزه و مبارک آن گونه که شایسته کرامت وجه و عزّ جلال توست. خداوند به او وحی فرمود: از کثرت ثواب این سپاس، حافظان عمل و حافظان بر حافظانت را به شغل سنگینی در نوشتن ثواب واداشتی!

امام سجّاد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود:

(1) - بحار الأنوار: 209 / 90، باب 7، حدیث 1؛ قرب الاسناد: 4.

(2) - بحار الأنوار: 209 / 90، باب 7، حدیث 1؛ قرب الاسناد: 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 120

مَنْ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَدْ أَدَّى شُكْرَ كُلِّ نِعْمَةٍ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ. «1»

هر کس بگوید: الحمد لله، به حقیقت که شکر تمام نعمت‌های حق را ادا کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نِصْفُ الْمِيزَانِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ يَمْلَأُهُ. «2»

لا اله الا الله نیمی از میزان عمل را کفایت می کند و الحمد لله آن را پُر می نماید.

حمد واقعی

در مطالب گذشته بر این حقیقت پافشاری شد که: حمد به معنای واقعی، قلبی و لسانی و جوارحی است، یعنی تصدیق قلب به حضرت منعم و اظهار حمد به زبان با لفظ الحمد لله و اجرا شدن فرامین دوست با چشم و گوش و زبان و دست و پا و خودداری از گناه و معصیت، روی هم رفته حمد است ورنه گفتن الحمد لله به زبان کار ساده‌ای است و برنامه‌ای است که می توان به بعضی از حیوانات تعلیم داد، تا در برابر هر لطفی که به آنان می شود بگویند: الحمد لله. به حقیقت

که حمد مرکب از سه واقعیت درونی و زبانی و جسمی است و این معنایی است که بهترین و پرقیمت‌ترین روایات، به آن دلالت می‌کند:

عَنِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: كُنْتُ أَرْكَعُ عِنْدَ بَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا أَدْعُو اللَّهَ، إِذْ خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَصْبَغُ! قُلْتُ: لَبَّيْكَ، قَالَ: أَيْ شَيْءٍ كُنْتَ تَصْنَعُ؟ قُلْتُ: رَكَعْتُ وَأَنَا أَدْعُو، قَالَ: أَفَلَا أَعَلَّمُكَ دُعَاءً سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: قُلْ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا كَانَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ

(1) - بحار الأنوار: 210 / 90، باب 7، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 44 / 68، باب 61، حدیث 45.

(2) - وسائل الشیعة: 174 / 7، باب 22، حدیث 9040؛ بحار الأنوار: 210 / 90، باب 7، حدیث 7.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 121

حَالٍ». ثُمَّ ضَرَبَ يَدَيْهِ الِئْمَنَى عَلَى مَنْكَبَيْهِ الْأَيْسَرِ وَقَالَ: يَا أَصْبَغُ! لَئِنْ تَبَيَّنْتُ قَدَمُكَ، وَتَمَّتْ وَلَايَتُكَ، وَأَنْبَسَطْتَ يَدُكَ، اللَّهُ أَرْحَمُ بِكَ مِنْ نَفْسِكَ! «1»

اصبغ بن نباته می‌گوید: کنار خانه امیرالمؤمنین رکوع می‌کردم و به پیشگاه حضرت حقّ به دعا و مناجات برخاسته بودم، در این وقت حضرت امیرالمؤمنین از در خانه بیرون آمد و فرمود: اصبغ! عرضه داشتم: بله، فرمود: در چه کاری بودی؟ گفتم: در رکوع و دعا، فرمود: علاقه داری دعایی که از رسول خدا شنیدم به تو بیاموزم؟ پاسخ دادم: آری، فرمود: بگو: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا كَانَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

سپاس خدا را بر آنچه بوده و سپاس خدا را بر هر حال.

سپس با دست راستش بر شانه چپم زد و فرمود: اگر در راه خدا ثابت قدم باشی و با تمام وجود رهبری پیشوای بر حق را قبول داشته باشی و در مسأله مال در راه خدا دست و دل باز باشی، خداوند مهربان از تو به وجود خودت مهربان‌تر است!

سنان بن طریف می‌گوید:

به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: می ترسم از آنانی باشم که بلای استدراج، یعنی غفلت از خدا به خاطر روی آوردن نعمت حق، مرا گرفته باشد.

حضرت فرمود: چگونه و برای چه؟

عرض کردم: به درگاهش لایه بردم که خانه‌ای به من کرامت کند، عنایت فرمود، درخواست هزار درهم نمودم به من رسید، دعا کردم خادمی نصیبم شود، نصیبم شد.

حضرت فرمود: از پس این همه نعمت چه گفتی؟

(1) - مستدرک الوسائل: 307 / 5، باب 20، حدیث 5939؛ بحار الأنوار: 211 / 90، باب 7، حدیث 9.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 122

پاسخ دادم: زیانم مترتم به نغمه «الحمد لله» شد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: آنچه تو به پیشگاه خدا بردی، برتر است از آنچه از جانب حق به تو رسیده است! «1» امام صادق علیه السلام از حضرت باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله حکایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْ أَنَّ الدُّنْيَا كُلَّهَا تُقَمَّةٌ وَاحِدَةٌ فَأَكَلَهَا الْعَبْدُ الْمُسْلِمُ ثُمَّ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» لَكَانَ قَوْلُهُ ذَلِكَ خَيْرًا لَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا. «2»

اگر دنیا يك لقمه باشد و آن را انسانی مسلمان تناول کند و از پس آن بگوید:

الحمد لله، این گفتارش برای او از دنیا و آنچه در آن است بهتر است!!

حمید بودن خداوند

خداوند در قرآن مجید در هفده آیه، وجود مقدس خود را حمید خوانده است:

بقره «3» (267)، هود «4» (73)، ابراهیم «5» (8 و 1)، حج «6» (64 و 24)، لقمان «7» (26 و 12)، سبأ «8» (6)، فاطر «9» (15)، فصلت «10» (42)، شوری «11» (28)،

- (1) - بحار الأنوار: 213 / 90، باب 7، ذیل حدیث 17؛ مشکاة الأنوار: 27.
- (2) - بحار الأنوار: 216 / 90، باب 7، حدیث 20؛ الأمالی، شیخ طوسی: 610.
- (3) - «أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ».
- (4) - «إِنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ».
- (5) - «رَبُّهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» و «فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ».
- (6) - «وَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» و «إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ».
- (7) - «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» و «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».
- (8) - «إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».
- (9) - «وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».
- (10) - «تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ».
- (11) - «وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ».

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 123

حدید «1» (24)، ممتحنه «2» (6)، تغابن «3» (6)، بروج «4» (8)، نساء «5» (131).

و در هفده مرحله کلمه الحمد لله را ذکر کرده:

أنعام «6» (1)، أعراف «7» (43)، إبراهيم «8» (39)، نحل «9» (75)، إسماء «10» (111)، كهف «11» (1)، مؤمنون «12» (28)، نمل «13» (15 و 59 و 93)، عنكبوت «14» (63)، لقمان «15» (25)، سبأ «16» (1)، فاطر «17» (1 و 34)، زمر «18» (29 و 74).

و در شش آیه جمله شریفه **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** آمده:

فاتحه (2)، أنعام (45)، یونس (10)، صافات (182)، زمر (75)، غافر (65).

توضیح هر يك از آیات بالا از نظر تفسیری و عرفانی و فلسفی احتیاج به

(1) - «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ».

(2) - «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ».

(3) - «وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَمِيدٌ».

(4) - «بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».

(5) - «وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا».

(6) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ».

(7) - «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي».

(8) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي».

(9) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

(10) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ».

(11) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ».

(12) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

(13) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ» «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ» «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ».

(14) - «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ».

(15) - «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

(16) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ».

(17) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي».

(18) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ» و «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا».

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 124

داستانی مفصل و حکایتی بس عجیب دارد که از عهده فقیر و مستمند و محتاج و نیازمند و جاهلی دردمند چون من ساخته نیست؛ دراین زمینه لازم است به کتب مربوطه مراجعه کنید و از انوار این آیات کریمه باطن خود را آراسته نموده، به طّی منازل عرفان و مقامات عشق نایل شوید.

به قول عارف شیراز، شیخ مصلح الدین سعدی:

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم	حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم
تو مگر سایه لطفی به سر وقت من آری	که من آن مایه ندارم که به مقدار تو باشم
خویشتن بر تو نبندم که من از خود نپسندم	که تو هرگز گل من باشی و من خار تو باشم
هرگز اندیشه نکردم که کمندت به من افتد	که من آن وقع ندارم که گرفتار تو باشم
نه در این عالم دنیا که در آن عالم عقبی	همچنان بر سر آتم که وفادار تو باشم
خاک بادا تن سعدی اگرش می نپسندی	که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم

(سعدی شیرازی)

تفسیری دیگر بر «الحمد لله

تفسیر «کشف الأسرار» در جلد اول در نوبت سوم ترجمه حمد گوید:

الحمد لله: ستایش خدای مهربان، کردگار روزی رسان، یکتا در نام و نشان، خداوندی که ناجسته یابند و نادریافته شناسند و نادیده دوست دارند، قادر است بی احتیال، قیوم است بی گشتن حال، در ملک ایمن از زوال، در ذات و نعت متعال، لم یزل و لا یزال، موصوف به وصف جلال و نعت جمال، عجز بندگان دید در شناختن قدر خود و دانست که اگر چند کوشند نرسند و هر چه بپویند شناسند و عزت قرآن به عجز ایشان گواهی داد:

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 125

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ «1»

[یهودیان بر ضد پیامبر اسلام به سفسطه‌گری پرداختند چون] آنان خدا را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند،

به کمال تعزز و جلال و تقدس، ایشان را نیابت داشت و خود را ثنا گفت و ستایش خود، ایشان را درآموخت و به آن دستوی داد، ورنه که یارستی به خواب اندر بدیدن اگر نه خودگفتی خود را که **الحمد لله** و در کلّ عالم که زهره آن داشتی که گفتی **الحمد لله**.

تو را که داند که تو را تو دانی، تو را نداند کس، تو را تو دانی بس، ای سزاوار ثنای خویش، وای شکر کننده عطای خویش؛ کریم! گرفتار آن دردم که تو درمان آنی، بنده آن ثنایم که تو سزای آنی، من در تو چه دایم تو دانی، تو آنی که گفتی که من آنم - آنی.

حمد در دیدار نعمت و منعم

بدان که حمد بر دو وجه است:

یکی بر دیدار نعمت، دیگر بر دیدار منعم. آنچه بر دیدار نعمت است: از وی آزادی کردن و نعمت وی به طاعت وی به کار بردن و شکر وی را میان در بستن، تا امروز در نعمت بیفزاید و فردا به بهشت رساند، به قول رسول الله صلی الله علیه و آله:

أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى إِلَى الْجَنَّةِ الْحَمَّادُونَ الَّذِينَ يَحْمَدُونَ اللَّهَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ. «2»

(1) - انعام (6): 91.

(2) - مستدرک الوسائل: 5/ 312، باب 20، حدیث 5954؛ بحار الأنوار: 90/ 215، باب 7، حدیث 18.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 126

نخستین کسانی که به سوی بهشت فراخوانده می شوند، کسانی هستند که کارشان در هر حال، خوشبختی و سختی، سپاس خداوند بوده است.

این عاقبت آن کس که حمد وی بر دیدار نعمت بود.

اما آن کس که حمد وی بر دیدار منعم بود به زبان حال گوید:

صنما! ما نه به دیدار جهان آمده ایم.

این جوانمرد را شراب شوق دادند و با شرم هام دیدار کردند تا از خود فانی شد، یکی شنید و یکی دید، به یکی رسید؛ چه شنید و چه دید و به چه رسید؟

ذکر حق شنید، چراغ آشنایی دید و با روز نخستین رسید، اجابت لطف شنید، توقیع دوستی بدید و به دوستی لم یزل رسید.

این جوانمرد، اول نشانی یافت بی دل شد، پس بار یافت همه دل شد، پس دوست دید و در سر دل شد، دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست. «1» فیض، چه زیبا سروده است:

نشود کام بر دل ما رام	پس به ناکام بگذریم از کام
چون که آرام می‌برند آخر	ما نگیریم از نخست آرام
عیش بی غشّ به کام دل چون نیست	ما بسازیم با بلا ناکام
آن که را نیست پختگی روزی	گر بسوزد که ماند آخر خام
جاهلان نامها بر آورده	عاقلان کرده خویش را گمنام
عاقلان را چه کار با نام است	چکند جاهل ار ندارد نام
کوری چشم جاهلان ساقی!	باده جهل سوز ده دوسه جام
تا چو سر خوش شویم از آن باده	بر سر خود نهیم اوّل گام
بگذریم از سر هوا و هوس	عیش بر خویشتن کنیم حرام

(فیض کاشانی)

(1) - تفسیر کشف الاسرار: 1/ 29 - 31.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 127

[الْأَوَّلُ بِأَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ وَالْآخِرُ بِأَخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ]

آن وجود مبارکی که اول است، بی آن که که اوّلی پیش از او باشد و آخر است، بی آن که آخری پس از او باشد.

اوّل و آخر بودن خدا

لفظ اوّل و آخر در این دعای عظیم که همچون دریایی مّواج است، از قرآن مجید گرفته شده است.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «1»

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز داناست.

قرآن مجید که هر آیه‌اش، ظاهری و باطنی دارد و هر بطنی دارای هفت بطن دیگر است «2» با تمام معانی و حقایق و مفاهیم آسمانی و ملکوتیش بر خزانة بی نمونه حضرت حقّ، یعنی قلب پاک و دریای بی ساحل دلّ پیامبر تجلّی کرد و به همان صورت و سیرت به دوازده امام معصوم: منتقل شد که در این زمینه در دعای چهل و دوم «صحیفه سجادیّه» به خواست حضرت دوست شرحی خواهد آمد.

ائمّه طاهرین علیهم السلام که جامع علوم الهی اوّلین و آخرین و واجد تمام کمالات انسانی و هر يك دریایی مّواج از علوم ملکوتی و ملکی بودند، با دعاها و روایات و

(1) - حدید (57): 3.

(2) - عوالی الآلی: 4 / 107، حدیث 159؛ إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه، ج 1، ص: 128

اخلاق و اعمال و اطوار قدسیّه خود به شرح و تفسیر آیات کتاب برخاستند و مدرسه‌ای کامل و جامع که در هر عصری پاسخگوی نیازهای دنیایی و آخرتی مردم باشد، از خود بجای گذاشتند.

در سوره مبارکه حدید که مفاهیم آیاتش اعجاب‌انگیز و تکمیل‌کننده نفس، روشنگر قلب و جلا دهنده روح و آباد کننده دنیا و آخرت انسان است، می‌خوانیم:

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «1»

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز داناست.

در توضیح کلمه اوّل و آخر، نتیجه و محصولی از آیات قرآن و دعاها و روایات و مباحث ارزنده حکمای بزرگ الهی و بیداران راه حقّ و عاشقان حضرت محبوب را در اختیار می‌گذارم، باشد که از این رهگذر بر نور معرفت ما و روشنی قلب و جانمان اضافه شود.

قبلاً باید دو مسأله زمان و مکان را در توجّه به جناب او، از ذهن پاک خود خالی کنید؛ زیرا:

زمان، پدیده‌ای است که همراه با اوّلین مخلوق ظهور کرده و چیزی جز حرکت قوّه به فعل و تبدیل واقعیّتی به واقعیّت برتر و امتدادی که دارای غایت و نهایت است نیست و این حرکت و امتداد، در پیشگاه حضرت او راه نداشته و ندارد.

و مکان عبارت است از جا و ظرف که تمام عناصر در آن جای گرفته یا از آن جا به جا می‌شوند. و این دو کلمه مبارکه از این دو حیثیت خارج است؛ زیرا مفهوم هر دو بالاتر و برتر و جدای از هر چیزی است.

اوّل و آخر همانند ظاهر و باطن و همانند تمام اسما و صفات، دلالت بر ذات دارند؛ ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال است و در حقیقت صفاتی که عین

(1) - حدید (57): 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 129

ذات است؛ چرا که در آن جا ذات همراه با صفات نیست؛ صفت همان ذات و ذات همان صفت است. این همه سخن برای باز شدن گل معرفت و نزدیک کردن حقیقت به ذهن است که گفته‌اند: «که در وحدت، دوئی عین ضلال است.»

وصف هر شیئی غیر از وصف دیگر اوست، مثلاً صفت علم در عالم یا صفت قدرت یا عدالت یا کرامت در همان شخص با یکدیگر متفاوت است، اما در آن پیشگاه مبارک، جز وحدت حقّه حقیقیه چیز دیگری نیست، به قول بزرگ‌ترین عارف خانه خلقت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی علی علیه السلام:

وَكَمَالُ الْإِحْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ. «1»

و کمال اخلاص برای او منفی دانستن صفات زاید بر ذات از اوست.

و به عبارت فارسی: صفات حضرت او همانند صفات موجودات که با موصوف خود ترگب دارند نیست که صفت چیزی و موصوف چیز دیگر باشد. ذات او اوّل است، آخر است، علیم و حکیم و سمیع و بصیر و شاهد و خالق و رازق و ... است و این همه همان حقیقت حقّه واحد است.

«نفی الصفات عنه» به این معنی است که: آن ذات مقدّس را چیزی و صفاتش را چیز دیگر ندانید که آن جا ترکیبی از موصوف و صفت نیست، بلکه ذات بسیط و هستی بی قید و شرط و نور بی نهایت در بی نهایت است و هر وصفی خود اوست نه صفتی عارض بر ذات.

اوّل است نه اوّلی که ما فرض می کنیم، آخر است نه آخری که ما تصوّر می نماییم. این اوّلیت و آخریت هیچ ارتباطی به زمان و مکان و سایر مسائل و برنامه‌هایی که در رابطه با موجودات است ندارد.

اوّل است، یعنی مبدأ تمام آثار ظاهری و باطنی است. و آخر است، یعنی مرجع

(1) - نهج البلاغه: خطبه 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 130

و منتهای همه آثار ظاهری و باطنی است، در حالی که اوّلی است ازلی و آخری است سرمدی؛ نه اوّلی که مسبوق به مبدئی باشد و نه آخری که متّصل به پایانی!

به قول حضرت صادق علیه السلام در جواب کسی که معنای آیه شریفه **هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ** «1» را از آن منبع فیض پرسید:

الْأَوَّلُ لَا عَنْ أَوَّلٍ قَبْلَهُ، وَلَا عَنْ بَدَءٍ سَبَقَهُ وَ آخِرٌ لَا عَنْ نِهَایَةٍ كَمَا يُغْفَلُ مِنْ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ، وَلَكِنْ قَدِيمٌ أَوَّلٌ وَ آخِرٌ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ بِلا بَدَءٍ وَلَا نِهَایَةٍ، لَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْحُدُوثُ، وَ لَا يَحُولُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ، خَالِقٌ كُلِّ شَيْءٍ. «2»

اوّل است نه از اوّلی قبل از خود و نه از مبتدایی پیش از وجودش و آخر است نه از منتھایی، چنانکه درباره مخلوقات فرض می شود، بدون مبدأ و منتها ازلاً و ابداً اوّل و آخر است، جایی برای حوادث و تحوّل از حالی به حالی در آن جا نیست؛ وجود مقدّسش آفریننده هر چیزی است.

رسول الهی به پیشگاهش عرضه می داشت:

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ. «3»

بار پروردگارا! تو اولی هستی که قبل از تو چیزی نیست و آخری هستی که بعد از تو چیزی وجود ندارد.

مولای عارفان و مؤمنان فرمود:

لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ وَلَا لِآخِرِيَّتِهِ انْقِضَاءٌ، هُوَ الْأَوَّلُ لَمْ يَزَلْ، وَالْبَاقِي بِإِلَهِ أَجَلٍ. «4»

برای اولیت آن ذات مقدس ابتدایی نیست و برای ازلیت آن جناب پایانی نمی باشد، اولی است که همواره بوده و وجودی دائمی است که انتها ندارد.

امام مجتبی علیه السلام می فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ أَوَّلٌ مَعْلُومٌ، وَلَا آخِرٌ مُتَنَاهٍ. «5»

سپاس آن ذاتی را که سرآغاز معلومی ندارد و وجودی را که برای او پایانی نیست. [بوده و خواهد بود].

عاشقان گر به دل از دوست غباری دارند گریه روز نما در شب تاری دارند

آب حیوان ببر ای خضر که ارباب نیاز چشم افتید به فترک سواری دارند

ره ارباب محبت به فنا نزدیک است سوزنی در کف و در پا دو سه خاری دارند

جان حقیر است مبر نام نثار ای محرم تو همین گوی که احباب، نثاری دارند

بنده خلوتیان دل خاکم کایشان به شهیدان غمت قرب جواری دارند

هر که را می نگرم سوخته یا می سوزد شمع و پروانه از این بزم کناری دارند

که گهی گوشه چشمی به شکاری دارند

عرفی از صیدگه اهل نظر دور مشو

(عرفی شیرازی)

توحید در نهج البلاغه

امام علی علیه السلام در خطبه اول «نهج البلاغه» می‌فرماید:

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَقْيُ الصِّفَاتِ

(1) - حدید (57): 3.

(2) - بحار الأنوار: 4 / 182، باب 2، حدیث 8؛ معانی الأخبار: 12، حدیث 1.

(3) - بحار الأنوار: 90 / 317، باب 17؛ مکارم الأخلاق: 308.

(4) - نهج البلاغه: خطبه 162؛ بحار الأنوار: 74 / 308، باب 14، حدیث 11.

(5) - بحار الأنوار: 4 / 289، باب 4، حدیث 20؛ التوحید، شیخ صدوق: 45، باب 2، حدیث 5.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 132

عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَهَّا غَيْرُ الْمُوصُوفِ، وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ. فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ.

آغاز دین شناخت اوست و کمال شناختش باور کردن او و نهایت از باور کردنش یگانه دانستن او و غایت یگانه دانستنش اخلاص به او و حدّ اعلای اخلاص به او نفی صفات (زاید بر ذات) از اوست، چه این که هر صفتی گواه این

است که غیر موصوف است و هر موصوفی شاهد بر این است که غیر صفت است. پس هر کس خدای سبحان را با صفتی وصف کند او را با قرینی پیوند داده و هر که او را با قرینی پیوند دهد دوتایش انگاشته و هر که دوتایش انگارد دارای اجزایش دانسته و هر که او را دارای اجزاء بداند حقیقت او را نفهمیده و هر که حقیقت او را نفهمید برایش جهت اشاره پنداشته و هر که برای او جهت اشاره پندارد محدودش به حساب آورده و هر که محدودش بداند چون معدود به شماره‌اش آورده.

من تصوّر نمی‌کنم که درک و فهم علم باطن که در رأس آن توحید و خداشناسی است بدون مقدمات لازم چنانکه به دورنگایی از آن در سطور قبل اشاره رفت میسر باشد. رسیدن به حقایق الهیه، به خصوص فهمیدن عمق مفاهیم و معانی بلند ملکوتی و از همه مهم‌تر صفات و اسمای حضرت محبوب، لازمه‌اش آراسته شدن به مسائل و برنامه‌هایی است که سالکان این طریق در کتب و مقالات خود بیان کرده‌اند که این حقایق چشیدنی است و هر کس لذّت آن را بیابد از خود فانی می‌شود و به بقای دوست اتصال پیدا می‌کند و تا موانع و حجب از قلب و جان برداشته نشود و انسان با چشم دل به مشاهده جمال نایل نگردد، به آنچه و به آن که باید برسد، نمی‌رسد.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 133

بسیاری از مردم دنیا را می‌بینید که دل به زخارف دنیا خوش کرده و جز شکم و شهوت و سرازیر و سر بالا رفتن و تمام وقت را صرف خانه و مغازه و مال و ثروت و خوردن و خوابیدن و شهوت‌رانی کردن، اهتمام و کاری ندارند و این عمر گرانمایه را با برنامه‌هایی معامله می‌کنند که سودی چشمگیر برای آنها ندارد، و اگر داشته باشد باید به وقت مردن بگذارند و بروند؛ یا دنبال حقیقت نمی‌روند، یا اگر بروند چون حقیقت را نمی‌چشند و از آن لذّت نمی‌برند، خسته می‌شوند و به سرعت آن را رها کرده، به کارهای مادی باز می‌گردند. این همه نیست مگر بر اثر حجاب‌های خطرناکی که از امور محرمه، چه مالی و چه اخلاقی و چه عملی، چهره قلب و باطن و جانشان را پوشانده و این معنی نه تنها در مردم عادی به چشم می‌خورد، بلکه بعضی از طالبان علم و دانشجویان حوزه‌های علمیه هم به آن حجاب‌ها دچارند. به همین خاطر می‌بینید که این گونه مردم به جایی نرسیدند و چون به مال و مسند و مقام دست یافتند ثروتمندشان قارون و حاکمشان فرعون، و عالم و فقیهشان بلعم باعورا شد.

عارف نامدار، ملا مهدی نراقی، خطاب به ارواح و قلوبی که از چشیدن لذّت حقایق بازمانده‌اند، می‌گوید:

جدا ماندی از مجمع قدسیان

چرا آخر ای مرغ قدسی مکان

چرا نیستی طالب وصل خویش	چرا مانده‌ای دور از اصل خویش
به زانغان شدی همسر و هم صدا	چرا آخر ای بلبل خوش نوا
گرفتار دام طبیعت شدی	غریب از دیار حقیقت شدی
فراموش کردی تو عهد الست	به قید طبیعت شدی پای بست
که در اوج وحدت بُدت آشیان	نبودی تو آن شاهباز جهان

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 134

که در صُفْع «1»، لاهوت بودت مکان	نبودی تو آن طایر لا مکان
مقید چرایی به زندان فرش	تو را بود پرواز در اوج عرش

(ملا مهدی نراقی)

علم باطن

ملا نعیم طالقانی که از فلاسفه بزرگ اسلام است، در اواخر کتاب پرقیمت «اصل الاصول» می گوید:

«تَحْصِيلِ دَانِشِ بَاطِنِ بِرِ اسَاسِ اسْتِعْدَادِ هَرِ مَكْلَفٍ وَ طَاقَتَش، وَاجِبِ عِینِی اسْت.»

دانشِ باطن، محض آراسته شدن درون به فضایل و پیراسته شدنش از رذایل است. البته مقدمه این حرکت باطنی، نوراتیت ظاهر به آداب و رسوم و اصول و فروع شریعت و پاک بودن تمام اعضا و حرکات و افعال انسان از محرّمات شرعیّه است.»

مبنا و ریشه این دانش، تحصیل اخلاق و فضایل و ملکاتی است که از اخبار و احادیث امامان معصوم و روش و سیره آنان استفاده می‌شود. گر چه عقل در تحصیل و حصول معارف و عمل و کوشش، و به عبارت دیگر: حکمت عملیه مدخلیت دارد، ولی راه عقل راه تمام و برنامه جامع نیست؛ برای رشد و کمال و رسیدن به واقعیات علمیّه و عملیه باید عقل را با چراغ وجود اهل بیت عصمت:

نور و حرارت داد که در آن منابع الهیه در هیچ زمینه‌ای هیچ گونه خطا و اشتباهی نیست و در این جهت لازم است به باب ایمان و کفر کتاب با عظمت «کافی» مراجعه

(1) - صُقع: کرانه، گوشه، کناره.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 135

کرد که در آن جا ائمه طاهرين عليهم السلام هر چه خير می‌باشد از هر چه شرّ است باز شناسانده‌اند.

مبنا و ریشه دیگر این علم، بر ریاضت‌های قانونی و خلوت شب و سحر و مجاهدات شرعیّه استوار است.

با این شرایط که نتیجه و ثمره‌اش پاکی باطن و ظاهر است، برای عارف سالک در سبیل حق، ترقّی به معارج ملاء اعلی و رهایی از مدارج ادنی حاصل می‌شود. در چنین وضعی است که سالک آگاه، انس با معنویت و قرب به مقربان پیدا می‌کند؛ اراده و همتش از زینت حیات دنیا به عالم ملکوت رخ می‌کشد و عقلش به جای مصرف شدن در زخارف مادی به گرفتن فیوضات اخروی برمی‌خیزد.

خواسته‌هایش از اتصال به علایق پست، قطع می‌گردد و خاطرش از تعلق به امور دنیویّه آسوده می‌شود.

حالات دنیایی و مادی حواس و قوایش ضعیف و برای گرفتن فیوضات ربّانیّه قوی می‌گردد.

با ریاضت و مجاهدت، شرّ نفس اماره‌ای که او را به سوی خیالات واهی می‌کشید از سر او برداشته می‌شود، تمام همتش متوجّه عالم قدس و تمام شراشر وجود به جهان روح و انس متوجّه می‌گردد.

با خضوع و زاری، از حضرت ذوالجود و الفضل و واهب متعال درخواست می‌کند که تمام درهای رحمت را به روی دلش باز کند و قلب و سینه‌اش را به نور هدایت خاصّ که حضرتش به عنوان مزد ریاضت و جهاد وعده داده، روشن نماید، تا

به مشاهده اسرار ملکوت و آثار جبروت نایل آید و در باطنش حقایق عینیّه و دقایق فیضیه به صورت کشف و شهود تجلّی نماید.

چون بعد از آن مقدمات به این کشف پر فیض برسد، از عنایت و رحمت او به مقام انکشاف قوه عاقله و سپس کشف قلبی، و آنگاه کشف روحی واصل شود». «1» و در این مقام است که آراسته به مفاهیم اسما و صفات حضرت محبوب شده و

(1) - اصل الاصول: 175 - 176.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 136

به درك لذت آن حقایق رسیده و با چشم دل به تماشای جمال موفّق شده است. در این وقت است که قرآن و روایات و معارف را آن چنانکه باید می فهمد و مصادیق آیات و روایات و معارف را آن طور که باید می بیند و به عین الیقینی که مطلوب همه عاشقان و عارفان بوده، می رسد.

در آخر این مقال دست نیاز به درگاه بی نیاز برداشته و به پیشگاه مقدّسش مناجات عرفی را زمزمه می کنم:

وی تو به غم خواری و آسوده ما

ای تو به آمرزش و آلوده ما

عدل تو مشاطه عصیان طراز

رحمت تو کعبه طاعت نواز

حلم تو بنشانده غضب را پناه

لطف تو دلّال متاع گناه

گر همه نیک است پیوشان ز ما

منفعلیم از عمل ناسزا

عهد طلب بشکن و دل گرم دار

عرفی از این نغمه زنی شرم دار

بذر تمنا چه فشانیم ما

مصلحت کار چه دانیم ما

(عرفی شیرازی)

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 137

[«2» الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيِيهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَلْوَاهِمُ الْوَاصِفِينَ]

دیده بینندگان از دیدنش ناتوان، و گمان وصف کنندگان از ستودنش عاجز است.

دیده قاصر و فهم عاجز

می دانیم که رؤیت، رو به رو شدن چشم با شیء است، آنهم با شرایطی معین.

آنچه قابل رؤیت است، جسم و عنصر محدود به زمان و مکان و آراسته به دیگر شرایط مادی است. در صورت فقد شرایط، مشروط هم که عبارت از رؤیت باشد ازدایره تحقق بیرون خواهد بود.

از طرفی این معنا بر همه کس روشن است که اعضا و جوارح ما در افعال و حرکات، مقید به قیود و محدود به حدودند. قدرت بدن یا قوت روح یا مسأله زبان و یا نیروی شنوایی و یا بینایی و نیز قوت فکر و قدرت عقل، همه و همه محدود و دارای اندازه معین و خلاصه دارای آغاز و انجام و عرصه خاصی است.

از جهتی قدرت چشم و رؤیت آن بسیار محدود است، تا جایی که می دانیم اکثر مخلوقات، حتی بعضی از آنها که مادی هستند از دسترس رؤیت و تماشای او خارجند.

نفس، روح، جن، ملائکه، هوا، درد، نترن، الکترون، انواعی از میکربها و ویروسها و ... در عین این که موجودند و عقلای تاریخ به وجود آنها یقین دارند،

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 138

قابل رؤیت نیستند.

و از جهتی حضرت حق که شبیه چیزی در این دار وجود نیست و وجود مقدسش در ذات و اسما و صفات بی نهایت در بی نهایت است، ما فوق همه چیز و خارج از شرایط رؤیت است.

بنابراین چشم از هر جهت محدود و وجود محبوب از هر حیث نامحدود، پس رؤیت او با دیده سر تا ابد غیر میسر است.

به چند روایت مهم در این زمینه دقت کنید:

عاصم بن حمید می گوید:

نظر حضرت صادق علیه السلام را درباره طایفه‌ای از اهل سنت که قائل به رؤیت حضرت او، حداقل در فردای قیامتند خواستم، حضرت فرمود:

خورشید (که حرارت خارجی اش تقریباً بیست میلیون درجه است و پاره‌ای از شعله هایش تا شانزده هزار کیلومتر ارتفاع دارد) جزئی از هفتاد جزء نور کرسی است و کرسی جزئی از هفتاد جزء نور عرش است و عرش جزئی از هفتاد جزء نور حجاب است و حجاب جزئی از هفتاد جزء نور پرده است؛ اگر این طایفه در گفتار خود راستگویند، بگو يك بار دیده خود را در حالی که ابر نباشد، از نور خورشید پر کنند!! «1» عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

خداوند، بزرگ و بلند مرتبه است؛ بندگان از وصفش عاجزند و راه به کنه عظمتش ندارند. دیده‌ها او را درك نمی کنند، ولی حضرت او مدرك دیده‌هاست. جنبایش لطیف و خبیر است. به کیفیت و مکان و زمان وصف نمی شود. چگونه به مسأله کیفیت و صفش کنم که کیفیت را او لباسی هستی

(1) - التوحید، شیخ صدوق: 108، حدیث 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 139

پوشاند تا کیفیت شد؛ کیف را به آنچه او کیفیت داد شناختم! یا چگونه به محل توصیفش کنم و حال این که او خالق محلّ است تا محل، محل شد و من محل را به محلیّت دادن او شناختم! یا به چه صورت حضرتش را به جهت وصف نمایم و به حیثیت تعریف کنم، در حالی که حیث را او حیثیت داد و من با حیثیت بخشی به حیث از جانب او حیث را شناختم! او داخل هر مکان است و خارج از هر چیزی؛ دیده‌ها از دیدنش عاجزند و او دیده‌ها را می بیند؛ خدایی جز او نیست که او علیّ و عظیم است و لطیف و خبیر. «1»

محکمت و متشابهات

کج فهمی بعضی از علمای اهل سنت نسبت به آیات قرآن و نقل روایاتی در باب رؤیت در بعضی از کتب آنان - که اگر به میزان واقعی سنجش، حدیث سنجیده شود معلوم می گردد که آن روایات ساختگی و قلابی است - باعث شده مسأله رؤیت با چشم سر، البته در فردای قیامت نه در دنیا، مطرح شود و جزء عقاید آنان در آید، ولی ائمه معصومین علیهم السلام که کشتی نجات و یکی از دو ثقلی هستند که رسول الهی صلی الله علیه و آله از خود به یادگار گذاشت، در برابر این عقیده با تکیه بر آیات قرآن و دلایلی حکیمانه ایستادگی کردند و هر گونه رؤیت با چشم سر، را چه در دنیا و چه در قیامت نفی نمودند و با براهین بسیار متقن، آن روایات را از مرحله اعتبار و ارزش انداختند و تأویل نمودن آیاتی را که ظاهرش دلالت بر رؤیت دارد، آن چنان که خدا به آنان اجازه داده بود تعلیم یاران صدیق خود نمودند و در این زمینه فرهنگی غنی، از خود به پاسداری از حقایق الهیه به جا گذاشتند.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ

(1) - الکافی: 103/1، حدیث 12؛ التوحید، شیخ صدوق: 115، حدیث 14.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 140

مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ «1»

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن کتاب، آیات محکم است [که دارای کلماتی صریح و مفاهیمی روشن است] آنها اصل و اساس کتاب اند و بخشی دیگر آیات متشابه است [که کلماتش غیر صریح و معانی اش مختلف و گوناگون است و جز به وسیله آیات محکم و روایات استوار تفسیر نمی شود] ولی کسانی که در قلوبشان انحراف [از هدایت الهی] است برای فتنه انگیزی و طلب تفسیر [نادرست و به تردید انداختن مردم و گمراه کردن آنان] از آیات متشابهش پیروی می کنند و حال آن که تفسیر واقعی و حقیقی آنها را جز خدا نمی داند. و استواران در دانش [و چیره دستان در بینش] می گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه [چه محکم، چه متشابه] از سوی پروردگار ماست. و [این حقیقت را] جز صاحبان خرد متذکر نمی شوند.

آیات متشابه

از آیات زیر و نمونه آنها، به اسم آیات متشابه، نام می‌برند:

يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ «2»

قدرت خدا بالاتر از همه قدرت‌هاست.

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى «3»

(1) - آل عمران (3): 7.

(2) - فتح (48): 10.

(3) - طه (20): 5.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 141

[خدای] رحمان بر تخت فرمانروایی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط است.

إِلَى رَجِّهَا نَظِيرَةٌ «1»

[با دیده دل] به پروردگارش نظر می‌کند.

وَجَاءَ رُبُّكَ «2»

و [فرمان] پروردگارت برسد.

إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ «3»

زیرا اینان دیدارکنندگان [پاداش و مقام قرب] پروردگار خویش‌اند.

آری، آیات بالا و نمونه آنها در قرآن کریم تأویلاتی دارند که آن تأویلات در نهایت، هماهنگ با مفاهیم و معانی محکمت است؛ و این نوع تأویل، قدرتش در اختیار راسخان در علم است و بدون شك راسخان در علم به دلیل آیات قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و خوشه چینان از خرم معرفت آنانند.

راسخان در علم

تفسیر با عظمت «نور الثقلین» نزدیک به بیست و پنج روایت بسیار مهم، از جوامع حدیث نقل می کند و نیز نمونه این روایات در «تفسیر المیزان» آمده است که منظور از راسخان در علم، پیامبر و ائمه طاهرين عليهم السلام هستند. «4»
امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید:

(1) - قیامت (75): 23.

(2) - فجر (89): 22.

(3) - هود (11): 29.

(4) - تفسیر نور الثقلین: 315 / 1، ذیل آیه 7 آل عمران؛ تفسیر المیزان: 69 / 3، ذیل آیه 7 آل عمران.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 142

أَيُّ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كِذْبًا وَبُغْيًا عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَوَضَعَهُمْ، وَاعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ. «1»

کجایند آنان که گمان دارند راسخون در دانشند و ما نیستیم؟ این گمان را با کذب و ستم بر ما، بر خود روا داشتند، از آن رو که خداوند ما را رفعت داد و آنان را پست کرد و دانش را به ما بخشید و از آنان منع کرد و ما را در حریم رحمت وارد و آنان را خارج کرد.

روی این حساب دانشمندانی که از اهل سنت و جماعت با تکیه بر ظاهر آیات و پاره‌ای از روایات، ادعای رؤیت حق را در قیامت یا در دنیا دارند، در ادعایشان اشتباه کارند و مدعایشان با محکمت قرآن که مفسر متشابهات است و باتأویلات رسول خدا و ائمه طاهرين عليهم السلام قابل تطبیق نیست.

رؤیت خدا به چشم دل

در صورتی که ظاهر به آداب شریعت آراسته شود و باطن، به نور معرفت و اخلاق حسنه و ایمان کامل منور گردد، چشم دل برای حقایق باز می‌گردد و هر قلبی به تناسب قدرت و قوتش به تماشای جلال و جمال و عظمت و جبروت موفّق می‌شود.

تعبیر دیگر رؤیت، یقین است؛ یعنی انسان به جایی می‌رسد که در هر گونه شكّ و شبهه و ریب و تردیدی به روی دل، بسته خواهد شد و قلب نسبت به حقیقت به مرحله‌ای می‌رسد، آن گونه که چشم سر، اشیا و عناصر را می‌بیند.

در این زمینه به دو روایت زیر که در کتاب با عظمت «التوحید» آمده، توجه کنید:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيُّ شَيْءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ: اللَّهُ، قَالَ:

(1) - نهج البلاغه: خطبه 144؛ نور الثقلین: 1/ 315، حدیث 26.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 143

رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ، لَا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ، وَلَا يُدْرَكُ بِالْخَوَاسِّ، وَلَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ، مَوْصُوفٌ بِالْآيَاتِ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ، لَا يَجُورُ فِي حُكْمِهِ ذَلِكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. قَالَ: فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ. «1»

عبدالله بن سنان از پدرش حکایت می‌کند: به محضر مقدّس حضرت باقر علیه السلام مشرف شدم، مردی از خوارج بر آن جناب وارد شد و عرضه داشت: چه چیزی را عبادت می‌کنی؟ حضرت فرمود: خدا را؛ گفت: او را دیده‌ای؟ امام پاسخ داد؛ دیده‌های سر او را نمی‌بیند؛ دیدار او از طریق قلب میسر است، آنهم قلبی که به واقعیّات و حقایق ایمانی آراسته باشد. وجود مقدّس او با قیاس به موجودات و قدرت حواسّ و تشبیه جنابش به ناس شناخته نمی‌شود؛ به آثار و

نشانه‌های وصف شده؛ به علاماتی که در پهنه آفرینش است و به بساطی که از آن تعبیر به گردونه خلقت می‌کنند، شناخته شده؛ او در حکومتش جائز نیست؛ آری، خدائی که جز او خدائی وجود ندارد اوست.

خارجی در حالی که از خانه حضرت خارج می‌شد، زیانش به این آیه گویا بود:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ «2»

خدا داناتر است که مقام رسالت را در کجا قرار دهد.

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء جبرئيل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! هل رأيت ربك حين عبدته؟ فقال: وإلك ما كنت أعبد رباً لم أره. قال: وكيف رأيته؟ قال: وإلك لا تدرى العيون في مشاهدة الأبصار،

(1) - الكافي: 97 / 1، حديث 5؛ التوحيد، شيخ صدوق: 108، حديث 5.

(2) - انعام (6): 124.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 144

وَلَكِنْ رَأَيْتُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. «1»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: دانشمندی از بزرگان یهود خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: خدایت را به وقت عبادت دیده‌ای؟ فرمود: وای بر تو! خدایی را که ندیدم عبادت نکردم. پرسید: چگونه او را دیدی؟ فرمود:

چه خیال کردی؟ حضرت او با چشم سر دیده نمی‌شود؛ این قلب صاف و پاک است که با قدرت حقایق ایمانی وجود مقدس او را مشاهده می‌کند.

به این نکته ظریف نیز باید توجه داشت که هر قلبی را در توجه به حضرت او و درک حقایق ایمانی، ظرفیتی است که برابر آن ظرفیت، قبول کننده نور جمال است؛ چنانچه بیش از قدرت قلب طلب شود، به آن طلب پاسخ ندهند که پاسخ به طلب خارج از توان و قوت قلب، مساوی به باد رفتن هستی است، چنانکه «تفسیر المیزان» در آیه 143 سوره مبارکه اعراف، به این معنا به طور صریح اشاره کرده است. «2»

موسی و مسئله رؤیت

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ «3»

(1) الکافی: 97/1، حدیث 6؛ التوحید، شیخ صدوق: 109، حدیث 6.

(2) ترجمه تفسیر المیزان: 329/8.

(3) اعراف (7): 143.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 145

زمانی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با وی سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! جمال با کمال ذات بی نهایت را [به قلب من] بنمای تا تو را [به رؤیت ویژه باطنی] بنگرم. خدا فرمود: هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر اگر [پس از جلوه من] بر جای خود ثابت و برقرار ماند، تو هم مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را متلاشی نمود و موسی بی هوش شد، پس هنگامی که به هوش آمد گفت: تو منزهی [از این که مشاهده شوی]، به سویت بازگشتم و من [در میان مردم این روزگار] نخستین باور کننده [این حقیقت که هرگز دیده نمی شوی] هستم.

البته اگر مسأله رؤیت و نظر انداختن را عرضه به فهم مردم عوام کنیم، بدون درنگ آن را حمل بر رؤیت و نظر انداختن به چشم می کنند، ولی این حمل صحیح نیست؛ زیرا ما شك نداشته و نخواهیم داشت در این که رؤیت: عبارت است از این که جهاز بینایی به کار افتد و از صورت جسم مبصر، صورتی به شکل و رنگ آن برداشته و در ذهن رسم کند.

خلاصه این که عملی که ما آن را دیدن می خوانیم، عملی است طبیعی و محتاج به ماده جسمی در مبصر و باصر هر دو؛ و حال آن که به طور ضرورت و بدهت از روش تعلیمی قرآن بر می آید که هیچ موجودی به هیچ وجهی از وجود، شباهت با خدای سبحان ندارد، پس از نظر قرآن کریم، خدای سبحان جسم و جسمانی نیست و هیچ مکان و جهت و زمانی، او را در خود نمی گنجاند و هیچ صورت و شکلی مانند او و لو به وجهی از وجود یافت نمی شود؛ و معلوم است کسی که وضعش اینچنین باشد ابصار و دیدن به آن معنایی که ما برای آن قائلیم به وی متعلق نمی شود و هیچ صورت ذهنیه ای منطبق با او نمی گردد، نه در دنیا و نه در آخرت.

پس هدف موسی بن عمران هم از تقاضایی که کرد این نبوده، چون چنین درخواستی لایق مقام رفیع شخصی مثل او که یکی از پنج پیامبر اولوالعزم است، نبوده و موقف خطیری که وی داشته با چنین جهالت و غفلتی سازگار نیست. آری، تمّای این که خداوند در عین این که منزّه از حرکت و زمان و مکان و نواقص مادّیّت

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 146

است. خود را به انسان نشان دهد و به چشم انسان قدرتی دهد که بتواند او را ببیند، به شوخی شبیه‌تر است تا به يك پیشنهاد جدّی.

بنابراین به طور مسلّم اگر موسی علیه السلام، در آیه مورد بحث، تقاضای دیدن خدای را کرده، غرضش از دیدن غیر این دیدن بصری و معمولی بوده و قهراً جوابی هم که خدای تعالی به وی داده نفی دیدن است غیر از این دیدن؛ چه این نحو دیدن امری نیست که سؤال و جواب بردار باشد، موسی آن را تقاضا کند و خداوند دست رد به سینه‌اش بزند.

مراد از این رؤیت با توجّه به آیاتی که اثبات رؤیت می‌کند و آیاتی که نفی رؤیت می‌نماید و جمع بین این دو دسته آیات، قطعی‌ترین و روشن‌ترین مراحل علم است، و تعبیر به رؤیت برای مبالغه در روشنی و قطعیت آن است.

به عبارت روشن‌تر: در میانه معلومات ما معلوماتی است که اطلاق رؤیت بر آنها می‌شود و آن معلومات به علم حضوری ما است. مثلاً می‌گوییم: من خود را می‌بینم که منم؛ و می‌بینم که نسبت به فلان امر ارادت و نسبت به آن دیگری کراهت دارم؛ و می‌بینم که فلان چیز را دوست و فلان امر را دشمن دارم و می‌بینم نسبت به فلان برنامه امیدوار و آرزومندم. معنای این دیدن‌ها این است که من ذات خود را چنین می‌یابم و آن را بدون این که چیزی بین من و آن حایل باشد چنین یافته‌ام و من خود ذاتم را یافته‌ام که نسبت به فلان امر ارادت و محبّت دارد و فلان مرحله را کراهت و بغض می‌ورزد، امید و آرزو دارد و ...

این امور نه به حواسّ محسوسند و نه به فکر، بلکه درك آنها از این باب است که برای ذات انسان حاضرند و درك آنها احتیاجی به استعمال فکر و یا حواسّ ندارد.

خلاصه امر این که: مقصودمان این است که من خود، ارادت، کراهت، حبّ و بغض و حقیقت و واقعیت این امور را در نفس خود می‌یابم، نه این که از چیزی دیگر پی به وجود آنها برده و به وجود آنها استدلال می‌کنم.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 147

تعبیر از این گونه معلومات به رؤیت، تعبیری است شایع. این معنا که روشن شد اینک می‌گوییم: هر جا که خدای تعالی گفتگو از دیده شدنش کرده در همان جا خصوصیات ذکر شده که از آن خصوصیات می‌فهمیم مراد از دیده شدن خدای تعالی، همین قسم از علمی است که خود ما هم آن را رؤیت و دیدن می‌نامیم. مثلاً در آیه:

أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُخِيطٌ «1»

آیا کافی نیست که پروردگارت [با ظاهر کردن حقایق و دلایل] بر همه چیز گواه است [که تنها او آفریننده و بی‌نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست]. * آگاه باش! که آنان نسبت به دیدار [قیامت و محاسبه اعمال به وسیله] پروردگارشان در تردیدند. [و] آگاه باش! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی‌نهایتش] احاطه دارد.

که یکی از آیات مثبته رؤیت است، قبل از اثبات رؤیت، نخست اثبات کرده که خدا نزد هر چیزی حاضر و مشهود است و حضورش به چیزی و یا به جهتی معین و به مکانی مخصوص اختصاص نداشته، بلکه نزد هر چیزی شاهد و حاضر و بر هر چیزی محیط است، به طوری که اگر به فرض محال، کسی بتواند او را ببیند می‌تواند او را در وجدان خودش و در نفس خود و در ظاهر هر چیز و در باطن آن ببیند.

این است معنای دیدن خدا و لقای او، نه دیدن به چشم و ملاقات به جسم که جز با روبه‌رو شدن حسّی و جسمانی و متعین بودن مکان و زمان دیدار کننده و دیده شونده صورت نمی‌بندد.

در هر صورت خداوند متعال در قرآن، رؤیتی را اثبات کرده که غیر از رؤیت

(1) - فصلت (41): 53-54.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 148

بصری و حسّی است، بلکه يك نوع درك و شعوری است که با آن، حقیقت و ذات هر چیزی درك می‌شود، بدون این که چشم و یا فکر در آن به کار رود؛ شعوری اثبات کرده که آدمی با آن شعور به وجود پروردگار خود پی برده و معتقد می‌شود، غیر آن اعتقادی که از راه فکر و استخدام دلیل به وجود پروردگار خود پیدا می‌کند، بلکه پروردگار خود را به وجدان و بدون هیچ ستر و پرده‌ای درك می‌کند و اگر نکند به خاطر این است که به خود مشغول شده و دستخوش گناهانی شده است که به ارتکاب آنها برخاسته. و این درك نکردن هم غفلت از يك امر موجود و مشهود است، نه این

که علم به کلی از بین رفته باشد. در هیچ جای قرآن هم آیه‌ای که دلالت کند بر زوال علم، دیده نمی‌شود بلکه همه جا از این جهل، به غفلت تعبیر شده که معنایش اشتغال به علمی دیگر و در نتیجه از یاد بردن اوست، نه این که علم به وجود او به کلی از بین رفته باشد.

البته به طوری که از قرآن مجید استفاده می‌شود، این علم که از آن به رؤیت و لقا تعبیر شده تنها برای صالحان از بندگان، آنهم در روز قیامت دست می‌دهد، همچنان که فرمود:

وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿١﴾

در آن روز چهره‌هایی شاداب است؛* [با دیده دل] به پروردگارش نظر می‌کند.

آری، قیامت ظرف و مکان چنین تشریفی است، نه دنیا که آدمی در آن مشغول و پابند به پروریدن تن خویش و یکسره در پی تحصیل حوایج طبیعی خویشتن است.

دنیا محل سلوک و پیمودن راه لقای خدا و به دست آوردن علم ضروری به آیات اوست و تا به عالم دیگر منتقل نشود به ملاقات پروردگارش نایل نمی‌شود.

(1) - قیامت (75): 22 - 23.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 149

بنابر آنچه گذشت موسی علیه السلام در جمله:

رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ ﴿١﴾

پروردگارا! جمال با کمال ذات بی‌نهایت را [به قلب من] بنمای تا تو را [به رؤیت ویژه باطنی] بنگرم.

از پروردگار متعال درخواست کرده که او را علم ضروری به مقام پروردگارش ارزانی بدارد، چون خدای تعالی قبلاً به وی علم نظری (پی بردن از آیات و موجودات او به خود او) ارزانی داشته بود؛ از این هم بیشتر و بالاتر او را برای رسالت و تکلم

که همان علم به خدا از طریق سمع است برگزیده بود؛ موسی می‌خواست از طریق رؤیت که همان کمال علم ضروری است نیز به او علم پیدا کند.

و قهراً وقتی مسأله رؤیت خدا به آن معنا که گفته شد در چند جای قرآن برای روز قیامت اثبات شد، نفی ابدی آن در جمله **لَنْ تَرَانِي** راجع به دنیا خواهد بود و معنایش این می‌شود: تا وقتی انسان در قید حیات دنیوی و به حکم اجبار سرگرم اداره جسم و تن خویش و برآوردن حوایج ضروری آن است هرگز به چنین تشریفی مشرف نمی‌شود، تا آن که به طور کلی و به تمام معنای کلمه، از بدنش و از توابع بدنش منقطع گردد، یعنی بمیرد؛ و تو ای موسی! هرگز توانایی دیدن من و علم ضروری مرا در دنیا نداری، مگر این که بمیری و به ملاقات من آیی؛ آن وقت است که آن علم ضروری را که درخواست می‌کنی نسبت به من خواهی یافت.

مؤید این که گفتیم در این جا، برگشت نفی رؤیت به نفی طاقت و قدرت بر آن است، جمله **وَلَكِنْ اَنْظُرْ** است که در آن نشان دادن خود را به موسی، تشبیه کرده به نشان دادن خودش را به کوه و فرموده: ظهور و تجلّی من برای کوه عیناً مانند

(1) - اعراف (7): 143.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 150

ظهوری است که من برای تو کنم؛ اگر کوه با آن عظمت و استحکامش، توانست به حال خود بماند تو نیز می‌توانی تجلّی پروردگارت را تحمّل کنی.

بنابراین جمله **وَلَكِنْ اَنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ**، استدلال بر محال بودن تجلّی نیست، به شهادت این که برای کوه تجلّی کرد، بلکه غرض از آن نشان دادن و فهماندن این معناست که موسی قدرت و استطاعت تجلّی را ندارد و اگر تجلّی خدا واقع شود او در جای خود قرار نمی‌گیرد؛ و خواسته است به وی بفهماند اگر تجلّی کنم وجودت به کلی از بین می‌رود، همان طوری که دیدی کوه از بین رفت. «1» آری، دیده دیده‌داران، درعین ظهورت تاب دیدنت را ندارد که این جا جای دیدن با چشم سر نیست و گمان و خیال بیداران با همه قوّت و قدرتی که دارد از بیان اوصاف عاجز است!

وصف هر چیزی در گرو تصوّر حقیقت و مفهوم واقعی آن چیز است، در صورت عدم تصوّر حقیقت شیئی، فقط می‌توان از طریق آثار و جلوات آن حقیقت، به آن حقیقت اشاره کرد.

مسئله بیان اوصاف و اسمای حقّ برای مهمانان عالم خاك، مسئله‌ای بس مشکل و حقیقی بس پیچیده است. ما اگر بخواهیم جناب حقّ را وصف کنیم باید بگوییم: به وصف بر می‌خیزم آن چنان که خود به وصف خود دست زدی. و تازه این وصف هم گویی همراه با گدایی از حقایقی است که از خود او گرفته شده و حقیقت ذاتی آن حقایق، برما معلوم نیست، باید به همان اوصافی که به آنها خودش را وصف کرده وصفش کنیم، تا از مرحله دنیا بگذریم و در آخرت به شرف تجلّی آن مفاهیم در قلوبمان مشرف شویم. و تازه هر کس به همین اندازه هم با او آشنا شود سرمایه عظیمی کسب کرده و به حقایقی بس گران دست یافته و به کنار چشمه حقیقت رسیده و به اندازه تشنگی خویش از آن ماء عذب، سیراب شده است و اگر

(1) - ترجمه تفسیر المیزان: 333/8، برگرفته شده و تلخیص شده از مطالب کتاب مذکور می‌باشد.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 151

اینچنین نبود عقل‌ها به کار نمی‌افتاد و قفسه کتابخانه‌های جهان از قدیمی‌ترین دوران تا به امروز، از این همه کتاب حکمت و فلسفه و عرفان و الهیات پر نمی‌شد.

ما وقتی به وصف بسیار پر ارزش وصف کنندگان مراجعه می‌کنیم و به معارف پرقیمتی که در هزاران کتاب عارفانه و عاشقانه ثبت است نظر می‌اندازیم و ما حاصل این همه تعریف و توصیف را با قرآن مجید می‌سنجیم و به این حقیقت و واقعیتی که حضرت سجّاد علیه السلام اشاره فرموده، واقف می‌شویم.

«عَجَزْتُ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ»

گمان و خیال بسیار پر قدرت عالمان، حکیمان، عارفان، عاشقان، زنده دلان، بیداران و همانان که سینه پاکشان تجلّی گاه محبت و دانش توست، از وصف عاجز است که موجود ضعیف و محدود و ناتوان و مسکین و فقیر و نیازمند چگونه از عهده وصف ذات بی نهایت در بی نهایت برآید!

آری، آن وصفی که جامع و مانع است همان است که از پیشگاه ربوبی خودت نسبت به خودت، رسیده است.

اگر کسی بخواهد او را بشناسد و در مقام توصیف و تعریف او برآید و به اندازه ظرفیت این دنیا نسبت به جناب او عارف گردد، باید به آیات قرآن حکیم و دعاهای وارده از ائمه معصومین علیهم السلام مراجعه کند و سال‌ها با بال

اندیشه و عشق در فضای ملکوتی آن حقایق به پرواز آید و تن و جان به مدار ریاضت‌ها ببرد و از تمام محرمات ظاهریّه و باطنیّه بپرهیزد و به حقایق اصولیّه و فروعیّه آراسته گردد، تا شاهد مقصود را آنهم در حدّ قدرت و ظرفیت خود در آغوش بگیرد!

خداشناسی از راه طبیعت

این نکته بسیار مهم را باید توجّه کرد که عجز واصفان از وصف حضرتش به هیچ

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 152

عنوان نمی‌تواند ملاک توقّف ما از اندیشه و تفکّر در حقایق توحیدیّه باشد، به این معنا که بگوییم: چون زبان پر قدرت واصفان از وصفش عاجز است ما را نمی‌رسد که در آن عرصه حاضر شویم؛ ما باید به تماشای آثار، برای توجّه به وجود او بسنده کنیم؛ که این برنامه را خود حضرت او در قرآن مجید نپسندیده و به قول فیلسوف بزرگ شهید مطهری در مقدمه جلد پنجم «روش رئالیسم»:

«می‌گویند: قرآن راه شناخت خداوند را منحصرّاً مطالعه طبیعت با روش حسّی دانسته است. شکی نیست که قرآن به مطالعه حسّی طبیعت دعوت می‌کند و اصرار فراوانی هم روی این موضوع دارد، ولی آیا قرآن، مطالعه طبیعت را برای حلّ تمام مسائلی که خود طرح کرده است کافی می‌داند؟!

در قرآن مسائلی از این قبیل مطرح شده است:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ «1»

هیچ چیزی مانند او نیست.

وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى «2»

وصفات برتر و والا ویژه خداست.

لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى «3»

و نیکوترین نام‌ها [به لحاظ معانی] ویژه خداست.

الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ «4»

همان فرمانروای پاک، سالم از هر عیب و نقص، یعنی بخش، چیره و مسلط، شکست ناپذیر، جبران کننده.

(1) - شوری (42): 11.

(2) - نحل (16): 60.

(3) - اعراف (7): 180.

(4) - حشر (59): 23.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 153

فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ «1»

پس به هر کجا رو کنید آن جا روی خداست.

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ «2»

و او با شماست هر جا که باشید.

اینها همه مسائلی است مربوط به آن سوی مرز؛ چگونه ما از راه طبیعت شناسی به معرفت این مسائل نایل می گردیم! طبیعت شناسی قطعاً و مسلماً ما را به علم و قدرت و حکمت آفریننده جهان آگاه می کند، اما در همین جهت نیز حدّ اکثر این است که ما را واقف می سازد به این که آفریننده جهان، به کارهایی که در طبیعت انجام می دهد آگاه است و بر آنها تواناست، ولی قرآن در این جهت نیز معرفتی بالاتر از ما می خواهد و آن این که: او بر همه چیز بلا استثنا آگاه است و بر همه چیز بلا استثنا تواناست. چگونه از راه مطالعه در مخلوقات که به هر حال محدودند، به علم نامتناهی و قدرت نامتناهی واقف می شویم؟

حقیقت این است که مطالعه طبیعت ما را تا مرز ماورای طبیعت رهبری می کند.

این راه، جاده‌ای است که تا مرز ماورای طبیعت کشیده شده است و در آن جا پایان می‌یابد و فقط نشانی مبهم از ماورای طبیعت می‌دهد.

یعنی حدّ اکثر، اثر مطالعه طبیعت این است که بر ما روشن می‌کند طبیعت مسخّر و مقهور قوّه یا قوّه‌های مدیر و مدبّر و شاعر است، اما این که خود آن قوّه از جایی آمده یا نه، آیا ازلی و ابدی است، آیا واحد است یا کثیر، بسیط است یا متجزّی، جامع همه صفات کمال است یا نه، علم و قدرتش متناهی است یا نامتناهی، آیا قدّوس و در حدّ اعلای تنزیه است و هرگونه نقص از او مسلوب است یا نه، آیا به هر طرف که برویم و به هر سو که بنگریم به طرف خدا رفته‌ایم و به سوی او

(1) - بقره (2): 115.

(2) - حدید (57): 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 154

نگریسته‌ایم، آیا او اوّل همه و آخر همه است؟ و امثال اینها ...

اینها و مانند اینها که در قرآن مطرح است، پرسش‌هایی است که پاسخ آنها را، مطالعه در طبیعت نمی‌دهد، پس یا باید بگوییم: بشر راهی به درک و معرفت این گونه مسائل ندارد و صرفاً باید در برابر اینها کورکورانه معتقد باشد و یا اگر راهی هست آن راه، غیر راه دقّت و مطالعه در طبیعت است.

قرآن اینها را به عنوان يك سلسله درس‌ها القا کرده و از طرف دیگر به تدبّر و تفکّر در آیات قرآنی امر کرده است و از طرفی هم مطالعه طبیعت برای حلّ این معماها کافی نیست، پس ناچار راهی دیگر برای فهم این سلسله مسائل هست که مورد تأیید قرآن است. «1»

خداشناسی از راه عقل و فلسفه

آن راه که به طور قطع مورد تأیید قرآن است و حتّی پیمودن آن راه را امر فرموده، راه عقل یا راه استدلال و فلسفه است که کامل‌تر از راه قلبی و علمی است و به عبارت دیگر: جامع‌تر از راه فطری و مطالعه در آثار طبیعت است.

مفهوم بیان حضرت سجاد علیه السلام این است که:

وصف کنندگان هر چند با تمام وجود برای شناخت حقایق ماورای مرز، هر سه راه قلبی و علمی و عقلی را پیمایند و در این زمینه به رشد و کمال مطلوب برسند و به چشیدن لذت آن توحیدی که قرآن خواسته نایل آیند، باز چون دل و عقل و قلب آنان و آنچه کسب کرده‌اند محدود است، از وصف آن وجود مقدس که ازلی و ابدی و دائمی و سرمدی و ظاهر و باطن و علیم و سمیع و خبیر و بصیر و ... است عاجزند!!

آری، بسیاری از بزرگان دین و اندیشمندان ژرف بین و حقیقت جویان بی‌نظیر با

(1) - اصول فلسفه و روش رئالیسم: 25/5 - 27، با کمی تلخیص.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 155

الهام‌گیری از قرآن و پیامبر و ائمه علیهم السلام هر سه راه را در حدّ مطلوب طی کرده‌اند و به درک و فهم بسیاری از آیاتی که قبلاً ذکر شد موفق گشته‌اند و در زمینه توحید و به عبارت دیگر الهیات به معنای اخصّ، کتب گران‌بهای از خود به یادگار گذاشته‌اند و بر اثر علم و معرفت پر ارزششان از خود چهره ابدی ساخته‌اند؛ اما در عین این همه، خودشان با کمال تواضع در نوشته‌های بسیار بلند فلسفی‌شان اقرار کرده‌اند که از وصف کامل و جامع آن حضرت عاجزند!

امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل «احتجاج» طبرسی می‌فرماید:

دَلِيلُهُ آيَاتُهُ، وَوُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ، وَمَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ، وَتَوْحِيدُهُ تَمَيُّزُهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَحُكْمُ التَّمْيِيزِ بَيْنُونُهُ صِفَةٌ لَا بَيْنُونُهُ عُزْلَةٌ، إِنَّهُ رَبُّ خَالِقٍ، غَيْرُ مَرْئُوبٍ مَخْلُوقٍ، كُلُّ مَا تُصَوِّرُ فَهُوَ بِخِلَافِهِ. «1»

نشان دهنده او آیات اوست و هستی او اثبات اوست؛ و شناختن او همان یکی دانستن اوست؛ و یکی گرفتن او جدا کردن اوست از آفریده‌اش و لازمه این جدا کردن و تمیز دادن، جدایی در صفت است نه جدایی به معنی کناره‌گیری تا وجودش محدود شود؛ چون او خداوند و آفریدگار است نه آفریده شده، هر چه به تصوّر بیاید خدا غیر اوست.

شما وقتی به جمله آخر کلام بالا دقت کنید، به عجز واصفان از توصیف او بیشتر واقف می‌گردید، در عین این که چنین شاهکارهایی در گفتارهای انبیا و ائمه علیهم السلام به خصوص امام علی علیه السلام فراوان است که از هیچ فیلسوف و حکیمی سابقه نداشته و پس از او هم احدی به چنین توصیفاتی نسبت به حقّ دست نخواهد نیافت، در عین حال وجود

مقدّس حضرت ربّ، برتر از آن است که کلمات بلند و مفاهیم عالی آن چنان که هست بتواند او را نشان دهد. این همه دورنمایی است که چشم قلب از

(1) - الاحتجاج: 1/ 201؛ بحار الأنوار: 4/ 253، باب 4، حدیث 7.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 156

پس زحمت مغز و رنج اندیشه هزارها حکیم و فیلسوف، با کمک گیری از کلمات پیشوایان معصوم و به خصوص آیات قرآن مجید، نظاره می کند!

برای آیات و علاماتی که دلالت بر وجود صانع می کند، همین قدر از اثر باقی می ماند که همراه مدلول خود به سوی وی متوجّه شده و پس از طیّ این مسافت، همین که نزدیک ساحت کبریای وی برسند، در برابر عظمت نامتناهی حق گنگ شده و غرق دریای حیرت و بهت شوند.

خداشناسی در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

امام علی علیه السلام هفت روز پس از وفات رسول خدا و فراغت از جمع قرآن، خطبه عجیبی را انشا فرمود که در قسمت اول آن اینچنین در باب توحید داد سخن داد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا وَجُودَهُ، وَ حَجَبَ الْعُقُولَ عَنْ أَنْ تَتَخَيَّلَ ذَاتَهُ فِي امْتِنَاعِهَا مِنَ الشَّبَهِ وَالشَّكْلِ، بَلْ هُوَ الَّذِي لَمْ يَتَفَاوَتْ فِي ذَاتِهِ، وَلَمْ يَتَبَعَضْ بِتَجَزُّئَةِ الْعَدَدِ فِي كَمَالِهِ، فَارَقَ الْأَشْيَاءَ لَا عَلَى اخْتِلَافِ الْأَمَاكِنِ، وَتَمَكَّنَ مِنْهَا لَا عَلَى الْمُمَارَجَةِ، وَ عَلِمَهَا لَا بِأَدَاةٍ لَا يَكُونُ الْعِلْمُ إِلَّا بِهَا، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَعْلُومِهِ عِلْمٌ غَيْرُهُ. إِنْ قِيلَ: «كَانَ» فَعَلَى أَرْبَعَةِ الْوُجُودِ، وَ إِنْ قِيلَ: «لَمْ يَزَلْ» فَعَلَى تَأْوِيلِ نَفْيِ الْعَدَمِ، فَسُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَنْ قَوْلِ مَنْ عَبَدَ سِوَاهُ، وَ اتَّخَذَ إِلَهًا غَيْرَهُ غُلُوءًا كَبِيرًا.

«1»

سپاس و حمد و ثنا، وجود مقدّس «الله» را سزااست که اوهام را از این که جز وجود او را نایل شوند عاجز و زیون نموده و عقول را مانع گشته از این که ذات و حقیقت او را تصوّر کنند، از این جهت که از هرگونه شبه و شکلی ابا و امتناع دارد، بلکه اوست که هرگز در ذات خود تفاوت و اختلاف پیدا نکرده و

(1) - التوحید، شیخ صدوق: 73؛ الأمالی، شیخ صدوق: 320، حدیث 8.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 157

به واسطه عروض تجزیه عددی در کمالش پاره پاره نشده است. از اشیا جدایی گرفته نه به طور اختلاف مکانی و از اشیا متمکن شده و بر آنها تسلط یافته نه به طور آمیزش و آنها را دانسته نه به واسطه ابزاری که بدون آن علم میسر نشود، میان او و معلوم او علمی جز خودش نیست.

اگر گفته شود: بود، مرجعش این است که وجودش ازلی و غیر مسبوق است؛ و اگر گفته شود هرگز زوال ندارد، منظور نفی عدم و نیستی از ذات او بوده. پس ساحت او منزّه و بسی بلند است از سخن آنان که غیر او را پرستیده و جز او خدای دیگری گرفته‌اند.

سراسر این جملات حکمت و فلسفه الهی و برهان و استدلال می‌باشد. طّیّ راه توحید با عقل و اندیشه است. فهم این جملات که نشانگر گوشه‌ای بسیار ناچیز از عظمت اوست کار قلب پاک و اندیشه تابناک است و این جملات دریایی مواج از علم و معرفت و خزانه‌ای پرگنج از دانش و بصیرت و چراغی در نهایت پرفروغی برای رسیدن به حقّ است، در جمله اوّل و دوّم می‌گوید:

اندیشه‌ها از رسیدن به کُنه ذات، عاجز است، پس در این زمینه وصف نمی‌شود و عقول از تخیل ذات، محجوب است چون شبه و شکلی ندارد!!

حقیقت معرفت، علم و اولیّت خداوند

در این جملات سه مسأله فلسفی زیر توضیح داده می‌شود:

اوّل این که: معرفت حقّ سبحانه، به واسطه تصوّر ذهنی نبوده و واقعیّت خارجی او خود به خود و بی‌واسطه معلوم است، چرا که ذهن و وهم در آن پیشگاه مقدّس راه ندارد، و در آن بارگاه عظیم جز زبونی و سرشکستگی مایه و سرمایه‌ای برایش نیست!

دوم این که: علم وی به اشیا به نفس وجود اشیا است نه به صور ذهنیه آنها و به

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 158

واسطه آلات و ادوات.

سوم این که: اولیّت و تقدّم او بر اشیا، تقدّم زمانی نبوده و به معنای اطلاق و عدم محدودیت وجودی است.

پایه مسأله اول: روی صرافت و وحدانیت محضه وجود حق گذاشته شده است؛ زیرا وجود صرف و خالص هیچ گونه تفاوت و اختلافی در ذات نخواهد داشت و چنین چیزی، دیگر مرتبه ذهن و خارج و خاصیت این گونه و آن گونه نمی پذیرد، و در این صورت وجود علمی غیر از وجود عینی نبوده و در وی موجود و معروف، يك حقیقت خواهد بود.

و پایه مسأله دوم: روی لازم صرافت و اطلاق وجود گذاشته شده که احاطه تامّه به همه اشیا بوده باشد؛ زیرا لازمه فرض مطلق با محدود این است که مطلق نسبت به محدود احاطه تامّه داشته و در داخل و خارج ذات وی حاضر بوده باشد و در این صورت همه چیز پیش وی روشن بوده و مانع و حاجی نخواهد داشت و هر چیز به نفس وجودش معلوم وی خواهد بود نه با توسّط ابزار ادراک و حصول صورت علمیّه.

و پایه مسأله سوم: نیز روی اطلاق و صرافت وجود گذاشته شده؛ زیرا هر مطلق که با محدودی ملاحظه شود، از هر طرف و من جمله از جانب قبل، به محدود مفروض احاطه خواهد داشت.

ذُغَلِبَ یمانی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: آیا خدای خود را دیده‌ای؟

فرمود:

وای بر تو ای ذُغَلِبَ! نمی شد خدایی را که ندیده باشم عبادت کنم. پرسید:

چگونه او را دیدی؟ پاسخ داد: ای ذُغَلِبَ! او را با دیده حسّی ندیده‌اند ولی

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 159

دل‌ها او را به حقایق ایمان دیدند. «1» وای بر تو! خدای من از لطافت، لطیف‌ترین معنا را دارد و از این روی با معنای معهود لطف متّصف نمی گردد؛ و از عظمت و بزرگی، بزرگترین معنایش را دارد، لذا با مفهوم معهود عظیم و بزرگی متّصف

نمی‌شود؛ از کبریا و بزرگی، بزرگترین مرتبه معنایش را دارد و از این جهت با کبر و بزرگی معهود، تعریف نمی‌گردد و از جلالت، جلیل‌ترین حقیقتش را دارد و دیگر با غلظت و سطبری متّصف نمی‌شود.

در عین این که برای شناخت او واجب است در راه فطرت و تماشای آثار و علوم عقلی و دقّت در معارف بسیار بلند اسلامی گام برداشت و به طور قطع گام بردارنده به واقعیّاتی بس عجیب در زمینه توحید می‌رسد، ولی باید دانست از منطقه عجز از وصف نمی‌توان بیرون رفت که این همه توصیف در عین این که در جای خود حقّ و حتم است باز توصیف موجود محدود و ضعیف و زبون، از وجود نامحدود و عزیز و رفیع و جلیل است!

عارف شبستری در کتاب گلشن راز چه نیکو سروده:

به نام آن که اوّل آن که آخر بنام آن که باطن آن که ظاهر

خداوند منزّه از همه عیب که عالم را پدید آورد از غیب

به هر وصفش که خوانی در شریعت همان و غیر از آنها کفر و بدعت

چه نتوان در صفاتش راه بسپرد چگونه پی به ذاتش می‌توان برد

چو در درك صفاتش وا بمانند چگونه درك ذاتش را توانند

چو بر درك صفاتش ره نیابند به درك كُنه ذاتش چون شتابند

(1) - بحار الأنوار: 27 / 4، باب 5، حدیث 2؛ الکافی: 138 / 1، حدیث 4.

بسی گفتند و گویند از صفاتش	ولی عاجز همه از کُنه ذاتش
نبی گفته صفاتش هم ندانند	که در این راه جمله جاهلانند
کسی که ظن برد گردیده واصل	یقین او را نباشد هیچ حاصل
کمال معرفت شد ما عَرَفْنَاكَ	ز آن گفته رسولش ما عَبَدْنَاكَ
هزاران قرن اگر صد علم خوانند	صفاتش را نفهمند و ندانند

(عارف شبستری)

خداشناسی در کلام امام موسی بن جعفر علیه السلام

در پایان شرح جمله «وَعَجَزْتُ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ» لازم است به حدیثی ناب و پرقیمت از کتاب با عظمت «توحید» اشاره شود:

محمد بن اَبی عُمیر که از محدّثان بزرگ و راویان بنام است می گوید:

بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و عرضه داشتم: مرا توحید بیاموز، آن حضرت فرمود:

ای ابا احمد، در مسأله توحید از آنچه که ذات مقدّس خود او در قرآن مجید بیان فرموده، تجاوز مکن که باعث هلاکت خواهد شد. بدان که: حضرت او واحد و احد و صمد است، نژاد تا ارث بگذارد و زاده نشد تا شریکش شوند، مصاحب و فرزند و شریک نگرفت، زنده‌ای است که نمی‌میرد، قدرتمندی است که عاجز نمی‌شود، قاهری است که مغلوب نمی‌گردد، بردباری است که عجله نمی‌کند، دائمی است که پایان ندارد، برقراری است که فنا در او نمی‌آید، ثابتی است که زوال ندارد، بی‌نیازی است که نیازمند نمی‌گردد، عزیزی است که ذلّت ندارد، آگاهی است که برای او جهل نیست،

عادلی است که ظلم و جور ندارد، جوادی است که از بخل پاك است؛ اوست آن وجودی که عقول، قدرت درکش را ندارند و اوهام از رسیدن به حضرتش عاجزند و جوانب هستی از فهم ذاتش زیونند، مکائی او را در خود جای نمی دهد، دیده ها او را نمی بیند ولی او تماشاگر دیده هاست که لطیف و آگاه است؛

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 161

چیزی مانند او نیست و او سمیع و بصیر است؛ در نجوای سه نفر او چهارمین آنهاست و در پنج نفر او ششمین، کنایه از این که همه جا حاضر است کمتر از اینها یا بیشتر فرقی نمی کند که همه هستی محضر اوست؛ او اولی است که ما قبل ندارد و آخری است که بعدی برای او نیست، قدیم است و غیر او مخلوق به دوران رسیده، از تمام اوصاف مخلوقات پاك و مبراست. «1» ما اگر او را به آنچه از خود او و انبیا و ائمه علیهم السلام در وصفش در دسترس است وصف کنیم باز وصفی ناتمام است که ما حتی با این همه معارف و دستوری که در شناختش داریم از وصفش عاجزیم؛ ما باید بگوییم: همانی که در قرآن فرموده ای و همانی که در دعاها و اصیل در وصف آمده، ولی این همه گوشه ای بسیار ناچیز از اوصاف بی نهایت در بی نهایت توسست و آنچه از آن معارف نصیب فهم ماست به اندازه فهم ماست نه در خور شأن و قدر تو که ما با همه پیشرفتی که از ابتدای حیات تاکنون در دانش و بینش و فهم معارف و حقایق الهیه، آنهم با کمک تو داشته ایم، از بیان حقیقتی از حقایق ذات عاجزیم که هر آنچه تو داری ما نداریم و هر آنچه تو هستی ما نیستیم، آن قدر هست که بانگ جرسی می آید و ما از پی آن بانگ باید کمال عبودیت و بندگی و خضوع و خشوع در برابر آن ذات پاك نشان دهیم، تا همای سعادت به دام افتد و دیو شقاوت و بدبختی برای ابد از عرصه حیات ما رجم شود!

تا بدان طره «2» طرار «3» گرفتار شدیم

داخل حلقه نشینان شب تار شدیم

تا پراکنده آن زلف پریشان گشتیم

هم دل آزرده آن چشم دل آزار شدیم

سر بسر جمع شد اسباب پریشانی ما

تا سراسیمه آن طره طرار شدیم

(2) - طَرَه: زلف، موی جمع کرده بر پیشانی.

(3) - طَرَار: جیب بر.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 162

آن قدر خون دل از دیده به دامن کردم	که خجالت زده دیده خونبار شدم
هیچ از آن کعبه مقصود نجستیم نشان	هر چه در راه طلب قافله سالار شدم
دو جهان سود ز بازار محبت بردم	به همین مایه که نادیده خریدار شدم
سر تسلیم نهادیم به زانوی رضا	که به تفسیر قضا فاعل مختار شدم
دل بدان مهر فروزنده فروغی دادم	ما هم از پرتو آن مشرق انوار شدم

(فروغی بسطامی)

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 163

[«3» اِبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخُلُقَ اِبْتِدَاعاً وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلٰی مَشِيَّتِهِ]

موجودات را به قدرتش آفرید؛ آفریدنی خوش نما و مخلوقات را به اراده اش ساخت، ساختنی زیبا.

خلقت آفرینش

در قرآن مجید دو بار کلمه بدیع ذکر شده:

1- در سوره مبارکه بقره:

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ «1»

[بی سابقه ماده، مدت و نقشه] پدیدآورنده آسمانها و زمین است. وهنگامی که فرمان به وجود آمدن چیزی را صادر کند فقط به آن می گوید: «باش». پس بی درنگ می باشد.

2- در سوره مبارکه أنعام:

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اَنِّ يَكُوْنُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ «2»

(1) - بقره (2): 117.

(2) - انعام (6): 101.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 164

[او] پدید آورنده آسمانها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد؟! در صورتی که برای او همسری نبوده و همه چیز را او آفریده؛ و او به همه چیز داناست.

در تفاسیر قرآن و روایات و کتب مختلفه فلسفه و منابع لغت، در معنای بدیع آمده:

بَدْع به معنای پدید آوردن چیزی بدون سابقه و منهای ماده و نمونه و شکل قبلی است و معنایش از عدم و نیستی به وجود آوردن نیست که عدم مایه هستی نمی باشد، بلکه معنایش این است که: موجود قبلاً وجود نداشت، ذات مقدسی که مستجمع جمیع صفات کمالیه است با قدرت و مشیت و اراده اش آن را بدون ماده و نمونه قبلی لباس هستی پوشاند.

به عبارت دیگر: این نقش شگفت انگیز آفرینش همانند نقش نقاش که مسبوق به مواد و رنگ های گوناگون و قلم است نیست، بلکه دخیل در به وجود آمدن این همه نقش عجیب فقط و فقط اراده و مشیت نقاش هستی یعنی حضرت ربّ الأرباب و وجود مقدس ذات ذوالجلال است.

امام باقر علیه السلام در تفسیر دو آیه گذشته به نقل کتاب بالرزش «کافی» و تفسیر «نور الثقلین» می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا بِعِلْمِهِ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ قَبْلَهُ، فَابْتَدَعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَكُنْ قَبْلَهُنَّ سَمَاوَاتٌ وَلَا أَرْضُونَ. «1»

حضرت حقّ تمام اشیای جهان را بدون سابقه نمونه و مثالی با دانش و علمش به وجود آورد، آری، تمام آسمان ها و زمین ها را پدید آورد در حالی که قبل

(1) - نور الثقلین: 100 / 1؛ الکافی: 256 / 1، حدیث 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 165

از آنها چیزی نبود.

صدر المتألهین در کتاب با عظمت «أسفار» می گوید:

وَلَيْسَ الْإِبْدَاعُ وَالْإِنْشَاءُ تَرْكِيبًا وَلَا تَأْلِيفًا بَلْ تَأْسِيسًا وَإِخْرَاجًا مِنَ الْعَدَمِ إِلَى الْوُجُودِ. «1»

ابداع و انشا، به وجود آوردن موجود از ترکیب و تألیف چند شیء نیست، بلکه به وجود آوردن موجود، بدون سابقه ماده و مثال و شیء است؛ و در حقیقت پدید آوردن موجود است در حالی که قبل از وجود، چیزی نبوده و به چیزی تکیه نداشته و ریشه در برنامه و مسأله‌ای برایش نبوده است.

ابداع و انشا و اختراع چیزی جز به وجود آمدن موجود با علم و قدرت حضرت حقّ نیست؛ و در حقیقت، اراده و مشیّت و ابداع و اختراع و فعل و انشای همان موجود است که به وجود آمده. و به بیان دیگر: موجودات آفرینش تجلّی اسمای و صفات او به صورت فعلند.

میر داماد که از شخصیت‌های کم نظیر فلسفی شیعه است می گوید:

«ابداع، عبارت از خروج از جوف عدم صریح به متن وجود و ثبات در عالم دهر است». و در جای دیگر می گوید: «ابداع عبارت از ایجاد شیء غیر مسبوق به مادّت و مدّت است». «2» البته آنچه فعلاً مشاهده می شود، پدید آمدن اشیا با تکیه بر قاعده ترکیب و تألیف است؛ و در حقیقت نظام موجودات نظام علّی و معلولی است و این مسأله هیچ منافاتی با ابداع و اختراع ندارد؛ زیرا تمام موجودات هستی وقتی به ماده اولیه خودش برگردانده شود، آن ماده اول و ریشه اصلی موجود، بدون سابقه ماده و مثال و منهای ترکیب و تألیف به وجود آمده و وجودش فقط و فقط تکیه بر اراده و مشیّت

(1) - الاسفار الاربعة: 2 / 221.

(2) - فرهنگ علوم عقلی: 5.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 166

و اختراع و انشای حضرت حق دارد.

اسرار خلقت

سر رشته و پدیده خلقت و شروع و ابتدای آفرینش و به فرموده حضرت سجاد علیه السلام: ابداع و اختراع جهان هستی، از اسراری است که هنوز کسی موفق به کشف آن نشده و به همین خاطر در این زمینه نظریات گوناگونی از جانب اهل تحقیق بازگو شده است.

آنچه که در این مرحله مسلم تمام متخصصان فن است و در آن جای هیچ گونه بحث و جدل نمی باشد این است که:

این جهان پهناور و این میدان پر از عجایب و اسرار دارای نقطه ابتداست و وقتی بود که از این ماجرا هیچ خبری نبود و جز حضرت حق چیزی وجود نداشت و او بود که اراده کرد موجودات را به قدرت و عنایت خود ظهور دهد و دست به خلقت و آفرینش موجودات بزند، در حالی که برای هیچ موجودی در ابتدای به وجود آمدن، نظیر و مثلی و ماده مسبوقی وجود نداشت، آنچه مسبوق به موجودات بود حق بود و بس. اما این که چگونه خلقت به وجود آمد سری است که هیچ سری از آن خبر ندارد.

مَا أَشْهَدُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ «1»

من ابلیس و نسلش را در آفرینش آسمانها و [در پدید آوردن] زمین و در آفرینش خودشان شاهد و گواه نگرفتم [تا یاریم دهند].

در کتاب «پیدایش و مرگ خورشید» آمده است:

«مسئله پیدایش ماده، اصولاً مسئله‌ای است که بیرون از قلمرو تحقیقات و

(1) - کُهِف (18): 51.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 167

تفکرات ثمر بخش است؛ بایستی ماده را مفروض و موجود پنداشت و از آن جا جریان آفرینش کاینات را تعقیب کرد!

آنچه در قرآن مجید و روایات بسیار متین و گفتار دانشمندان بزرگ آمده، این است که: مصالح جهان خلقت، مایه‌های اول آفرینش، عبارت بودند از ذرات دود و گاز، ولی دود و گاز چگونه پیدا شد؟ جوابش با الله است و احدی در این عالم از کیفیت پیدایش آن خبر ندارد.

خلقت آفرینش در قرآن

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» «1»

آنگاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم.

خلقت آفرینش در روایات

امام علی علیه السلام در خطبه اول «نهج البلاغه» می‌فرماید:

فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِحٍ، وَجَوٍّ مُنْفَتِحٍ، فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ. «2»

آنگاه خداوند آن کف را در هوای گشاده و فضای فراغ بالا برد و آسمان‌های هفتگانه را از آن کف ساخت.

و در جای دیگر می‌فرماید:

(1) - فصلت (41): 11.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 168

وَنَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ فَالْتَحَمَتْ غُرَى أَشْرَاجِهَا. «1»

پس از آن که آسمانها به صورت دود بود و آن را برای شکل گرفتن ندا داد تا اجزایش زنجیروار به هم پیوست.

شارحان و مفسران «نهج البلاغه» گفته‌اند:

بدون تردید مقصود از آب، آن مایع محسوس که می‌بینیم نیست، بلکه يك ماده مایعی است که استعداد تحوّل به موادّ آسمانی و زمینی را داشته است.

عَنْ حَبَّةِ الْغُرْنِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ يَخْلِفُ: وَالَّذِي خَلَقَ السَّمَاءَ مِنْ دُخَانٍ وَ مَاءٍ. «2»

حَبّه غُرْنی می‌گوید: شنیدم روزی علی علیه السلام بدینگونه قسم می‌خورد: به خدایی که آسمان را از گاز و آب آفرید!

عبدالله بن سلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید:

آسمان دنیا از چه چیز آفریده شده؟ فرمود: از موج مکفوف، عرضه داشت:

موج مکفوف چیست؟ فرمود: آبی است راکد و ایستاده بدون اضطراب که در ابتدا دود و دخان بوده است. عرض کرد: راست گفتی ای محمد. «3» در «تفسیر قمی» در ضمن خبر خلقت آسمان است که: «دود به فرمان خداوند منجمد شد». «4»

(1) - نهج البلاغه: خطبه 90.

(2) - بحار الأنوار: 104 / 55، باب 8، حدیث 35؛ کنز العمال: 169 / 6، حدیث 15235.

(3) - اسلام و هیئت: 260؛ بحار الأنوار: 246/57، باب 37؛ قال: خُلِقَتْ مِنْ مُوجٍ مَكْفُوفٍ، قَالَ: وَمَا الْمَوْجُ الْمَكْفُوفُ قَالَ: يَا ابْنَ سَلَامٍ مَاءٌ قَائِمٌ لَا اضْطِرَابَ لَهُ وَكَانَتْ الْأَصْلُ دُخَانًا، قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّد.

(4) - تفسیر القمی: 69/2، ذیل آیه 30 سوره انبیاء.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 169

خلقت آفرینش در منابع علمی

ماده جهان از گازهایی که در فضا انتشار دارد آغاز گشته و از تراکم این گازها سدیم «مه رقیق» پدید آمده است.

نظریه دکتر گاموف در خلقت

دکتر گاموف استاد طبیعی دانشگاه واشنگتن می نویسد:

«جهان در ابتدای پیدایش مملوّ از گازهایی بوده که در هوا پراکنده بوده است. این گازها از نظر تراکم و درجه حرارت به حدّی است که تصوّر آن برای ما امکان پذیر نیست». «1» عالم وجود انباشته از گازهای هلیوم، هیدروژن، ازت، اکسیژن، آرگون، گاز کرینیک، نئون، کریپتون، کزنون است که همگی در راه خدمت آماده می باشند «2» و تخلّفی از اراده صاحب خلقت ندارند.

دلایل نجومی به وضوح بر این دلالت می کنند که ستارگان بی حساب آسمان و همچنین خورشید ما که در میان آنها جای دارد نمی توانند همیشگی بوده باشند، بلکه احتمال دارد متجاوز از دو میلیارد سال پیش از گازهای سوزانی به وجود آمده باشند که تمام عالم را قبلاً فرا گرفته بوده است. «3» ستارگان در مراحل نخستین پیدایش و تکامل خود، کرات گازی رقیق و نسبتاً سردی هستند که در نتیجه انقباض ثقلی رفته رفته گرم تر می شوند.

در سپیده دم پیدایش جهان بایستی جرم ستارگان چنان رقیق بوده باشد که تمام

(1) - قرآن و طبیعت: 21 به نقل از کتاب النجوم فی مسالکها.

(2) - نور دانش: 37.

(3) - سرگذشت زمین: 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 170

فضایی را که در برابر آنها وجود داشته پر کند و به این ترتیب گاز بهم پیوسته خاصی را بسازد. «1» امیر المؤمنین علیه السلام در پانزده قرن قبل در خطبه اول «نهج البلاغه» مسئله حرکت دخان و گاز را تا تبدیل به هفت آسمان شدن، برابر آخرین تحقیقات علمی و تجربی امروز چنین بیان می کند:

سپس خداوند سبحان با انشای جدیدی جوهای تیره و تار را که چهره اش بهم کشیده می نمود به تدریج و اندک اندک از هم گشود و باز کرد تا چهره اش باز شد. «2» ژرژگاموف در کتاب پر ارزش «يك، دو، سه، بی نهایت» می نویسد:

«وایتس زیگر توانست نشان بدهد که: ذرات غبار رقیقی که در آغاز در تمام فضایی که امروز در اشغال سیارات است پراکنده بوده است، در حدود مدتی نزدیک به يك صد میلیون سال با هم جمع شده و سیارات معدودی را که ما می شناسیم به وجود آورده اند». «3» ژرژگاموف در آخرین فصل کتاب «پیدایش و مرگ خورشید» می گوید:

داستان تکامل جهان از فضایی آغاز می شود که به صورت یکنواخت از ماده ای که اندازه گرما و چگالی آن باور نکردنی است پر شده و در این ماده عمل تبدل هسته های عناصر با یکدیگر به همان آسانی صورت می گیرد که تخم مرغ در آب جوش می پزد. در این آشپزخانه ما قبل تاریخی جهان، اندازه عناصر مختلف و نسبت آنها به یکدیگر مقدر گردیده و از همان جاست که فراوانی آهن و اکسیژن و کمیابی زر و سیم تعیین شده است.

(1) - پیدایش و مرگ خورشید: 188.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 1.

(3) - يك، دو، سه، بی نهایت: 323.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 171

در تحت تأثیر فشار شگرف این گاز فشرده داغ، جهان به گسترش آغاز کرده و در طول این مدت انبساط جهان، چگالی و درجه حرارت ماده به کندی در حال تنزل بوده است.

در مرحله معینی از این گسترش، گاز پیوسته بریدگی پیدا کرد و به صورت پاره ابرهای منظم، مجزای از یکدیگر، به بزرگی های مختلف درآمد و رفته رفته شکل این پاره ها به صورت منظم گردی که همان شکل ستارگان است متبدل گردید.

«1»

نظریه سیپورک در خلقت

سیپورک در کتاب «عناصر جهان» می گوید:

«منظومه شمسی ما از تراکم گازهایی با حرکت گردبادی ایجاد شده است و چرخش سیارات و خود خورشید بازمانده همان حرکت چرخشی است.» «2» بر اساس منابع اسلامی و مدارك علمی که برپایه تحقیقات تجربی است به این نکته واقف شدید که ماده اصلی جهان توده ای از گاز یا به عبارت دیگر غبار، یا به اصطلاح قرآن مجید دخان بوده که خود این ماده اصلی طبق آیات قرآن و جمله زیبای دعای اول صحیفه:

«ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعاً، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعاً»

و نظریات متقن علمی که توسط دانشمندان با انصاف و روشندل اظهار شده تکیه بر اراده و مشیت ناظم و حکیم و قادری دارد که احاطه علمی و قیومی اش بر باطن و ظاهر هستی حاکم است و لفظ زیبای «اللّه» معرف ذات اوست که مستجمع جمیع صفات کمال است.

(1) - پیدایش و مرگ خورشید: 224.

(2) - عناصر جهان: 178.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 172

صاحبان عقل و درایت و خردمندان با وجدان و آنان که هستی و ریاضیات عالی و فیزیک و هیئت را به دقت مطالعه کرده‌اند، در برابر حضرت او خاضعند و به وجود مقدس او عالمانه و آگاهانه اقرار دارند؛ زیرا آنان هنگامی که می‌بینند تمام اجزای عالم به وسیله قوانین محکم ریاضی به یکدیگر مربوطند و ریاضیات کلید فهم ظواهر طبیعت است، پی می‌برند که ناگزیر، اجزای عالم هستی را خردمندی به یکدیگر پیوسته و این خردمند «الله» است، او هستی بخش و ترتیب دهنده اجزای عالم هستی است که:

«إِبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعًا، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيئَتِهِ اخْتِرَاعًا»

نظریه آینشتاین در خلقت

آینشتاین می‌گفت:

«اگر به نظام درونی که عالم ما را اداره می‌کند اعتقاد قطعی نبود، برای علم پایه و اساسی وجود نداشت. این اعتقاد و جزم و یقین است که ما رابه کشفیات علمی نایل می‌کند و همواره چنین خواهد بود.»

و باز می‌گفت: «بدون تردید هر بحث علمی دقیقی بر اساس عقیده‌ای شبیه به عقیده دینی است، آن عقیده این است که عالم براساس عقل آفریده شده و ممکن است آن را فهمید.»

و در جملات زیباتری می‌گفت:

«زیباترین و عمیق‌ترین احساسی که ممکن است به ما دست دهد حس عرفانی است. اوست که تخم علوم واقعی را در دل‌ها می‌افشاند. کسی که از این حس بی‌خبر است، کسی که دیگر نمی‌تواند دستخوش حیرت شود، یا به حالت بهت زندگی درآید گویی مرده است. باید دانست که چیزی وجود دارد که ممکن نیست ما به کنه آن پی ببریم و به صورت بالاترین کمال‌ها و خیره‌کننده‌ترین جمال‌ها تجلی می‌کند،

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 173

حال آن که استعدادها و حواس محدود ما جز به درک مقدماتی‌ترین و ساده‌ترین صور این کمال و جمال قادر نیستند، این دانش و این حس را باید در ایمان واقعی جستجو کرد. «1» در جملات پر مغز آینشتاین سه مسئله اساسی به چشم می‌خورد:

1- عالم و این جهان هستی بر اساس عقل آفریده شده است.

2- انسان با همه توان قلبی و عقلی در برابر حضرت او و عظمت و مقامش مبهور و حیرت زده است.

3- کنه ذات وجود مقدس او برای کسی قابل درک نیست.

گویی آینشتاین که از طریق فیزیک و ریاضی و قدرت تفکر به این سه مسئله رسیده به طور دقیق آثار اسلامی را مطالعه کرده بود؛ زیرا ما این سه واقعیت را به وضوح در قرآن مجید و روایات و دعاها می بینیم:

قرآن در نزدیک به هزار آیه عقل را دعوت به دقت در جریان شگفت انگیز هستی می کند، تا به این حقیقت برسد که نظام آفرینش بر پایه اراده و مشیت و حکومت عقل مطلق و حکمت و علم بی نهایت است.

در ابتدای قطعه دوم زیارت امین الله که حاوی بهترین و پرمعناترین مضامین است آمده:

اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَالْهَيْئَةُ. «2»

خدایا دل‌های آنان که در برابر عظمت و جلال تو خاضعند نسبت به وجودت غرق شگفتی است!

در آثار اسلامی و روایات معتبره آمده:

(1)- راه تکامل: 118/2.

(2)- مفاتیح الجنان: زیارت امین الله.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 174

در ذات و کنه حضرت او اندیشه نکنید که جز حیرت و سرگردانی و تعجب و بهت، چیزی عاید شما نمی گردد، آن وجود پاک را باید از طریق اندیشه در اسما و صفات و آثارش شناخت که در این شناخت سود کامل دنیایی و آخرتی نصیب انسان می شود. «1»

نظریه جان آلدو در خلقت

جان آلدِر که از دانشمندان بزرگ قرن بیستم است در کتاب پر ارزش «ایمان به خدا در قرن بیستم» می گوید:

«نه تنها حقیقت خلقت، بلکه جزئیات خلقت نیز، اگر آنها را دقیقاً مورد مطالعه قرار دهیم، ما را به اعتقاد به وجود خدا رهبری می نماید.

مثلاً وجود حیات در کره زمین را به نظر آورید، این حیات از کجا آمده و چگونه شروع شده است؟

تحقیقات و مطالعات عده بی شماری از علمای زمین شناس، این حقیقت را ثابت و مسلم نموده است که مدّت های متمادی و بسیار طولانی، در زمین آثاری از حیات و زندگی نبود، همیشه پست ترین طبقات زمین را فاقد قوه حیات یافته اند، تنها در جوف طبقاتی که نسبتاً در قرون و ازمه نزدیک تشکیل یافته، مستحدثاتی یافت می شود که وجود قوه حیات را در سطح زمین نشان می دهد. علاوه بر این طبقات سطح الأرضی قدیمی همه آتش فشان بوده و از موادّ آتش فشانی تشکیل یافته و نشان می دهد که در زمان تشکیل آنها، دنیا به قدری حرارت داشته که تمام صخره ها مایع و جاری بوده اند. در مقابل آن میزان حرارتی که صخره ها را مبدّل به مایع می نماید، هیچ گونه قوه حیاتی قابل بقا نیست. پس از آنهم که زمین رو به برودت و سردی گذاشت، میلیون ها سال سپری شد تا موجودات و حیات بر سطح

(1) - بحار الأنوار: 3/ 259، باب 9، حدیث 4؛ الأملی، شیخ صدوق: 417، حدیث 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 175

آن پدید آمد، ولی این موجودات ذی حیات از کجا آمدند؟!

برای جواب سؤال مذکور سه فرضیه برای ما قابل تصوّر است:

فرضیه اول این است که: حیات از اصل زمین پدید گردید و منشأ آن خاک است.

فرضیه دوم باید بگوییم: حیات خود به خود و بدون هیچ گونه عامل خارجی به وجود آمده.

سومین فرضیه بر روی این عقیده استوار است که: حیات نتیجه و مولود منشأ جاویدان و سرمدی حیات یا خدا می باشد.

فرضیه اول کاملاً منافی و مخالف کلیّه مقیاس ها و اصول طبیعت است. هر سلسله از سلاسل عالم خلقت و آفرینش می تواند سلسله دیگری مشابه خود یا مادون خود به وجود آورد، تجّاری میزی می سازد، یا مردی طفلی به وجود می آورد و

یا پرنده‌ای آشیانه‌ای می‌سازد، ولی هیچ امکان ندارد که میزی مرد بخاری را بسازد، یا طفلی مردی را به وجود آورد و یا آشیانه‌ای پرنده‌ای را ایجاد نماید. با این وصف مشاهده می‌شود در عین این که ایجاد يك حیات به وسیله يك قوه مافوق، موافق و مطابق اصول و قوانین طبیعت می‌باشد، ایجاد يك سلسله عالی‌تر و والاتر در عالم خلقت به وسیله مواد فاقد قوه فعل و انفعال، از قبیل خاک و سنگ نیز کاملاً مخالف عقل و تجربه است. علاوه بر این، مشخصات اشیای فاقد قوه فعل و انفعال در طیّ قرن‌ها مورد دقیق‌ترین مطالعات واقع گردیده و نتایج آن ثبت و ضبط شده و مدلل گردیده است که هیچ کدام از آنها واجد استعداد ایجاد حیات نمی‌باشد.

این موضوع ما را به سوی فرضیه دوم می‌کشاند که می‌گوید: حیات خود به خود وجود یافت.

در جواب این فرضیه باید گفت: علی رغم مجاهدات و مساعی بی شمار در اثبات این فرضیه، به بهترین علمای دنیا ثابت شده است که ایجاد حیات به خودی خود و در تحت بهترین وسایل فنی دارالتجزیه‌ها از دایره امکان خارج می‌باشد.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 176

حیات در هر جا و همیشه به وسیله حیات پدید می‌گردد و هیچ گاه به وسیله دیگری به وجود نمی‌آید. تا آن جا که علم می‌تواند بطلان يك عقیده باطلی را اثبات نماید، بر روی این فرضیه نیز که می‌گوید حیات خود به خود پدید آمده خط بطلان کشیده است.

در این صورت، حیاتی که در این کره یافت می‌شود و در همه جا به چشم می‌خورد از کجا پدید آمده و مبدأ و منشأ آنچه می‌باشد؟ قبلاً مشاهده نمودیم که حیات همیشه وجود نداشته است و نیز ثابت نمودیم که ایجاد آن به خودی خود و یا به وسیله مواد بی جان و غیر ذی روح، خارج از دایره امکان بوده است؛ بنابراین تنها يك جواب معقول و منطقی در جلو ماست و آن مبنی بر این است که حیات از يك منشأ حیات عالی‌تر و والاتر و غیر مرئی که تمام اطراف ما را احاطه نموده پدیدار گردیده است؛ این منشأ و مبدأ حیات را خدا می‌دانیم.

وقتی مشاهده می‌کنیم که حیات غیر مرئی می‌باشد، در آن صورت غیر مرئی بودن این منشأ حیات نیز اشکال مخصوصی نتواند داشت.

ما اجسام زنده را توانیم دید، ولی نمی‌توانیم حیات در وجود آنها را ببینیم؛ هنگامی که شخصی می‌میرد، هیچ نمی‌بینیم که چیزی از وجود وی خارج گردد، بدن وی در ظاهر پنج دقیقه بعد از مرگ عین همان است که پنج دقیقه قبل از مرگ بود، ولی ما می‌دانیم که حیات به طور کامل او را ترك کرده است؛ لذا این عقیده کاملاً قابل قبول و منطقی است که بگوییم

همان گونه که خود حیات غیر مرئی است همان طور نیز منشأ و منبع آن غیر مرئی است. «1» من نیاز بیشتری به توضیح این مسئله نمی بینم، این قدر هست که منابع اسلامی به خصوص قرآن مجید و منابع علمی و تحقیقی و تجربی می گویند:

ماده اولیه آفرینش توده ای عظیم از گاز بود و این گاز بر اثر فعل و انفعالاتی که

(1) - ایمان به خدا در قرن بیستم: 16.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 177

میلیون ها سال در آن به وجود آمده، تبدیل به این مجموعه شگفت انگیز شده که آن را جهان می نامند؛ و منشأ این همه عجایب بخت انگیز و عناصر پر از اسرار و این نظام متقن و با حساب با توجه به هزاران استدلال منطقی و حکمت استوار، وجود مقدس الله و ذات اقدس حق است که انبیای گرامی و ائمه طاهرين عليهم السلام و اولیای عظام و عرفای شامخ و کتب آسمانی و به خصوص قرآن مجید آن چنان که شایسته است او را معرفی کرده و دستورهای حضرتش را که ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است تبلیغ کرده و از آدمی خواسته اند در تمام زمینه های زندگی، بنده آن حضرت باشد. وحشی بافقی، در وصف آن جناب گوید:

گنج گهر داد و چه بسیار داد

آن که به ما قوت گفتار داد

نادره گنجی و چه گنج عظیم

کرد به ما لطف ز لطف عمیم

قیمت این گنج چه داند که چند

آن که از این گنج نشد بهره مند

بلکه دو عالم شده پیدا از این

دخل جهان گشته مهیا از این

بی خبر از وضع جهان قدم

بود جهان بر سر کوی عدم

زو شده موجود همین و هم آن

بیند و گوید نه به چشم و زبان

(وحشی بافقی)

گوشه‌ای از جهان با عظمت خلقت

«بشر روی سَمین سیاره يك ستاره صغیر، واقع در كهكشانی به نام كهكشان داخلی زندگی می‌کند، مع ذلك آن چنان هوشمند است که می‌خواهد عظمت خیره‌کننده تمام جهان را درك کند. نمودارهای زیر نشان می‌دهد که او تا چه اندازه در این کوشش خود موفقیت حاصل کرده است.

مسافتی که در این جا داده می‌شود بر حسب سال نوری است، یعنی برای

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 178

احساب آن باید در نظر بگیریم که نور در هر ثانیه 186 / 000 میل معادل 300 / 000 کیلومتر می‌پیماید، با این حساب يك سال نوری بالغ بر شش تریلیون میل است.

مسافت این جهان‌های تو در تو از یکدیگر آن قدر زیاد است که هر طبقه فضایی به نوبه خود فقط لگه خالی در میان طبقه دیگر فضا محسوب می‌شود. مثلاً منظومه شمسی که فضای نخست نامیده می‌شود در داخل فضای 2 تنها يك خال تلقی می‌شود و همین طور فضای 2 در قبال فضای 3 تا آخر.

فضای 1 منظومه شمسی: خورشید هشت دقیقه نوری یا 93 میلیون میل از زمین دور است و عرض آن فقط يك هزارم سال نوری است.

فضای 2 نزدیک‌ترین ستاره: این ستاره را که آلفاسنتوری نامگذاری کرده اند 4 / 3 سال نوری از زمین فاصله دارد، یعنی هرگاه يك سفینه فضایی با سرعت يك میلیون میل در ساعت از زمین حرکت کند تقریباً سه هزار سال طول می‌کشد تا به این ستاره خیلی نزدیک برسد.

فضای 3 كهكشان داخلی: كهكشانی که زمین در داخل آن قرار دارد شبیه يك ظرف پر از ستاره و گاز و غبار است که 100 / 000 سال نوری فاصله دارد، ما بین 100 میلیون ستاره‌اش، خورشید زمین و ستاره آلفاسنتوری فقط يك نقطه نور در لبه خارجی این كهكشان مارپیچی به حساب می‌آید.

فضای 4 نزدیکترین کهکشان: این کهکشان را (آندرومدا) نام گذاشته‌اند و 2/2 میلیون سال نوری از کهکشان داخلی دور است، مع ذلك منجمان آن را آن قدر نزدیک می‌دانند که به آن کهکشان خواهر نسبت داده و قسمتی از گروه کهکشان‌های داخلی تلقی می‌کنند.

(آندرومدا) نیز به شکل مارپیچ است که در کناره‌های آن ستاره‌های جوان سکونت اختیار کرده و درون غلیظش را ستارگان قدیمی سوخته شده اشغال کرده‌اند.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 179

فضای 5 دورترین کهکشان‌ها: (کازارها) از تازه‌ترین اکتشافات علوم نجوم هستند، نزدیک‌ترین آنها با علامت 273-3 در فاصله 2 میلیون سال نوری واقع است.

دورترین آنها که با علامت 147-3 شناخته شده شش بیلیون سال نوری فاصله دارد.

تا این جا منجمان معتقدند که تازه تا نیمه راه کناره قابل رؤیت جهان با عظمت، پیش رفته‌اند و هنوز فضاهاى نامکشف دیگری را باید بیابند. «1» کهکشانی که منظومه شمسی و کرات اطراف آن جزء کوچکی از آن به شمار می‌رود محیطش 950 کاترلیون متر است، در این کهکشان که ما به آن تعلق داریم چندین نوع ستاره وجود دارد که بعضی از آنها به نام خورشیدهای آبی رنگ نورشان 50/000 بار شدیدتر و قوی‌تر از خورشید ما است. این کهکشان، پر از ستاره و پر از گاز و غبار است.

کهکشان‌ها و منظومه‌ها و صورت‌های فلکی نیز مثل زمین و مریخ و زهره که به دور خورشید می‌چرخند دور خود و دور کهکشان‌های بزرگتری نیز می‌چرخند.

برخی از این کهکشان‌ها با سرعت 200 کیلومتر در ثانیه دور خود یا دور فضای نامتناهی گردش می‌کنند.

تعداد کهکشان‌هایی که تاکنون شماره کرده‌اند از یک میلیارد تجاوز می‌کند. هر يك از این کهکشان‌ها ستارگانی دارند که از لحاظ عظمت هزاران برابر خورشید ما است، فقط کهکشانی که کره زمین در آن قرار دارد یکصد هزار میلیون ستاره دارد.

در هر صورت پس از دوران‌های مختلف و فعل و انفعالات شگفت‌انگیز، نظام متقن آفرینش بدین صورت که هست به وجود آمد و در يك گوشه آن سیاره‌ای به نام زمین در سایه اراده و مشیت حق برای حیات موجودات آماده گشت.

(1) - پیام آسمانی توحید، به نقل از مجله نیوزویک 25/ 5/ 1964.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 180

البته بیان و توضیح آماده شدن آب دریاها، به استعداد رسیدن خاک، تکون معادن، آراسته شدن زمین جهت زندگی و ... مسائلی است که هر يك در خور کتاب جداگانه است و خوشبختانه در این زمینه ها کتابهای تحقیقی فراوانی نوشته شده که موضوعات هر کدام نمایش و نمودی از قدرت و اراده و مشیت حضرت حق و حکمت و علم آن جناب است.

زمین پس از جدا شدن از خورشید طی قرون متمادی به سردی گرایید و در سطح آن قشری به وجود آمد که ابتدا نازک و به تدریج ضخیم شد، از آن پس نخستین پوسته آن تشکیل یافت و این قشر حایل بین مواد مذاب درون زمین و اتمسفر و گاز موجود در جوّ شد.

زمین پس از سرد شدن منقبض گردید. چون هسته مرکزی زمین به حالت میعان بود و مایع به علت کاسته شدن درجه حرارت زودتر از جامد منقبض می شود، به این سبب هسته مرکزی آن از حجم پوسته یا قشر جامدش کوچکتر است و در سطح زمین چین هایی شبیه به چروک هایی که در سطح میوه های پلاسیده ظاهر می شود به وجود آمد.

بالای آن چین ها، نخستین برآمدگی های قشر خاکی یعنی خشکی ها و قاره ها پدیدار گردید، گازها و بخارهایی که در جوّ زمین موجود بود چون حرارت آنها کاهش یافت سرد گشته و در هم متراکم و به حالت میعان درآمدند و به باران مبدل و به روی زمین نازل و در فرورفتگی های قشر و پوسته زمین جمع شدند، در نتیجه اقیانوس ها و دریاها به وجد آمدند.

مقایسه ای که نسبت به بلندی برآمدگی های قشر زمین یعنی کوه ها با گودی دریاها به عمل آمده، معلوم گردیده عمق دریاها زیاده از ارتفاع کوه های زمین است. بلندی مرتفع ترین کوه ها 8884 متر و گودترین دریاها 11521 متر است.

به اراده آفریدگار توانا و مشیت مطلقه و دور اندیش جهان آفرینش، بر سطح

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 181

برونی زمین قشری از خاک برای پرورش گیاهان و تهیه مواد خوراکی انسان و حیوانات و در درون آن سنگ‌ها و معادن فلزات جهت تمهید زندگی بنی آدم خلق شد و برای استفاده از این همه مواهب، عقل و درایت و اندیشه و فکر به او مرحمت فرمود.

برای زمین، هوا و خورشید و ماه و شب و روز و چهار فصل و گردش وضعی و انتقالی و انواع معادن و گیاهان و چشمه و جوی و رود و رودخانه و دشت و صحرا و باغ و بستان و گلستان و هزارستان و هر چه برای پدید آمدن حیات لازم بود قرار داد و انسان را بر سر این سفره کامل و جامع نشاناد و جهت تربیت و رشد و کمال و خیر دنیا و آخرتش انبیا و ائمه و قرآن فرستاد و وی را امر فرمود تا برخوردش را با انواع نعمت‌ها هماهنگ با قواعد الهی قرار دهد، تا صلاح و سداد و حکمت و عدالت بر زمین حکمفرما شود و خیمه حیات از فساد و افساد پاک بماند.

اسرار حیات از زبان کرسی مورینسن

با جمع شدن اسباب و علل، جهت پدید آمدن حیات بر صفحه خاک، مشیت عاشقانه‌اش به ظهور این واقعیت اسرارآمیز که تا ابد برای احدی روشن نخواهد شد تعلّق گرفت و حیات که پرتوی از امر حضرت او و شعاعی از هستی اوست ماهیات امکانیه را گرفت و جنب و جوش موجودات زنده از هر طبقه و نوعی در روی زمین آغاز شد.

کرسی مورینسن که از دانشمندان بنام مغرب زمین است و قسمت‌های عمده کتاب پر ارزشش: «راز آفرینش انسان» با معارف الهیه مطابقت دارد، محصول تحقیقات بزرگترین دانشمندان جهان علم را همراه با نظریات خودش در باب حیات بدین صورت در کتابش آورده:

حیات جاودانی است، ازمنه و اعصار بی حساب و عصور طبقات الأرضی

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 182

سپری شده‌اند و حیات همچنان باقی است. «1» قاره‌ها از زیر آب درآمده و در آب فرو رفته‌اند و آثار حیات پا برجاست. مانده است.

حیات، اعماق دریاها و سطح امواج و شن‌های ساحلی اقیانوس‌ها را با جود خود فرا گرفته است. «2» هر دفعه که دوره‌های یخ سپری شده و قسمتی از سطح زمین را آزاد کرده است، حیات بالفور جای آن را تصرف نموده است.

هر وقت دوره یخبندان فرا رسیده و منطقه قطبی پیش آمده است باز حیات در برابر پیشرفت آن مقاومت به خرج داده و همچنان برجای مانده است.

کوهها از سطح پرچین و چروک زمین بیرون جسته، سطح کره را زلزله‌های هولناک درهم ریخته، قله شامخه جبال در طی میلیون‌ها سال به تدریج شسته شده و طبقه به طبقه از بین رفته است، قاره‌ها را آب شسته و به درون دریاها فرو برده و رسوبات سرزمین‌های عتیق همچو کفنی سپید کف اقیانوس‌ها را پوشیده است، با این حال حیات همچنان جاودانی و سرمد باقی مانده است.

حیات، ذرات خاک را به مصرف می‌رساند و بنا به ناموس طبیعت هر روز شگفتی‌های تازه ایجاد می‌کند، اما هر ذره را که به کار برده است در مسیر خود باقی می‌گذارد و می‌گذرد.

صخره‌های سپید «دوور» که از طبقات گچ و آهک و سنگ چخماق تشکیل شده است تاریخ گویایی از داستان زندگانی حیوانات دریایی و نباتات بحری و موجودات زنده ذره بینی قرون و اعصار متمادیه هستند. جنگل‌های سر سبز، دغال

(1) - برگرفته از آیه «وَبَيِّنْ لَهُمْ رُبَّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»؛ «و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می‌ماند.» الرحمن (55): 27.

(2) - برگرفته از آیه «أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»؛ «آگاه باش! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی‌نهایتش] احاطه دارد.» فصلّت (41): 54.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 183

سنگ و نفت و گاز، یادگار و باقی مانده دوره فعالیت‌های ادوار گذشته زمین اند که حیات به وسیله آن نیروی آفتاب را اقتباس کرده و برای مصرف امروزی نوع بشر باقی گذاشته است!

همین میراث‌های گران‌بهاست که از حیث قیمت و ارزش ما فوق همه جواهرات عالم محسوب می‌شود و بشر را به درجات ما فوق حیوانی ارتقا داده است.

از کوره گداخته قشر زمین که در اوایل تکوین همه مواد در آن ذوب می‌شد و به صورت نیم سوز و خاکستر در می‌آمد، حیات نیروی آفتاب را به کار انداخته، ذرات مرگب آب را تجزیه کرد و کربن را در اسید کربنیک از اکسیژن جدا نمود و از

مجموع آنها نیروی سوخت را در سراسر سطح زمین ذخیره نمود؛ همین سوخت است که اساس اَوَّلِیَّه و آلات و ادوات تمدن بشر بوده و این همه شگفتی‌ها در جهان پدید نیامده است، مگر بر اثر آن که حیات قوای منتشر از خورشید را جذب و نگهداری کرده است. «1» حیات، بر اوضاع و احوال متغیّر آب و زمین و هوا غلبه کرده و در هر گوشه دنیا، نبات یا حیوان ظاهر کرده است.

حیات در اشکال عدیده و مختلف خود از موجودات تَك سَلْوٰی تا ماهی‌ها و حشرات و پستانداران و مرغان هوا و از میکرب‌ها و انگل‌ها و حیوانات ذره بینی تا نباتات و جانوران و ماموت‌ها و انسان، در هر شکل و هیئتی باشد بر عناصر طبیعت

(1) - برگرفته از آیات «وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ»؛ «و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخّر شما قرار داد، و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخّر شده‌اند.» نخل (16): 12. «وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»؛ «از نشانه‌های [ربوبیت و قدرت] او شب و روز و خورشید و ماه است.» فصّلت (41): 37. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»؛ «آیا ندانسته‌ای که هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند؟» حج (22): 18.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 184

چیره می‌شود و آنها را وادار می‌کند از ترکیبات اصلی خود خارج شوند و به وضع و ترکیب جدیدی درآیند.

حیات، جانداران رنگارنگ و متنوعی را از روی نمونه و قالب اجداد آنها به وجود می‌آورد و به آنها قدرتی می‌دهد که نسل‌های نامحدود دیگری را تا ابد به همان اشکال و قواره‌ها به وجود آورند.

حیات، بی نهایت کثیر التوالد است تا حدّی که خود از مازاد توالد خویش تغذیه می‌کند، اما در عین حال بر تعداد موالید، نظارت دقیق می‌نماید تا مبادا مخلوقات آن بیش از ظرفیت زمین شود. فی المثل، هرگاه در امر توالد ملخ جلوگیری نشود در ظرف چند سال نسل نباتات و هر گونه رستنی را از زمین بر می‌اندازد و طولی نمی‌کشد که زندگی حیوانی در بالای سطح آب معدوم می‌شود.

حیات، پیکر تراش ماهری است که شکل و هیئت موجودات زنده را طراح می‌کند، هنرمندی است که نقش هر برگ سبز یا تنه درختی را ترسیم می‌کند و گل‌ها و میوه‌ها و جنگل‌ها و بال و پر مرغان بهشتی را به انواع رنگ‌ها مزین می‌سازد.

حیات، رامشگری است که نغمه سرایی عشق را به مرغان آموخته است و در آوای مطرد و خوش آهنگ حشرات، رمزی نهاده است که با هم راز و نیاز کنند.

این همه صداها و اصوات متعدّد که از حنجره حیات بر می‌خیزد از قرقر غوکان در فصل بهار و قدقد مادرانه ماکیان تا نعره غرورآمیز شیر و بوق و کرنای فیل، همه و همه مظهری از نوع احساسات و تأثرات موجودات زنده است و از همه بالاتر صدای انسانی است که زیر و بم و تنوع عجیب آن از اصوات سایر جانداران دلکش‌تر است».

به قول صائب:

عقیق چهره و لعل لب از خزانه کیست

سیاه مستی چشم از شراپخانه کیست

غبار خط معنبر ز آستانه کیست

ز خرمن که برون جسته است دانه خال

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 185

زبان سبزه نو رسته در فسانه کیست

ز خواب ناز نظر وانی کند نرگس

سیاه مستی شب از می شبانه کیست

می صبح که در جام صبح ریخته است

خزان میوه ده رنگ عاشقانه کیست

بهار، نسخه‌ای از پنجه نگارین است

دل رمیده مادر هوای دانه کیست

نظر به خوشه پروین سیه نمی‌سازد

که این همای سعادت در آشیانه کیست

ز عشق نیست اثر در جهان نمی دانم

حریم سینه صائب شرابخانه کیست

چگونه مست نگردد جهان ز گفتارش

(صائب تبریزی)

[کیمیای حیات]

[«حیات، تنها انسان را مسلط بر انواع صداها ساخته و او را به استادی در جمع آوری الحان و ارتعاشات صدا برگزیده و در عین حال لوازم و مصالح کافی نیز در دسترس او نهاده است تا از این اصوات به صورتی خوش استفاده کند.

حیات، مهندسی ز بر دست است که طرح پای ملخ و مگس و عضلات ماهیچه و مفاصل و دستگاه خودکار قلب و سلسله الکتریکی اعصاب کلّیه جانوران و همچنین اعضای دستگاه عجیب دَوْران دم همه موجودات زنده را او کشیده است.

سوسن صحرا را همین مهندس چیره‌دست طرح ریخته و تخم آن را به دست باد صبا به اطراف می‌افشاند، گل‌ها را هم او رسم می‌کند و گرد تناسلی آنها را به وسیله حشرات از بوته‌ای به بوته دیگر می‌رساند و آنها را بارور می‌کند.

حیات، کیمیای افسونکار است که به میوه‌ها طعم و به ادویه بو و به گلها عطر می‌بخشد!!

حیات موادّ جدیدی تدارک می‌کند که طبیعت از تهیّه آنها برای موازنه افعال خود و برای جلوگیری از تهاجم مادّه حیات عاجز مانده بوده است.

حیات، به پروانه‌ها و کرم‌های شب تاب تشعشع و نوری عطا می‌کند که در عشق

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 186

بازی‌های شبانه آنها به کار آید و کیمیاگری حیات، متضمن خیر و صلاح عالم هستی است؛ زیرا نه تنها به نیروی آفتاب، اسید کربونیک و آب را تبدیل به چوب و قند می‌کند، بلکه در ضمن این فعل و انفعال، اکسیژن زندگی بخش را برای تنفس جانداران تدارک می‌کند.

حیات، مورّخی دانا است که تاریخ پیدایش خود را ورق به ورق در طیّ ازمه و اعصار نوشته است و سرگذشت خود را در دل سنگ‌های خارا نقش کرده است و فقط چشم و دل بینا می‌خواهد که آن را درست بخواند و تفسیر کند. حیات، بارقه شمع و شوق زنده بودن را در وجود زندگان می‌تاباند.

بَرّه جوان با نشاط تمام می‌رود و فریاد شوق بر می‌آورد و خودش هم نمی‌داند برای چه این کار را می‌کند.

گونه طفل را افسونگر حیات رنگ می‌کند و از چشم او برق تالّو می‌ریزد و لب‌های نازک او را با تبسم می‌گشاید. مادّه بدون حیات هرگز تبسم نمی‌کند.

حیات، برای حفظ و پرورش مخلوقات خود مادّه غذایی فراوان در بیضه فراهم می‌کند و نوزادان را به قدر کافی تغذیه می‌کند که زندگی و فعّالیّت را آغاز نمایند.

همچنین در سینه مادران حسّی نهفته و ناگفتنی پرورش می‌دهد که برای نوزادان خود غذای کافی تدارک نمایند. حیات، خود موجد حیات است، حوایج آنی نوزادان را با شیر رفع می‌کند و احتیاجات آینده آنان را پیش بینی می‌نماید. حیات عشق مادری را به دنیا آورده است و حسّ خانه و خانواده و عشق به وطن را به مردان عطا نموده و در راه همین عشق است که مردان می‌جنگند و جان فدا می‌کنند.

حیات، برای حفظ و حراست موجودات وسایل عدیده می‌انگیزد. از جمله مخلوقات خود را در مواقع خطر با الوان مختلف مخفی می‌کند، به آنها یاد می‌دهد که فرار کنند، پر می‌دهد که پرواز نمایند، وسایل تدافعی چون شاخ و دندان و

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 187

چنگال می‌دهد که از خویشتن دفاع نمایند، حسّ شامّه و سامعه و باصره آنها را تقویت می‌کند که گاه حمله یا دفاع آنها را یاری نماید.

حیات، گاهی به معصوم‌ترین حشرات، صورتی کریه و وحشتناک عطا می‌کند تا سایر جانوران از آن بترسند و به اوتعرّضی نکنند.

ماده جز بر طبق قوانین و نظامات خود عملی انجام نمی‌دهد، ذرات و اتم‌ها تابع قوانین مربوط به قوه جاذبه زمین و فعل و انفعالات شیمیایی و تأثیرات هوا و الکتریسته هستند. ماده از خود قوه ابتکار ندارد و فقط حیات است که هر لحظه نقش‌های تازه و موجودات بدیع به عرصه ظهور می‌آورد. بدون وجود حیات عرصه پهنای زمین عبارت از بیابانی قفر¹ و لم یزرع و دریای مرده و بی فایده می‌شد، ماده بدون حیات، جامد و بی جنبش و حرکت است و تنها خاصیت آن این است که حیات را به صورت جانداران مختلف متجلی می‌سازد و سلسله وجود زندگان را الی الأبد ادامه می‌دهد.

انسان هنوز نتوانسته است بفهمد که حیات عبارت از چیست؟ حیات نه وزن دارد و نه ابعاد و نه هیچ صورت هندسی؛ حیات دارای قدرت و نیروی زیاد است؛ زیرا ریشه‌های درختی که در حال رشد و توسعه است صخره‌های سخت را می‌ترکاند، درخت عظیمی را به وجود می‌آورد و آن را قرن‌های متمادی برخلاف اثرات جاذبه زمین سر پا نگاه می‌دارد. هر روز هزارها خروار آب از زمین می‌کشد و آن را به صورت برگ و میوه درختان در می‌آورد. قدیمی‌ترین موجودات زنده در روی زمین، درختی است که پنج هزار سال از عمر آن گذشته و تازه این عمر طولانی به منزله لحظه‌ای در حیات زمین می‌باشد.

حیات با کوششی تزلزل ناپذیر به کالبد ماده جان می‌بخشد و در عین انجام این

(1) - قَفَر: زمین متروک و بی‌آب و علف.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 188

امر خطیر هیچ‌گونه تبعیضی قائل نمی‌شود و نه به حال چیزی دلش می‌سوزد و نه از انجام کاری احساس مسرت و خوشحالی می‌کند.

با این حال، حیات اسّ و اساس هر گونه شعور و قوه مدرکه در این عالم است و تنها از راه حیات است که ما با فهم ناقص خود به صنع خدای بی چون پی می‌بریم و اعمال او را ستایش می‌کنیم؛ حیات وسیله و دست آویزی است که

مقاصد «عقل کل» را به موقع اجرا می گذارد؛ حیات جاوید و سرمدی است. «1» آری، به قول حضرت زین العابدین علیه السلام:

«ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعاً، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيئَتِهِ اخْتِرَاعاً»

در حُسن رخ خوبان پیدا همه او دیدم	در چشم نکو رویان زیبا همه او دیدم
در دیده هر عاشق او بود همه لایق	و ندر نظر وامق، عذرا همه او دیدم
دلدار دل افکاران غمخوار جگر خواران	یاری ده بی یاران هر جا همه او دیدم
دیدم همه پیش و پس جز دوست ندیدم کس	او بود همه او بس تنها همه او دیدم
آرام دل غمگین جز دوست کسی مگزین	فی الجملة همه او بین زیرا همه او دیدم

(فخرالدین عراقی)

شناسایی و معرفت حق

در احادیث نبویه آمده است:

أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَخَوْفُكُمْ لِلَّهِ. «2»

آگاه‌ترین شما به خدا، خائف‌ترین شما برای خداست.

(1) - راز آفرینش انسان: 51.

(2) - بحار الأنوار: 344 / 67، باب 59؛ تفسیر الصافی: 237 / 4، ذیل حدیث 28.

«شناسایی و معرفت حقّ اوّل، سه نحو متصور است:

1. معرفت ذات

2. معرفت صفات

3. معرفت افعال

در کتاب الهی؛ قرآن مجید از علم به ذات و علم به صفات و اسما و علم به افعال الهیه بحث و گفتگو می‌شود و غایت خلقت انسانی و علّت غایی خلقتِ حقایق ملکوتی و موجودات واقع در مواطن غیب و سگان ملاء اعلی، معرفت حقّ و عرفان جمال و جلال وجود مطلق است، همان معرفتی که اصل الاصول علم اعلی به شمار می‌رود. «1» «نهج البلاغه» و «صحیفه سجاده» و دعاها و معارف الهیه همه و همه توضیح و تفسیری بر آیات کتاب خدا و به انضمام آثار عینی که در دایره وجود است نشانی از ذات و توضیحی از اسما و تفسیری از افعال آن وجود مقدّس و ذات اقدس است و این همه برای برانگیختن عشق و معرفت در قلب انسان برای پیمودن راه او تا رسیدن به مقام وصال و منزل قرب و در افتادن در عرصه فنا و باقی شدن به بقای اوست.

اما افسوس که اکثر مردم از حقایق الهیه بی‌خبرند و به جای سفر به سوی دوست در ماتم شکم و شهوتند، از این وادی نور دورند و جملگی مست و مغرورند، نمی‌دانند منشأ این همه جنگ و نزاع و فساد و فساد، جدایی از اصل عالم و ریشه هستی یعنی حضرت الله است.

به قول عطار نیشابوری:

که از مقصود خود بویی ندیدم

چه مقصود است از چه دویسم

(1) - رسائل فلسفی ملاًصدرا: 167.

بسی خوارى و بى برگى کشیدم

بسی زارى و دلتنگى نمودم

بسی در جست و جوى ره پریدم

بسی در گفتگوی دوست بودم

گاهی رندى و قلاشى گزیدم

گاهی سجاده و محراب جستیم

به هر پرکان کسی پرد پریدم

به هر ره کان کسی گیرد گرفتیم

(عطار نیشابوری)

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 191

[«4» اخْتَرَاكَ ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِزَادَتِهِ وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مُحَبَّتِهِ لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَهُمْ إِلَيْهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّمًا إِلَى مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ]

آن گاه، تمام آنها را در مسیر خواسته خود راهی نمود و در راه محبتش برانگیخت. قدرت پس رفتن، به جانب مرزهایی که آنان را از آنها پیش انداخت ندارند و توان پیش رفتن به سوی حدودی که آنان را از آنها پس انداخت ندارند.

هدایت تکوینی موجودات

عناصر و موجودات کیهانی اعم از منظومه‌ها و کهکشان‌ها و سحابی‌ها و آنچه در آن دایره است به هدایت تکوینی در مسیر معین خود قرار گرفتند و قرار گرفتنشان در مسیر معین با حرکت معین و اثرگیری و اثردهی لازم و فعل و انفعالات با حساب دقیق، باعث پدید آمدن این نظام شگرف و آماده شدن پهنه هستی برای انواع موجودات زنده و غیر زنده شد.

قرآن مجید می‌فرماید:

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى «1»

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را

(1) - طه (20): 50.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 192

[آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

تکون انواع معادن که در راه زندگی و حیات موجودات زنده سهم به سزائی دارند متکی به هدایت تکوینی و اراده ازلی حضرت حق و مشیت حکیمانه آن ذات بی همتاست.

هدایت تکوینی گیاهان

مسئله شگفت‌انگیز گیاهان از دیگر مسائلی است که باید مورد توجه قرار گیرد که چه ارتباطی بین دانه نباتی و خاک و آب و هواست و چه نیرویی است که دانه را تبدیل به درخت و گل و گیاه و این همه میوه‌های متنوع و خوشمزه و دارنده انواع ویتامین و مناسب با بدن می‌نماید.

پاسخ تمام این مسائل يك كلمه است و آن عنایت و رحمت و لطف و هدایت و دلالت حضرت اوست، ورنه در دانه و خاک چه قدرتی و چه شعوری است که بتواند این همه نقش بدیع و صنع عجیب پدید آورد؟!

محققان و پژوهشگران و دانشمندان بزرگ این رشته در زمینه‌های زیر در باب گیاهان و نباتات و درختان چه بحث‌های جالب و چه تحقیقات حیرت‌انگیزی دارند که همه و همه نشان‌دهنده اتصال گیاهان به مسئله هدایت و رحمت حق است:

طرز ساختمان نباتات، طرز عمل وظایف اعضای نباتات، دخول ماده، راههای ورود، موادی که داخل گیاه می‌شوند، مکانیسم ورود آب، مکانیسم ورود اجسام محلول، مکانیسم ورود گازها، هدایت ماده که از خارج آمده، هدایت مایعات، هدایت در زنبوری‌ها، هدایت در دستگاه‌های مختلف استوانه مرکزی، مصرف ماده بی روح برای ساختمان پیکر گیاه، ترکیب نوری گلوئیدها، ترکیباتی که در پی ترکیب نوری صورت می‌گیرند، تولید گلوئیدها، تولید پروتئیدها، تولید

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 193

لیپیدها، پدیده‌های از هم پاشیدگی، هدایت موادی که از متابولیسم حاصل شده‌اند، انرژی نورانی، انرژی شیمیایی، انرژی مکانیک، انرژی الکتریک، انرژی حرارتی.

این همه است که در پانزده قرن قبل وجود مقدس حضرت زین العابدین علیه السلام در سپاس و تعریف از عنایت حق بیان داشته:

«ثُمَّ سَلَكَ بِحِمِّ طَرِيقِ ارَادَتِهِ، وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ حُبَّتِهِ»

سبزی نباتات

گیاهان با هدایت حق، همراه با كمك خورشید، خاك، هوا و آب، اغلب به رنگ سبز آراسته می‌شوند تا جهان طبیعت به رنگی مطبوع و دل‌پسند درآید.

در کتاب «نشانه‌هایی از او» آمده است:

گردش در چمن افسردگی را می‌برد و دل را باز می‌کند، چرا؟ چون گیاهان اغلب رنگ سبز دارند؛ اگر همه گیاهان به رنگ سرخ بودند گردش در چمن، در باغ و جنگل فرح بخش نبود، بلکه برای اعصاب زیان داشت.

آیا اگر نباتات سیاه‌رنگ می‌نمودند افسردگی را می‌بردند، یا آن که دل مردگی می‌آوردند؟

آیا بشر در این هنگام تفریحگاهی داشت؛ آیا دلتنگی بشر دائمی نمی‌شد؛ آیا رنگ همه گیاهان اگر زرد می‌بود و منظره پائیز همیشگی بود، بشر چه می‌کرد؛ اگر گیاهان همه سپید رنگ بودند، دیگر چشم صحیح و سالمی یافت می‌شد؛ شما نمی‌توانید برای مدتی به بیابانی پر برف نگاه کنید، رنگ سپید برف چشم شما را می‌زند؛ پزشکان برای زندگی در برف عینك مخصوصی را برای چشم لازم می‌دانند.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 194

آیا اختیار رنگ سبز برای گیاهان در میان رنگ‌ها نشانه عقل و حکمت سازنده گیاهان نیست؟ «1» «اگر ماشینی به طور خود کار به کار خود ادامه دهد و مغز متفکری در آن تصرف نکند محصول آن کارخانه يك جور خواهد بود و بس.

اتومبیلی اگر به راه افتد و راننده‌ای نداشته باشد جز به يك سو نخواهد رفت، مگر نشیب و فراز زمین سیر و حرکت او را تغییر دهد.

از گوناگون بودن محصولات کارخانه تشخیص می‌دهیم که مغزی متفکر آن را اداره می‌کند. از اختلاف سیر اتومبیل و پیچیدنش به این سو و آن سو، تندی و کندی آن، تشخیص می‌دهیم که اتومبیل تحت فرمان راننده‌ای عاقل قرار دارد.

اکنون به کارخانه خلقت و محصولات آن نظری می‌افکنیم و نمونه‌ای بسیار بسیار کوچک را که بیشتر با انسان ارتباط دارد در نظر می‌آوریم، به گیاهان می‌نگریم که برگ‌های سبزی دارند، ولی برگ‌های آنها هیچ کدام به يك شکل نیستند، برگ هر گیاهی شکلی مخصوص دارد.

سبزی برگ‌ها يك جور نیستند، اگر برگ این درخت را نزدیک آن درخت بگذاریم می‌بینیم در سبزی با هم اختلاف دارند. عدد انواع میوه جات در عالم مشکل است به شمار آید، اقسام گل‌ها در جهان آن قدر بسیار است که به طور عادی در حساب نمی‌آید.

از يك میوه چندین جور موجود است، می‌گویند: در هند سیصد قسم «انبه» می‌باشد.

یکی از مهندسان کشاورزی می‌گفت: در باغ کشاورزی پاریس بیش از پنج هزار قسم انگور موجود است و آنها را با شماره معرفی می‌کنند، مثلاً می‌گویند: انگور شماره 1752.

(1) - نشانه‌هایی از او: 67.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 195

آیا کسی می‌تواند انواع يك سیب را بشمارد؟

آیا این تنوع محصولات و گوناگون بودن فرآورده‌های کارخانه خلقت نشانه آن نیست که اراده‌ای متفکر این کارخانه عظیم و پهناور را اداره می‌کند و هزاران سال است که این روش برقرار است؟» «1»

هدایت تکوینی حیوانات

داستان هدایت و راهنمایی حیوانات هم از عجایب فعل حضرت حقّ است، قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

«مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» «2»

هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروایی خود] گرفته است، مسلماً پروردگارم بر راهی راست است.

کرسی مورپسن در کتاب «راز آفرینش انسان» به مناسبت مسئله شعور، فصلی را به حیوانات اختصاص داده و نتیجه زحمات هزاران دانشمند را اینچنین بازگو می‌کند:

«پرنندگان غریزه خانه و آشیانه دارند، چلچله‌ای که در رواق خانه شما آشیانه می‌سازد، در فصل زمستان به قشلاق می‌رود، اما همین که طلعه بهار آشکار شد به لانه خود بر می‌گردد.

در صورت سرمای دی ماه خیلی از پرنندگان به سمت جنوب و نواحی گرمسیر پرواز می‌کنند و غالب آنها صدها فرسخ فاصله را در زمین و بر فراز دریاها می‌پیمایند، اما هرگز راه خانه خود را گم نمی‌کنند.

(1) - نشانه‌هایی از او: 72- 73.

(2) - هود (11): 56.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 196

کبوتری را در جعبه سر بسته بگذارید و مسافتی بسیار بعید آن را ببرید، همین که پای او را گشودید در هوا چرخ می‌زند و یکسر به سوی آشیانه خویش مراجعت می‌کند.

زنبر عسل در بجه‌ بادهای تند که تنه درختان و شاخه نباتات را به شدت تکان می‌دهد و گرد و غباری تاریک در فضا ایجاد کرده است راه کندوی خود را به سهولت پیدا می‌کند.

حشرات ریز دارای چشم‌های ذره بینی هستند که میزان قدرت آنها بر ما مجهول است و عقاب‌ها و قرقی‌ها و کرکس‌ها صاحب چشم‌های دور بینی هستند که مسافتات بعیده را با آن می‌بینند.

غالب حیوانات در شب ظلمانی راه خود را پیدا می‌کنند و به آسانی راه می‌روند؛ زیرا اگر چشمان آنها هم در تاریکی شب کند باشد اختلاف هوای اطراف جاده را درک می‌کنند و نور بسیار ضعیف ماورای قرمز که از سطح جاده می‌تابد چشم آنها را متأثر می‌کند.

چشم جغد در ظلمات شب‌های تار، موش کوچکی را که در میان علف‌های صحرا می‌رود به آسانی می‌بیند.

ماهی معمولی که ما گوشت آن را می‌خوریم عده زیادی چشم‌های زیبا مثل چشمان خود ما دارد که پیوسته برق می‌زند و دلیل آن این است که: هر يك از این چشم‌ها نور افکن‌های براقی دارد و اجسام را به صور اصلی در مردمك منعكس می‌سازد، از این نور افکن‌ها در چشم انسانی تعبیه نشده است؛ آیا تعبیه این نور افکن‌ها به واسطه آن بوده است که قوه مُدرکه و شعور ماهی اسکالوپ کم است؟

تعداد چشم جانوران این دنیا از دو تا هست تا چند هزار و کیفیت دید آنها هم با یکدیگر به کلی متفاوت است.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 197

زنبور عسل گل‌های رنگارنگ را به شکل و رنگی که می‌بینیم نمی‌بیند، بلکه آنها را به وسیله نور ماورای بنفش مشاهده می‌کند و این نور خود بر زیبایی و جلوه گل‌ها بسی می‌افزاید.

زنبوران کارگر در کندوی عسل، حجره‌ها و دهلیزها را به اندازه‌های مختلف می‌سازند: حجره‌های کوچک مخصوص کارگران و حجره‌های بزرگتر مخصوص زنبورهای نر، در حالی که ملکه‌ها احتمالاً در حجره‌های اختصاصی قرار می‌گیرند.

ملکه تخم‌های عقیم خود را در حجره مخصوص زنبوران نر می‌گذارد، در حالی که تخم‌های بار آور را در حجره‌های مخصوص ماده‌ها و ملکه‌ها می‌ریزد، کارگران که همان زنبوران ماده تغییر شکل یافته هستند از مدّت‌ها پیش انتظار ظهور نسل جدید زنبوران را می‌برند و غذای نوزادان را که عبارت از موم و عسل است تدارک می‌کنند و برای آنها می‌جویند، اما همین که زنبوران نر و ماده نزدیک موقع تکامل خود می‌رسند آن وقت عمل جویدن غذا را برای آنها موقوف می‌کنند و عسل را به حال طبیعی به آنها می‌خورانند، زنبوران ماده که به این کیفیت پرورش می‌یابند بعدها همان زنبوران کارگر می‌شوند.

اما برای زنبوران ماده که در حجره ملکه هستند غذا را تا آخر کار همچنان می‌جوند و به خورد آنها می‌دهند و همین زنبورها هستند که تبدیل به ملکه کندو می‌شوند و تخم‌های بار آور می‌گذارند.

سگ به وسیله قوه شامه تشخیص می‌دهد که چه حیوانی از نزدیکی‌های او گذشته است.

همه حیوانات دارای حسّ سامعه بسیار دقیق و حسّاس هستند که قوت شنوائی آن خیلی بیش از حسّ سامعه محدود و ضعیف انسانی است.

يك قسم از عنكبوت‌های آبی، لانه گردی شبیه به توپ از تارهای خود می‌سازد و آن را به جسمی بسته، در زیر آب می‌اندازد، سپس خود بر سطح آب آمده موهای

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 198

زیر شکم خود را پر از هوا می‌کند و به زیر لانه رفته، هوا در آن می‌دمد و در واقع آن را باد می‌کند و آن قدر این عمل تکرار می‌شود تا لانه او مثل توپ باد کرده می‌شود، آن وقت در این لانه تخم می‌گذارد و بچه‌های خود را بزرگ می‌کند و به این وسیله آنها را از خطرات هوایی محفوظ می‌دارد.

این عمل عنكبوت متضمن يك سلسله اقدامات دقیق عملی از نساجی و مهندسی گرفته تا ساختمان و عملیات دریایی می‌باشد!!

ماهی آزاد، سال‌ها در دریا زیست می‌کند و سپس به رودخانه‌ای که از آن جا به دریا آمده بر می‌گردد و عجیب‌تر آن که از حاشیه رودخانه بالا رفته و به نهری که خود سابقاً در آن متولد شده است می‌رود.

قوانین دولتی راجع به ساحل رودخانه‌ها هر چه می‌خواهد باشد و قوانین مزبور فرضاً هم در يك ساحل رودخانه سهل‌تر از ساحل دیگر باشد، ولی ماهی آزاد فقط به تبعیت از شعور باطنی خود به همان ساحل می‌رود که محلّ نشو و نماي او بوده است.

هرگاه ماهی آزادی را که به سمت علیای رودخانه می‌رود از مسیر خود منحرف ساخته و آن را در نهری غیر از آن که موطن اوست بیندازد خود او این اشتباه را درك می‌کند و با جریان آب بر می‌گردد و سپس بر علیه جریان شنا کرده و خود را به نهر اصلی خویش می‌رساند.

اما از قضیه ماهی آزاد عجیب تر و غامض تر، قضیه مارماهی است؛ این حیوانات عجیب همین که به مرحله رشد رسیدند و در هر رودخانه و برکه در هر گوشه عالم باشند به طرف نقطه‌ای در جنوب جزایر برمودا حرکت می‌کنند و در آن جا در اعماق ژرف اقیانوس تخم می‌گذارند و در همان جا می‌میرند، آن عده از مار ماهی‌ها که از اروپا می‌آیند هزاران میل مسافت را در دریا می‌پیمایند تا به این نقطه می‌رسند.

بچه‌های مار ماهی که هنگام تولد از هیچ کجای عالم خبری ندارند و فقط خود را

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 199

در صحرایی بی پایان از آب دیده‌اند، شروع می‌کنند به مراجعت و موطن اصلی خود و پس از عبور از دریاهای بی پایان و غلبه بر طوفان‌ها و امواج و جزر و مد‌ها دوباره به همان رودخانه یا برکه‌ای که والدین آنها از آن جا آمده‌اند بر می‌گردند، به طوری که همه آبروها و دریاچه‌های جهان همیشه پر از مار ماهی است، این مارماهی‌های جوان پس از آن که با زحمات و مشقات فراوان خود را به موطن اصلی رساندند در آن جا نشو و نما می‌کنند و چون به سنّ رشد رسیدند بر طبق همان قوانین مزبور و لاینحلّ به نزدیکی جزایر برمودا بر می‌گردند و این دور و تسلسل را از سر می‌گیرند.

این حسنّ جهت یابی و بازگشت به موطن از کجا سرچشمه گرفته است؟ هرگز تاکنون هیچ مار ماهی از سواحل آمریکا در آب‌های اروپا دیده نشده و هیچ مار ماهی اروپایی هم در سواحل آمریکا شکار نشده است. برای آن که مار ماهی اروپایی وقت کافی برای رسیدن به جزایر برمودا و پیمودن عرصه دریاها را داشته باشد دوره رشد آن را به يك سال و گاهی هم بیشتر بالا برده است. آیا ذرات سلول‌هایی که با هم جمع شده و بدن مار ماهی را به وجود آورده‌اند دارای حسنّ جهت یابی بوده و قوّت اراده‌ای هم برای انجام آن داشته‌اند؟

حیوانات در ظاهر دارای يك قسم حسنّ استدراك یا تلباتی «1» هستند. اگر پروانه ماده‌ای را در کنار پنجره اطاقتان بگذارید علائم خفیفی از خود پخش می‌کند، پروانه نر از مسافتی بسیار دور که انسان، مشکل می‌تواند باور کند این علائم را می‌گیرد و جواب آن را پس می‌فرستد و شما هر چه سعی کنید که اختلالی در این خبرگزاری ایجاد کنید محال است موفق شوید!!

آیا این وجود ضعیف، دستگاه فرستنده با خود دارد، یا پروانه نر در کنار آنتن

(1) - تلباتی: کلمه‌ای فرانسوی است به معنای انتقال فکر، انتقال حسیات، ارتباط فکری میان دو نفر از راه دور.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 200

شاخ‌های خود دستگاه گیرنده دارد؟

جیرجیرك، بال‌ها یا پاهای خود را بهم می‌مالد و صدای آن در شب‌های صاف و آرام تا يك كيلومتر می‌رسد.

این آقای جیرجیرك برای صدا کردن جفت خود ششصد تن هوا را به حرکت در می‌آورد و خانم جیرجیرك هم با يك وسیله دیگر فیزیکی، جواب معاشقات او را به گرمی می‌دهد.

اگر جوجه پرنده‌ای را از آشیانه خارج کنید و در محیطی دیگر آن را پرورانید همین که به مرحله رشد و تکامل رسید خود شروع به ساختن لانه به سبك و طریقه گذشتگانش خواهد کرد. آیا اعمال مشخص و متمایزی که از انواع مخلوقات صادر می‌شود همه اتفاق و بر سبیل تصادف است، یا عقل و شعوری کلی باعث صدور آنهاست؟»

جواب تمام سؤالاتی که در این زمینه‌ها شده در جملات زیبای دعا آمده:

«ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ ارَادَتِهِ، وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ حُبَّتِهِ»

آری، به قول حکیم شفايي اصفهانی:

هزار کعبه به هر گوشه دل افتادست

مرا به کوی تو تا رخت در گل افتادست

بجای برگ گل آینه در گل افتادست

صبا به یاد تو از باغ گلفشان می‌رفت

کلاه گوشه خورشید در گل افتادست

ز دست یاری چشم کرشمه پردازش

هزار دشمن و يك دوست مشکل افتادست

به دوستی تو خصمند عالمی با من

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 201

شفای از تو تمنای زخم دیگر داشت

رسید حشر و همان نیم بسمل افتادست

(شفای اصفهانی)

عقل و نبوت در هدایت انسان‌ها

داستان هدایت انسان هم که به وسیله عقل و فطرت و نبوت و امامت و کتاب انجام می‌گیرد از اعظم عجایب است. هیچ مدرسه‌ای به اندازه اسلام از طریق قرآن مجید و روایات در جهت تعریف عقل و عظمت و ارزش این گوهر والا، داد سخن نداده؛ ارزش انسان در پیشگاه حق و در حریم منطق به قدر استفاده او از عقل است. عقل واسطه دریافت حقایق و در صورت به کار گرفتنش علی رغم هوای نفس، ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است.

البته این معنا در طول تاریخ ثابت شده که اگر عقل از نبوت و کتاب و امامت و هدایت و عنایت و رحمت حق كم نگیرد قدرت فراهم آوردن تمام سعادت را برای انسان ندارد، این است که بین انسان‌هایی که از طریق عقل با هدایت حق مرتبطند و آنان که به عقل تنها تکیه زده‌اند فرق بسیار و تفاوت عظیم است.

مدرسه‌هایی که به عقل اکتفا کرده‌اند هرگز نتوانسته‌اند يك نمونه از مرد و زنی که در دامن نبوت و ولایت تربیت شده‌اند تحویل تاریخ انسان و انسانیت دهند.

این مسئله به تجربه ثابت شده که عقل بی نبوت همیشه اسیر هوا و هوس و غرایز و امیال حیوانی بوده و جز نوری ضعیف آنهم در بعضی از مواقع از خود بروز و ظهور نداده. اگر عقل همراه با نبوت می‌زیست از تبعیضاتی که همیشه در تاریخ بشر بوده خبری نبود.

مسئله قوی و ضعیف، حاکم و محکوم، مستکبر و مستضعف، استعمارگر و استعمار زده، آزاد و بنده، همه و همه معلول تنها ماندن انسان از نبوت و امامت

رهبران معصوم است.

قرآن مجید را دقت کنید و به آیات کریمه‌اش فکر کنید، اگر دستورهایش حاکم بر حیات انسان بود، چیزی جز عدالت و حقیقت و مهر و رأفت در کره زمین دیده می‌شد؟!

جهان همیشه پر از فساد و افساد، فسق و فجور، ظلم و جور، خیانت و جنایت و همه گونه تبعیضات ظالمانه بوده و این به علت نبود عقل و فکر و اندیشه و وجدان و فطرت در بشر نبوده، بلکه علت این همه بیداد، جدا نگاه داشتن عقل از نبوت و هدایت و وحی و امامت بوده است.

آری، عقل وقتی مهجور باشد جز این همه مصیبت بیداد و بیدادگری از جوامع انسانی توقع نمی‌رود.

شعاع حکومت و نورانیت عقل، محدود به کشف حقایق مادی و قسمتی بسیار ناچیز از علوم معنوی است، این اندازه نورانیت در بپا کردن خیمه سعادت همه جانبه و خیر دنیا و آخرت در همه شؤون کافی نیست، این مقدار از روشنایی قدرت تأمین امنیت همه جانبه در زندگی بشر را ندارد؛ نیاز انسان را به مسئله وحی در تمام جوانب حیات به وضوح می‌توان دید و این واقعیتی است که مجامع علمی جهانی کم و بیش در مرز اقرار و اعتراف نسبت به آن قرار گرفته‌اند و دیری نخواهد پائید که تمام جهان دست نیاز به پیشگاه وحی دراز خواهد کرد و به حریم نبوت پناه خواهد برد.

در هر صورت مکتب سعادت بخش اسلام، بخشی عظیم از آیات قرآن و روایات را به معرفی عقل و عظمت آن اختصاص داده و با همه ارزشی که برای این عنصر معنوی قائل است آن را بی نیاز از ارتباط با عقل کل یعنی صاحب عالم و آدم نمی‌داند.

اسلام، خیر دنیا و آخرت انسان را محصول ارتباط او با عقل و فطرت و وجدان و

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 203

قرآن و نبوت و امامت می‌داند و این همه را هرگز جدای از هم ندانسته بلکه این مجموعه را دلیل و راهنمای راه انسان به سوی سعادت همه جانبه معرفی نموده است.

عقل همراه با علوم مادی و معنوی قابلیت عجیبی برای رشد و کمال و رساندن انسان به خیر دنیا و آخرت دارد، هدایت عقل منهای نبوت هدایتی ناقص است و به هیچ عنوان تأمین کننده تمام نیازهای بشر نیست.

عقل و نبوت دو حجت بزرگ الهی و دو چراغ فروزان در راه زندگی است که اگر انسان در پرتو این دو نور پرفروغ حرکت کند به تمام واقعیتهای و حقایقی که در عرصه حیات محتاج به آن است خواهد رسید.

انسان، با قدرت عقل به درک واقعیتهای و حقایق می‌رسد و شیرینی و استحکام حکمت و استدلال را می‌یابد و با کمک این نیروی پر قدرت الهی به برنامه‌های خداوندی و به تمام حقایق آسمانی تسلیم می‌شود و از وجود وی منبعی عظیم برای عبادت رب و خدمت به خلق ساخته شده و به پیمودن راه سعادت و سلامت موفق می‌گردد.

عشق و محبتی که انبیا و اولیا، امامان و عرفا از آن دم می‌زنند و آن را محور واقعیتهای می‌دانند، محصول پیوستن عقل به نبوت انبیا و وحدت عقل و وحی است.

آری، اگر عقل با کمک علم و وحی به کار گرفته شود و عالمیان عالم متدین شوند جهان زندگی و عرصه گاه حیات، نمونه‌ای از بهشت عنبر سرشت آخرت خواهد شد و همگان در همه جهات و شؤون فردی و خانوادگی و اجتماعی به حقوق خود قانع گشته، از تجاوز به حق دیگران اگر چه کمتر از ذره باشد خودداری خواهند کرد.

اگر علم و دین در مسیر عقل قرار نگیرند، این عنصر گران بها و مایه سعادت از رشد و کمال مناسب برخوردار نخواهد شد و اگر به عمل تنها آراسته شود و جدای از دین

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 204

و ایمان به خدا و روز جزا بماند همانند پرنده‌ای است که از يك بال محروم باشد، در آن صورت دنیایش آباد و آخرتش به تمام معنی خراب خواهد بود.

ایمان به خداوند و توجه به روز قیامت که محور بعثت و نبوت انبیای الهی بود، باعث رشد عقل و شکوفایی تمام استعدادهای انسانی و حافظ انسان از شرور و مفساد خائمانسوز است.

عقل به علاوه ایمان، زمینه ساز بیداری وجدان و منبع تولید عشق و محبت نسبت به حقایق و محرک انسان به سوی فضایل و حسنات الهی است.

تجربه حیات بشری ثابت کرده که: علم، قدرت ظهور دادن این همه آثار معنوی و برکات باطنی را ندارد، آنچه باعث ظهور این همه حقایق است ایمان است و بس.

مؤمن محسن است، مؤمن صابر و متوکل است، مؤمن متقی و پرهیزکار است، مؤمن منبع خیر و برکت است، مؤمن مولّد خیر و فضیلت است، مؤمن پاک و پاکیزه است، مؤمن بصیر و بیناست، مؤمن عارف و عاشق است، مؤمن ...

آری، وقتی به وسیله وحی و نور نبوّت، شعاع ایمان بر قلب بتابد، میل دل به تمام حسنات میلی شدید می شود و جاذبه الهی انسان را مجذوب تمام حقایق می نماید.

شاه قاسم انوار که از عرفای بزرگ است می گوید:

مخزن اسرار ربّانی دل است	محرم انوار روحانی دل است
خانه دل معدن صدق و صفاست	مظهر انوار ذات کبریاست
دل چه باشد کاشف اطوار روح	دل چه باشد قابل امطار روح
زهد و تقوا قرین و خوف و رجا	اعتبار و صدق و اخلاص و صفا
توبه و توحید و ایمان و یقین	هم ثبات و هم ورع در راه دین
حسن عهد و رغبت و صدق و صفا	عشق و قبض و بسط و تسلیم و رضا
فقر و تفویض و توکل نور فکر	نور عقل و نور خشیت نور ذکر

تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه، ج 1، ص: 205

جملگی اوصاف دل گردد تو را	گر کنی پاکش ز شرک ما سوا
ای اسیر درد بی درمان دلت	غرقه دریای بی پایان دلت

دیو را بیرون کن از ایوان دل

مدّتی مردانه شو دربان دل

(شاه قاسم انوار)

مقام وصل و هجر

عقل اگر در عرصه حیات و شؤون زندگی از نبوّت کمک نگیرد،

اوّل: به دریافت حقایق معنوی موفق نشود.

دوم: اسیر شهوات و هوا شده، محجوب از تماشای واقعیت‌ها می‌شود.

اثبات این معنی به هیچ عنوان نیاز به استدلال و حکمت ندارد، زندگی انسان در ادوار مختلفه نشانگر این حقیقت است.

عقل همراه با نبوّت و ولایت به فرموده عرفای بزرگ مقام وصل است و خرد و عقل منهای رسالت انبیا مقام هجر و فراق می‌باشد.

مقام وصل مقام آراستگی به حقایق و صفات الهیه و حسنات اخلاقیّه و مقام هجر و فراق مقام اوصاف رذیله و حالات شیطانی است.

خواجه شیراز می‌گوید:

ز باغ وصل تو دارد ریاض رضوان آب

ز تاب هجر تو دارد شرار دوزخ تاب

(حافظ شیرازی)

عارف بزرگوار، محمد بن محمد دارابی در شرح این بیت حافظ می‌گوید:

«بدان که: وصل عبارت از معرفت حقیقی و متخلّق به اخلاق الله شدن است و هجر عبارت از اوصاف ذمیمه و اخلاق ناپسند است و بنابر تجسّم اعمال که آیات و احادیث دلالت بر آن دارد معنی بیت ظاهر است، مثل کریمه:

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 206

يَوْمَ يَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا» «1»

روزی که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده و آنچه را از کار زشت مرتکب شده حاضر شده می یابد.
و آیه:

فَالْيَوْمَ لَا تَظْلُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» «2»

در این روز به هیچ کس ذره ای ستم نمی شود و جز آنچه را انجام می دادید پاداش داده نمی شوید.
و حدیث:

الَّذِي يَشْرَبُ فِي آيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي جَوْفِهِ نَارُ جَهَنَّمَ» «3»

آن کس که در ظروف طلا و نقره چیز می نوشد، جز این نیست که آتش دوزخ در شکمش صدا می کند.
و روایت:

الظُّلُمُ ظُلُمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» «4»

ظلم، تاریکیهای روز قیامت است.

و حدیث:

أَرْضُ الْجَنَّةِ قِيَعَانٌ، وَ غِرَاسُهَا سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» «5»

(2) - یس (36): 54.

(3) - مدارك الأحكام: 379 / 2؛ مصباح الفقيه: 648 / 1؛ جامع المدارك: 228 / 1؛ بحار الأنوار: 219 / 7، باب 8.

(4) - مستدرک الوسائل: 99 / 12، باب 77، حدیث 13628؛ عوالی الآلی: 149 / 1، حدیث 99.

(5) - عوالی الآلی: 8 / 4، حدیث 10.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 207

زمین بهشت کویر و بی گیاه است و نهال های آن ذکر سبحان ربی العظیم و بحمد است.

اعمال نیک و اعمال بد

شیخ بهایی، جامع علوم ظاهر و باطن در «شرح اربعین حدیث» از ارباب قلوب و مکاشفه نقل فرموده که:

«حیات و عقارب در برزخ عبارت از افعال ذمیمه و اخلاق قبیحه دنیویّه است و بهشت و رضوان و حور و قصور عبارت از اعمال صالحه و اعتقادات حقّه در این نشأه است که در آخرت به صورت نعمت و نعمت ظاهر می شود، چون حقیقت واحده به صور مختلفه به حسب اختلاف مواطن متغایره، ظاهر می گردد.» «1» آنچه در سطور قبل به نگارش رفت گوشه ای از معانی بلند جملات زیبای دعا است که از قلب عرشی حضرت سجّاد علیه السلام ظهور کرده:

«ثُمَّ سَلِّكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِزَادَتِهِ وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ، لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَهُمْ إِلَيْهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّمًا إِلَى مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ»

البته این حقیقت منافاتی با مسئله اختیار انسان ندارد، اختیار در رابطه با فعل انسان است، قدرتی نیست که بتواند به وسیله آن تغییری در واقعیّت ها ایجاد کند، وجود مقدّس او اراده فرموده بسیاری از موجودات، بدون داشتن اختیار در مسیر مربوط به خود حرکت کنند و عده ای دیگر همراه با اختیار؛ و هیچ کدام از این دو نوع قدرت، ایجاد تغییر در اراده ازی و ابدی او ندارند.

در هر صورت تمام اجزای هستی با عشق به او به سوی او در حرکتند، گروهی با

(1) - شرح اربعین حدیث، شیخ بهایی: 624-625 در ذیل حدیث 39.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 208

هدایت تکوینی، جمعی با هدایت غریزی و طبیعی و عده‌ای با کمک عقل و فطرت و وجدان و نبوت و این همه انعکاسی از اراده و مشیت و عشق و محبت او به موجودات هستی و عناصر آفرینش است.

جانا همه عالم را بازار تو می بینم	مرد و زن و خاص و عام در کار تو می بینم
عقل همه چالاکان حیران تو می یابم	جان همه مشتاقان ایثار تو می بینم
با هر که سخن گویم زو می شنوم سرت	هر جا که روم آن جا آثار تو می بینم
در حلقه مجلس‌ها اسرار تو می خوانند	در جمله دفترها اذکار تو می بینم
هر تن که سری دارد در پای تو افتادست	هر جان که دلی دارد بیمار تو می بینم

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 209

[«5» وَجَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوتاً مَعْلُوماً مَقْسُوماً مِنْ رِزْقِهِ لَا يَنْقُصُ مِنْ زَادِهِ نَاقِصٌ وَ لَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ]

از رزق و روزیش، برای هر يك از جان داران، خوراکی معلوم و قسمت شده قرار داد. سهم کسی را که فراوان داده، احدی نمی‌تواند بکاهد و نصیب کسی از آنان را که کاسته، هیچ کس نمی‌تواند بیفزاید.

حقیقت رزق و روزی

در مسئله رزق و روزی حیوانات جای بحث نیست، چرا که آنها از دایره تکالیف شرعیه بیرونند، اما در ارتباط با انسان که مکلف به تکالیف الهیه است و در برابر حلال و حرام حضرت حق مسؤول است و وظیفه دارد به توسط فعالیت مشروع،

آنچه برای او حلال و طیب مقرر شده به دست آورد و از حرامی که اصلاً روزی او نشده پرهیزد، جای بحث مفصل و مشروعی است.

بر اساس آیات صریح قرآن، پذیرش سلطه ستمکاران و طاغوت و طاغوتیان حرام است و قبول کننده ظلم و ستم، شریک ظالم و خائن می باشد.

خداوند بزرگ برای همه انسان ها در سفره طبیعت حق قرار داده:

حقّ خوراك، حقّ مسكن، حقّ پوشاك و حقّ هر بهره مشروعی که انسان نیازمند به آن است؛ به هیچ عنوان معنا ندارد گروهی به عنوان حاکم بر دیگران از تمام مواهب طبیعی به هر صورت که بخواهند استفاده کنند و استفاده ایشان به قیمت

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 210

محرومیت اکثریت مردم جهان باشد، این مردمند که وظیفه واجب دارند بر ستمکاران نابکار و خائنان پلید و حاکمان زورگو در شرق و غرب عالم بتازند و آنان را سر جای خود بنشانند، تا سفره گسترده روزی از چنگ آنان درآید و همگان در سایه جهاد مثبت و فعالیت مشروع بتوانند از آن استفاده کنند.

اگر کسی به وضع مستکبران و زورگویان و محرومیت مستضعفان و اکثریت مردم جهان بنگرد و بگوید خدا این طور خواسته، بدون شكّ برخلاف صریح قرآن و عقل و منطق و حکمت و برهان نظر داده و به حضرت حق تهمت زده و قضاوتی شیطانی و نابجا از خود بروز داده است.

وسعت و تنگی رزق مسئله دیگری است و حکومت جبّاران و طاغیان و بهره آزاد آنان از سفره طبیعت، مسئله دیگر.

حکومت سلطه گران و ستم پیشگان و اسراف کاری آنان در امور مادی، دردی است که باید با هجوم محرومان جهان بر آنان، علاج شود.

این سگان هار و گرگان دهان باز، باید از سر این سفره کنار زده شوند و جهان و جهانیان از شرّ آنان راحت شوند، تا آنان که در محرومیت جان می سپارند به حقوق حقّه خود برسند.

وسعت رزق از جانب حقّ برای هر کس از طریق عنایت و لطف و فضل مقرر گردد و از حلال خالص معین می شود، آنهم نه برای این که دارنده وسعت به مال اندوزی و جمع آوری و تکاثر پردازد.

تنگی رزق نه به معنای محرومیت کسی است که دچار محدودیت است و بر اوست که برای علاج تنگی روزی دست پیش دیگران دراز کند و شخصیت عالی انسانی خویش را با مالی که دست دیگران است معامله نماید، بلکه وسعت و کاستی بر اساس مصلحت جهانیان است و برای هر دو طرف جنبه امتحان و آزمایش دارد و اگر این گونه نباشد چرخ حیات و کارگاه زندگی آن طوری که باید،

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 211

نخواهد گشت.

آن کس که دارای وسعت می شود، باید اضافه درآمد خود را در راه نیازهای جامعه مصرف کند و از این که وسعت در رزق، سبب مستی و بی خبری او شود پرهیزد و آن که دارای تنگی رزق است باید قناعت پیشه کند و برای رفع محدودیت از دست زدن به گناه و معصیت خودداری نماید که وسعت و تنگی برای انسان همیشگی نیست، بلکه هر کدام را دوره و زمانی است که آن دوره و زمان، کلاس امتحان حقّ و محض مصلحت حیات انسان است و به قول قرآن مجید: مال و اموال و زر و زیور دنیا و ملک و حکومت يك جا مستقرّ نیست، بلکه در حال گردش و در عرصه دست به دست شدن است. «1» بنابراین وسعت و گشایشی که برای مستکبران و زورگویان و طاغوتیان است، وسعت و گشایشی است که از طریق ظلم و زور و جبر و عنف و جنایت و خیانت و ستم و ستمکاری و خوردن خون مظلومان و غارت حقّ محرومان به دست آمده و ربطی به حضرت حقّ ندارد که حقّ تعالی فراهم آوردن چنین وسعتی را حرام می داند و در روز قیامت و در دادگاه عدل تا آخرین درهم و دینار این گونه ثروت و مال را به حساب ستمکاران خواهد گذاشت، آنهم حساب سختی که دنبال آن عذاب و شکنجه ابدی است. و محرومیت محرومان جهان که در ثروتمندترین سرزمین ها زندگی می کنند و زیر پا و کنار دست آنان، معادنی سرشار از عناصر قیمتی و طلا و نفت است نیز به حساب حضرت حقّ نیست که خداوند چنین محرومیت های عارضی را که محصول حکومت قلدان و سکوت محرومان است، رضایت ندارد.

(1) - اشاره است به آیه «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»؛ «و برای شما در زمین، قرارگاهی [برای زندگی] و تا مدتی معین، وسیله بهره‌وری اندکی خواهد بود.» بقره (2): 36.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 212

رزق و روزی در قرآن مجید

در زمینه وسعت و تنگی رزق لازم است به قرآن مجید و روایات و اخبار مراجعه کرد، تا حقیقت مطلب آن چنان که باید روشن شود.

آیات قرآن مجید را در باب اصل روزی و حلال و حرام مالی و وسعت و تنگی رزق و این که همه این برنامه‌ها، امتحان الهی برای رشد و تکامل انسان و شکوفایی استعدادهای اوست و انسان نباید در برابر ثروت مست کند و در تنگی معیشت پست شود، می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد:

رزاقیت خداوند

1- آیاتی که رزق و روزی را به طور مطلق مستند به حضرت حق می‌داند و از آن آیات استفاده می‌شود که آنچه از جانب او مقرر است صحیح و خیر و به دور از حرام و شر است، چرا که حضرت او منبع فضل و رحمت و عنایت و مرحمت و لطف و کرامت و جود و سخا و عطا و بخشش و قدرت جناب او بی‌نهایت در بی‌نهایت است و جز خیر و خوبی و درستی و سلامت برای احدی نخواسته و نمی‌خواهد؛ و از آن جا که سلامت زندگی مردم بستگی به رعایت اوامر و نواهی او دارد و مهم‌ترین عامل حرکت آدمی به سوی عبادت و تقوا، روزی پاک و حلال است، معنا ندارد خداوند عزیز از طرفی از انسان برنامه پاک و رعایت حقوق بخواند و از طرف دیگر روزی انسان را از راه حرام قرار دهد که در کار حکیم و عالم و عادل تناقض وجود ندارد:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ «1»

(1) - بقره (2): 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 213

آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ «1»

هم آنان که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ «2»

همانان که وقتی یاد خدا شود، دل‌هایشان می‌هراسد و بر آنچه [از بلا و حادثه] به آنان می‌رسد، شکیبایی دارند و برپا دارندگان نمازند و از آنچه روزی آنان نمودیم، انفاق می‌کنند.

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ «3»

اینان به علت صبری که [بر ایمان و عمل به قرآن] کردند و بدی [مردم] را با نیکی و خوبی خود دفع می‌کنند و از آنچه به آنان روزی کرده‌ایم، انفاق می‌نمایند، دوبار پاداششان می‌دهند.

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ «4»

[ملازم بستر استراحت و خواب نیستند، بلکه] پهلوهایشان از خوابگاه‌هایشان دور می‌شود در حالی که همواره پروردگارشان را به علت

(1) - انفال (8): 3.

(2) - حج (22): 35.

(3) - قصص (28): 54.

(4) - سجده (32): 16.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 214

بیم [از عذاب] و امید [به رحمت و پاداش] می‌خوانند و از آنچه آنان را روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.

در این آیات به خصال و اوصاف مردان راه حق و عارفان عاشق اشاره می‌کند که اینان با غیب عالم، در ارتباطند و پیا دارنده نمازند و چون یاد خدا شود قلبشان از عظمت حق مملو از ترس و خشیت می‌شود، بر مصایب و طوفان‌ها برای حفظ دین خود صبر می‌ورند، بدی را به خوبی برطرف می‌نمایند، به وقت نیمه شب و سحر از بستر خوش و رختخواب

ناز سربرداشته به عرصه گاه عبادت و مناجات قدم می‌نهند؛ و در پایان هر پنج آیه می‌فرماید: از آنچه که به این بندگان صالح و عباد شایسته روزی کرده‌ایم، در راه خیر و صلاح مردم و پیشبرد اهداف حق و رفع نیاز نیازمندان و جبران درد دردمندان انفاق می‌کنند.

آری، اصل رزق و روزی در ارتباط با عنایت و حکمت خداست و آنچه ریشه در اسما و صفات او دارد صحیح و پاک و اصیل و عین نور است و این معنا از جمله **وَمَا رَزَقْنَاهُمْ** استفاده می‌شود.

با توجه به آیات یاد شده، احدی را نمی‌رسد که تصور کند خداوند را غیر از روزی پاک، رزق دیگری هست که از حرام باشد که این مسئله تهمت شیطانی به حریم پاک حضرت حق است، حرمی که از هر عیب و نقصی منزّه و جز کمال و درستی و عدل و صدق و رحمت و کرم و خلاصه کمالات بی نهایت در بی نهایت، در آن پیشگاه با عظمت، چیزی یافت نمی‌شود.

طیب بودن رزق الهی

2- آیاتی که رزق الهی را به طور صریح حلال طیب دانسته و پیشگاه مقدّس کارگردان هستی را از عیب روزی کردن حرام، مبرا نموده است:

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 215

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ «1»

ای مردم! از آنچه [از انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ «2»

و از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خدا روزی شما فرموده، بخورید؛ و از خدایی که به او ایمان دارید، پروا کنید.

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «3»

آنچه از غنیمت [در میدان جنگ] گرفته‌اید، حلال و پاکیزه بخورید و از خدا پروا کنید؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُعْبُدُونَهُ «4»

از نعمت هایی که خدا روزی شما کرده است، حلال و پاکیزه بخورید و نعمت خدا را سپاس گزارید، اگر تنها خدا را می پرستید.

در آیات بالا به وجوب شرعی توجه به اکل حلال طیب و حرمت خوردن حرام اشاره رفته و هشدار می دهد که در برابر حرام مالی تقوا پیشه کنید و چون به مصرف حلال طیب موفق شدید، شکر نعمت های الهی را به جای آورید.

از جملات **مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ** و **وَمِمَّا غَنِمْتُمْ** به طور صریح استفاده می شود

(1) - بقره (2): 168.

(2) - مائده (5): 88.

(3) - انفال (8): 69.

(4) - نحل (16): 114.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 216

که آنچه را حضرت حق و جناب محبوب روزی فرموده حلال طیب است و وجود مقدس او راه حرام را به روی بندگان باز نکرده است، این مردم هستند که حدود تقوا را می شکنند و قدم به جای قدم خطرناک شیطان و طاغوت می گذارند و فردای قیامت را که ظرف سعادت ابدی و خیر همیشگی است و جای همنشینی با انبیا و اولیاست با این چند روزه زودگذر و فانی معامله می کنند!!

سعدی شیرازی ابنای روزگار را چنین نصیحت می کند:

به سرچشمه ای بر، به سنگی نوشت

شنیدم که جمشید فرخ سرشت

برفتند چون چشم بر هم زدند

بر این چشمه چون ما بسی دم زدند

سریر سلیمان علیه السلام؟	نه بر باد رفتی سحرگاه و شام
خنک آن که با دانش و داد رفت	در آخر ندیدی که بر باد رفت
به تسبیح و سجاده و دلق نیست	طریقت بجز خدمت خلق نیست
که اصلی ندارد دم بی قدم	قدم باید اندر طریقت نه دم
که ایمن تر از مُلک درویش نیست	مگو جاهی از سلطنت بیش نیست
چنان خوش بخسبد که سلطان شام	گدا را چو حاصل شود نان شام

(سعدی شیرازی)

وسعت و تنگی رزق

3- آیاتی که وسعت معیشت و تنگی رزق را تنها و تنها در جهت مصلحت حیات ذکر می کند و هشدار می دهد که به وسعت زندگی دل خوش نکنید و از ضیق معیشت ظاهری سر به زانوی غم مگذارید که این هر دو امری عارضی و زود گذر و از دست رفتنی است:

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 217

الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ» «1»

خدا روزی را برای هر کس که بخواهد، وسعت می دهد و برای هر کس که بخواهد، تنگ می گیرد. و [آنان که از حیات جاوید و پرنعمت آخرت بی خبرند] به زندگی زودگذر دنیا شادمان شدند، در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت جز متاعی اندک و ناچیز نیست.

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا «2»

یقیناً پروردگارت رزق را برای هر که بخواهد وسعت می دهد و [برای هر که بخواهد] تنگ می گیرد؛ زیرا او به [مصلحت] بندگان آگاه و بیناست.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «3»

خدا روزی را برای هر کس از بندگان که بخواهد وسعت می دهد و یا تنگ می گیرد؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «4»

آیا ندانسته اند که خدا رزق و روزی را برای هر که بخواهد فراخ و گشاده قرار می دهد و [برای هر که بخواهد] تنگ می گیرد؟ یقیناً در این [برنامه] نشانه هایی است برای مردمی که ایمان دارند.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ «5»

(1) - رعد (13): 26.

(2) - اسراء (17): 30.

(3) - عنكبوت (29): 62.

(4) - روم (30): 37.

(5) - سبأ (34): 39.

بگو: یقیناً پروردگارم روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد وسعت می‌دهد و یا تنگ می‌گیرد و هرچه را انفاق می‌کنید [چه کم و چه زیاد] خدا عوضی را جایگزین آن می‌کند؛ و او بهترین روزی دهندگان است.

آری، گشایش رزق امتحان الهی است و تنگی رزق هم امتحان و هر دو نوع از امتحان هم به مصلحت عباد و بندگان است، تا چه کسی در عرصه وسعت رزق از امتحان حق که خرج مال در راه رضای اوست برآید و چه کسی در تنگی معیشت برای حفظ ایمان و شرف خود تا به پایان رسیدن آن وضع، صبر و استقامت پیشه کند.

وسعت روزی در چهار چوب حلال و مشروع آنهم با رعایت تمام قوانین الهی و فرامین حق مستند به خداست و این وسعت از جانب محبوب دارای حدّ و اندازه و مرز و بوم معین است و دارندگان این نوع وسعت مکلفند از گشایش زندگی به نفع محرومان و در جهت تداوم اسلام استفاده کنند که روی هم انباشته کردن ثروت گر چه از حلال باشد امری نامشروع و برنامه‌ای ضدّ خدا و در جهت نابودی سعادت دنیا و آخرت است. و نیز ضیق معیشت به این معنا که هر چه انسان کوشش و فعالیت می‌کند آن طور که می‌خواهد نمی‌شود و یا بر اثر حادثه‌ای از حوادث طبیعی و اجتماعی، مال مشروع را از دست می‌دهد و دچار تنگی در زندگی می‌گردد مستند به خداست، نه ضیق معیشتی که بر اثر اسراف و تبذیر و ندانم کاری و گناه و معصیت به سر انسان آمده که در ضیق معیشت واقعی جای صبر و استقامت و حوصله و بردباری و حفظ ایمان و اخلاق از دست شیاطین است، تا زمانی که به فرموده قرآن از پس عُسر نوبت یُسّر و بعد از مشکل نوبت آسانی برسد. «1»

(1) - اشاره است به آیه «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا»؛ «خدا به زودی پس از سختی و تنگنا، فراخی و گشایش قرار می‌دهد.» طلاق (65): 7.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 219

انسانی که بینای حقیقت است بدون شک، وسعت و تنگی روزی را به چیزی نمی‌شمارد، آنچه برای او مهم است ادای تکلیف و وظیفه است، در وسعت رزق خود را مکلف به خرج مال در راه رضای دوست می‌داند و در تنگی معیشت برای حفظ اعتبار خود در پیشگاه حضرت محبوب صبر و استقامت پیشه می‌کند که عاشقان وصال حضرتش مسلکی جز این نمی‌دانند و راهی جز این ندارند.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «1»

کلیدهای آسمانها و زمین فقط در سیطره مالکیت اوست. رزق و روزی را برای هر کس که بخواهد وسعت می‌دهد و یا تنگ می‌گیرد. یقیناً او به همه چیز داناست.

قرآن مجید در بعضی از آیات تنگی رزق را نسبت به بندگان، عامل پاك ماندن آنان از گناه و معصیت و خرابی دنیا و آخرت و بهم خوردن سعادت دارین می‌داند و در حقیقت تنگی رزق را علت نجات و مأمّن انسان و رساننده آدمی به مقام با عظمت قرب به حساب آورده است:

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ «2»

و اگر خدا روزی را بر بندگان وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند، ولی آنچه را بخواهد به اندازه نازل می‌کند؛ یقیناً او به بندگان آگاه و بیناست.

در هر صورت بسط رزق برای همه کس علامت محبت و لطف حق نیست و ضیق رزق هم برای همه کس نشانه مطرود بودن او از پیشگاه محبوب نیست.

(1) - شوری (42): 12.

(2) - شوری (42): 27.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 220

مال و ثروت برای آنان که اخلاق ابولهبی و قارونی و ابوسفیانی دارند علت هلاکت و شقاوت ابدی و فقر و تنگ دستی برای آنان که اخلاق سلمانی و ابوذر و مقدادی و میثمی و کمیلی و بلالی دارند عامل حرکت معنوی و شکوفایی صبر و استقامت در راه خدا و علت فراهم آمدن سعادت و سلامت ابدی است.

قرآن مجید این کتاب علم و هدایت و حکمت و فضیلت، درباره آنان که از وسعت رزق در راه ارضای شهوات و فساد و افساد و لذت‌های زودگذر سوء استفاده می‌کنند و نسبت به خرج مال در راهی که خداوند مقرر فرموده بخل می‌ورزند، می‌فرماید:

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» «1»

و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می‌ورزند، گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است، بلکه آن بخل به زیانشان خواهد بود. به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می‌شود. و میراث آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست و خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

و درباره آنان که ثروت و مال و وسعت روزی را در راه خدا و رفع حوائج محرومان و مسیر بندگی و اطاعت و خدمت به عباد حق خرج می‌کنند می‌فرماید:

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» «2»

اما کسی که [ثروتش را در راه خدا] انفاق کرد و پرهیزکاری پیشه ساخت *

(1) - آل عمران (3): 180.

(2) - لیل (92): 5- 7

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 221

و وعده نیکوتر را [که وعده خدا نسبت به پاداش انفاق و پرهیزکاری است] باور کرد؛* پس به زودی او را برای راه آسانی [که انجام همه اعمال نیک به توفیق خداست] آماده می‌کنیم.

اگر با ثروت و مال، چه ثروتی که تحت عنوان انفال است مانند معادن، دریاها، جنگل‌ها که مالکیت خاص ندارد و همه ملّت در بهره‌وری از آن منابع مساویند و چه مالی که از طریق کسب مشروع و نتیجه زحمت و تلاش انسان به دست می‌آید معامله اسلامی شود، یعنی برابر با نقشه‌های صحیح قرآنی و فرامین الهی و دستورهای انبیا و ائمه علیهم السلام عمل شود، بقای جامعه همراه با سعادت و سلامت و خیر دنیا و آخرت و تأمین حقوق همه جانبه تمام افراد ملّت اعم از معنوی و مادی تضمین می‌گردد و اگر با انفال و ثروتی که از طریق کسب و کار به دست می‌آید برخورد سفيهانه شود و برابر با امیال و غرایز و شهوات آزاد معامله گردد، جامعه را بقای نخواهد ماند و فساد و افساد و سلب حقوق اکثریت و

حاکمیت عده‌ای معدود و زورگو و ستم پیشه و شهوت‌ران و آلوده به سر ملت سایه خواهد انداخت و ظلم و بیداد همچون تیشه‌ای ریشه جامعه را خواهد زد.

جامعه باید با کمک حکومت صالح از افتادن ثروت‌های عمومی و خصوصی به دست سفیهان و ناهلان جلوگیری کند و چنانچه آن چنان طبقه‌ای بر ملت حاکم است، با قیام الهی خود بر آنان بتازد و آنچه از انفال و ثروت‌های باد آورده را که به قیمت فقیر شدن اکثریت، به جیب آنان ریخته شده از کف آنان خارج سازد، تا در سایه آن قیام و مبارزه غارت رفتگان، به حقوق مادی و معنوی خود برسند.

در این زمینه به آیه شریفه و روایت ذیل توجه نمایید:

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 222

وَ اكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا «1»

و اموالتان را که خدا مایه قوام و برپایی [زندگی] شما گردانیده به سبک مغزان ندهید، ولی آنان را از درآمد آن بخورانید و لباس بپوشانید و با آنان به صورتی شایسته و پسندیده سخن گوید.

إِنَّ بَقَاءَ الْإِسْلَامِ وَبَقَاءَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ، وَإِنَّ مِنْ فَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَفَنَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ لَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ. «2»

از موجبات دوام فرهنگ مسلمانان و اسلام، قرار داشتن مال در دست کسانی است که حقوق آن را بدانند و با آن به احسان و کار خیر برخیزند و از موجبات فناء مسلمانان و اسلام این است که ثروت در دست آنانی قرار گیرد که نسبت به حقوق آن جاهل باشند و با آن به کار خیر و انجام برنامه‌های نیک برخیزند.

امام سجاد علیه السلام در یکی از دعا‌های خود به پیشگاه حضرت حق عرضه می‌دارد:

نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ، وَمِنْ فَقْدَانِ الْكَفَافِ، وَ مِنْ مَعِيشَةٍ فِي شِدَّةٍ. «3» الهی به وقت داشتن مال، از افتادن در چاه هولناک اسراف به تو پناه می‌برم و از نداشتن مال در حدی که زندگی و معیشت را اداره

(1) - نساء (4): 5.

(2) - مستدرک الوسائل: 339 / 12، باب 1، حدیث 14225؛ وسائل الشیعة: 285 / 16، باب 1، حدیث 21557.

(3) - صحیفه سجاده: دعای 8.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 223

کند به حضرت تو التجا می کنم.

امتحان الهی وسعت و ضیق رزق

4- آیاتی که رزق و روزی را چه در جهت وسعتش و چه در زمینه تنگی و ضیقش امتحان الهی می داند و این انسان مسؤول و مکلف است که باید در این امتحان و آزمایش قرار گیرد تا استعدادهای الهی و انسانی با کمک این امتحان شکوفا شود.

اگر در ثروت است با بذل و بخشش و انفاق و صدقه به مقام جود و سخا و مهر و محبت و نوع دوستی و تواضع در برابر سایر انسانها و حالات عالی معنوی برسد و اگر در فقر و فاقه و تنگدستی است به مقام صبر و استقامت و حوصله و حلم و ایستادگی در برابر طوفانها و سختیها و حفظ شرف و کرامت انسانی و نشان دادن عظمت روحی و فضیلت و حمیت نفسی نایل گردد.

مال و ثروت یا آزمایش بزرگ الهی

در زمینه این که مال و ثروت دنیا محض امتحان و آزمایش بندگان است مضمون بسیار عالی آیات 17 تا 33 سوره مبارکه ن و القلم «1» به نحو فوق العاده قابل توجه

(1) - «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ * وَلَا يَسْتُنُّونَ * فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ * فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ * فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ * أَنِ اغْدُوا عَلَى حَزْنِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَاَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ * أَن

لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ * وَعَدُوا عَلَى حَزْبٍ قَادِرِينَ * فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ * قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ * قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ * عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ * كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ *» بی تردید ما آنان را [که در مکه بودند] آزمودیم همان گونه که صاحبان آن باغ را [در منطقه یمن] آزمودیم، هنگامی که سوگند خوردند که صبحگاهان حتماً میوه‌های باغ را بچینند،* و چیزی از آن را [برای تهیستان و نیازمندان] استشنا نکردند.* پس در حالی که صاحبان باغ در خواب بودند، بلایی فراگیر از سوی پروردگارت آن باغ را فرا گرفت.* پس [آن باغ] به صورت شیئی تاریک درآمد [و جز خاکستر چیزی در آن دیده نمی شد!]* و هنگام صبح یکدیگر را آواز دادند،* که اگر قصد چیدن میوه دارید بامدادان به سوی کشتزار و باغتان حرکت کنید؛* پس به راه افتادند در حالی که آهسته به هم می گفتند:* امروز نباید نیازمندی در این باغ بر شما وارد شود،* و بامدادان به قصد این که تهیستان را محروم گذارند به سوی باغ روان شدند.* پس چون [به باغ رسیدند و آن را ناپدید دیدند، گفتند: یقیناً ما گمراه بوده ایم] که چنان تصمیم خلاف حقی درباره مستمندان و تهیستان گرفتیم.]* بلکه ما [از لطف خدا هم] محرومیم.* عاقل تر نشان گفت: آیا به شما نگفتم که چرا خدا را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] یاد نمی کنید [و چرا او را از انتقام گرفتن درمانده می دانید؟!]* گفتند: پروردگارا! تو را به پاکی می ستاییم، مسلماً ما ستمکار بوده ایم.* پس به یکدیگر رو کرده به سرزنش و ملامت هم پرداختند.* گفتند: وای بر ما که طغیان گر بوده ایم.* امید است پروردگاران بهتر از آن را به ما عوض دهد چون ما [از هر چیزی دل بریدیم و] به پروردگاران راغب و علاقه مندیم.* چنین است عذاب [دنیا] و عذاب آخرت اگر معرفت و آگاهی داشتند، بزرگ تر است.»

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 224

است. داستانی که در آن آیات مطرح است بدین شرح است:

مردی از اهالی یمن در منطقه صنعا در حالی که قلبی لبریز از ایمان و عشق و محبت به حق داشت و در اجرای دستورهای الهی سر از پا نمی شناخت، به آباد کردن زمینی بپا خاست. پس از زحمت و رنج زیاد باغی با صفا همراه درختان پر از میوه فراهم آمد، بوی گل و گیاه به مشام می خورد، اطراف باغ با درخت های بلند محاصره شد، آب شیرین جوی های باغ را لبریز کرد و نسیم خوش هوا قیمت باغ را افزون می نمود.

آن مرد الهی درگوشه و کنار باغ به گردش برخاست و دیدگانش از تماشای آن همه محصول خدادادی خیره شد، او پس از هر گردشی و لذت بردن از وضع آن سرمایه هنگفت به گوشه ای از باغ می رفت و برای ادای شکر به عبادت و خضوع

در برابر مالك اصلی هر ملكی می نشست و صورت بر خاك ذلت در پیشگاه حضرت عزت می گذاشت و با زبان حال به محضر مقدس مولایش عرضه می داشت:

آن که مرادش تویی از همه جویاتر است وانکه در این جستجوست از همه پویاتر است
گر همه صورتگران صورت زیبا کشند صورت زیبای تواز همه زیباتر است

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 225

چون به چمن صف زنند خیل سَهی قامتان قامت رعناى تو از همه رعنا تر است
سنبل مشکین تو از همه آشفته تر نرگس شهلای تو از همه شهلای تر است
حُسن دلارای تو از همه مشهورتر عاشق رسوای تو از همه رسواتر است
مست مقامات شوق از همه هشیارتر پیر خرابات عشق از همه برناتر است

(فروغی بسطامی)

او در مناجات و نیایشش از حضرت محبوب می خواست: از این که ثروت باعث طغیان و یاغی گری و افتادن او در چاه شهوات شود محافظت گردد و از طوفان های ویرانگر غرایز و وسوسه های شیاطین بر کنار ماند.

از جناب حق درخواست داشت که به اندازه عفاف و کفاف از آن همه محصول برداشت کند و مازاد بر احتیاج را در آن راهی که معبود محبوب خواسته به کار گیرد.

برنامه همیشگی آن انسان بیدار و مرد با کرامت این بود که به وقت رسیدن محصول به اندازه ای که خرج خانواده و مخارج سالانه باغ تأمین شود به بازار فروش رود و بقیه آن به مستمندان و دردمندان و نیازمندان برسد، به همین خاطر وقتی

خریداران در حدّی که او می‌خواست میوه را به مراکز فروش حمل می‌کردند، در باغ را به روی محتاجان باز می‌گذاشت و به آنان می‌گفت: به مقداری که نیاز دارید از این منبع سرشار الهی ببرید.

فرزندان آن مرد که همچون پدر از ایمان و عشق بهره نداشتند و اندیشه مادی بر آنان حاکم بود، برخلاف معمول از آن معلّم بزرگوار درس کرامت و سخاوت نگرفته

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 226

بودند به اعتراض برخاسته به پدر پیر گفتند: اینسان که با باغ عمل می‌کنی تجاوز به حقّ ماست و ایجاد محدودیت در رزق و روزی فرزندان! اگر بدین صورت ادامه دهی به زودی ما را دچار فقر و تنگدستی کرده و به مشقّت و سختی دچار خواهی کرد.

مرد حقّ پرست در پاسخ فرزندان گفت: من شما را در اندیشه و فکرتان خطا کار می‌دانم، ثروت انباشته چه ارزشی دارد و چه دردی از انسان دوا می‌کند؟ گیرم که من از روزگار جوانی مخارج خود را تأمین می‌کردم، بقیّه را رویهم می‌گذاشتم و امروز انبارهایی از کیسه زر و طلا و نقره داشتم به من بگویید چه فایده داشت، جز این که در کنار آن همه ثروت می‌مردم و شما آن را به ارث می‌بردید و من در عالم برزخ باید پاسخگوی آن همه مال در برابر حقّ می‌بودم، مال و ثروتی که در آن حقّ تهیدستان و ضعیفان و افتادگان موج می‌زد؟!

فرزند! ملکیت حقیقی این باغ و بستان و این مال و ثروت از من و شما نیست، آفرینش از آن خداست و ما در کنار این سفره مأمور به اوامر او هستیم، خواسته حضرت او این است که: به اندازه نیاز مصرف کرده و بقیّه را در راه او به خرج اندازیم. این صحیح نیست که تعدادی معدود در انواع وسایل زندگی ولّدت و خوشی غرق باشند و طایفه‌ای دیگر که در میانشان عباد شایسته حق وجود دارد، با زن و بچه خود در عین آبروداری و داشتن کار و کسب ضعیف، دچار رنج و مصیبت و درد و مشقّت و گرفتاری و رنج باشند.

شکر نعمت‌های او که از باب لطف و محبّت و عنایت و کرامت به ما ارزانی داشته خوردن و خوراندن و عبادت و خدمت به خلق اوست و من راهی جز این نمی‌روم و برنامه‌ای جز این نمی‌خواهم، مرا عشقی جز عشق او نیست و هدفی جز جلب رضایت و عنایت او ندارم، من در وفاداری نسبت به او و اهداف پاکش استقامت می‌ورزم و از توفیق چنین زندگی دلشادم:

دَلْ خَاكِ سر کوی وفا شد چه بجا شد	سر در ره تیغ تو فدا شد چه بجا شد
اشکم که دلی داشت گره بر سر مژگان	در کوی تو از دیده جدا شد چه بجا شد
چون سایه به خَاكِ قدمت جبهه ما را	يك سجده به صد شکر ادا شد چه بجا شد
این دیده که حسرتکده شوق تماشاست	ای خوش نگهان جای شما شد چه بجا شد
بیدل هوس نشأه آوارگی داشت	چون اشك کنون بی سر و پا شد چه بجا شد

(بیدل دهلوی)

آری، ای فرزندان من، مال و ثروت و قدرت و جاه امانتی است که از جانب دوست به ما واگذار شده تا در نافع‌ترین راه خرج شود. فقرا و مستمندان، مریضان و دردمندان، بیچارگان و افتادگان، یتیمان و بینوایان همه و همه و حتی حیوانات و پرندگان در این مال و ثروت حق دارند و باید به حق خود برسند تا حضرت محبوب از ما راضی شود.

چون این همه به حق خود رسیدند آن وقت نوبت من و شماست. این روشی است که من از روزگار جوانی به توفیق الهی انتخاب کرده‌ام و تا هستم ادامه می‌دهم و هیچ قدرتی نمی‌تواند مرا از این راه مستقیم منحرف سازد.

این را بدانید که ثروت و مال از این راه برکت پیدا می‌کند و از طوفان حوادث و بلاها محفوظ می‌ماند و وسیله جلب صلوات و رحمت حق شده و مقدمه‌ای برای آبادی آخرت می‌گردد.

فرزندام! به من مهلت دهید، می‌بینید که موم سپید شده، جسمم ضعیف گشته، قامتم به خمیدگی نشسته، امراض گوناگون به من هجوم آورده، چند صباحی بیشتر از عمرم نمانده، پس از مرگ من این زمین آباد و باغ پر از میوه به شما می‌رسد، این شما هستید که در برابر این ارث دو راه دارید: یا مسیر مرا ادامه می‌دهید، یا به راه شیطنت و پستی قدم می‌گذارید. اگر در مقام انفاق برآمدید خداوند عوضش را

به شما می‌دهد و اگر به خیمه بخل و دنائت نشستید عذاب خدا که تلف شدن مال و افتادن از چشم عنایت اوست به شما می‌رسد!

از این گفت و شنود، چند صبحی گذشت که پیک اجل در رسید و پیرمرد را به جوار رحمت حق منتقل کرد.

ایام به سرعت سپری شد؛ باغ آماده بهره‌برداری گشت و میوه‌های فراوان آن نزدیک چیدن شد، فقرا و مستمندان از این که اواخر تابستان رسیده خوشحال شدند؛ زیرا در انتظار چنان وقتی بودند، وقتی که با رفتن به آن باغ مشکلشان حل می‌شد و نیازشان برآورده می‌گشت.

فرزندان پیرمرد که وارثان باغ بودند به مشورت نشستند. یکی از آنان گفت: از این پس در این باغ برای فقرا و مستمندان حق نیست، ما تمام این محصول را تبدیل به ثروت هنگفت می‌کنیم و برای خود وجهه و آبرو می‌آوریم. یکی دیگر از برادران که در اخلاق و رفتار نزدیک به پدر بود گفت: من این تصمیم را نمی‌پسندم، شما تصور می‌کنید که این کار به نفع شماست اما بدانید که این نیت آلوده باعث از دست رفتن باغ و مال و منال است، بیایید روش پدر را ادامه دهید تا باغ بماند و برکت حضرت حق به شما نازل گردد.

در پاسخ او گفتند: درباره آنچه مالک نیستی نظر مده که سخنان و موعظه تو در بین ما خریدار ندارد.

برادر مؤمن به آنان گفت: برخیزید و به نماز بایستید که نماز بازدارنده انسان از کارهای ناشایسته و نیت‌های آلوده است؛ ولی به سخنانش اعتنایی نکردند و به موعظه‌اش گوش ندادند.

آنان تصمیم گرفتند صبح زود به باغ رفته و نیت خود را پیاده کنند، میوه‌ها را با قیمت گران به خریداران دهند و نیازمندان و محرومان را در محرومیت و نیاز باقی گذارند.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 229

شام خورده و به بستر راحت رفتند، در حالی که محکوم خواب سنگین بودند، ابری صاعقه‌زا از جانب قادر متعال مأموریت یافت بر آن باغ و تمام درختانش صاعقه بزند و هر چه در آن چهار دیوار است از بیخ و بن بسوزاند و به نابودی کشد!!

آنان اوّل صبح به باغ آمدند، وضعی عجیب مشاهده کردند، از یکدیگر پرسیدند باغ ما همین است؟ ما که دیروز این جا را پر از درخت پر بار و آراسته به گل و ریاحین دیدیم، شاید اشتباه آمده‌ایم؛ ولی برادر مؤمن گفت: نه، باغ شما همین است، بیچاره‌ها! قبل از این که بینوایان را محروم کنید خود شما محروم شدید و کیفر بخل و پستی خود را دیدید. آنگاه خداوند بزرگ در پایان این داستان می‌فرماید:

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١﴾

چنین است عذاب [دنیا] و عذاب آخرت اگر معرفت و آگاهی داشتند، بزرگ تر است.

آری، وجود مقدس او، انسان را جهت رشد و کمال به صورت‌های گوناگون غرق در محبت و لطف می‌کند، اگر انسان قدردانی از آن رحمت و محبت کرد، به ثواب عظیم می‌رسد و اگر عصیان و طغیان پیشه نمود، عتابش را به صورت‌های مختلف جهت بیداری و بینایی متوجه وی خواهد کرد.

خوشا به حال آنان که قدردان نعمت اویند و خوشا به حال آنان که از عتاب و هشدار او، به بصیرت و آگاهی می‌رسند و از گناه و معصیت توبه کرده، به راه او باز می‌گردند.

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢﴾

و بدانید که اموال و فرزندان فقط وسیله آزمایش شماست، و خداست که

(1) - قلم (68): 33.

(2) - انفال (8): 28.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 230

پاداشی بزرگ نزد اوست.

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١﴾

اموال و فرزندانان فقط وسیله آزمایش اند و خداست که پاداشی بزرگ نزد اوست. * بنابراین به اندازه استطاعتی که دارید از خدا پروا کنید و [دعوت حق را] بشنوید و اطاعت نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر است؛ و کسانی که خود را از بخل و حرص بازدارند آنان رستگارند.

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ «2»

و بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات [نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن و فرزند] آزمایش می کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده. * همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.

* آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.

متاع دنیا یا پاداش عقبی

5- آیاتی که مال و منال دنیا و زر و زیور و ثروت و متاعش را در برابر امور معنوی

(1) - تغابن (64): 15- 16.

(2) - بقره (2): 155- 157.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 231

و ثواب آخرتی و رضایت حق، امری ناچیز و عنصری قلیل و برنامه ای ناپایدار می داند و به انسان سفارش می کند دل به متاع کم و اشیای ناپایدار میند و گول ظاهر دنیا را مخور، بلکه آنچه در دست داری آن را تبدیل به عمل صالح کن و از زر و زیور دنیا و متاع قلیل آن، مصالح برای آخرت ابدی و جهان همیشگی فراهم آور که این گونه برخورد با دنیا، برنامه تمام انبیا و اولیای الهی بوده و جز این راه محصولی غیر گناه و شقاوت به دست نمی آید.

قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى «1»

بگو: متاع دنیا اندك و آخرت برای آنان که تقوا ورزیده‌اند بهتر است.

آری، اهل تقوا با متاع دنیا برخورد حکیمانه دارند، آنان از وقت و مال و علم و آبرو و قدرت خویش برای آبادی آخرت استفاده می‌کنند و هرگز حاضر نیستند حق را با باطل معامله نمایند و سعادت ابدی را از دست داده به شقاوت همیشگی دچار شوند.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿2﴾

پس آیا کسی که وعده نیک به او داده‌ایم و حتماً به آن خواهد رسید، مانند کسی است که او را [فقط] از کالا و ابزار زندگی دنیا برخوردارش کرده‌ایم، سپس او در روز قیامت از احضار شوندگان [برای عذاب] است؟!

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿3﴾

ای قوم من! این زندگی دنیا فقط کالایی بی‌ارزش و زودگذر است و بی‌تردید

(1) - نساء (4): 77.

(2) - قصص (28): 61.

(3) - غافر (40): 39.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 232

آخرت سرای همیشگی و پایدار است.

مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿1﴾

[این] برخورداری اندك [و ناچیزی از زندگی زود گذر دنیا] است؛ سپس جایگاهشان دوزخ است و آن بد آرامگاهی است.

إِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿2﴾

و [برای خانه‌ها و زندگی آنان] زر و زیور [قرار می‌دادم]، ولی همه اینها جز کالای اندک زندگی دنیا نیست و آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا «3»

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

از رسول بزرگوار صلی الله علیه و آله روایت شده:

مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إَصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ، فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ. «4»

چهره دنیا در آخرت به مانند این است که یکی از شما انگشت به آب دریا زند، مگر از آن همه آب چه اندازه نصیب سرانگشت است؟

(دقت کنید که دل به چه می‌سپارید و با چه عنصری در ارتباط می‌آید!)

(1) - آل عمران (3): 197.

(2) - زحرف (43): 35.

(3) - کهف (18): 46.

(4) - بحار الأنوار: 119/70، باب 122؛ مجموعة ورام: 150/1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 233

و نیز آن حضرت فرمود:

مَا الدُّنْيَا فِي مَا مَضَى إِلَّا كَمِثْلِ ثَوْبٍ شَقَّ بِأَنْفَيْنِ وَ بَقِيَ خَيْطٌ، إِلَّا فَكَانَ ذَلِكَ الْخَيْطُ قَدْ انْقَطَعَ. «1»

حال دنیا نسبت به گذشته مانند جامه‌ای است که دو تگّه شده، جز نخّی از بقیه آن باقی نیست که آن نخ هم پاره شده است!

آن که مغرور این چند روزه و این متاع اندک و عنصر ناپایدار می‌شود، از لمس تمام حقایق محروم و از رحمت حضرت حق ممنوع و در نتیجه در تمام شئون حیات دچار فساد و افساد گشته و اگر دستش برسد برای دستمالی، قیصریه را به آتش می‌کشد و به خاطر برخوردی، جهان را بهم می‌ریزد و محض هوا و شهوتی، انسان و انسانیت را به انواع بلاها دچار می‌سازد.

جاه و مال آن کبر را زان دوست است

این تکبر از نتیجه پوست است

منجمد چون غفلت یخ ز آفتاب

این تکبر چیست غفلت از لباب

که ز سرگین است گلخن را کمال

کبر زان جوید همیشه جاه و مال

روز سرد و برف آنکه جامه تر

کبر زشت و از گدایان زشت تر

رو سخن از کبر و از نخوت مگو

تُرّهات «2» از دعوی و دعوت مگو

کار و حال خود ببین و شرم‌دار

چند حرف طُمطراق و کار و بار

(مولوی)

رزق و روزی در روایات

در باب مال و ثروت و روزی حلال و به دست آورنده آن که از راه کسب مشروع و

(2) - تَرَهَات: امور باطل.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 234

لحاظ کردن ایمان و تقوا به دست می آورد، روایات و فرازهایی بسیار پر قیمت در منابع عالی اسلامی ثبت شده که توجه به آن آثار گران بهای الهی لازم است، آثاری که قیمت مؤمن و برخوردش را با حقوق مالی نشان می دهد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ. «1»

آن کس که به کسب مشروع مشغول است (تولیدات کشاورزی، صنعتی، دامداری، تجارت، هنر) دوست خداست.

امام صادق علیه السلام از قول خداوند بزرگ نقل کرده که:

الْخُلُقُ عِيَالِي، فَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ أَلَطْفُهُمْ بِهِمْ وَأَسْعَاهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ. «2»

تمام مردم عیال منند، محبوب ترین آنان نزد من کسانی هستند که از هر جهت به مردم لطف و محبت کنند و در برآوردن نیازهای آنان و رفع مشکلات و علاج دردشان بکوشند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ. «3»

چه نیکوست مال پاک و حلال برای بنده شایسته.

و به عبارت دیگر، انسان شایسته مال صحیح را می شناسد و آن را در خیرات و مبرات خرج می کند.

مردی به محضر مقدس حضرت صادق علیه السلام آمد و عرضه داشت: دعا کن خداوند روزی مرا فراوان کند، حضرت فرمود:

(2) - الکافی: 199 / 2، حدیث 10؛ وسائل الشیعة: 367 / 16، باب 27، حدیث 1781.

(3) - مجموعه ورام: 158 / 1؛ بحار الأنوار: 62 / 70، باب 122، ذیل حدیث 30.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 235

دعا نمی کنم، برو و روزی خود را با اسباب و وسایلی که خداوند مقرر فرموده تحصیل کن. «1»

لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا آخِرَتُهُ لِدُنْيَاهُ. «2»

از ما نیست کسی که دنیایش را برای آخرت و یا آخرت خود را برای دنیا از دست بدهد.

جلال الدین در توضیح روایت بسیار عالی:

نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى الْآخِرَةِ الدُّنْيَا. «3»

چه خوب کمکی است دنیا برای دستیابی به آخرت!

می گوید:

«آن کس که در کارهای خود هدف از زندگانی را دنیا قرار داد و در جستجوی زندگانی خود را سپری نمود، بدترین حال را منظور کرده است؛ زیرا که دنیا آن چنانکه مورد تمایل ماست دستگیر ما نخواهد بود، به این معنا که آن «می خواهیم» بی نهایت که فقط با يك هدف بی نهایت روحانی اشباع خواهد گشت نمی تواند با نمودها و پدیده های زندگانی دنیا اشباع شود.

بهترین حال را کسی به دست آورده است کسی که از تمام کوشش های دنیوی عنوان وسیله منظور نموده و عُقی را جستجو می کند.

درباره کسب دنیوی هر چه حيله و مکر و دانایی به کار ببری سرد است و ناجاست. حيله و زیرکی برای ترك دنیا پرستی شایسته می باشد.

کسی که در زندان نشسته و در جستجوی رهایی از زندان است، کار خردمندانه را

(1) - الکافی: 78 / 5، حدیث 3؛ تهذیب الاحکام: 324 / 6، باب 93، حدیث 9.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 156 / 3، حدیث 3568؛ وسائل الشیعة: 76 / 17، باب 28، حدیث 22025.

(3) - الکافی: 72 / 5، حدیث 9؛ وسائل الشیعة: 29 / 17، باب 6، 21898.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 236

آن موقع انجام داده است که در آن زندان نقبی بزند، شاید که از آن زندان رهایی یابد.

بستن زندان کار ابلهانه‌ای است، مانند کرم ابریشمی که هر چند می‌تند گرفتاری خود را اضافه می‌کند.

مقصودم از دنیا پرستی غافل شدن از خداست، نه این که دنیا پرستی عبارت است از داشتن مال و منال و مقام دنیا. اگر شخص صاحب مال به طور دقیق مال را ارزیابی کند و این ارزیابی را به طور کامل بجا آورد او خداپرست است و در حقیقت عبادت انجام می‌دهد.

اگر مال دنیا را آن چنانکه دین دستور داده است مالک شوی، این همان مال است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن گفته است:

نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ. «1»

چه نیکوست مال مشروع و صالح برای انسان صالح و شایسته.

اگر مال دنیا و محبت آن را در اعماق دل خود جای دهی، مانند این است که آب توی کشتی راه یابد، این آب متراکم شده باعث غرق شدن کشتی خواهد شد، اما اگر مال دنیا و محبت آن در اعماق قلبت نبوده باشد مانند آب در زیر کشتی موجب حرکت او خواهد گشت.

از همین جهت بود که سلیمان علیه السلام با آن مال و مقام و ثروت و مکنت، خود را فقیر و مسکین می‌دانست.

هنگامی که يك كوزه خالی و بی آب سرش بسته شده باشد در روی آب می ایستد، از آن جهت که درون مرد خدا خالی از نمودهای سنگین مال دوستی است، لذا تا روی جهان هستی سر می کشد و مشرف به جهان می گردد. چرا آب نمی تواند مرد الهی را در خود فرو ببرد؟ زیرا که از نفحه الهی، کوزه روح او پر است؛

(1) - بحار الأنوار: 62 / 70، باب 122؛ مجموعة ورام: 1 / 158.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 237

اگر تمام دنیا ملك مرد خدا باشد با این حال خود را بی چیز می داند.

أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» «1»

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

طلب مال حلال در روایات

در باب طلب حلال و خرج مازاد بر نیاز، در مهم ترین کتب حدیث، روایات پرقیمتی ثبت شده که توجه به پاره ای از آنها ضروری است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ. «2»

دنبال کردن حلال بر هر مرد و زن مسلمان فریضه الهی است.

و نیز فرمود:

الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا، أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ. «3»

عبادت هفتاد جزء است، برترین آن دنبال حلال رفتن است.

و نیز فرمود:

مَنْ أَكَلَ مِنْ كَدِّ يَدِهِ حَلَالًا فَتُحِلَّ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ، يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ. «4»

هر کس از محصول زحمت خود اداره شود، تمام درهای بهشت به رویش باز می شود، از هر کدام که بخواهد وارد آن جایگاه الهی می گردد.

(1) - فاطر (35): 15.

(2) - بحار الأنوار: 9/100، باب 1، حدیث 35؛ جامع الأخبار: 139.

(3) - بحار الأنوار: 9/100، باب 1، حدیث 36؛ مستدرک الوسائل 12/13، باب 3، حدیث 14585.

(4) - مستدرک الوسائل: 13/24، باب 8، حدیث 14630؛ جامع الأخبار: 139.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 238

و نیز فرمود:

مَنْ اكْتَسَبَ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ. «1»

هر کس از طریق غیر مشروع مالی به دست آورد، زاد و توشه جهنمی به دست آورده است.

و نیز فرمود:

مَنْ أَكَلَ الْحَلَالَ قَامَ عَلَى رَأْسِهِ مَلَكٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ أَكْلِهِ. «2»

کسی که از روزی حلال می خورد، ملکی برایش از حضرت حق طلب مغفرت می کند تا از خوردن بیاساید.

و نیز فرمود:

الكَادُ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. «3»

آن کس که برای اهل و عیالش در جهت به دست آوردن روزی حلال به زحمت است، همچون رزمنده ای در راه خداست.

و نیز فرمود:

مَنْ أَكَلَ الْحَلَالَ أَزْبَعَيْنِ يَوْمًا نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ. «4»

هر کس به مدت چهل روز از روزی حلال تناول کند، خداوند قلبش را نورانی گرداند.

از آیات قرآن مجید و روایات و اخبار به دست می‌آید که: فراهم آوردن روزی حلال عبادت است و هر عبادتی در سایه این عبادت مورد قبول خداست، عبادت

(1)- بحار الأنوار: 10/100، باب 1، حدیث 45؛ مستدرک الوسائل: 67/13، باب 4، حدیث 14765.

(2)- بحار الأنوار: 314/63، باب 2، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 11/100، باب 1، حدیث 50.

(3)- بحار الأنوار: 324/93، باب 42، حدیث 13؛ مستدرک الوسائل: 55/13، باب 20، حدیث 14729.

(4)- بحار الأنوار: 16/100، باب 1، حدیث 71؛ عدة الداعي: 153.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 239

و کار خیری که ریشه در مال حرام دارد در ترازوی حق وزنی ندارد و برای قبولی آن راهی نیست.

از مجموع آیات و روایات این فصل و مقدمات و سطور که گذشت بدین نتیجه می‌رسیم که: کسب حلال وظیفه شرعی و پرداخت مازاد بر احتیاج در راه خدا يك مسئولیت سنگین الهی و اجتماعی است.

نتایج آیات و روایات بسط و قبض رزق

از آنچه که در سطور گذشته ملاحظه کردید نتایج زیر به دست می‌آید:

1- آیات بسط و قبض و وسعت و تنگی رزق به هیچ عنوان مانع از فعالیت اقتصادی نیست. بر اساس آیات قرآن هر انسانی مکلف به کسب و کار است و بیکاری و بی‌عاری و خوردن از محصول زحمات دیگران بدون شک حرام و امری ممنوع است؛ بسط و قبض در کسب و کار و رعایت شرایط الهی امری آسمانی و حقیقی ملکوتی است که نظام حیات انسانی آن را اقتضا می‌کند.

- 2- فقر و تنگدستی، یا معیشت مستکبرانه و وسعت در مال و منال، اگر معلول استعمار و استثمار باشد از نظر فرهنگ حق مردود و غیر قابل قبول است و بر مستضعفان و تهیدستان واجب شرعی است که بر قلدران و زورگویان و اربابان جاه و مال بتازند که همگان به حقوق الهی و انسانی خود برسند.
- 3- بسط و قبض که معلول گناه و معصیت و فساد و افساد و اسراف و تبذیر است ربطی به مقدّرات الهیه و نقشه‌های ملکوتیه و اراده حضرت حقّ ندارد که برای احدی روزی حرام مقرر نشده و سخت‌گیری نابجا مقدّر نگشته است.
- 4- بسط و قبض حقیقی عین امتحان و آزمایش حضرت ربّ العزّه جهت رشد و کمال عباد و ظهور شایستگی بندگان است و به عبارت دیگر معلول حکمت و عدل حقّ نسبت به انسان است و هیچ جایی برای ایراد و خرده‌گیری در آن نیست.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 240

5- گروهی از عباد از طریق بسط رزق به بهشت عنبر سرشت می‌رسند، به این معنا که مال و ثروت را در راه خدا و خیرات و مبرات و صدقات و انفاقات به کار می‌گیرند و برای آخرت خویش اندوخته‌ای بس عظیم ذخیره می‌نمایند و گروه دیگر به خاطر صبر و استقامت در کنار قبض و تنگ‌دستی از شهوات و غرایز و ذلّت و نکبت در امان می‌مانند و همین تقوا و پرهیزکاری، عالی‌ترین ذخیره آنان برای قیامت می‌گردد. به عبارت دیگر نداشتن مال و ثروت برای آنان ترمزی قوی در برابر معاصی و گناهان است و عاملی برای پاکی و طهارت، طهارتی که محصول اخروی آن رضوان و بهشت الهی است.

بیداران و بینایان برای حقّ زنده‌اند و برای حقّ می‌میرند، جز حقّ نمی‌خواهند و جز حقّ نمی‌دانند، کسب و کارشان، خوراک و پوشاکشان، مرکب و مسکنشان، اخلاق و حرفشان، اطوار و رفتارشان، مال و منالشان، جاه و مقامشان همه و همه برای حقّ و در راه حقّ و محض حقّ و عین حقّ است.

دنیا برای آنان نردبان آخرت و نان و نعمتشان برای عبادت ربّ و خدمت به خلق است.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 241

[«6» ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجَلاً مَوْفُوتاً وَ نَصَبَ لَهُ أَمَداً مَّحْدُوداً يَتَخَطَّأُ إِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمُرِهِ وَ يَرْهَقُهُ بِأَعْوَامِ ذَهْرِهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ وَ اسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمُرِهِ قَبَضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ أَوْ مَخْذُورِ عِقَابِهِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ

يَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» «1» «7 عَدْلًا مِنْهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَظَاهَرَتْ أَلَاؤُهُ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ»
[«2»]

آنگاه زندگی او را زمانی معین، مقدر فرمود و پایانی محدود قرار داد که به سوی آن پایان، با ایام عمرش قدم برمی دارد و با سال‌های زندگی، به آن نزدیک می‌شود، تا هنگامی که به دورترین باقی مانده پایان زندگیش برسد و پیمان حساب عمرش را تمام و کامل دریافت کند. او را به سوی آنچه از پاداش بسیار، یا عذاب دردناک فرا خوانده ببرد، تا به خاطر عدالتش، بدکاران را به علت کردار ناپسندشان و نیکوکاران را به سبب کار نیکشان جزا دهد.

پاك و مبارك است نام‌های حضرتش و پی در پی است نعمت‌هایش.

از آنچه انجام می‌دهد، بازخواست نشود، ولی همگان در پیشگاهش بازخواست شوند.

(1) - نجم (53): 31.

(2) - انبیاء (21): 23.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 242

ارزش عمر در قرآن

این فرازاها و جملات زیبای دعا به دو واقعیت بسیار مهم اشاره دارد:

1- برای هر ذی حیاتی در این جهان وقت معین و زمان محدودی است.

2- هر کس پس از ورود به جهان دیگر به جزای اعمالش چه نیک، چه بد خواهد رسید.

ملل مختلفه جهان هر يك برای نشان دادن قیمت و ارزش عمر ضرب المثلی دارند که مشهورترین ضرب المثل‌ها در این زمینه این جمله مشهور است: وقت طلاست.

ولی اسلام عزیز و فرهنگ ثمربخش الهی زمان و وقت را با هیچ کدام از عناصر مادی هر چند دارای ارزش بالا و سنگین باشد نسنجیده؛ زیرا در میزان عدل و حکمت، عنصری از عناصر همسنگ با وقت و عمر انسان نیست.

قیمت و ارزش عمر در اسلام، ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه است. اگر کسی لحظات و دقائق، ساعات و روزها و شب‌ها، هفته‌ها و سال‌های عمرش را در برابر تحصیل ایمان و معرفت و عمل صالح و اخلاق حسنه بپردازد، وقت خود را به حق خرج کرده و در این زمینه از هر ضرر و خسارتی مصون مانده و در پایان راه به رضای خدا و جنّات نعیم خواهد رسید.

صرف عمر در امور بیهوده، یا در عیش و نوش شیطانی، یا در راه طاغوت و طاغوتچه، یا در راه دنیای محض و مادّیت خالص، یا در لهو و لعب، هدر دادن وقت و تلف کردن زمان است و عاقبتی جز ذلّت و نکبت و اندوه و حسرت و غضب حقّ و آتش جهنّم ندارد.

آنان که در روز قیامت دچار حسرت و اندوه و اضطراب و وحشت و عذاب و ذلّت می‌شوند همانانند که در آن جا به تمامی معنی متوجّه می‌گردند که عمر را

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 243

ضایع کرده و وقت و زمانی که حضرت حقّ برای رشد و کمال به آنان مرحمت فرموده بود صرف هوا و هوس و ابلیس و جنود او کرده‌اند.

در آن روز وضع انبیا و اولیا و عاشقان و عارفان و به خصوص سختی عذاب، آنان را بیدار می‌کند و به منتهای بینایی نسبت به وضع خودشان می‌رساند و می‌فهمند که نمی‌بایست عمر را ضایع می‌کردند و شب و روز و هفته و سال را به بطلالت و گناه می‌گذراندند؛ به همین خاطر از میان شعله‌های آتش و عذاب سخت الهی فریاد برمی‌آورند:

خداوندا! يك بار دیگر ما را به دنیا برگردان و به همان اندازه وقتی که در اختیار ما گذاشتی برای بار دوم در اختیار ما بگذار، تا تمام لحظات و روز و شب و ماه و سالش را در عمل صالح و ایمان و اخلاق صرف کنیم و بعد از آن از عنایات و الطاف و رحمت و مرحمت تو همچون پاکان و نیکان بهره‌مند گردیم؛ ولی در پاسخ آنان گفته می‌شود: برای يك بار، عمر در اختیارتان گذاشتیم و برای خرج کردن آن در راه صواب و ثواب، توسط انبیا و اولیا شما را هدایت کردیم، می‌خواستید همان وقتی که در دنیا بودید از وقت استفاده کنید و از عمر بهره بگیرید.

این سؤال و جواب در قرآن مجید، پنج بار بین اهل عذاب و حضرت حق ردّ و بدل می‌شود و در مرحله پنجم زبان اهل جهنّم برای همیشه بسته شده، از سخن گفتن الی الأبد عاجز می‌شوند!

قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اِنتَیْنِ وَآخِیْتِنَا اِنتَیْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلَیْ خُرُوجٍ مِنْ سَبِیْلِ * ذَلِکُمْ بِاَنَّهُ اِذَا دُعِیَ اللّٰهُ وَحْدَهُ کَفَرْتُمْ وَاِنْ یُشْرَکْ بِهٖ تُؤْمِنُوْا فَالْحُکْمُ لِلّٰهِ الْعَلِیِّ الْکَبِیْرِ «1»

می گویند: پروردگارا! دوبار ما را میراندی و دوبار زنده کردی، اکنون به

(1) - غافر (40): 11 - 12.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 244

گناهانمان معترفیم، پس آیا راهی برای بیرون آمدن [از دوزخ] هست؟* این [سخنی عذاب] به سبب این است که چون خدا به یگانگی [و بدون معبودان] خوانده می شد [یگانگی اش] را انکار می کردید و اگر برای او شریک و همتایی قرار داده می شد، باور می کردید؛ پس [اکنون] داوری، ویژه خدای والامرتبه و بزرگ است.

وَلَوْ تَرَىٰ اِذِ الْمُجْرِمُوْنَ نَاكِسُوْا رُؤُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَرَبَّنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا اِنَّا مُوقِنُوْنَ * وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىٰ وَلٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِیْنَ * فَذُوقُوا بِمَا نَسِیْتُمْ لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هٰذَا اِنَّا نَسِیْنَاکُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ «1»

و اگر بینی زمانی که [این] مجرمان [منکر قیامت] نزد پروردگارشان سرهایشان را به زیر افکنده اند [می بینی که می گویند: پروردگارا! [به آنچه ما را وعده داده بودی] بینا شدیم و [به دعوت حق] شنوا گشتیم، پس ما را به دنیا برگردان تا کار شایسته انجام دهیم، بی تردید ما باور کننده [همه حقایق] هستیم.* و اگر می خواستیم، هدایت هرکسی را [از روی اجبار] به او عطا می کردیم، [اما همه را آزاد و مختار آفریدیم تا راه هدایت یا گمراهی را خود انتخاب کنند] ولی فرمان من بر عذاب لازم و حتم شده است که بی تردید دوزخ را از همه جنیان و آدمیان [که آیات من را تکذیب کردند] پر خواهم کرد.* پس [به آنان گویند: به کیفر آن که دیدار امروزتان را فراموش کردید [عذاب دوزخ را] بچشید که ما [هم] شما را واگذاشته ایم و به کیفر آنچه همواره انجام می دادید، عذاب جاودانه را بچشید.

وَهُمْ یَصْطَرِحُوْنَ فِیْهَا رَبَّنَا اُخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَیْرِ الَّذِیْ کُنَّا نَعْمَلُ اَوْ لَمْ

(1) - سجده (32): 12 - 14.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 245

نُعَمِّرُكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ «1»

و آنان در آن جا شیون و فریاد می‌زنند: پروردگارا! ما را بیرون بیاور تا کار شایسته انجام دهیم غیر آنچه انجام می‌دادیم. [می‌گویم:] آیا شما را چندان عمر ندادیم که هر کس می‌خواست در آن مقدار عمر متذکر شود، متذکر می‌شد؛ و [آیا] بیم دهنده‌ای به سوی شما نیامد؟ پس بچشید که برای ستمکاران هیچ یآوری نیست.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نَحْبُ دَعْوَتِكَ وَتَبِعِ الرَّسُلَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ «2»

و مردم را از روزی که عذاب به سویشان می‌آید، هشدار ده. پس کسانی که ستم ورزیده‌اند، می‌گویند: پروردگارا! ما را تا [سرآمدی نزدیک و] مدتی کوتاه مهلت ده تا دعوت را اجابت کنیم و از پیامبران پیروی نماییم. [ولی به آنان گویند:] شما نبودید که پیش از این سوگند یاد می‌کردید که هرگز برای شما زوال و فناپی نیست؟!

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ * رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ * قَالَ اخْسِئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ «3»

می‌گویند: پروردگارا! تیره‌بختی و شقاوت ما بر ما چیره شد و ما گروهی گمراه بودیم. * پروردگارا! ما را از دوزخ بیرون آر، پس اگر [به بدی‌ها و گمراهی‌ها] بازگشتیم، بی‌تردید ستمکار خواهیم بود. * [خدا] می‌گوید: [ای

(1) - فاطر (35): 37.

(2) - ابراهیم (14): 44.

(3) - مؤمنون (23): 106 - 108.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 246

سگان! [در دوزخ گم شوید و با من سخن مگویید!]

این که برای همیشه آنان را از سخن گفتن با حق محروم و ممنوع می کنند شدیدترین عذاب و سخت ترین حال است.

در برابر اینان کسانی هستند که وقت را غنیمت دانسته و برای عمر ارزش قائل شدند و به هدایت انبیا و اولیا مدّت اقامت خود را در دنیا با کسب ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه و در يك كلمه با عبادت ربّ و خدمت به خلق عوض کردند، اینان را در جهان آخرت رضای حقّ و بهشت عنبر سرشت است.

کسی که محوری جز خدا ندارد و محبوبی جز حضرت حقّ در عرش دلش حکومت نمی کند و معلّمی در مسیر تربیت و رشد و کمال جز انبیا و اولیا نمی شناسد، گوهر وقت جز با عشق محبوب حقیقی و جز با عمل صالح و اخلاق حسنه معامله نمی کند و راستی که عشق حضرت حقّ جز این اقتضا ندارد.

خواجه معین الدّین چشتی می گوید:

غیر از تو که دل بردی دلدار نمی خواهم

من یار، تو را دارم اغیار نمی خواهم

من خسته آن خارم گلزار نمی خواهم

خاری که ز درد تو خسته است مرا در دل

من عاشق دیدارم دینار نمی خواهم

گر جلوه دهی بر دل نقد دو جهان گویم

تو دانی و من دایم اظهار نمی خواهم

سری که مرا با توسل با غیر تو چون گویم

(معین الدّین چشتی)

ارزش عمر در روایات

انبیا و اولیا، امامان و عارفان و عاشقان و ناصحان از تمام افراد بشر خواسته اند به ارزش و قیمت وقت، معرفت پیدا کنند و سعی و کوشش آنان بر این باشد که لحظات و ساعت و شبها و روزها و هفته ها و ماهها و سالهای خود را با حقّ و حقیقت و طاعت ربّ و خدمت به خلق معامله کنند و از این که اوقات پر ارزش را به

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 247

دست دیو خطرناک هوا و هوس و طوفان بنیان برانداز شهوات و غرایز شیطانی بسپارند پرهیز کنند؛ ورنه در پایان راه و در عاقبت کار که سریع‌تر از برق می‌رسد به حسرت ابدی و اندوه همیشگی و عذاب دائم دچار خواهند شد.

معارف اسلامی و روایات با ارزش کتب معتبره حدیث، انسان را در راه خرج کردن وقت در اموری که منفعت ابدی دارد راهنمایی می‌کنند و آدمی را از مصرف کردن عمر گرانمایه در مسائلی که محصولی جز ضرر ابدی و خسارت همیشگی ندارد هشدار می‌دهند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اتَّقِ الْمَحَارِمَ تَكُنْ عَبْدَ النَّاسِ، وَ ارْضَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَكَ تَكُنْ أَعْيَى النَّاسِ، وَ أَحْسِنْ إِلَى جَارِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا، وَ أَحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا، وَلَا تُكْثِرِ الضَّحْكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضَّحْكِ تُمِيتُ الْقُلُوبَ. «1»

اوقات عزیز را در گناهان و محرمات خرج مکن تا عابدترین مردم باشی، به آنچه از راه کسب مشروع، خدایت عنایت فرمود خشنود باش تا بی‌نیازترین افراد باشی، به همسایه نیکی کن تا مؤمن به حساب آیی، آنچه برای خود دوست داری برای همه دوست داشته باش تا اهل یقین باشی و از خنده زیاد پرهیز که خنده زیاد دل‌ها را می‌میراند.

و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ خَزَنَ لِسَانَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ، وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ، وَمَنْ اعْتَدَرَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ عُذْرِهِ وَ تَجَاوَزَ عَنْهُ. «2»

آن کس که زبانش را از غیبت و تهمت و باطل و استهزای به دیگران و فحش

(1) - مجموعه ورام: 1/ 5؛ کنز العمال: 16/ 242، حدیث 44312.

(2) - مجموعه ورام: 1/ 4؛ مسند ابی یعلی: 7/ 302، با کمی اختلاف.

و ناروا و زخم زبان و هر آنچه مردم را به ناحق می‌آزارد حفظ کند، خداوند عیش را بپوشاند. و هر کس جلوی خشم و غضب و عصبانیت خود را بگیرد از عذاب خدا در امان می‌ماند. و هر کس در مسیر با عظمت توبه وقت بگذارد و درصدد تدارك گذشته برآید و از حضرت دوست با عرضه کردن ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه و ترك هر آنچه محبوب نمی‌پسندد در مقام عذرخواهی برآید، خداوند عذرش را بپذیرد و توبه‌اش را قبول کند.

حکایت سلمان و ابو درداء

سلمان فارسی به دیدن ابودرداء رفت، همسر ابودرداء را در لباسی کهنه و حالتی دل‌مرده دید، از او پرسید: این چه وضعی است؟ پاسخ داد: برادرت ابودرداء دل از دنیا برداشته و رابطه با غیر عبادت بریده. سلمان منتظر ماند تا ابودرداء از بیرون آمد. به سلمان خوش آمد گفت و برایش غذا آورد، سلمان گفت: ابودرداء غذا بخور، پاسخ داد: روزه‌ام، گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم غذا میل کن، ابودرداء گفت: ای سلمان! تا تو غذا نخوری من نمی‌خورم. در هر صورت غذا خوردند، تا شب رسید.

چون ابودرداء برای عبادت برخاست سلمان جلوی او را گرفت و گفت: ای ابودرداء! خدا را بر تو حقی است و جسد و اهل بیت را نیز بر تو حقی است، گاهی روزه بگیر، گاهی از روزه پرهیز، نمازت را به موقع بجای آر و از وقت خواب و استراحت کم مکن، هر صاحب حقی را به حقیش برسان که اوقات عزیز انسان به همان سان که خدا و انبیا و کتب آسمانی دستور داده‌اند باید خرج شود، ورنه آدمی از بسیاری از فیوضات ربّانیّه محروم می‌ماند.

ابودرداء خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و آنچه بین او و سلمان گذشته بود

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 249

تعریف کرد، رسول الهی هم آنچه سلمان به ابودرداء فرموده بود تأیید نمودند. «1» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَسْلَمَ، وَكَانَ رِزْقُهُ كَفَافاً وَصَبَرَ عَلَى ذَلِكَ. «2»

کسی که در تمام زمینه‌ها تسلیم حضرت حق شد و به رزق خود بسنده کرد [و وقت خود را برای به چنگ آوردن روزی حرام صرف نکرد] و براین گونه زندگی استقامت ورزید پیروز و رستگار شد.

نصایحی از بهاء الدین بلخی

در این زمینه سلطان العلماء بهاء الدین بلخی معروف به بهاء ولد، «3» نصایحی حکیمانه و مقالاتی عالمانه دارد که به گوشه‌ای از آن در سطور زیر توجه می‌کنید:

«گفتم: ای آدمی، در هر ریزه شهوت تو دیوی چنگال در زده است و به بوی آن مراد در تو می‌آیند، چنانکه مورچه با دانه چنگال سخت کرده باشد، اندرون از دیوان همچون مورچه خانه از آن شده است، تو را گفتند که: دو در را که گلو

و

(1) - مجموعة ورّام: 2 / 1؛ المحلی، ابن حزم: 40 / 10.

(2) - مجموعة ورّام: 3 / 1؛ الزهد و صفة الزاهدین: 66، حدیث 123.

(3) - بهاء الدین محمد ولد: عارف و واعظ قرن ششم و هفتم پدر جلال الدین محمد بلخی (مولانا) وی مشهور به «بهاء ولد» و ملقب به «سلطان العلماء» است.

تذکره نویسان نسبش را به ابوبکر رسانده و لقب بکری به او داده‌اند. اما در معارف و نیز در آثار مولوی همچنین در کتبه مزار به این نسب اشاره‌ای نشده. بهاء ولد همچون پدر و اجدادش، به وعظ و خطابه روی آورد و چنانکه از نسبت خطیبی در نام جدش بر می‌آید.

مواظ او غالباً با معانی صوفیانه و اشاره به آیات قرآن همراه بود که گاه موجب ناخرسندی برخی فقها و علما و سوءظن حکام می‌گشت. تا جایی که «سلطان العلمایی» او را انکار می‌کردند.

دانشنامه جهان اسلام: 673 / 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 250

شهوت است در بند تا در نیایند و اگر تو در آن را بستی و هنوز اندکی می‌آیند و وسوسه می‌کنند از آن است که اندکی مراد هنوز باقی است.

تو را گفتند که: شیشه را از نان تھی کن تا از نور پر کنی، تو از نان تھی کردی و لکن نقش سودا پر کردی و خون ریم مردمان پر کردی، از نانت از آن تھی کردند تا بدانی که از آن دگرها به طریق اولی است تھی شدن.

العَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ.

ما با عاقل خطاب کرده ایم نه با غیر عاقل، اکنون هر اندیشه که هست و هر سودائی که هست و هر چیزی که هست چو در اندیشه آمد چون گل خشک را ماند و گیاه خشک و زرد گشته را ماند و آن که برون از اندیشه توسست هنوز نو نو شکوفه و تازگی دارد و سبزه نیک تازه از آن جا بیرون می آید همچنان که میوه ها و کوکها که نو میرسد، اولش را می خورند و دگرها را رها می کنند؛ زیرا که اولش لطفی و طبعی دارند و از این قِبَل گفت که:

الْجَوْعُ طَعَامُ اللَّهِ.

یعنی که در عرصه غیب، سبزه حکمت می روید و آهوی طبعیت آن را می چرد، اکنون هر اندیشه که چهره نمود و تو آن را خوردیش به اول وهلت در عالمی سادگی، آبگون می باش که هر چه برویید و بدان اندیشه خوردی رهانش کن تا باز نو بیرون آید.

سؤال کرد از هوایی که سپس مرگ بود، گفتم: چون قدم در معصیت نهاده ای بدان که قدم در حدود ولایت دوزخ نهاده ای در طرفه هوایی، یعنی چنانکه بادی را سموم آفریند و بادی را هوای عفن آفریند که سر و پوست و گوشت مردم را زیان رساند، همچنان دم غیبت تو را و نَفَس فحش تو را سمومی و هوای عفن آفریند سپس مرگ تا تو را پریشان دارد و از نَفَس تسبیح و نصیحت و شهادت و صدق تو در قول آن را هوای خوشی آفریند در حدود ولایت بهشت.

اکنون يك ركن در اصل آفرینش هوا و باد راست و آب و خاك راست و آتش

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 251

راست.

و آتش، آتش صلابت و عداوت است با اهل کفر؛ و آب، آب رقت و شفقت است بر اهل اسلام؛ و باد، باد نصایح و عدل و صدق است؛ و خاك، خاك اجزای صابر و حَمُول «1» است و تو را از اینان قرینان آفریند در بهشت تا بدانی که مقصود اعتقاد و تعظیم است و به آنچه مراد الله باشد اعتقاد را به آن داری.

پس تسبیح و تهلیل و اعتقاد و بندگی و زاری بر حضرت الله خوشتر بود از همه چیزهای دیگر.

اکنون چو الله تو را می بیند خود را چون عروسان بیارای که خریدار از وی قوی تر نخواهی یافتن!

چشم را به سرمه شرم و اعتبار مکحل کن و گوش به گوشواره هوش بیارای و دست را به کار ادب برنه، روی را به سپیده و غازه «2» نیاز و اخلاص بیارای و پای را به خلخال خدمتکاری آراسته گردان و فرق میان حق و باطل راست کن و خمار «3» تعفف و معجر «4» استعصام «5» بر سر افکن که:

الْأُولِيَاءُ عَرَائِسُ اللَّهِ.

اولیای خدا بندگان آراسته پروردگارند.

تا اغیاران بر آن وقوفی نیابند. «6» آری، به قول رسول الهی صلی الله علیه و آله:

(1) - حمول: بار.

(2) - غازه: صدا، آواز.

(3) - خمار: چادر زنان، پارچه‌ای که به وسیله آن زن خود را می پوشاند، حجاب.

(4) - معجر: پارچه‌ای که زنان بر سر افکنند، چارقد، روسری.

(5) - استعصام: پناه آوردن.

(6) - معارف بماء ولد: 95 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 252

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَسْلَمَ، وَكَانَ رِزْقُهُ كَفَافاً وَصَبَرَ عَلَى ذَلِكَ.

کسی که در تمام زمینه‌ها تسلیم حضرت حق شد و به رزق خود بسنده کرد [و وقت خود را برای به چنگ آوردن روزی حرام صرف نکرد] و براین گونه زندگی استقامت ورزید پیروز و رستگار شد.

کسی که وقت صرف حقّ کند و از خرج آن در راه غیر دریغ ورزد و جز به حلال خدا در تمام زمینه‌ها دست نبرد، به گنج رضای دوست و گنجینه بهشت محبوب بدون شك دست یافته است.

عزیزان! حرام دنیا و به دست آوردن حقّ دیگران ارزش صرف وقت ندارد گر چه مجموعه‌ای که به دست می‌آورد از دنیا و مافیها فزون‌تر باشد!!

به قول عالمه فاضله، پروین اعتصامی:

شالوده کاخ جهان بر آبست	تا چشم بهم برزنی خراب است
ایمن چه نشینی در این سفینه	کین بحر همیشه در انقلاب است
افسونگر چرخ کبود هر شب	در فکرت افسون شیخ و شاب است
ای تشنه مرو کاندرین بیابان	گر يك سر آب است صد سراب است
سیمرغ که هرگز به دام ناید	در دام زمانه کم از دُباب است
بگذشت مه و سال دین عجب نیست	این قافله عمری است در شتاب است
بیدار شو ای بخت خفته چوپان	کین بادیه راحتگه ذُباب است

(پروین اعتصامی)

خرج کردن وقت در کلام امام سجّاد علیه السلام

امام سجّاد علیه السلام در روایتی بسیار جالب همه مردم را در راه خرج کردن وقت گران قیمت اینچنین راهنمایی می‌کند:

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 253

إِنَّ أَحَبَّكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَحْسَنُكُمْ عَمَلًا، وَ إِنَّ أَعْظَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَمَلًا أَعْظَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ رَغْبَةً، وَ إِنَّ أُنْجَاكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَشَدُّكُمْ خَشْيَةً لِلَّهِ، وَ إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنَ اللَّهِ أَوْسَعُكُمْ خُلُقًا، وَ إِنَّ أَزْضَاكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَسْبَغُكُمْ عَلَى عِيَالِهِ، وَ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ. «1»

محبوب‌ترین شما نزد خدای عزوجلّ نیکوکارترین شماست و عظیم‌ترین شما از نظر عمل، عظیم‌ترین شما از نظر رغبت به عنایت حقّ است. ناجی‌ترین شما از عذاب الهی با خشیت‌ترین شماست و نزدیکترین شما به خدا آن است که همه مردم از صفات حسنه و اخلاق پسندیده او برخوردار باشند و آن که خدا از او راضی‌تر است آن است که عیالش را در وسعت بیشتر و بهره‌وری افزون‌تر از نعمت حق قرار دهد و به حق که گرامی‌ترین شما نزد حق، خود نگهدارترین شما از محرمات الهیه است.

خرج کردن وقت در کلام پیامبر

رسول با کرامت اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

مَنْ سَلِمَ مِنْ رِجَالِ امْتِي مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ: مِنَ الدُّخُولِ فِي الدُّنْيَا، وَاتِّبَاعِ الْهُوَى، وَشَهْوَةِ الْبَطْنِ، وَشَهْوَةِ الْفَرْجِ، وَمَنْ سَلِمَ مِنْ نِسَاءِ امْتِي مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهَا الْجَنَّةُ: إِذَا حَفِظَتْ مَا بَيْنَ رِجْلَيْهَا، وَأَطَاعَتْ زَوْجَهَا، وَصَلَّتْ خَمْسَهَا، وَصَامَتْ شَهْرَهَا. «2»

از مردان امت هر کدام از چهار خصلت در امان بمانند و وقت عمر گرانمایه در راه چهار چیز نگذارند اهل بهشتند: افتادن در دنیای حرام، هواپرستی، دچار شدن به شهوت شکم و گرفتار آمدن به شهوت جنسی.

(1) - بلاغة الإمام علی بن الحسین: 194.

(2) - کلمة الرسول الاعظم: 136.

و از زنان اتمم هر کدامشان به چهار حقیقت توجه کنند اهل بهشتند: حفظ عفت، اطاعت از شوهر، ادای نماز پنج وقت و روزه ماه رمضان.

و این همه بدون شك، محصول ایمان به خدا و توجه به قیامت و عمل صالح است، چنانکه در قرآن مجید آمده:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ «1»

مسلمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، اینانند که بهترین مخلوقاتند. * پاداششان نزد پروردگارشان بهشت‌های پاینده‌ای است که از زیر [درختانش] نهرها جاری است، در آنها جاودانه‌اند، خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند؛ این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

خرج کردن وقت در کلام امام موسی بن جعفر علیه السلام

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام جهت و راه خرج عمر را در روایتی بسیار پر قیمت اینچنین بیان می‌دارند:

اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ:

سَاعَةً لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ، وَسَاعَةً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ، وَسَاعَةً لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَالثَّقَاتِ الَّذِينَ يُعَرِّفُونَكُمْ غُيُوبَكُمْ وَيُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ، وَسَاعَةً تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ. «2»

(1) - بینه (98): 7 - 8.

(2) - تحف العقول: 409؛ بحار الأنوار: 321 / 75، باب 25.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 255

بکشید که زمان و وقت شما چهار ساعت شود:

- 1- ساعتی برای عبادت و مناجات با محبوب.
 - 2- ساعتی برای تحصیل معاش و ادره امور زندگی مادی.
 - 3- ساعتی برای معاشرت با برادران ایمانی و آن چهره‌های الهی و مطمئنی که عیوب شما را به شما معرفی می‌کنند و خلوص باطن به شما می‌دهند.
 - 4- و ساعتی برای لذات و خوشی‌هایی که از نظر شرع مطهر حرام نیست.
- ابن یمن، شاعر دانشمند، در این مقال گوید:

ای برادر هیچ اگر داری ز حال خود خبر	پس چرا باید که باشد یکدمت پروای قال
در توحد کوش و وقت خویش را ضایع مکن	از تکثر می‌نیاید هیچ حاصل جز ملال
آنچه داری گر بر آن افزون کنی نقصان توست	وانچه دانی گر بیفزایی بر آن بابی کمال
مال اگر ز ابن یمن مایل به غیری شد چه شد	گفته‌ام با دل که از بحر منال ای دل منال
مال را ز آغاز فطرت در طبیعت هست میل	واضع اسمش گویی بحر این گفتست مال

(ابن یمن)

خرج کردن وقت در کلام امام باقر علیه السلام

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید:

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 256

امیر المؤمنین علیه السلام نماز عشا را در مسجد کوفه خواند، سپس مردم را سه بار ندا داد آن طور که همه شنیدند:

يَجْهَرُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، فَمَا التَّعَرُّجُ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَ النَّدَاءِ فِيهَا بِالرَّحِيلِ!

يَجْهَرُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - وَانْتَقِلُوا بِأَفْضَلِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ وَهُوَ التَّقْوَى. وَاعْلَمُوا أَنَّ طَرِيقَكُمْ إِلَى الْمَعَادِ، وَمُرُكُّكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ وَالْهَوَلُ الْأَعْظَمُ أَمَامَكُمْ؛ وَعَلَى طَرِيقِكُمْ عَقَبَةٌ كَثُودٌ وَمَنَازِلُ مَهُولَةٌ خَوْفَةٌ، لَا بُدَّ لَكُمْ مِنَ الْمَمَرِّ عَلَيْهَا وَالْوُقُوفِ بِهَا؛ فَإِمَّا بِرَحْمَةِ مَنْ اللَّهُ، فَنَجَاةٌ مِنْ هَوْلِهَا وَعَظِيمِ خَطَرِهَا وَفُظَاعَةِ مَنَظَرِهَا وَشِدَّةِ مُحْتَزِّهَا؛ وَإِمَّا بِهَلَكَةٍ لَيْسَ بَعْدَهَا نَجَاةٌ. «1»

خداوند همه شما را مشمول رحمت قرار دهد، برای سفر آخرت مجهز و مهیا شوید که شما را به آن سرای جاودانی خوانده‌اند و از همه شما جهت سفر به آن وادی دعوت کرده‌اند، پس از این دعوت توقف و قصد اقامت شما برای چیست؟ زندگی شما نشان می‌دهد که گویی به سرای دیگر خوانده نشدید.

خداوند شما را رحمت کند، آماده شوید و برترین چیزی که از زاد و توشه در اختیار شماست و آن تقواست برای جهان دیگر همراه خود ببرید.

آگاه باشید که راه شما به سوی جهان دیگر است و عبور شما بر صراط است، هول اعظم پیش روی شماست، منزل سخت در راهتان قرار دارد، توقفگاه‌های هولناک و وحشت‌زا در برابر دارید که عبور از آنها برای شما اجباری است و از آن چاره‌ای ندارید، نجات شما از آن همه منازل هول‌انگیز فقط و فقط در سایه رحمت اوست که این رحمت جز با ایمان و عمل صالح به دست نمی‌آید چنانچه در غفلت به سر برید و دچار هلاکت شوید راه نجاتی

(1) - مشکاة الأنوار: 304؛ بحار الأنوار: 172 / 68، باب 64، حدیث 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 257

برای شما نخواهد بود!!

شهید دوم و ارزش وقت

شهید دوم شارح جلیل القدر «لُمعه» از علمای بزرگ و فقهای باکرامت جهان تشیع است. آن مرد بزرگ، در جلالت قدر و جودت فهم و خدمت به فقه ارزنده شیعه، مردی کم نظیر و انسانی با برکت است.

شاگرد بزرگوارش در رساله با قیمت «بُغْيَةُ الْمُرِيد» در توجه آن مرد بزرگ به ارزش وقت و ادای حق هر صاحب حقی و این که لحظه‌ای از وقت او هدر نرود می‌نویسد:

- «1- برای اداره امور خانه در اوّل شب او را می‌دیدم که با درازگوشی هیزم به خانه می‌برد.
- 2- نماز صبح را پس از عبادات شبانه در گوشه منزلش، در مسجد بجا می‌آورد.
- 3- به هنگامی که بر کرسی درس می‌نشست و مباحثه علمی شروع می‌کرد مانند دریا موج می‌زد و این نشان می‌داد که با پشتکاری عجیب به اندوختن مایه‌های علمی در ایّام جوانی، رنج و مشقّت بسیاری تحمّل کرده است.
- 4- احتیاجات مادی و معنوی خودش را خودش تأمین می‌کرد.
- 5- هر کس و هر مهمانی بر او وارد می‌شد خودش به خدمت شخص وارد، اقدام می‌کرد.
- 6- از عجایب کارهای او این بود که وقتی قلم بر مرکّب می‌گذاشت تا سی سطر می‌نوشت.
- 7- دو هزار کتاب از او به یادگار ماند که دویست جلدش به خط شریف خودش بود از جمله «شرح لمعه».
- 8- از طریق خواب و رؤیا با عالم ملکوت ارتباط داشت.

پدر شیخ بهایی می‌گوید:

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 258

بر او وارد شدم وی را غرق در اندیشه دیدم، گفتم: چیست؟ فرمود: من شهید ثانی هستم برای این که دیشب خواب دیدم سیّد مرتضی مهمانی دارد و تمام علمای امامیه جمعند، من چون وارد شدم به من گفت: کنار شیخ شهید بنشین؛ این دلیل بر شهادت من است. و عاقبت هم شهید شد. «1»

سیّد مهدی قزوینی و ارزش وقت

حالات عجیب عالم بزرگ سیّد مهدی قزوینی هر انسانی را غرق حیرت می‌کند.

این گونه اشخاص برای تمام مردم جهان الگو، اسوه و سرمشق‌اند.

محدث نوری که به گفته خودش زیاد خدمت آن مرد بزرگ رسیده بود می گوید:

«این کرامات و مقامات از سید مرحوم بعید نبود، چه او علم و عمل را از عمّ خود جناب سید باقر صاحب اسرار و خال خود جناب بحر العلوم - اعلی الله مقامهم - میراث داشت.

عمّ اکرمش او را تأدیب نمود و تربیت فرمود و بر خفایا و اسرار مطلع ساخت تا رسید به آن مقام که نرسد به حول آن افکار و دارا شد از فضایل و مناقب مقداری که جمع نشد در غیر او از علمای ابرار.

اول آن که: آن مرحوم بعد از آن که هجرت کردند از نجف اشرف به حله و مستقر شدند در آن جا و شروع نمودند در هدایت مردم و اظهار حق و ازهاق باطل، به برکت دعوت آن جناب از داخل حله و خارج آن زیاده از صد هزار نفر از اعراب، شیعه مخلص اثنا عشری شدند و شفاهی به حقیر فرمودند: چون به حله رفتیم دیدم شیعیان آن جا از علائم امامیه و شعار شیعه جز بردن اموات خود به نجف اشرف چیزی ندارند و از سایر احکام و آثار عاری و بری، حتی از تبرّای از أعداء الله.

به سبب هدایت او همه از صلحا و ابرار شدند و این فضیلت بزرگی است که از

(1) - خاتمة مستدرک الوسائل: 2/ 259، به نقل از رساله بغية المرید.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 259

خصایص اوست.

دوم: کمالات نفسانیّه و صفات انسانیّه که در آن جناب بود از صبر و تقوا و رضا و تحمّل مشقّت عبادت، سکون نفس و دوام اشتغال به ذکر خدای تعالی و هرگز در خانه خود از اهل و اولاد و خدمتگزاران چیزی از حوایج نمی طلبید، مانند غذا در ناهار و شام و قهوه و چای و قلیان.

اجابت دعوت می کرد و در ولیمه ها حاضر می شد، لکن به همراه، کتبی بر می داشتند و در گوشه مجلس مشغول تألیف خود بودند؛ از صحبت های مجلس ایشان را خبری نبود مگر آن که مسئله ای پرسند جواب گوید.

برنامه و عادت او در ماه رمضان چنین بود که نماز مغرب را با جماعت در مسجد می‌گزارد، آنگاه نافله مقرر مغرب را در ماه رمضان که از هزار رکعت در تمام ماه حسب قسمت به او می‌رسید می‌خواند و به خانه می‌آمد و افطار می‌کرد و برمی‌گشت به مسجد به همان نحو نماز عشا را بجا می‌آورد و به خانه باز می‌گشت، مردم در آن جا جمع می‌شدند، اول قاری خوش صدایی آیاتی از قرآن که تعلق داشت به وعظ و زجر و تهدید و تخویف می‌خواند به نحوی که قلوب قاسیه را نرم و چشم‌های خشک شده را تر می‌کرد، آنگاه دیگری به همان نسق خطبه‌ای از «نهج البلاغه» می‌خواند، آنگاه سیمی قرائت می‌کرد مصایب ابی عبد الله الحسین علیه السلام را، آنگاه یکی از صلحا مشغول خواندن ادعیه ماه مبارک می‌شد و دیگران متابعت می‌کردند، تا وقت خوردن سحر، پس هر يك به منزل خود می‌رفت. بالجملة، در مراقبت و مواظبت اوقات و تمام نوافل و سنن و قرائت با آن که در سنّ به غایت پیری رسیده بود آیت و حجتی بود در عصر خود.

سوم: تصانیف رائقه بسیاری در فقه و اصول و توحید و امامت و کلام و غیر اینها که یکی از آنها کتابی است در اثبات این که فرقه ناجیه شیعه است که از کتب نفیسه

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 260

است، طوبی له و حُسْنُ مآب. «1»

ارزش وقت در کلام امیر المؤمنین علیه السلام

إِنَّ الْمَعْبُودَ مَنْ غِبْنَ عُمْرُهُ، وَإِنَّ الْمَعْبُودَ مَنْ أَنْفَقَ عُمْرَهُ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ. «2»

به راستی زیانکار کسی است که در جهت عمرش زیان کرده؛ و بهره‌وری که دیگران به او در خرج عمرش حسرت خورند کسی است که وقتش را در طاعت پروردگارش تمام کرده است.

إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ نَظَرَ فِي يَوْمِهِ لِغَدِهِ، وَسَعَى فِي فِكَالِكِ نَفْسِهِ، وَ عَمِلَ لِمَا لَا بُدَّ لَهُ وَ لَا مَحِيصَ لَهُ عَنْهُ. «3»

به حقیقت، خردمند و دانا کسی است که در امروزش فردایش را بنگرد و دنیایش را مزرعه آخرت بداند و در آزاد کردن نفسش از شهوات و سخط حق و عذاب جهنم بکوشد و بکوشد برای روزی که از آن چاره و راه فرار ندارد!.

إِنَّ أَحْسَرَ النَّاسِ صَفْقَةً وَ أَخْيَبَهُمْ سَعْيًا رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي طَلَبِ آمَالِهِ، وَلَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَاتِهِ، وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَاتِهِ. «4»

به راستی که زیانکارترین مردم در تجارت و معامله عمر و پشیمان‌ترین آنان در سعی و کوشش، کسی است که پیکرش را در پی آرزوهایش بفرساید

(1) - نجم الثاقب: 2/ 776 - 778، باب 7، حکایت 95.

(2) - غرر الحکم: 160، حدیث 3061.

(3) - غرر الحکم: 149، حدیث 2714؛ مستدرک الوسائل: 12/ 150، باب 94، ذیل حدیث 13753.

(4) - غرر الحکم: 167، حدیث 3291؛ بحار الأنوار: 100/ 38، باب 2، حدیث 85.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 261

و مقدّرات الهی با وی مساعدت نمایند و او به آرزوهایش نرسد، آنگاه با اندوه و حسرت فراوان از جهان بیرون رود و با رنج‌های فراوان وارد آخرت گردد.

چه نیکوست که انسان عمر خود را با خدا معامله کند و با چهره‌ای باز و دلی شاد به حضرت حق وارد شود.

إِنَّ أَوْقَاتِكَ أَجْزَاءُ عُمْرِكَ، فَلَا تُنْفِدْ لَكَ وَقْتاً إِلَّا فِيمَا يُنْجِيكَ. «1»

بدون شك اوقاتی که می‌گذرانی پاره‌های عمر تو هستند، لذا نباید وقت خود را تمام کنی مگر در چیزی که نجات تو در آن باشد.

اگر دنیا را با عینک توحید و چشم انبیا و اولیا ببینیم، جایی است که راه هر گونه رشد و کمال در آن به روی انسان باز است، اگر از نعیم آن به طور صحیح استفاده شود آدمی به ذروه اعلا و به عالم ملکوت و به جهان ملکوت و به جهان ابدی می‌رسد و هرگز حاضر نمی‌شود ثانیه‌ای از وقت خود را در غیر راه حق مصرف کند، در حقیقت دنیا را مقدمه آخرت گرفته و از حضيض خاک، خود را به اوج افلاک معنوی می‌رساند. و اگر از چشم بی‌خبران و مادیگران به آن نظر شود جای عیش و نوش و ظلم و ستم و آمیختن حقّ به باطل و باطل به حقّ است، در این صورت از انسان چهره‌ای بدتر از گرگ و روحی بی‌معناتر از جهاد و قلبی سخت‌تر از سنگ ساخته می‌شود.

امام علی علیه السلام به وضع بنیایان و کوردلان در جملات زیر اشاره دارد، بنیایانی که از تمام لحظات عمر برای به دست آوردن خشنودی حق و بهشت عنبر سرشت بهره گرفتند و نابینایان کوردلی که جز مظلومه و وزر و وبال چیزی بار پرونده نکردند:

إِنَّ الدُّنْيَا مُتَّهِيَةٌ بِصَرِّ الْأَعْمَى، لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً؛ وَالْبَصِيرُ يُنْفِذُهَا بِصَرِّهِ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا. فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ، وَالْأَعْمَى

(1)- غر الحکم: 159، حدیث 3025؛ عیون الحکم والمواعظ: 159.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 262

إِلَيْهَا شَاخِصٌ، وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ، وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا مُتَزَوِّدٌ. «1»

به راستی که دنیا آخرین چشم انداز شخص کوردل است و پس از این چهارچوب محدود چیزی نمی بیند (به همین خاطر به کار فردای قیامت که خدا و کتب آسمانی و انبیا و ائمه علیهم السلام از آن خبر داده اند نمی اندیشد!)

اما روشندل دیده قلبش نفوذ پیدا می کند و در می یابد که خانه واقعی و حیات همیشگی از پس این دنیا است، لذا شخص بینا از دنیا می کوچد و کوردل به سوی دنیا می رود، بینا از دنیا با خرج کردن عمرش در طاعت ربّ برای آخرت توشه می گیرد و نابینا فقط برای دنیایش دست و پا می زند!

إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَعْمَلَانِ فِيكَ فَاَعْمَلْ فِيهِمَا، وَ يَأْخُذَانِ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهُمَا. «2»

به راستی که روز و شب در تو عمل و اثر دارند، تو نیز در آنها به عمل پرداز، آنها از عمرت می گیرند تو هم در برابر خرج شدن عمر بهره معنوی بگیر.

به قول عارف بزرگ حکیم صفای اصفهانی:

تا چند همی گردی بر گرد بیابانها

بنشین به پس زانو در مصطبه «3» جانها

تا تاج نهند از سر در پای تو سلطانها

بگذار سر ای سالک بر پای گدای دل

در مزرعه دنیا حاصل نتوان بردن
در مزرعه گر بارد از چشم تو بارانها
با کوه اگر گویم این راز زهم ریزد
گوئی دل سنگینت زد پتک به سنداها

(1) - غرر الحکم: 132، حدیث 2277؛ عیون الحکم والمواعظ: 147.

(2) - غرر الحکم: 151، حدیث 2789.

(3) - مصطبه: محل اجتماع مردم.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 263

بشکافت به طنازی بشکست به طرازی
تیرش همه جوشنها زلفش همه پیمانا
آن ماه همی تابد آن سرو همی روید
در زاویه دلها از باغچه جانها

(صفای اصفهانی)

منازل الهی در کلام شاه داعی

از آن جا که مصرف بجای وقت به طور حتم و یقین نیاز به معرفت و شناخت يك سلسله امور الهی و اسلامی دارد، لازم است بیش از آنچه در صفحات گذشته به تحریر آمد مسائلی تذکر داده شود، لذا در این قسمت به گفتاری از عارف بزرگ، شاه داعی شیرازی اشارت می‌رود، باشد که ارباب حال و اهل صفا و وفا استفاده بیشتری نصیبشان گردد.

شاه داعی می‌گوید:

«در بیان منازل این راه که مشتمل بر سه فصل است:

فصل اول: در بیان منزل علم.

فصل دوم: در بیان منزل عمل.

فصل سوم: در بیان منزل خُلُق (اخلاق).

فصل اول: در منزل علم:

بباید دانست که منزل اول سالکان این راه را منزل علم است که تابه آن نرسند به منزل‌های دیگر نتوانند رسید و علمی که سالک را از آن‌گرنیز نیست بر سه قسم است:

1- علم شریعت 2- علم طریقت 3- علم حقیقت

[1- علم شریعت

[اما علم شریعت که آن علم فرائض و سنن و آداب است بر چهار اصل می‌آید:

عبادات و معاملات و نکاح و جراح و در چهار اصل فرائض است و سنن هست و آداب هست و چند چیز ببايد دانستن تا علم شریعت آسان شود: فرض و سنت و

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 264

مکروه و مباح و حرام.

و فرض آن باشد که اگر آن نکنند گناهکار شوند و مستحق عذاب و اگر بکنند فرمانبردار باشند و مستحق ثواب گردند.

و سنت آن باشد که اگر نکنند بزه‌مند نشوند و مستحق عقوبت نباشند اما فضیلت ثواب از ایشان فوت شود و اگر بکنند فضیلت و ثواب بیابند.

و مکروه آن چیزی است که اگر نکنند ثواب بیابند و اگر بکنند بزه‌مند نشوند، پس نا کردن آن از کردن اولی باشد.

و **مباح** آن چیزی است که اگر بکنند و نکنند برابر باشد، نه به کردن آن بزه‌مند شوند و نه به ناکردن و درکردن و نکردن آن ثوابی و عقابی نباشد. و اکثر علما حلال و مباح را به يك معنى حمل کرده‌اند و بعضی حلال را از مباح، اخصّ دانسته‌اند و تمسّك به بعضی احادیث جسته‌اند.

و **حرام** آن است که به فعل آن مستحقّ مذمت شوند شرعاً و عقاب بر آن مترتب گردد.

چون دانسته شد که فرض و سنّت و مکروه و مباح و حرام چیست باید دانست که: هر چه عمل آن بر بنده‌ای مکلف فرض شود علم آن نیز فرض باشد، پس چون نماز بر او فرض باشد علم آن فرض باشد، در زکات و حجّ نیز همچنین می‌دان که چون عمل آن فرض شد علم آن فرض شود.

پس سالک را در اصل عبادات نگاه باید کرد که: عبادات بر او فرض است علم آن بر او فرض بود و ببایدش آموخت که اگر آن مقدار که بر او فرض باشد نیاموزد عاصی باشد، امّا لازم نیست که همه علوم فقه از عبادات و معاملات و نکاح و جراح بیاموزد تا در منزل علم به علم شریعت رسیده باشد، آن قدر از علم شریعت که بر او فرض است و آن قدر که سنّت و ادب به آن شناخت چون حاصل کرد می‌توان گفت که: سالک در منزل علم به علم شریعت رسیده است.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 265

[2- علم طریقت

[و امّا **علم طریقت** دانستن روش اولیاست که بدانند که اولیا چگونه رفته‌اند تا به مقصود رسیده‌اند؛ و رفتار ایشان اگر چه در ریاضت نفس به یکدیگر نمی‌ماند امّا به هر وجه که ریاضت کشیده‌اند از متابعت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بیرون نرفته‌اند و هر که از متابعت آن حضرت بیرون رفته است در آن حالت که بیرون رفته است نه بر طریقت بوده است.

و بالجمله، علم ریاضیات اولیا از دانستن سه چیز بیرون نیست که چون آن دانسته شود فی الواقع توان گفت که سالک در منزل علم به علم طریقت رسیده است.

اول: دانستن نفس و حال او در موافقت راه حقّ و مخالفت.

دوم: دانستن خواطر.

سوم: دانستن معالجه نفس که او را در راه حقّ چگونه رام توان کرد.

[الف - دانستن نفس]

[اما نفس که به پارسی روانش گویند آفریده‌ای است که درازا و پهنای و بوم ندارد و کارفرمای بدن است و هر چه در جسد آدمی پیدا می‌شود و او به منزله جرم ماه است پاك و صافی و در او دانش هاست چون شعاع ماه در ماه، ولیکن چنانکه ماه شعاع از آفتاب دارد نه از خود، نفس این دانش‌ها از آفتاب ربوبیت حقّ دارد نه از خود. و او را چند صفت است که به واسطه آن صفات‌ها او را نام‌های دیگر پیدا می‌شود. چون روح که پارسی آن «جان» است و چون «عقل» که پارسی آن «خرد» است و چون «قلب» که پارسی آن «دل» است.

اگر می‌گویند که صفت او آن است که تدبیر کمال خود می‌کند نام او «روح» است، یا صفت تمیز میان خود و احوال خود و غیر می‌کند نام او «عقل» است، یا صفت او

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 266

آن است که دائم از جهت ادراک معنی نو از حالی به حالی می‌گردد نام او «دل» است و به هر صفت از این صفات که گفته شد او را در بدن آلتی موجود است که به هر آلتی فعلی که مناسب صفتی است در او از او به ظهور می‌رسد، از برای فعل او به واسطه صفت تمیز آلت دماغ موجود است و از برای فعل او به واسطه تقلّب از حالی به حالی آلت او آن گوشت پاره صنوبری است که در پهلوی چپ آدمی است و از برای این آلات که گفته شد به این آلات همه عالم موجود است.

اگر این نفس که صفت او گفته شد به این آلات که دارد فعل او همه بدی است او را «نفس امّاره» گویند و اگر سرزنش خود به بدی می‌کند و روی به نیکی دارد او را «نفس لّوامه» خوانند و اگر از بدی باز ایستاده و آرام و الفت به نیکی گرفته او را «نفس مطمئنّه» نامند. این بود اشارتی مجمل به دانستن نفس.

[ب - دانستن خواطر]

[اما خواطر چهارست:

اول: خاطر مَلکی که در دل آدمی می‌افتد که نیکی بکند و واسطه آنچه در دل افتاده است مَلک است گر چه اصلش از حقّ تعالی است.

و دوم: خاطر رتّانی که در دل می‌افتد که خیری از او صادر شود بی آن که در آن خیر توقّع نفعی داشته باشد و درین خاطر از حقّ تعالی غیری واسطه نباشد.

سوم: خاطر شیطانی است که در دل او می‌افتد که بدی بکند و واسطه آنچه در دل افتاده است شیطان است اگر چه اصلش از حقّ تعالی است، چه الهام فجور و تقوا از مهر و لطف حضرت حقّ است. و نفس را که میانه خاطر مَلکی و شیطانی، صفت کنند گویند «نفس مُلّه‌مه» است.

چهارم: خاطر نفسانی که در دل می‌افتد سرّی به واسطه جبلّت نفس که بر هوا و آرزوست.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 1، ص: 267

و هرگز نتواند بود که آدمی يك طرفه العین از خاطری از این خاطره‌های چهارگانه خالی باشد مگر در خواب و بی‌خودی و تحقیق آن است که در خواب و بی‌خودی نیز این خواطر هست لکن چون نفس به آن مشغول نمی‌شود چنان می‌نماید که نیست.

و اما سخن در موافقت و مخالفت آن است که: نفسی که موافق راه حقّ است، آن نفسی است که خاطر رتّانی و خاطر مَلکی اختیار می‌کند و فعل خیر و نفسی که مخالف راه حقّ است آن نفس است که خاطر شیطانی اختیار می‌کند و خود سبب خاطرهای بد می‌شود.

و از این تقریر حال موافقت نفس و مخالفت او در راه خداوند تعالی معلوم می‌شود و سالك باید که در موافقت حقّ تعالی و مخالفت نفس و شیطان دائم در جهاد و غزای معنوی باشد که آن نفی خاطر شیطانی و نفسانی است و نگاهداشتن خود از فعل بد و اثبات خاطر رتّانی و مَلکی و مشغول کردن خود به فعل نیک، ان شاء الله تعالی.

[ج- دانستن معالجه نفس]

[اما دانستن معالجه نفس موقوف صحبت اهل الله و عالم رتّانی و مرشد ملکوتی باشد که از او بدانند، یا الهام حضرت حقّ تعالی به دل طالب رسد و بدانند که او را چگونه رام می‌باید کرد، یا از سخن انبیا و اولیا که بخواند و بدانند و فی

الجمله، نفس را به آن رام توان کرد که در حظّ دنیا زیادت از ضرورت به او نرسانند و در حظّ آخرت تا توان، کار خیر از او بسازند تا او را فکر دنیا کم شود و فکر آخرت بسیار.

و در کارهای خیر طلب اخلاص از او کنند و در هر چیزی او را متهم دارند و او را در همه احوال مقصّر شمارند و دائم او را شکنند که اگر يك لحظه او را به خود واگذارند فتنه‌ها بر انگیزد.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 268

و او را به این صفت رام توان کرد که گفته شد و با وجود آن که رام باشد اعتماد نباید کرد و از مکر او ایمن نباید بود و لجام شریعت از سر او بیرون نباید کرد تا باشد که او را به سلامت از قنطره شهوات طبیعت بگذارند و در سنگلاخ دنیا پای او از جای نرود و در گذرگاه لذت بدنی از دزد شیطان در امان باشد و او را با متاع ایمان به معموره عالم آخرت رسانند. این است نموداری از عالم طریقت که گفته شد.

[3- علم حقیقت

[و اما علم حقیقت، دانستن نفس است با آفریدگار او و این دانستن بهترین همه دانش‌هاست.

پس می‌گوییم که آفریدگار جلّ جلاله - موجودی است مطلق، به این معنی که ادراک غیر او به کنه حقیقت او نمی‌رسد، پس مقید به وصف غایت و محدود به حدّ نهایت نشود، همیشه به خود بوده و هست و باشد و هر مقصود که گویی از این موجود مطلق حاصل است، هر زنده به او زنده است و او زنده، هر دانایی به او داناست و او دانا، هر بینایی به او بیناست و او بینا، هر شنوایی به او شنواست و او شنوا، هر توانایی به او تواناست و او توانا، هر خواهنده‌ای به او خواهنده است و او خواهنده، هر گویائی به او گویاست و او گوینده.

همیشه به این صفات کمال آراسته است و ذات او به هر صفتی از این صفات پیدا، به خود تمام و ثابت است و به هیچ وجه جهت نیستی ندارد و در ذات و صفات و اسما و افعال یگانه و یکتاست، هست مطلق است و چنان به خود پیدا و روشن است که او را «نور مطلق» توان خواند از غایت پیدایی و بیرون از او هیچ چیز به خود پیدایی ندارد جز او، به خود ظلمت مطلق است از غایت ناپیدایی.

و این نور مطلق که پیدای مطلق است به پیدایی خود پیوسته شعاع به طرف ظلمت می‌افکند و پاره پاره ظلمت که ناپیدایی صفت اوست رنگ پیدایی نور

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 269

می‌گیرد تا همه ناپیدایی‌ها پیدا می‌شود و به زبان عبارت می‌گوید که: نیست هست شد و آفریدگار که آن نور مطلق است آفریده‌ها که آن ناپیدایی‌ها بود به حدّ پیدایی رسانید.

و بدان که: از جمله ناپیدایی‌ها که پیدایی یافت نفس آدمی است که ظلمتی بود که از نور روشن شد و روشنی او که از نور یافته است زندگی و دانایی و شنوایی و بینایی و توانایی و خواهندگی و گویایی است که در او ظاهر شده است. پس نسبت نفس به آفریدگار نفس، آن بود که گوئیم نفس ظلمتی است که نور آفریدگار آن را روشن کرده است و روشنایی او پرتو نور صفت آفریدگار اوست، پس اگر فرض کنی که روشنایی نور پروردگار به او پیوسته است او موجودی است نورانی به نور پروردگار، این است نسبت نفس به سوی آفریدگار نفس.

لاجرم هر که نفس را نشناسد پس آفریدگار نفس را نشناسد، پس نفس را دو جهت باشد: جهت روشنی و آن از آفریدگار دارد، جهت تاریکی و آن از خود دارد؛ روشنی او جهت هستی اوست به سوی هست مطلق که نور مطلق است و تاریکی او جهت نیستی اوست به سوی نیست مطلق.

سالك باید که نظر به جهت نیستی نفس کند و گوید که به حقیقت نفس نیست؛ زیرا که نه هست مطلق است؛ و نظر به جهت هستی نفس کند و گوید: آن که نفس به او هستی دارد به حقیقت هست که هست مطلق است و نفس را هستی مجازی است و هستی مجازی اعتبار ندارد، پس آفریدگار به حقیقت هست و آفریده به مجاز و در این مشهد تواند بود که گویند:

لا مَوْجُودَ إِلَّا اللَّهُ.

وجود حقیقی، فقط خداست.

و هر که نسبت نفس به آفریدگار نفس چنین دانست به قدر خود به علل حقیقت

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 270

رسیده است. و تا این سه علم که علم شریعت و علم طریقت و علم حقیقت است حاصل نشود سالك به منزل علم نرسیده باشد، واللّه اعلم.

فصل دوم: در منزل عمل:

ای عزیز! عمل صالح که در طریق کمال نفس، فریاد رس شخص است و عمل صالح را شرط آن است که قرین اعتقاد صحیح باشد و اگر نه چنین باشد آن عمل به وصله نشیند و موجب رستگاری نشود و نتیجه ثواب ندهد.

اما اعتقاد درست آن است که بدانی که هدایت ایمان و معرفت، حضرت پروردگار می دهد و توفیق طاعت او می بخشد؛ این منتی و منتی دیگر آن که چون عمل صالح از تو در وجود آمد از سر اعتقاد پاک، البته سعی تو ضایع نمی گردد و خدای متعال ثواب آن عمل کرامت می کند. و عمل صالح کاری است که فرموده خدای و رسول او باشد، چون ارکان اسلام ادا کردن و چون سنت های پیغمبر بجای آوردن و بعد از فرائض سنت های مؤکده اول بجای آرد و دیگر سعی کند که چنانکه متابعت سنت می تواند کرد تقصیر نکند، از نماز جماعت و نماز جنازه و با جنازه سر قبر رفتن و پرسش بیماران کردن و تفقد حال مسلمانان نمودن و در کارهای خیر مدد بودن و آشتی به میانه مسلمانان دادن و فتنه باز نشان دادن و کلمه الخیر گفتن و سلام فاش کردن و به دعوت های خیر حاضر شدن. و باید که از جمله اعمال صالحه مداومت نماید بر صله رحم و حق همسایه؛ و چون ابواب عمل صالح کثیر است و از عهده تعداد آن بیرون نمی تواند آمدن، به این چند کلمه در این فصل اختصار کردیم.

فصل سوم: در منزل خلق:

بدان - أَعَانِكَ اللَّهُ - که خوی شخص بر دو گونه بود: خُلُق نیک و خلق بد:

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 271

خُلُق نیک صفتی چند باشد در شخص که شرع پسندد و عقل مستحسن داند و آن بر دو قسم بود: قسمی آن که به وصله دنیا نشیند و قسمی آن که به وصله آخرت نشیند و نسبت با عالم معاد داشته باشد.

و سر جمله اخلاق نیک چهار خُلُق است و باقی خلق های نیکو همه از آن زاید:

[عدالت]

[اول عدالت: یعنی در امور شخصی و خانوادگی و اجتماعی راه افراط و تفریط نباشد و راه میانه کند.

[حکمت]

[دوم حکمت: که چیزها به قدر خود چنان بدانند که دانستی است و بر وفق آن دانستی‌ها عمل چنان کند که چنان باید کرد.

[عفت]

[سوم عفت: که نفس را از حرام منع کند با همه آلات او، پس به دل کار حرام نکند و به چشم صورت حرام نبیند و به گوش سخن حرام نشنود و به زبان سخن حرام نگوید و به دست تصرف در حرام نکند و به پای رفتار حرام نکند و به جای حرام نرود و به دهان و حلق از لقمه حرام و جرعه حرام احتراز کند و به فرج مباشرت حرام نکند.

[شجاعت]

[چهارم شجاعت: که تواند در معرض حاصل کردن مقصود، مقصود شرعی رود اگر چه بیم از هلاک نفس باشد، مثل دلیری در معرکه، غزا کردن و دلیری کردن آنگاه که کلمه حق در روی سلطان ستمکار باید گفت، دلیری کردن چون مسئله علم با

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 272

خصم دانشمند بحث باید کرد و دلیری کردن چون دشمن در مقابل آید به سخن و حمله و ضرب و دلیری کردن در همه امور به شرط آن که از حدّ شرع تجاوز نکند.

چون شخص را این چهار خلق حاصل شد همه اخلاق نیکش ممکن است که حاصل شود.

آن اخلاق حسنه که عارفان آن را «مقامات» گویند: صبر و شکر و رضا و توکل و تسلیم و صدق و اخلاص، آن که در عرف عام «خلق خوش» آن را نام کنند چون تواضع و پیش سلامی و رفق و مدارات و از سر گناه گذشتن و عیب پوشیدن و بردباری نمودن و نیازمندی و الفت و محبت و دلسوزی یکدیگر ورزیدن و امثال آن که احصای آن نمی‌توان کرد! این خویهای خوش عادت باید کرد.

و از خلق بد کناره می‌باید جست مثل: ستمکاری و بددلی و ابلهی و حرص و شره و از برای دنیا خواری کشیدن و هم از برای دنیا تکبر بر مردم کردن و خشم بی جابجایی و میل طبع بر چیزهای نامشروع نه ضرورت، رشک و حسد بردن و امثال ذلك.

چه همچنان که خلق نیک از بسیاری آن، این جا جای تعداد آن نیست، خلق بد را نیز این جا نتوان هم برشمرد.

پس وظیفه آن است که گویم: هر صفتی که چون عادت شود شخص شود او را به سبب آن کمالی حاصل گردد اختیار باید کرد که خلق نیک است و هر صفتی که چون عادت شود شخص را سبب نقصانی گردد و از راه کمالش باز دارد و ترک باید کرد خلق بد است و الله المرشد. «1» این است آن طریقی که وقت پر قیمت را باید در آن طی کرد، تا با سپری کردن عمر در این طریق خیر دنیا و آخرت حاصل گردد و غیر این محصولی جز خزی دنیا و عذاب آخرت ندارد!

(1) - شانزده رساله، شاه داعی: 7 - 14.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 273

جاهای صرف وقت در روایات

مواضع و موافقی که باید اوقات عزیز در آن صرف شود در قرآن مجید و روایات و اخبار نشان داده شده و از این طریق حجت حضرت حق بر بندگان تمام است و احدی را در پیشگاه حضرت محبوب در این زمینه عذری نیست. در این بخش به قسمتی از آن مواضع و موافق اشاره می‌شود:

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَعْيُنَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ، وَ إِنَّهُ لَيَسْتَعْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخَوْتُ فِي الْبَحْرِ، وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ. إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَ لَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ. «1»

هر کسی راهی که به دانش و معرفت معارف الهیه منتهی می شود بپیماید خداوند راهش را به بهشت قرار می دهد، ملائکه با خشنودی کامل بال های خود را برای نشستن طالب علم می گسترانند و هر آینه هر کس در آسمان و زمین است برای طلبه علم طلب آموزش از حق می کند حتی ماهی دریا. و برتری دانشمند بر عابد برتری ماه بر سایر ستارگان در شب چهارده است. و به تحقیق که دانشمندان وارثان پیامبرانند؛ انبیا درهم و دینار باقی نگذاشتند آنچه از آنان باقی ماند علم و معرفت بود، هر کس از ایشان اخذ علم کند به حظ وافر رسیده است.

(1) - بحار الأنوار: 1/ 164، باب 1، حدیث 2؛ الکافی: 1/ 34، حدیث 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 274

و نیز آن حضرت فرمود:

أَرْبَعَةٌ تُلْزَمُ كُلُّ ذِي حِجْجٍ وَ عَقْلٍ مِنْ أُمَّتِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هُنَّ؟ قَالَ:

اسْتِمَاعُ الْعِلْمِ وَحِفْظُهُ وَ نَشْرُهُ، وَالْعَمَلُ بِهِ. «1»

چهار چیز بر هر صاحب خرد و عقلی از امت من واجب است، گفته شد ای رسول خدا! آن چهار چیز کدام است؟ فرمود: فراگیری دانش، حفظ آن، نشرش در میان مردم و عمل به آن.

و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِلتَّكَبُّرِ مَاتَ جَاهِلًا، وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِلْقَوْلِ دُونَ الْعَمَلِ مَاتَ مُنَافِقًا، وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِلْمُنَازَعَةِ مَاتَ فَاسِقًا، وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِكَثْرَةِ الْمَالِ مَاتَ زَنْدِيقًا، وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِلْعَمَلِ مَاتَ عَارِفًا. «2»

هر کس علم بیاموزد تا به دیگران بزرگی بفروشد جاهل از دنیا می رود، و هر کس دنبال علم برود فقط برای گفتن ولی عمل نکند منافق می میرد و هر کس علم را برای جدال با دیگران بخواند فاسق می میرد، هر کس دانش را برای کثرت مال بخواند زندیق از جهان در می گذرد و هر کس دانش را به خاطر عمل فراگیرد عارف از دنیا می رود.

و نیز آن حضرت فرمود:

لَا يَكُونُ الْعَبْدُ فِي السَّمَاءِ وَلَا فِي الْأَرْضِ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فَضُولًا، وَلَا يَكُونُ فَضُولًا حَتَّى يَكُونَ مُسْلِمًا، وَلَا يَكُونُ مُسْلِمًا حَتَّى يَسْلَمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ، وَلَا يَسْلَمُ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ حَتَّى يَكُونَ عَالِمًا، وَلَا يَكُونُ عَالِمًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا بِالْعِلْمِ، وَلَا يَكُونُ عَامِلًا بِالْعِلْمِ حَتَّى يَكُونَ

(1) - کلمه الرسول الأعظم: 87- 88؛ بحار الأنوار: 162 / 74، باب 7، حدیث 169؛ دعائم الاسلام: 79 / 1.

(2) - کلمه الرسول الأعظم: 87- 88.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 275

زاهدًا، وَ لَا يَكُونُ زَاهِدًا حَتَّى يَكُونَ وَرِعًا وَ لَا يَكُونُ وَرِعًا حَتَّى يَكُونَ مُتَوَاضِعًا وَ لَا يَكُونُ مُتَوَاضِعًا حَتَّى يَكُونَ عَارِفًا بِنَفْسِهِ، وَ لَا يَكُونُ عَارِفًا بِنَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ عَاقِلًا. «1»

عبد در آسمان و زمین مؤمن نیست مگر بسیار بخشنده باشد، بسیار بخشنندگی فرع مسلمان بودن است، مسلمان بودن فرع دین است که تمام مردم از دست و زبان انسان راحت باشند و مردم از انسان راحت نیستند مگر انسان عالم و با معرفت باشد، آدمی عالم به حساب نمی آید مگر عمل کننده باشد، عمل کننده نیست مگر بی رغبت به امور حرام باشد و بی رغبت نیست مگر پاکدامن باشد و پاکدامن نیست مگر متواضع در برابر حق باشد و متواضع نیست مگر نفس خود را بشناسد و نفس شناس نیست مگر خردمند و عاقل باشد.

و نیز آن حضرت فرمود:

أَفْشُوا السَّلَامَ، وَ أَطْعِمُوا الطَّعَامَ، وَ صَلُّوا الْأَرْحَامَ وَ صَلُّوا بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِالسَّلَامِ. «2»

افشای در سلام داشته باشید، به دیگران بخورانید، صله ارحام بجای آورید و به وقتی که مردم در خوابند نماز شب بگزارید تا با سلامتی وارد بهشت شوید.

و نیز آن حضرت فرمود:

إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَ لَا أُمَّةَ بَعْدُكُمْ، أَلَا فاعْبُدُوا رَبَّكُمْ، وَ صَلُّوا خَمْسَكُمْ، وَ صُومُوا شَهْرَكُمْ، وَ حُجُّوا بَيْتَ رَبِّكُمْ، وَ آدُّوا زَكَاتَ أَمْوَالِكُمْ طَيِّبَةً بِهَا

(1) - کلمة الرسول الأعظم: 108.

(2) - کلمة الرسول الأعظم: 109.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 276

أَنْفُسُكُمْ، وَ أَطِيعُوا أَوْلَاءَ أَمْرِكُمْ تَدْخُلُوا جَنَّةَ رَبِّكُمْ. «1»

پس از من پیامبری نیست و پس از شما امتی نمی آید، بپایید خدا را بندگی کنید، و نماز پنج گانه را بجای آورید و روزه رمضان را بپذیرید و حج خانه حق را بجای آورید و زکات خود را ادا کنید در حالی که کاملاً از این عمل خشنود باشید و از والیان امرتان، ائمه طاهرين عليهم السلام پیروی کنید تا داخل بهشت پروردگارتان شوید.

و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً لُقْمَةً أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ سَقَاهُ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ، وَ مَنْ كَسَاهُ ثَوْباً كَسَاهُ اللَّهُ مِنَ الْإِسْتَبْرَقِ وَ الْحَرِيرِ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مَا بَقِيَ فِي ذَلِكَ التَّوْبِ سِلْكٌ. «2»

کسی که به مؤمنی لقمه ای بخوراند، خداوند از میوه بهشت به او می خوراند؛ و هر کس شربت آبی به مؤمنی بدهد، خداوند از رحيق مختوم به گلویش می ریزد؛ و هر کس مؤمنی را با لباسی بپوشاند خداوند از استبرق و حریر بهشت به او می پوشاند و تا نخی از آن لباس باقی است حضرت حق و ملائکه به او درود می فرستند.

و نیز آن حضرت فرمود:

خَافُوا مِنَ اللَّهِ، وَ صَلُّوا الرَّحِمَ، فَإِنَّهُمَا فِي الدُّنْيَا بَرَكَةٌ، وَ فِي الْعُقْبَى مَغْفِرَةٌ. وَ فِي صَلَاةِ الرَّحِمِ عَشْرُ خِصَالٍ: رِضَا الرَّبِّ، وَ فَرَحُ الْقُلُوبِ، وَ فَرَحُ الْمَلَائِكَةِ، وَ نِجَاءُ النَّاسِ، وَ تَرْغِيمُ الشَّيْطَانِ وَ زِيَادَةُ الْعُمْرِ، وَ زِيَادَةُ الرِّزْقِ،

(1) - بحار الأنوار: 206 / 79، باب 1، حدیث 11؛ الخصال: 322 / 1، حدیث 6؛ کلمة الرسول الأعظم: 109.

(2) - بحار الأنوار: 383 / 71، باب 23، حدیث 94؛ الأمالی، شیخ طوسی: 182، حدیث 306؛ کلمة الرسول الأعظم: 110.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 277

وَفَرَّخَ الْأَمْوَاتِ، وَ زِيَادَهُ الْمُرُوءَةَ وَ زِيَادَهُ النَّوَابِ. «1»

از خدا بترسید و صله رحم بجا آورید که این دو در دنیا برکت و در آخرت مغفرت است. در صله رحم ده خصلت وجود دارد: خشنودی پروردگار، خوشحالی دل‌ها، خشنودی ملائکه، تعریف مردم، خشمگینی و خواری شیطان، زیاد شدن عمر، اضافه شدن رزق، خوشحالی اموات، زیاد شدن جوانمردی و اضافه گشتن ثواب.

و نیز آن حضرت فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ لَمْ تَزَلْ قَدَمَا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَزْجَعٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيمَ أَفْنَاهُ، وَ عَنْ شَبَابِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ، وَ عَمَّا اكْتَسَبَهُ مِنْ أَثْنٍ اكْتَسَبَهُ وَ فِيمَ أَنْفَقَهُ، وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. «2»

چون روز قیامت شود از چهار چیز از بنده خود سؤال کنند: از عمرش در کجا خرج کرد، از جوانیش در کجا سپری نمود، از مالش از کجا آورد و کجا خرج کرد و از دوستی و عشق ما اهل بیت.

و نیز آن حضرت فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا، وَ بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ قَبْلَ أَنْ تُشْعَلُوا، وَ أَصْلِحُوا الَّذِي بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ رَبِّكُمْ تَسْعُدُوا، وَ أَكْثِرُوا مِنَ الصَّدَقَةِ تُرْزَقُوا، وَ أَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ تُحْصَنُوا، وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ تُنْصَرُوا. إِنَّ أَكْثَرَكُمْ أَكْثَرُكُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ، وَ إِنَّ أَحْزَمَكُمْ أَحْسَنُكُمْ اسْتِعْدَادًا لَهُ. أَلَا وَ إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْعَقْلِ التَّجَافِي مِنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَ الْإِنَابَةَ إِلَى

(1) - كلمة الرسول الأعظم: 112.

(2) - بحار الأنوار: 162 / 74، باب 7، حديث 162؛ تحف العقول: 56؛ كلمة الرسول الأعظم: 115.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 278

دَارِ الْخُلُودِ، وَ التَّزَوُّدَ لِسُكْنَى الْقُبُورِ، وَ التَّأَهُبَ لِيَوْمِ النُّشُورِ. «1»

ای مردم! قبل از آمدن مرگ از تمام معاصی خود بازگشته و توبه نمایید، و قبل از این که گرفتار شوید و آزادی از شما سلب شود به سوی اعمال صالحه سرعت کنید، بین خود و خدای خود را اصلاح نمایید تا همای سعادت را در آغوش بگیرید، زیاد صدقه بدهید تا روزی داده شوید، امر به معروف کنید تا از بلاهای اجتماعی مصون بمانید، نهی از منکر نمایید تا یاری داده شوید. زرنگ‌ترین و هوشمندترین شما کسی است که زیاد یاد مرگ کند و با احتیاط‌ترین شما کسی است که استعداد بهتری برای مرگ داشته باشد. بدانید که چهار چیز علامت عقل است: خالی بودن دل از رابطه با سرای غرور، عشق به جهان ابدی، توشه‌گیری برای برزخ و آمادگی برای روز محشر.

این قسمت را با قطعه شعری از عارف بزرگ حکیم سنایی به پایان می‌برم:

در دل آن را که روشنایی نیست	در خراباتش آشنایی نیست
در خرابات خود به هیچ سبیل	موضع مردم مُرایی نیست
پسرا خیز و جام باده بیار	که مرا برگ پارسایی نیست
جرعه می به جان و دل بخرم	پیش کس می بدین روایی نیست
می خور و علم قیل و قال مگوی	وای تو کاین سخن ملایی نیست
تو مخوانم سنایی ای غافل	کین سخنها به خود نمایی نیست

(سنایی غزنوی)

(1) - بحار الأنوار: 178 / 74، باب 7؛ اعلام الدین: 333؛ کلمة الرسول الأعظم: 127.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 279

[قَبْضُهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورٍ نَوَابِهِ أَوْ مَخْذُورٍ عِقَابِهِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى] «1»
 «7 عَدَلًا مِنْهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَظَاهَرَتْ أَلَاؤُهُ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ» «2»

تا هنگامی که به دورترین باقی مانده پایان زندگیش برسد و پیمان حساب عمرش را تمام و کامل دریافت کند. او را به سوی آنچه از پاداش بسیار، یا عذاب دردناک فرا خوانده ببرد، تا به خاطر عدالتش، بدکاران را به عتت کردار ناپسندشان و نیکوکاران را به سبب کار نیکشان جزا دهد.

پاك و مبارك است نام‌های حضرتش و پی در پی است نعمت‌هایش. از آنچه انجام می‌دهد، بازخواست نشود، ولی همگان در پیشگاهش بازخواست شوند.

جزای اعمال

خداوند مهربان از باب لطف و عنایت و عشق و محبت، انسان را در نعمت‌های گوناگونی چه در ظاهر و چه در باطن غرق کرده، از قبیل عقل و وجدان، نفس و فطرت، روح و قلب، نبوت و امامت، ولایت و سیادت، خلافت و هدایت، علم و درایت، جسم و جان، زمین و آسمان، دریا و صحرا، هوا و کوهسار، معادن و معالم، پوشاکی‌ها و خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها ... و پس از این همه نعمت، از او قدرشناسی

(1) - نجم (53): 31.

(2) - انبیاء (21): 23.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 280

خواسته که هر يك را در همان جایی که دستور داده خرج کند تا به اوج سعادت دنیا و آخرت برسد، آنها که نعمت‌های الهی را در کنار عمر خود و اوقات پر قیمت خویش در طاعت ربّ که ادای حقوق خالق و مخلوق است مصرف کنند بدون شك در عالم بعد و جهان آخرت به نتایج مثبت برنامه‌های خود که رضای خدا و بهشت است می‌رسند و آنان که قدر نعمت‌ها را ندانند و آنها را در کنار اوقات خود و شب و روز خویش صرف گناه و معصیت کنند البتّه در جهان پس از مرگ به عواقب سوء این گونه زندگی برخورد می‌کنند و این دو نوع برخورد که در جهان دیگر در گردونه حاکمیت حضرت الله برای انسان پیش می‌آید عین عدل و داد حضرت اوست.

نعمت‌های حق

ما انسان‌ها لازم است در زمینه نعمت‌های حقّ به چهار مسئله بسیار مهم توجّه داشته باشیم:

1- کمال نعمت 2- مقدار نعمت 3- توجّه به نعمت 4- تبدیل نعمت.

کمال نعمت

1- خداوند بزرگ در امور ظاهریه و باطنیه آنچه را مورد نیاز انسان بوده به طور کامل در اختیارش قرار داده و در این زمینه بدون تردید چیزی فروگذار نشده است.

قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ «1»

(1) - لقمان (31): 20.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 281

و نعمت‌های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته و برخی از مردمند که همواره بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] و بدون هیچ هدایتی و هیچ کتاب روشنی درباره خدا مجادله و ستیز می‌کنند.

مقدار نعمت

2- مقدار نعمتی که در اختیار انسان‌هاست به هیچ عنوان قابل شمارش و احصا نیست که نعمت‌های حقّ بیرون از حدّ و عدد، در گردونه حیات انسان قرار داده شده، تنها شمارش سلّول‌های بدن را گفته‌اند؛ اگر تند شماری در هر ثانیه هزار عدد بشمارد، سیصد هزار سال به طول خواهد انجامید چه رسد به شمردن اصل نعمت‌ها و سلّول‌ها و اتم‌ها و جرم‌هایی که در آنها به کار رفته است.

خداوند در قرآن مجید، در این زمینه می‌فرماید:

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» 1

و از هر چیزی که [به سبب نیازتان به آن] از او خواستید، به شما عطا کرد. و اگر نعمت های خدا را شماره کنید، هرگز نمی توانید آنها را به شماره آورید.

مسلمانان بسیار ستمکار و ناسپاس است.

توجه به نعمت

3- انسان باید به تمام نعمت هایی که در اختیار دارد بیندیشد که از کیست و برای کیست، تا با این اندیشه صاحب نعمت را بشناسد و قدر نعمت را بداند و نعمت را بجا مصرف نماید، تا عدالت فردی و خانوادگی و اجتماعی سامان

(1) - ابراهیم (14): 34.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 282

گرفته و خیمه حیات طیبه بر پا شود. قرآن در این زمینه می فرماید:

اذْكُرُوا نِعْمَتَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ» 1

نعمت های مرا که به شما عطا کردم، یاد کنید و به پیمانم [که سفارش به عبادت و ایمان به همه انبیا به ویژه پیامبر اسلام است] وفا کنید تا من هم به پیمان شما [که توقع ثواب و پاداش در برابر عبادت و ایمان است] وفا کنم و [نسبت به پیمان شکنی] فقط از من بترسید.

تبدیل نعمت

4- گروهی هستند که بدون توجه به صاحب نعمت و خواسته‌های او و بدون توجه به اوقات عزیز و عمر پر قیمت، نعمت‌های الهی را تبدیل به گناه و فسق و فجور و کفر و زندقه می‌کنند، اینان مستحقّ حیات نکبت بار و ذلّت بارند و گروهی نعمت‌های حقّ را شاکرند و سعی دارند نعمت را در جایی که حضرت حقّ فرموده خرج کنند، اینان از بهترین بندگان و مستحقّ حیات طیّبه و سعادت سرمدی هستند.

درباره آنان که نعمت را تبدیل به گناه می‌کنند قرآن مجید می‌فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ «2»

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی؟

و در آیه دیگر می‌فرماید:

(1) - بقره (2): 40.

(2) - ابراهیم (14): 28.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 283

وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ «1»

و هرکس نعمت [هدایت] خدا را پس از آن که به او رسید، تبدیل [به کفر] کند، [بداند] که یقیناً خدا سخت کیفر است.

شما به انبیای الهی و اولیای حقّ و ائمه طاهرین و صالحان و عابدان و عاشقان و عارفان بنگرید که گاهی مانند نوح نزدیک به هزار سال در دنیا زندگی کردند ولی ذره‌ای از يك نعمت را بی جا مصرف نکردند!

شما به سلیمان صاحب مقام و صاحب مال، به یوسف صاحب ملک و دارنده علم و خزانه مصر، به ابراهیم بزرگ که صاحب گوسپندان بود، به امیرالمؤمنین علیه السلام که صاحب حکومت و زراعت بود، به دیگران که صاحب علم و آبرو بودند بنگرید، ببینید نعمت را چگونه قدردانی کردند و کجا مصرف نمودند و خلق خدا در جنب آنان چه سودها بردند!!

حکایتی از استاد الهی قمشه‌ای

خداوند رحمت کند استاد بزرگ و عارف مرحوم الهی قمشه‌ای را، می‌فرمودند:

تمام دواوین شعرا فدای چهار دیوان:

حافظ - سعدی - مثنوی - بابا طاهر!

و همه دیوان بابا طاهر فدای این یک رباعی:

به حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که الله یارشان بی

بهشت جاودان بازارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند

(بابا طاهر)

(1) - بقره (2): 211.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 284

و نیز آن عارف عاشق می‌فرمودند:

ایّامی که در خراسان با بودن اساتیدی بزرگ و حکمایی سترگ و فقیهانی عظیم القدر مشغول تحصیل بودم، ناگهان دلم حال و هوای وطن و شهر و دیار کرد، در صحن مطهر حضرت رضا علیه السلام به گوش جان و گوش سر شنیدم هاتفی خواند:

توکلّت علی الله کارشان بی

خوشا آنان که الله یارشان بی

دلم از حال و هوای وطن با شنیدن آن آوای ملکوتی بیرون آمد و سراسر متوجه درس و بحث شد.

آری، اگر نعمت مقام و نعمت مال و نعمت علم و نعمت آبرو و خلاصه هر نعمتی در همان جایی که خداوند فرموده خرج شود، نه يك ثانيه عمر تلف می شود و نه آدمی نسبت به دیگران منبع ظلم و شرّ می شود و نه به عذاب حق مبتلا می گردد و نه از رضای حق و بهشت الهی محروم می گردد.

نصیحتی از شقیق بلخی

شقیق بلخی به هارون گفت:

حکومت، دریایی جهنّم است، گفت: چگونه؟ گفت: بیت المال را در اختیار گذاشته اند تا به مستمندان و فقرا و مستضعفان برسی تا بر اثر فقر دچار معصیت نشوند و مستحقّ عذاب. شمشیر و اسلحه به دست داده اند تا با دشمنان خدا بجنگی، مبادا که بر مسلمین هجوم کرده فرهنگ آنان را به نابودی بکشند و اهل جهنّم شوند. تازیانه در اختیار آمده تا حدود خدا را جاری کنی محض این که جامعه دچار فساد نشود. اگر این امور را مراعات نکنی و مسلمانان دچار عذاب فردا شوند به تلافی این برنامه خود تو به جهنّم خواهی رفت و به اندازه آنان که بر سرشان حاکم بودی به عذاب دچار خواهی شد!

بر هر مکلفی لازم است قرآن مجید را با تدبّر و تفکّر و روایات را با توجّه و تعقّل

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 285

مطالعه کند ورنه از ثمرات آیات و روایات محروم مانده و چیزی از این سفره گسترده الهی نصیبش نخواهد شد. تدبّر در آیات و روایاتی که مسئله مرگ و برزخ و ملک الموت و قیامت و حساب و کتاب و ثواب و عقاب را مطرح کرده اند انسان را به اصلاح ظاهر و باطن واداشته و به کنترل عقل و نفس و قلب و چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت و پا موفّق می کند.

حقیقت مرگ

مرگ حقیقتی است که یادش، گردن جباران را می شکند و پشت کسری را می شکند و امید قیصرها را نا امید می کند.

همه از مسئله مرگ در وحشتند تا وعده حق برسد، آری، این وعده به طور حتم برای همه خواهد رسید و چون برسد انسان‌ها را از قصور به قبور می برد، از خانه های روشن و از زیر چلچراغ‌ها به گوشه تاریکی و از بازی با زنان و کنیزان و غلمان به مصاحبت کرم و موران، از منتعم بودن به شراب به خفتن روی تراب، از انس با انیسان به وحشت تنهایی و از رختخواب گرم و نرم به روی خاک لحد!

حضرت زین العابدین اسوه عارفان و قدوه سالکان و امام عاشقان در دعای ابو حمزه ثمالی در سحر ماه مبارک رمضان به پیشگاه حق عرضه می دارد:

فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالتَّسْوِيفِ وَالْأَمَالِ عُمْرِي، وَ قَدْ نَزَلْتُ مَنْزِلَةَ الْآسِئَةِ مِنْ خَيْرِي، فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَأَ حَالًا مِنِّي إِنْ أَنَا نَقِلْتُ عَلَى مِثْلِ حَالِي إِلَى قَبْرِي لَمْ أَمْهَدْهُ لِرَفْدَتِي، وَلَمْ أَفْرُشْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لِصُجْعَتِي. وَ مَا لِي لَا أُبْكِي وَ لَا أَذْري إِلَى مَا يَكُونُ مَصِيرِي، وَ أَرَى نَفْسِي تُخَادِعُنِي، وَ أَيَّامِي تُخَاتِلُنِي، وَقَدْ خَفَقْتُ عِنْدَ رَأْسِي أَجْنَحَةَ الْمَوْتِ، فَمَا لِي لَا أُبْكِي؟ أُبْكِي لِمُخْرُوجِ نَفْسِي، أُبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي، أُبْكِي لِضِيقِ لَحْدِي، أُبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 286

ایای، اُبکی لِمُخْرُوجِ مِنْ قَبْرِي غُرْبَانًا ذَلِيلًا «1»

به حقیقت که عمرم را به تسویف و تباهی و آرزوهای باطل از دست دادم، اینک به جائی رسیده‌ام که از خوبی و اصلاح نفس خود به کلی ناامیدم، پس بگو از من بدحال‌تر و تبه روزگارتر کیست؟ وای بر من! اگر با چنین حالی به قبرم منتقل شوم، قبری که برای راحت خود مهیا نکرده و با عمل صالح فرش نکرده‌ام، چرا گریه نکنم در صورتی که نمی‌دانم به کجا می‌روم و اکنون می‌بینم که نفس من با من خدعه می‌کند و روزگار با من مکر می‌ورزد در حالی که عقاب مرگ بر سرم پر و بال گسترده، پس چرا نگریم! گریه می‌کنم برای وقت خروج روح از بدنم، گریه می‌کنم برای تاریکی قبرم، گریه می‌کنم برای تنگی لحدم، گریه می‌کنم برای پرسش نکیر و منکر، گریه می‌کنم برای وقتی که از قبر برهنه و خوار و ذلیل بیرون می‌آیم!!

جان را بده و لذت دیدار نگه دار

از سینه برون کن دل و دادار نگه دار

ما را ز پی گرمی بازار نگه دار

ما بنده پیریم ز ما هیچ نیاید

يك لحظه برآن گوشه دستار نگه دار	در آب بقا غنچه دل تازه نگرود
يك بلبل گستاخ به گلزار نگه دار	تا ناله به لب درشکند زاغ و زغن را
سر رشته همین است نگه دار نگه دار	تاری ز سر زلف به عالم نفروشی
ای ابر مروت طرف خار نگه دار	حاجت به هواداری کس نیست چمن را
خورشید من، آیینه رخسار نگه دار	افسرده دمان آفت گلزار جمالد
این زمزمه را بر لب اظهار نگه دار	بی صرفه نگویی سخن عشق شفایی

(شفای اصفهانی)

آنان که عمر به طاعت رب گذرانده‌اند و در شوق آخرت و رسیدن به رضای محبوب و لقای حق و قرار گرفتن در بهشت زیستند، مرگ برای آنها راحت و بشارت و برای غیر اینان ذلت و ظلمت و شقاوت و بدبختی است.

مرگ نیکوکاران از نظر قرآن

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ «1»

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند [و می‌گویند]: مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می‌دادند، بشارت باد.

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي «2»

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم درآی * و در بهشتم وارد شو.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * هُمُ الْبَشَرُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «3»

آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

(1) - فصَّلَت (41): 30.

(2) - فجر (89): 27 - 30.

(3) - یونس (10): 62 - 64.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 288

* آنان که ایمان آورده‌اند و همواره پرهیزکاری دارند. * آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است [در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان] در کلمات خدا [که وعده‌ها و بشارت‌های اوست] هیچ دگرگونی نیست؛ این است کامیابی بزرگ.

مرگ بدکاران از نظر قرآن

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا «1»

روزی که آنان فرشتگان را می‌بینند، آن روز برای مجرمان بشارتی نیست؛ و آنان [به فرشتگان] می‌گویند: [از شما درخواست داریم که ما را] امان دهید [و آسیب و گزند عذاب را از ما] مانع شوید.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا «2»

قطعاً کسانی که [با ترك هجرت از دیار کفر و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم کردند [هنگامی که] فرشتگان آنان را قبض روح می‌کنند، به آنان می‌گویند: [از نظر دین‌داری و زندگی] در چه حالی بودید؟

می گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرك به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟! پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

(1) - فرقان (25): 22.

(2) - نساء (4): 97.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 289

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» «1»

ای کاش ستمکاران را هنگامی که در سختی‌ها و شداید مرگ‌اند ببینی در حالی که فرشتگان دست‌های خود را [به سوی آنان] گشوده [و فریاد می‌زنند] جانتان را بیرون کنید، امروز [که روز وارد شدن به جهان دیگر است] به سبب سخنانی که به ناحق درباره خدا می‌گفتید و از پذیرفتن آیات او تکبر می‌کردید، به عذاب خوارکننده‌ای مجازات می‌شوید.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ شَوْءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» «2»

همانان که فرشتگان جانشان را در حالی که ستمکار بر خود بوده‌اند، می‌گیرند؛ پس [در آن موقعیت] از در تسلیم در آیند [و گویند: ما هیچ کار بدی انجام نمی‌دادیم. [به آنان گویند: یقیناً انجام می‌دادید] و مسلماً خدا به آنچه همواره انجام می‌دادید، داناست.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارُهُمْ* ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ» «3»

پس حال و وضعشان زمانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالی که بر صورت و پشتشان [تازیانه عذاب] می‌زنند، چگونه خواهد بود؟! * این عذاب برای این است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پیروی کردند و خشنودی او را خوش نداشتند در نتیجه اعمالشان را تباه و بی‌اثر کرد.

(1) - انعام (6): 93.

(2) - نحل (16): 28.

(3) - محمد (47): 27 - 28.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 290

به قول سعدی آن بلبل گلستان حکمت:

دنیا نیرزد آن که پریشان کنی دلی	ز نهار بد مکن که نکردست عاقلی
این پنج روزه مهلت ایام آدمی	آزار مردمان نکند جز مغفلی
باری نظر به خاک عزیزان رفته کن	تا مجمل وجود بینی مفصلی
آن پنجه کمان کش و انگشت خوشنویس	هر بندی او فتاده به جایی و مفصلی
درویش و پادشه نشنیدم که کرده اند	بیرون از این دو لقمه روزی تناولی
مرگ از تو دور نیست و گر هست فی المثل	هر روز باز می رویش پیش منزلی

(سعدی شیرازی)

مرگ در روایات

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَوْتُ الْمَوْتُ، جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ، جَاءَ بِالرَّوْحِ وَ الرَّاحَةِ وَالْكَرَّةِ الْمُبَارَكَةِ إِلَى جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لِأَهْلِ دَارِ الْخُلُودِ، الَّذِينَ كَانَ لَهَا سَعْيُهُمْ، وَ فِيهَا رَغَبُهُمْ. «1»

حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا نقل می‌فرماید: هان ای مردم! مرگ را، مرگ را درنظر آورید! مرگ با آنچه در اوست، آمد با رُوح و راحت و یورشی

(1) - بحار الأنوار: 126 / 6، باب 4، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 266 / 68، باب 76، حدیث 13.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 291

مبارک برای بردن به بهشت بلند مرتبه از برای آنان که در دنیا زیست می‌کردند ولی دل به آخرت داشتند و این جا را مزرعه آن جا قرار داده و نسبت به عالم خلود شوق وافر داشتند.

مردی به محضر رسول خدا آمد عرضه داشت: چرا از مرگ بدم می‌آید؟

حضرت فرمودند: ثروتمندی؟ عرضه داشت: آری، فرمود: از ثروت خود در راه حق بهره گرفته و چیزی پیش فرستاده‌ای؟ پاسخ داد: نه، فرمود: به همین خاطر است که از مرگ آزردہ خاطری. «1»

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِمَاذَا أُحِبِّبْتُ لِقَاءَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَمَّا رَأَيْتُهُ قَدْ اخْتَارَ لِي دِينَ مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَأَنْبِيَائِهِ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِهَذَا لَيْسَ يَنْسَانِي، فَأُحِبِّبْتُ لِقَاءَهُ. «2»

امام صادق علیه السلام از پدرش از جدش حکایت می‌کند: از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: به چه علت این همه به مرگ و مردن اشتیاق داری و عاشق انتقال از این عالم به آن عالمی؟ فرمود: خداوندی که دین ملائکه و انبیا و پیامبرانش را برای من انتخاب کرد به یقین مرا فراموش نمی‌کند، به همین خاطر مشتاق لقایش هستم.

تا کشم خوش درکنارش تنگ تنگ

مرگ اگر مرد است آید پیش من

او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

من ز او جانی برم بی‌رنگ و بو

(مولوی)

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

(1) - روضة الواعظین: 2/ 430؛ مشکاة الأنوار: 304؛ کنز العمال: 15/ 551، حدیث 42139.

(2) - بحار الأنوار: 6/ 127، باب 4، حدیث 11؛ الخصال: 1/ 33، حدیث 1؛ التوحید: 288، باب 41، حدیث 6.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 292

شَيْئَانِ يَكْرَهُهُمَا ابْنُ آدَمَ: يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَالْمَوْتَ رَاحَةً لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْفِتْنَةِ، وَيَكْرَهُ قَلَّةَ الْمَالِ، وَقَلَّةَ الْمَالِ أَقْلٌ لِلْحِسَابِ. «1»

پسر آدم از دو چیز کراهت دارد: از موت ناراحت است در حالی که مرگ راحت مؤمن از فتنه است؛ و از کمی ثروت ناله دارد که کمی ثروت، حساب آدمی را در قیامت به حداقل زمان می‌رساند.

راوی می‌گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتیم: از ابوذر نقل می‌کنند که گفته است: سه چیز را مردم دشمن دارند ولی من عاشق آنهایم و آن مرگ و فقر و بلاست! حضرت فرمود:

آن طور که شما حساب می‌کنید نیست، منظور ابوذر این است که مرگ در طاعت خدا برایم محبوب‌تر از حیات در معصیت است، فقر در طاعت برایم بهتر از غنای در گناه است و مرض و بلا و رنج در طاعت برایم بهتر از سلامتی در طغیان است. «2»

سُئِلَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مَا الْمَوْتُ الَّذِي جَهْلُوهُ؟ فَقَالَ: أَعْظَمُ سُرُورٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، إِذْ يُقْلَوْنَ عَنْ دَارِ النَّكَدِ إِلَى النَّعِيمِ الْأَبَدِ؛ وَ أَعْظَمُ تُبُورٍ يَرُدُّ عَلَى الْكَافِرِينَ، إِذْ يُقْلَوْنَ عَنْ جَنَّتِهِمْ إِلَى نَارٍ لَا تَبِيدُ وَ لَا تَنْقُذُ. «3»

از حضرت مجتبی علیه السلام سؤال شد: مرگی که از آن بی‌خبرند چیست؟ فرمود:

بزرگترین خوشحالی است که به مردم مؤمن وارد می‌شود؛ زیرا از خانه سختی و مشقت به نعيم ابد نقل مکان می‌کنند و بدترین نوع هلاکت و بدبختی است که به کافران می‌رسد؛ زیرا از بهشت خود به آتش خاموش نشدنی و

(1) - بحار الأنوار: 6/ 128، باب 4، حدیث 13؛ الخصال: 1/ 74، حدیث 115.

(2) - بحار الأنوار: 6/ 129، حدیث 19؛ الامالی، شیخ مفید: 190، حدیث 17.

(3) - بحار الأنوار: 6 / 154، باب 6، حدیث 9؛ معانی الأخبار: 288، حدیث 3؛ المحجة البيضاء: 8 / 254.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 293

تمام نشدنی منتقل می گردند.

از حضرت زین العابدین علیه السلام پرسیدند: مرگ چیست؟ فرمود:

برای مؤمن چون در آوردن لباس چرک پرشپش و برداشتن حلقه‌های سنگین و زنجیرها از بدن و تبدیل شدن آن لباس به لباس فاخر و پاکیزه و رفتن در بوهای پاک و رسیدن به راهوارترین مرکب و مأنوس‌ترین منازل است.

و برای کافر همانند کردن لباس فاخر و پوشیدن لباس زیر و نقل از پیش انیس و مونس و رفتن به سوی وحشتناک‌ترین منازل و بدترین عذاب. «1» موسی بن جعفر علیهما السلام وارد بر مردی شد که عرق سكرات موت بر پیشانی‌اش نشسته بود و دیگر جواب کسی را نمی‌داد، عرضه داشتند: پسر پیامبر، دوست داریم از وضع رفیقمان آگاه شویم و بدانیم حقیقت مرگ چیست؟ حضرت فرمود:

مرگ تصفیه‌ای است برای مؤمنان از گناهانشان و در حقیقت آخرین المی است که نصیبشان می‌گردد و آخرین وزری است که بر آنهاست.

و تصفیه‌ای است برای کفار از خوبی‌ها و حسناتشان و در واقع آخرین لذت یا نعمتی است که به آنان می‌رسد و آخرین ثواب و حسنه برای آنان است. اما این دوست شما در حال تصفیه شدن و خالص شدن است چنانکه لباس در آب از چرک پاک می‌شود و آماده تحقق استعداد برای معاشرت با ما در خانه ابدی! «2» حضرت جواد علیه السلام بر مریضی از شیعیان وارد شد که به خاطر مرگ در حال گریه و جزع بود، حضرت فرمود:

(1) - بحار الأنوار: 6 / 155، باب 6، ذیل حدیث 9؛ معانی الأخبار: 289، حدیث 4.

(2) - بحار الأنوار: 6 / 155، باب 6 حدیث 10؛ معانی الأخبار: 290، حدیث 6.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 294

ای بنده خدا، از مرگی که از آن اطلاع نداری می‌ترسی؟ فرض کن بدنت پر از چرك و قذرات شود و بر اثر آن سرپایت را زخم آبله مانند و دمل چرکی و خونی بگیرد و خبر شوی که آب حمامی تمام این رنج‌ها را از بدنت می‌برد و بروی و از آب آن حمام استفاده کنی و سلامت کاملت را بازیابی، چقدر خوشحال می‌شوی! عرضه داشت: معلوم نیست، فرمود: مرگ همان حمام است که آخرین ذنوب و بقایای سیئات تو را شستشو می‌دهد و تو را از هر غم و رنج و همی نجات می‌دهد و به هر سرور و خوشحالی و انبساطی می‌رساند، این که گریه و جزع ندارد. آن مرد ساکت و آرام شد و با حالی خوش جان داد. «1» در کتب حدیث آمده که:

ابراهیم خلیل به ملك الموت فرمود: به هنگامی که بالای سر فاجر می‌آیی به چه صورتی؟ امکان دارد خود را به آن صورت نشان من دهی؟ ملك الموت عرضه داشت: رخ برگردان، ابراهیم صورت برگرداند، ملك گفت: نظر کن، ابراهیم مشاهده کرد، چهره‌ای دید سیاه با مویهای برآمده، با بوی بد، لباسی چون قیر، از دماغ و دهانش آتش بیرون می‌زند و دود سر به آسمان می‌کشد.

ابراهیم از دیدن آن صورت و هیبت غش کرد، چون به هوش آمد ملك الموت را به صورت اصلیش دید، فریاد زد: ای ملك الموت، اگر فاجر مزدی جز دیدن تو نداشته باشد برای او کافی است. و چون او را برای قبض روح مؤمن به بهترین صورت دید گفت: اگر مؤمن مزدی جز زیارت این چهره نداشته باشد برای او بس است! «2»

(1) - بحار الأنوار: 6/ 156، باب 6، حدیث 13؛ معانی الأخبار: 290، حدیث 9.

(2) - بحار الأنوار: 12/ 74، باب 3، حدیث 25؛ عوالی اللآلی: 1/ 274، حدیث 100.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 295

منزل قبر و برزخ

پس از قبض روح که منزل اول موت است نوبت منزل دوم که قبر است می‌رسد.

قبر در حقیقت همان برزخ انسان است، چنانکه آیات و روایات بر آن دلالت دارد و هر کس برزخش انعکاسی از اوضاع اعتقادی و اخلاقی و عملی اوست.

مؤمن در برزخ در روح و ریحان و راحت و سعادت و همنشین با ارواح طیبه و اجساد مطهره و متنعم به نعمت‌های الهی و کافر در رنج و مشقت و همنشین با ارواح خبیثه و اجساد شریره و معذب به عذاب الهی است.

برزخ در قرآن

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» «1»

[دشمنان حق از دشمنی خود باز نمی‌ایستند] تا زمانی که یکی از آنان را مرگ در رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا [برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از من سر زده به دنیا] بازگردان؛* امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] واگذاشته‌ام کار شایسته‌ای انجام دهم. [به او می‌گویند:] این چنین نیست [که می‌گویی] بدون تردید این سخنی بی‌فایده است که او گوینده آن است و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» «2»

(1) - مؤمنون (23): 99-100.

(2) - غافر (40): 46.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 296

[عذابشان] آتش است که صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا شود [ندا رسد:] فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب در آورید.

و درباره لذت نیکوکاران در برزخ می‌فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» «1»

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

ارواح شهدای بدر و احد

تفسیر «نورالثقلین» که از مهمترین تفاسیر شیعه است از قول حضرت باقر علیه السلام نقل می کند که این آیه درباره شهدای بدر و احد نازل شده است.

«ابن مسعود از رسول خدا حکایت می کند:

خداوند به ارواح شهدای احد خطاب کرد و از آنان پرسید: چه آرزویی دارید؟ آنها گفتند: پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزویی می توانیم داشته باشیم که غرق نعمت های جاویدان توایم و در سایه عرش تو مسکن داریم، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به جهان برگردیم و دوباره در راه تو شهید شویم.

خداوند فرمود: فرمان من تخلف ناپذیر است و آن این است که کسی دوباره به دنیا بازنگردد، عرض کردند: حالا که چنین است تقاضای ما این است که

(1) - آل عمران (3): 169.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 297

سلام ما را به پیامبر برسانی و به بازماندگانمان، حال ما را بگویی و از وضع ما به آنها بشارت دهی که هیچ گونه نگران نباشند.

در این هنگام به وسیله آیه ذیل و آیات بعد به وضع آنها اشاره شد.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ «1»

[سراجنام به دست آن مشرکان شهید شد و به او] گفته شد: به بهشت درآی.

گفت: ای کاش قوم من معرفت و آگاهی داشتند* به این که پروردگار مرا آمرزید و از کرامت یافتگان قرارم داد.

در داستان حبیب بخار که در سوره یس آیه 26 و 27 آمده نیز قضیه به همین صورت است، چنانکه آیه شریفه دلالت دارد. «2»

قبر، خانه غربت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ لِلْقَبْرِ كَلَاماً فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ: أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ، أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ، أَنَا بَيْتُ الدُّوْدِ، أَنَا الْقَبْرُ، أَنَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ. «3»

برای قبر هر روز کلامی است، می‌گوید: من خانه غربتم، من خانه وحشتم، من خانه کرمم، من قبرم، من باغی از باغ‌های بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های جهنم.

خبر عظیم برزخ خبری است قرآنی و الهی و آسمانی و هیچ کس چاره‌ای جز عبور از آن را ندارد، چیزی که هست برزخ برای مردم مؤمن بسیار عالی و برای اهل کفر و عناد بیچاره کننده است.

(1) - یس (36): 26-27.

(2) - نور الثقلین: 4 / 383-384، ذیل آیه 26 سوره یس.

(3) - بحار الأنوار: 6 / 267، باب 8، حدیث 115؛ الکافی: 3 / 242، حدیث 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 298

آنچه در خوبی و بدی انسان اثر می‌گذارد عبارت است از عقاید و اخلاق و اعمال انسان؛ اگر عقاید، عقاید صحیح و الهی باشد و اگر اخلاق آدمی دنباله اخلاق پیامبران و ائمه طاهرين عليهم السلام قرار بگیرد و اگر اعمال و حرکات انسان بر اساس واقعیت‌های ملکوتیه و الهیه باشد، برزخ او رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ است، اما اگر آدمی دچار عقاید فاسده و اخلاق زشت از قبیل حرص و تهمت و شتمت باشد و حرکاتش نمونه‌ای از حرکات شیطان، البته برزخ او حفره‌ای از حفرات آتش سخت جهنم است و از آن گریزی و مفری ندارد.

مکاشفه‌ای در وضع برزخ

شهید مطهری در کتاب پر قیمت «عدل الهی» از استادش مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی که فقیهی بزرگوار بود، نقل می‌کند:

روزی در درس «نهیج البلاغه» که در اصفهان درسی کم‌نظیر بود در حالی که به شدت می‌گریست فرمود: شب گذشته در مکاشفه‌ای وضع برزخم را اینچنین دیدم:

پس از مرگ، مردم و خانواده‌ام مرا تا کنار قبر بدرقه کردند، به وقت دفن سگ سیاهی را دیدم با من وارد قبر شد، هر چه فریاد کردم کسی توجه نکرد، وقتی قبر پوشیده شد و همه رفتند در وحشت قرار گرفتم، ناگهان نوری خیره‌کننده قبرم را روشن کرد، بسیار خوشحال شدم، آن سگ هم به حالت فرار قبر مرا ترک کرد. از آن نور پرسیدم: کیستی که وحشتم را بردی و از برکت تو آن سگ مرا رها کرد؟ فرمود:

من حسین بن علی علیه السلام هستم تا قیامت آرام باش. آن سگ بعضی از خوبیها و اعمال بد بود که البته تسلطی نداشت! «1»

وَهُوَ يُنَادِي يَا أَهْلِي وَ يَا وَلَدِي لَا تَلْعَبَنَّ بِكُمْ الدُّنْيَا كَمَا لَعِبْتُ بِي، فَجَمَعْتُ

(1) - عدل الهی: 251.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 299

الْمَالُ مِنْ حِلِّهِ وَغَيْرِ حِلِّهِ ثُمَّ خَلَقْتُهُ لِعَيْرِي، فَأَلَمَهُنَّ لَهُ وَ التَّبِعَةُ عَلَيَّ، فَاحْذَرُوا مِثْلَ مَا خَلَّ بِي. «1»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: روح متوفی پس از مرگ ندا می‌دهد: ای خانواده و فرزندان من، مراقب باشید دنیا شما را به بازی نگیرد، همان طور که مرا به بازی گرفت و اغفال کرد، اموالی از حلال و حرام جمع کردم و آن را برای وراثت گذاشتم، هم اکنون آسایش و رفاهم برای آنان است و تبعات و عوارض ناراحت‌کننده‌اش برای من، حذر کنید از وبالی که مرا دام‌گیر شده است!

داستانی عبرت‌آموز از سلمان

سلمان فارسی از طرف حضرت مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علیه السلام فرماندار مدائن بود.

اصبغ بن ثباته می گوید:

من در مدائن با سلمان بودم و بسیار به ملاقاتش می رفتم، يك روز به دیدنش رفتم در حالی که مریض بود، همان مرضی که منجر به مرگش شد، پیوسته از او عیادت می کردم، رفته رفته مرضش شدّت گرفت و به مرگ خود یقین نمود، روزی متوجّه من شد و گفت: ای اصبغ! با رسول خدا صلی الله علیه و آله قراری داشتم: او به من فرموده بود موقعی که مرگت نزدیک می شود میتی با تو سخن می گوید، میل دارم بدانم آیا مرگم نزدیک شده یا نه.

اصبغ می گوید: به او گفتم: هر امری دارید بفرمایید اجرا کنم.

فرمود: هم اکنون می روی و برای من تابوتی می آوری و همان زیراندازی که به طور معمول در تابوت برای مردگان فرش می کنند در آن می گسترانی، سپس مرا با

(1) - بحار الأنوار: 6 / 161، باب 6، حدیث 28؛ جامع الأخبار: 170.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 300

چهار نفر به قبرستان می بری!!

اصبغ اطاعت کرد، سریع از جا برخاست و از پس انجام دستور سلمان رفت، پس از ساعتی برگشت و تمام خواسته ها را اعلام کرد مهیّاست. طبق دستور، سلمان را به قبرستان بردند و تابوت را به زمین گذاردند، گفت: مرا متوجّه قبله کنید، رو به قبله اش نمودند، آنگاه با صدای بلند گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ عَرْصَةِ الْبَلَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مُحْتَجِبِينَ عَنِ الدُّنْيَا!

سلام بر شما ای ساکنان وادی ابتلا! سلام بر شما ای روپوشیدگان از دنیا!

جوابی نشنید، دوباره به آنها سلام کرد و گفت: شما را به خداوند بزرگ و پیامبر کریم می خوانم که يك نفر از شما مرا پاسخ گوید، من سلمان فارسی صحابی پیامبرم و او به من فرموده بود وقتی مرگت نزدیک شود مرده ای با تو سخن می گوید، می خواهم بدانم احلم رسیده یا نه؟

سلمان از روح مرده‌ای پاسخ گرفت، جواب سلامش را داد و گفت: سخنانت را می‌شنویم هر چه می‌خواهی سؤال کن.

سلمان پرسید، آیا از اهل بهشتی یا دوزخ؟ گفت: از کسانی هستم که خداوند مرا مشمول عفو و رحمت خود قرار داده و بهشتی هستم.

سلمان درباره چگونگی مرگش و همچنان از اوضاع و احوال بعد از مرگش سؤالاتی نمود و يك به يك را جواب گرفت، پس از پایان گفتگو به دستور سلمان از تابوتش بیرون آوردند و روی زمینش گذاردند، آنگاه متوجه حضرت حق شد و گفت:

ای آن که خزائن هر چیز به دست قدرت اوست و برگشت همه به سوی او و اوست که افراد را از بلا و عذاب مصون می‌دارد و کسی قادر نیست مانع عذاب وی شود، به تو ایمان آوردم و از پیامبرت پیروی نمودم و کتاب مقدّست را تصدیق

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 301

کردم، هم اکنون وعده‌ای که داده‌ای فرا رسیده است، ای آن که خلف وعده نمی‌کنی، روح مرا بگیر و به رحمت ملحق فرما و در خانه فضل و کرم فرود آر، سپس شهادتین را به زبان جاری کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. «1»

داستانی عجیب از برزخ مردگان

چند سال قبل در یکی از شهرهای ایران مرد شریف و با ایمانی زندگی می‌کرد.

فرزند اکبر و ارشد او همانند پدر بزرگوارش از پاکی و تقوا برخوردار بود. پدر و پسر از نظر مالی ضعیف بودند و هر دو در يك خانه متوسطی زندگی می‌کردند. برای آن که آبرو و احترامشان محفوظ باشد و به مردم اظهار احتیاج نکنند تا جائی که ممکن بود در مصارف مالی صرفه‌جویی می‌نمودند. از جمله موارد صرفه‌جویی آنها این بود که آب لوله‌کشی شهر را فقط برای نوشیدن و تهیه غذا مصرف می‌نمودند و برای شستشوی لباس، پرکردن حوض و مشروب ساختن چند درختی که در منزل داشتند از آب چاه استفاده می‌کردند.

روی چاه، اتاق کوچکی ساخته بودند که چاه را از فضولات خارج مصون دارد، به علاوه برای کسی که می‌خواهد از چاه آب بکشد سرپناه باشد تا درزمستان و تابستان او را از سرما و گرما و برف و باران محافظت نماید. این پدر و پسر برای کشیدن آب از چاه کارگر نمی‌آوردند و خودشان به طور تناوب این وظیفه را انجام می‌دادند.

روزی پدر و پسر با هم گفتگو کردند که کاهگل سقف اتاق روی چاه تباه کرده و ممکن است ناگهان از سقف جدا شود یا در چاه بریزد یا بر سر کسی که از چاه آب می کشد فرود آید و باید آن را تعمیر کنیم و چون برای آوردن بنا و کارگر تمکن مالی نداشتند با هم قرار گذاشتند در یکی از روزهای تعطیل با کمک یکدیگر کاهگل تباه

(1) - بحار الأنوار: 374 / 22، باب 11، حدیث 13.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 302

شده را از سقف جدا کنند، آنگاه گل ساخته سقف را تعمیر نمایند.

روز موعود فرا رسید، سر چاه را با تخته و گلیم پوشانند، کاهگل ها را از سقف کنند و در صحن خانه گل ساختند، پدر به جای بنا داخل اتاق ایستاد و پسر به جای کارگر به پدر گل می داد تا کار تعمیر سقف پایان پذیرفت. ساعت آخر روز، پدر متوجه شد که انگشترش در انگشت نیست، تصور کرد موقع شستن دست کنار حوض جا گذاشته است، آمد با دقت گشت ولی آن را نیافت. دو روز هر نقطه ای را که احتمال می داد انگشتر آن جا باشد جستجو نمود و نیافت. از گم شدن انگشتر سخت متأثر شد و از این که آن را بیابد مأیوس گردید تا مدتی با اهل خانه از گم شدن انگشتر، سخن می گفت و افسوس می خورد. پس از گذشت چندین سال از تعمیر سقف و گم شدن انگشتر آن پدر بزرگوار بر اثر سکه قلبی از دنیا رفت.

پسر با ایمان گفت: مدتی از مرگ پدرم گذشته بود، شی او را در خواب دیدم، می دانستم مرده، نزدیک من آمد، پس از سلام و علیک به من گفت: «فرزندم! من به فلانی پانصد تومان بدهکارم، مرا نجات بده و از گرفتاری خلاصم کن. پسر بیدار شد، این خواب را با بی تفاوتی تلقی نمود و اقدامی نکرد. پس از چندی دوباره به خواب پسر آمد و خواسته خود را تکرار نمود و از پسر گله کرد که چرا به گفته ام ترتیب اثری ندادی. پسر که در عالم رؤیا می دانست پدرش مرده است به او گفت:

برای آن که مطمئن شوم این تو هستی که با من سخن می گوئی، يك علامت برای من بگو. پدر گفت: یاد داری چند سال قبل سقف اتاق روی چاه را کاهگل کردیم پس از آن انگشترم مفقود شد و هر قدر تفحص کردیم نیافتیم؟ گفت: آری، به یاد دارم، گفت: پس از آن که آدمی می میرد بسیاری از مسائل ناشناخته و مجهول برای او روشن می شود، من بعد از مرگ فهمیدم انگشترم لای کاهگل های سقف اتاق مانده است، چون موقع کار ماله در دست چپم بود و کاهگل را به دست راست می گرفتم، در یکی از دفعات که به من گل دادی وقتی خواستم آن را با ماله از کف

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 303

دستم جدا کنم و به سقف بزنم انگشترم با فشار لب ماله از انگشتم بیرون آمده و با گل‌ها، آن را به سقف زده‌ام و در آن موقع متوجه خارج شدن انگشتر نشده بودم، برای آن که مطمئن شوی این منم که با تو سخن می‌گویم هر چه زودتر کاهگل‌ها را از سقف جدا کن و آنها را نرم کن انگشترم را می‌یابی!

پسر بدون این که خواب را برای کسی بگوید صبح همان شب در اولین فرصت اقدام نمود، می‌گوید: روی چاه را پوشانده، کاهگل‌ها را از سقف جدا کردم، در حیاط منزل روی هم انباشتم، سپس آنها را نرم کرده و انگشتر را یافتم!

مبلغی که پدرم در خواب گفته بود آماده نمودم به بازار آمدم و نزد مردی که پدرم گفته بود رفتم، پس از سلام و احوال‌پرسی سؤال کردم، آیا شما از مرحوم پدرم طلبی دارید؟ صاحب مغازه گفت: برای چه می‌پرسی؟

گفتم: می‌خواهم بدانم، صاحب مغازه گفت: پانصد تومان طلب دارم، سؤال کردم: پدر من چگونه به شما مقروض شد؟ جواب داد: روزی به حجره من آمد و پانصد تومان از من قرض خواست، من مبلغ را به او دادم بدون آن که از وی سفته و یا لااقل یادداشتی بگیرم، رفت، طولی نکشید که بر اثر سکنه قلبی از دنیا رفت! پسر گفت: چرا برای وصول طلبت مراجعه نکردی؟ جواب داد: سندی در دست نداشتم و شایسته ندیدم مراجعه کنم؛ زیرا ممکن بود گفته‌ام مورد قبول واقع نشود.

پسر متوفی مبلغ را به صاحب مغازه داد و جریان امر را برای او نقل کرد! «1»

خاطره مؤلف درباره با برزخ مردگان

این فقیر الی الله و تهیدست بی‌نوا، در سال 1345 شمسی، شب چهارشنبه‌ای از مسجد جمکران قم همراه با یکی از دوستانم که در محبت اهل بیت علیهم السلام آتشی شعله‌ور در قلب داشت نزدیک ساعت دوازده شب وارد شهر قم شدم، شهر

همچون وادی خاموشان بود، رفت و آمد در آن جریان نداشت، همراه دوستم منتظر تاکسی شدیم تا به خانه‌ام نزدیک مدرسه آیت الله العظمی حجّت بروم.

از اتفاق يك تاکسی رسید، چهره راننده با اکثر رانندگان فرق می‌کرد، نور عبادت از آن قیافه ساطع بود. هر دو سوار شدیم، پرسید: مقصد کجاست؟ دوستم گفت:

قبرستان. او هم ما را به وادی السلام قم برد و گفت: من با شبگردان وادی دوستم، صبر کنید در بزنم تا با هم وارد قبرستان شویم. در زد، شبگرد قبرستان درب را باز کرد، با تاکسی وارد قبرستان شدیم و هر يك به سر قبری خالی رفته و به تفکر و اندیشه در اوضاع خود پس از ورود به قبر پرداختیم.

در این بین، عبا به دوشی در تاریکی قبرستان از کنار ما سه نفر عبور کرد. راننده تاکسی او را شناخت، وی را صدا کرد و گفت: تو مردی الهی هستی و از ابتدای ساخته شدن این قبرستان این جا بودی، هم ناظر اموری، هم شبگرد بعضی از شب‌ها و هم برای بعضی از اموات از طرف بازماندگانشان جهت فاتحه و قرآن در استخدامی، اسراری از این قبرستان و اموات آن اگر نزد تو هست جهت عبرت‌گیری و پند آموزی برای ما بیان کن!

پاسخ داد: از این قبرستان مسائلی بسیار مهم دارم که يك بخش آن را برای شما حکایت می‌کنم:

روزی از شهر همدان میّتی به این قبرستان آوردند. از افراد دنبال جنازه، فهمیده می‌شد که متوفّی مردی مؤمن و با اخلاص و شخص متدّین و مطیع حضرت ربّ - جلّ و علا - بوده. چون وی را دفن کردند فرزندان مرا صدا زدند و به من گفتند:

حاضری در هر بعد از ظهر پنجشنبه به عنوان شب جمعه چند سوره قرآن برای پدر ما بخوانی و این برنامه را تا زمانی معین ادامه دهی؟ و ما هم حق الزحمه تو را هر ماه که می‌آییم تقدیم می‌کنیم. پاسخ مثبت بود. چند ماه مطابق خواسته فرزندان به وقت شب جمعه کنار قبر می‌آمدم و برای متوفّی سوره‌های تعیین شده را

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 305

می‌خواندم. يك روز پنجشنبه در منزل کارگر داشتم نرسیدم به قبرستان بروم، فردای آن روز که جمعه بود سر قبر میّت رفته و وظیفه خود را انجام دادم، ولی هفته بعد فرزندان آن مرد به قم آمدند و به من گفتند: شب جمعه پدر خود را در عالم رؤیا

دیدم، از شما به خاطر خالی گذاشتن سفره‌اش از مائده الهی گلايه داشت، من داستان آن روز را بیان کرده و از آنان عذرخواهی کردم!

کرامت‌هایی از محدث قمی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی، دانشمند و محدث بزرگ که قریب پنجاه جلد کتاب بسیار مفید و خداپسندانه دارد و از اوتاد و عبّاد و زهاد روزگار و از اولیای خداست، داستان‌های شگفتی در زندگی دارد، من قسمتی از این حقایق را از فرزند بزرگوارش حاج میرزا علی آقا محدث که قریب به ده سال در همسایگی او بودم شنیدم:

می‌فرمود: پدر بزرگوارم در نجف اشرف بر اثر کثرت عبادت و تألیف به مرض سختی دچار شد، معالجات اطّبا در او مؤثر نیفتاد، يك روز در حالی که ناله می‌کرد به مادرم فرمود: همسر مهربانم مقداری آب در قوری با يك ظرف برای من بیاور.

قوری آب و ظرف را کنارش گذاشت، گفت: مرا بلند کنید، زیر بغل او را گرفته در بستر نشاندم، گفت: پنجاه سال است با این انگشتان قال الله و قال الصادق و قال الباقر نوشته‌ام، باید این انگشتان دارای اثر معنوی باشد اگر نباشد فقط به درد قطع شدن می‌خورد، آنگاه انگشتان خود را روی ظرف گرفت و از قوری به روی انگشتانش آب ریخت و آن آب را نوشید، پس از چند ساعت شفای کامل یافت!

و نیز آن مرحوم می‌گفت:

پدرم مرحوم محدث قمی دچار چشم درد سختی شد، اطّبای عراق از علاجه عاجز شدند، روزی به مادرم گفت: کتاب شریف «اصول کافی» را نزد من بیاور، مادر

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 306

کتاب را به دست پدر داد، پدر گفت: این کتاب منبع واقعیّات الهیه و سراسر حکمت و هدایت و نور است و شفای هر درد، نویسنده آن مرحوم کلینی از معتبرترین افراد روزگار است، نمی‌شود کتاب او بی اثر باشد، کتاب را یکی دوبار به چشم خود کشید، یکی دو ساعت بعد، از آن درد چشم خلاص شد.

باز آن مرحوم نقل می‌کرد:

من بنا به توصیه پدرم اهل منبر و وعظ و خطابه شدم، بنا شد در مجلسی در شهر قم ده شب منبر بروم، قمیون از منبرم هم به خاطر زیبایی و شیوایی کلام و هم محض این که فرزند محدث قمی هستم از من استقبال شایانی کردند. شی حدیثی را مورد بحث قرار دادم، آقای از علما به نام حاج شیخ مهدی پایین شهری از وسط مجلس فریاد زد: آقای میرزا علی محدث، این حدیث کجاست؟ گفتم: جای آن را نمی دانم در چه کتابی است، من این حدیث را از زبان بزرگان دین شنیده ام، فریاد زد: دیگر از شنیده ها روی منبر مگو، سعی کن احادیث را در متون اسلامی ببینی سپس نقل کنی.

عمل او به من بسیار سنگین آمد، برایم خیلی تلخ بود، دنباله منبر را به دلسردی و کسالت طی کرده و با تصمیم براین که از برنامه ام دست بردارم به خانه آمدم. نیمه شب در عالم رؤیا به محضر مبارك پدرم رسیدم، با تبسم و انبساط به من گفتم:

فرزندم از تصمیمی که گرفته ای صرف نظر کن؛ زیرا تبلیغ عملی بسیار مهم و امری فوق العاده پر ارزش است، این کاری است که بر عهده انبیای الهی بود؛ در ضمن حدیثی که مورد اشکال آقای شیخ مهدی پایین شهری بود در فلان کتاب حدیث در صفحه چند است، فردا شب دوباره حدیث را بخوان و به مدرک آن اشاره کن تا ایراد شیخ برطرف گردد!

حاج میرزا علی آقا می فرمودند:

وقتی پدرم مرحوم محدث قمی در کنار مرقد حضرت مولی الموحّدين، امام

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 307

عارفان، اسوه مشتاقان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفت، همراه با علمای نجف و جمعیت بسیار زیادی آن مرد محترم را در کنار استادش حاج میرزا حسین نوری به خاک سپرده و به منزل برگشتیم، تا نیمه شب رفت و آمد ادامه داشت، پس از آن برای استراحت به بستر رفته لحظاتی نگذشته بود که در عالم خواب پدر را با انبساطی عجیب زیارت کردم، عرضه داشتم: پدرجان در چه حالی هستید؟ فرمود:

از لحظه ای که وارد برزخ شدم تا الآن سه بار به محضر مقدّس حضرت سیّد الشهداء علیه السلام مشرف شده و مهمان آن جناب شدم!

به قول حکیم شفايي اصفهانی:

گزیده‌ام ز کتاب جهان مقاله عشق

سبق سبق گذرانیده‌ام مقاله عشق

به سخت جانی من چون نبود نازکشی

زمانه برد مرا تا کند حواله عشق

منم که ملک محبت مسلم است مرا

به مهر داغ رسانیده‌ام قبالة عشق

گل بهشت به سر چون زخم که یکرنگیست

میان گوشه دستار ما و لاله عشق

به آب خضر شفایی نظر به ناز کنم

همیشه دیده و دل سیرم از نواله عشق

(شفایی اصفهانی)

دیدار آقا سید جمال الدین گلپایگانی با برزخ و برزخیان

آن جناب می فرمودند:

يك روز هوا گرم بود، برای فاتحه اهل قبور به وادی السلام نجف رفتم، برای فرار از گرما به زیر طاقی که بر سر قبری زده بودند نشستم، عمامه را برداشته و عبا را کنار زدم که قدری استراحت کنم، در این حال دیدم جماعتی از مردگان با لباس‌های پاره و مندرس و وضعی بسیار کثیف به سوی من آمدند و از من طلب شفاعت کردند که وضع ما بد است، تو از خدا بخواه ما را عفو کند! من به آنان پرخاش کردم و گفتم: هر چه در دنیا به شما گفتند گوش نکردید و حالا که کار از کار گذشته طلب عفو

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 308

می کنید؟ بروید ای مستکبران!

ایشان فرمودند: این مردگان شیوخی بودند از عرب که در دنیا مستکبرانه زندگی می نمودند و قبورشان در اطراف همان قبری بود که من بر روی آن نشسته بودم. «1» پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

دو ملك اسود رو و ازرق چشم در قبر بر بالین میّت حاضر می شوند، به یکی گفته می شود منگر و دیگری نکیر، به صاحب قبر می گویند: درباره رسول خدا چه نظری داری؟ اگر میّت مؤمن باشد می گوید: پیامبر عبد خدا و رسول اوست، من به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر شهادت می دهم. دو ملك می گویند: می دانستیم جواب تو همین است. سپس برزخ او را هفتاد ذرع در هفتاد ذرع وسعت می دهند و آن محل را چون روز روشن به نور حقّ می نمایند، سپس به او می گویند: بخواب، خواب راحت. می گویند: بگذارید بروم و به اهلّم، وضع خود را خبر دهم، می گویند: نه، بخواب، همانند خواب عروس که بیدار نشود مگر به واسطه عزیزترین فردش. می خوابد تا خداوند او را وارد قیامت کند.

اما اگر میّت اهل نفاق باشد و با دین و ایمان سروکارش نبوده، وقتی درباره پیامبر می پرسند می گوید: نمی دانم، چیزهایی از مردم شنیدم و همان شنیده ها را می گفتم. می گویند: جوابت را می دانستیم. سپس به خانه برزخی می گویند:

بر او تنگ شو، چنان تنگ می شود که جانی به جانب دیگر نزدیک می گردد؛ به طور دائمی به آن عذاب برزخی دچار است تا وارد محشر شود! «2»

(1) - معاد شناسی: 142/1.

(2) - بحار الأنوار: 6/276، باب 8؛ المحجة البيضاء: 8/309.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 309

نَفَخَهِ صُورَ یا مَقْدَمَهُ قِیَامَت

پس از پایان زمان برزخ نوبت به قیامت می رسد، قیامتی که در آن نیکوکاران و بدکاران به جزای اعمال خود برخورد می کنند و آن صحنه به فرموده قرآن مجید با نفخه صور آغاز می گردد:

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ «1»

و در صور دمیده می شود، پس هر که در آسمان ها و زمین است می میرد، مگر کسی را که خدا بخواهد، آنگاه بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگاه همه آنان بر پای ایستاده [مات و مبهوت به هر سو] می نگرند [که سرانجام کارشان چه خواهد شد!]

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ* فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» «2»

پس هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می پرسند؛* پس کسانی که اعمال وزن شده آنان سنگین [و بارزش] است، همانانند که رستگارند. و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک [و بی ارزش] است، همانانند که سرمایه وجودشان را از دست داده و در دوزخ جاودانه اند.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ* قَالُوا يَا وَيْلَنَا

(1) - زمر (39): 68.

(2) - مؤمنون (23): 101 - 103.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 310

مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» «1»

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند.* می گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این واقعی است که [خدای] رحمان وعده داده بود و پیامبران راست گفته بودند!!

فَإِذَا نُفِخَ فِي النُّافِرِ* فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ* عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ» «2»

پس زمانی که در صور دمیده شود،* آن روز، روز بسیار سختی است،* بر کافران آسان نیست.

چون نفخه صور دمیده شود تمام مردگان زنده گشته و نیک و بد به محضر حضرت ربّ الأرباب شتافته و برای رسیدن به جزای عمل نیک و بد محشور می شوند.

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًا» «3»

پس به پروردگارت سوگند، آنان را [که بدون دلیل و از روی جهل و نادانی منکر زنده شدن مردگانند] با شیاطین محشور می‌کنیم، سپس آنان را در حالی که به زانو درآمده‌اند، گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد.

(1) - یس (36): 51-52.

(2) - مدثر (74): 8-10.

(3) - مریم (19): 68.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 311

اسامی قیامت

قیامت روز عجیبی است، روزی است که اولین و آخرین در آن جمعند، روزی است که به تمام پرونده‌ها بدون این که به کسی ذره‌ای ظلم کنند رسیدگی می‌شود، روزی است که باید هر انسانی به جزای اعمالش برسد، روزی است که باید از صراط عبور کرد، روزی است که پایانش برای اهل ایمان، بهشت و برای اهل فسق و فجور، جهنم است. برای آن روز به تناسب عقاید و اخلاق و اعمال مردم اسامی عجیبی است که مرحوم فیض کاشانی در «المحجة البيضاء» ¹ به آن اسامی اشاره کرده و از همه درخواست نموده با دلی پاک به معانی آن اسامی دقت کنند و وضع خود را با آن اسامی سنجیده به سوی تنبّه و بیدار دلی حرکت نمایند. اینک آن اسمایی که در هر اسمی از آن سری و در هر وصفی معنایی است، برای شناختن اسرار و معانی آن حریص باش تا هدایت یابی و به دریافت نور قلب نایل آیی:

یوم القيامة، يوم الحسرة، يوم الندامة، يوم المحاسبة، يوم المسئلة، يوم المسابقة، يوم المناقشة، يوم المنافسة، يوم الزلزلة، يوم الدّمّة، يوم الصّاعقة، يوم القارعة، يوم الرّاجفة، يوم الرّادفة، يوم الغاشية، يوم الدّاهية، يوم الأزفة، يوم الحاقة، يوم الطّامة، يوم الصّاخّة، يوم الطّلاق، يوم الفراق، يوم المساق، يوم القصاص، يوم التّناد، يوم الحساب، يوم المآب، يوم العذاب، يوم الفرار، يوم القرار، يوم اللّقاء، يوم البقاء، يوم القضاء، يوم الجزاء، يوم البلاء، يوم البكاء، يوم الحشر، يوم الوعيد، يوم العرض، يوم الوزن، يوم الحقّ، يوم الحكم، يوم الفصل، يوم الجمع، يوم البعث، يوم الفتح، يوم الخزي، يوم عظيم، يوم عقيم، يوم عسير، يوم الدّين، يوم اليقين، يوم النشور، يوم المصير، يوم النفخة، يوم الصّيحة، يوم الرّجفة، يوم الرّجّة، يوم الرّجوة، يوم السّكرة، يوم الفزع، يوم الجزع، يوم المُنتهى، يوم المأوى، يوم الميقات، يوم المعاد، يوم المرصاد، يوم القلق، يوم العرق، يوم الافتقار، يوم الإنكدار، يوم الانتشار، يوم الانشقاق، يوم الوقوف، يوم الخروج، يوم الخلود، يوم الوعيد، يوم

التَّعَابِن، يَوْمٌ عَبُوس، يَوْمٌ مَعْلُوم، يَوْمٌ مَوْعُود، يَوْمٌ مَشْهُود، يَوْمٌ لَا رَيْبَ فِيهِ، يَوْمٌ تُبْلَى السَّرَائِرُ، يَوْمٌ لَا تُجْزَى نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً، يَوْمٌ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ، يَوْمٌ لَا يُعْنَى مَوْلًى عَنْ مَوْلًى

(1) - المحجة البيضاء 8 / 331.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 312

شَيْئاً، يَوْمٌ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً، يَوْمٌ يُدْعَوْنَ إِلَى نَارٍ جَهَنَّمَ دَعَاءً، يَوْمٌ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ، يَوْمٌ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ، يَوْمٌ لَا يَجْزَى وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ شَيْئاً، يَوْمٌ يَفْرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ وَ لَا يُؤَدُّنَ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ، يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ، يَوْمٌ هُمْ بَارِئُونَ، يَوْمٌ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ، يَوْمٌ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، يَوْمٌ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَ هُمْ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ، يَوْمٌ تُرَدُّ فِيهِ الْمَعَاذِيرُ، يَوْمٌ تَخْشَعُ فِيهِ الْأَبْصَارُ وَ تَسْكُنُ الْأَصْوَاتُ، وَ يَقْلُ فِيهِ الْاَلْتِفَاتُ، وَ تُبْرَرُ الْحَقَائِدُ وَ تَظْهَرُ الْخَطِيئَاتُ وَ الْحَبِثَاتُ، يَوْمٌ يُسَاقُ الْعِبَادُ وَمَعَهُمُ الْأَشْهَادُ، وَيَشِيبُ الصَّغِيرُ، وَيَسْكُرُ الْكَبِيرُ، فَيُؤْمِدُ وَضِعَتِ الْمَوَازِينُ، وَ تُشْرَتِ الدَّوَابِ، وَ بُرِّرَتِ الْجَحِيمُ، وَ أَعْلَى بِالْحَمِيمِ، وَ زَفَرَتِ النَّارُ، وَ يَسَّ الْكَفَّارُ، وَ سُعِّرَتِ النَّيرانُ، وَ تَعَيَّرَتِ الْأَلْوَانُ، وَ خَرَسَ اللِّسَانُ وَ نَطَقَتْ جَوَارِحُ الْإِنْسَانِ، ف

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ! «1»

در چنین روزی با این همه اسما و صفات که نمایشگر حقیقت این روز است با هر کس مطابق اعمال و عقاید و اخلاقی که در دنیا داشته و با خود به آخرت برده، معامله می شود، اگر خیر باشد جزایش بهشت و رضای حق است، اگر شر است جزایش سخط و عذاب جهنم است. اکنون لازم است به پاره‌ای از جزای اعمال نیکو و اخلاق حسنه و عقاید صحیحه و نیز پاره‌ای از جزای اخلاق سیئه و اعمال فاسده و عقاید باطله در آن روز اشاره شود:

اعمال نجات بخش در قیامت

توحید الهی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(1) - انفتار (83): 6.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 313

ثُمَّ الْجَنَّةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. «1»

قیمت بهشت «لا إله إلا الله» است.

آن کس که به حقیقت لا إله إلا الله می گوید قیمت راستی این گفتار و اظهارش بهشت است، چرا که لا إله إلا الله نفی حکومت طاغوت، شیطان، هوای نفس، غرایز و شهوات باطل در زندگی است. لا إله إلا الله، نماز، روزه، حج، زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و توبی و تبری است، گوینده‌ای که ملتزم به لوازم لا إله إلا الله است البته ثمن گفتارش بهشت است، به همین خاطر در روایت دیگر نبی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا لَهُ شَيْءٌ يَعْدِلُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَإِنَّهُ لَا يَعْدِلُهُ شَيْءٌ؛ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِنَّهُ لَا يَعْدِلُهَا شَيْءٌ؛ وَ دَمْعَةٌ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَهَا مِثْقَالٌ، فَإِنْ سَأَلْتَ عَلَى وَجْهِهِ لَمْ يَرْهَقْهُ قَتَرٌ وَلَا ذَلَّةٌ بَعْدَهَا أَبَدًا. «2»

هر چیزی در جهان همتا و نظیری دارد مگر سه چیز:

اول: ذات مقدس احدیت.

دوم: لا اله الا الله که آن را هموزن نیست (البته گفتار با عمل، مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ).

سوم: اشکی که از خوف خدا به چشم آید که هموزن ندارد و اگر بر چهره بریزد آن چهره را خواری و ناراحتی نخواهد بود.

قرآن، نبوت، امامت، ایمان به انبیا، اعتقاد به ملائکه، اعمال صالحه، اخلاق

(1) - ثواب الأعمال: 2؛ مستدرک الوسائل: 364 / 5، باب 36، حدیث 6097؛ وسائل الشیعة: 210 / 7، باب 44، حدیث 9133.

(2) - ثواب الأعمال: 3؛ وسائل الشیعة: 225 / 15، باب 15، حدیث 30338.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 314

حسنه، عقاید حقّه، همه و همه از لوازم لا إله إلا الله و از شؤون حضرت الله است، گفتاری که گوینده‌اش ملتزم به لوازم گفتار است ثنی چون بهشت دارد، ورنه شمر و عمر سعد و معاویه و یزید و خولی و سنان هم به زبان لا إله إلا الله می‌گفتند!

در مسئله التزام به لوازم توحید است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. «1»

بهترین عبادت گفتن لا إله إلا الله است.

در قسمتی از يك روايت مفصّل، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم فرمود:

ای گروه مردم! هر کس با اقرار به توحید و کلمه لا اله الا الله مخلصانه بدون آن که چیزی به آن مخلوط کند خدا راملقات نماید اهل بهشت است. امام علی بن ابی طالب علیه السلام بپا خاست و عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، چگونه این کلمه را مخلصانه بگویند و چیزی به آن مخلوط نکنند، برای ما بیان کن تا حدّ آن را بشناسیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، برای دنیا خواهی و حرص بر جمع آوری مال و خشنود بودن به امور مادی و گناه و معصیت و بردگی و بندگی و پول این کلمه را نگویند. و متأسّفانه مردمی چنین اند که:

گفتارشان گفتار نیکان ولی کردارشان کردار ستمگران و تبهکاران است؛ با زبان، شهادت به توحید می‌دهند اما هر فسق و فجوری را مرتکب می‌شوند؛ پس هر کس خدای عزّ و جلّ را دیدار کند و در او این خصلت‌ها نبوده و قولش لا إله إلا الله باشد بهشت برای اوست، هرگاه دنیا را بگیرد و آخرت را ترك کند، اهل دوزخ است! «2» آری، اعتقاد و عمل باید با گفتار هماهنگ باشد ورنه آن گفتار پیشیزی ارزش معنوی ندارد؛ باید گفت و سر خود را از پی گفتار روانه کرد. آری، این گفتن، گفتن

(1) - ثواب الأعمال: 4؛ مستدرک الوسائل: 5/ 321، باب 23، حدیث 5988.

(2) - بحار الأنوار: 73/ 360، باب 67، حدیث 30؛ ثواب الأعمال: 281.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 315

است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصاً دَخَلَ الْجَنَّةَ وَإِخْلَاصُهُ بِمَا أَنْ يُخْجَزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ. «1»

هر کس با اخلاص لا اله الا الله گوید داخل بهشت می شود و اخلاص در آن به این است که شهادت به وحدانیت حق، او را از معاصی بازدارد.

امام رضا علیه السلام در سفر نیشابور در حدیث مشهور سلسله الذهب از قول پدرانش از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله، از قول حضرت حق عزوجل فرمود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَى: بِشُرُوطِهَا، وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا. «2»

لا اله الا الله دژ و حصار من است، پس هر کس در این دژ وارد شود از عذاب من ایمن است. هنگامی که مرکب حرکت کرد به آواز بلند فرمود: با شروط آن و من خود یکی از شروط آن می باشم.

یعنی اقرار به امامت من و این که رهبر مفترض الطاعه من هستم، نه حاکمان بنی عباس؛ لا اله الا الله در جنب ولایت ما صحیح است نه در جنب حکومت بنی عباس که در آن جا کلمه حق است ولی از آن اراده باطل می شود!

به قول عارف بزرگ سیف فرغانی:

چون هر چه غیر اوست به دل ترك آن کنی
بر فرق جان تو نهد از حب خویش تاج

(1) - ثواب الأعمال: 5؛ وسائل الشیعة: 15/ 256، باب 23، حدیث 20438.

(2) - ثواب الأعمال: 6؛ بحار الأنوار: 7/ 3، باب 1، حدیث 16.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 316

در نصرت خرد که هوا دشمن وی است	با نفس خود جدل کن و با طبع خود لجاج
گر در مصاف آن دو مخالف شوی شهید	بیمار به دم چو مسیحا کنی علاج
چون نفس تندگشت به سختیش رام کن	سردی دهد طبیب چو گرمی کند مزاج
با او موافقت مکن اندر خلاف عقل	محتاج نیست شب که سیاهش کنی به زاج ¹ »

(سیف فرغانی)

شرط قبولی توحید

در حدیثی بسیار مهم، ابوسعید خدری می گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و تنی چند از یارانش از جمله حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام گرد او بودند، حضرت فرمود: هر کس لا إله إلا الله گوید وارد بهشت می شود، پس دو تن از یاران گفتند: ما می گوئیم: لا إله إلا الله، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

همانا لا إله إلا الله از این شخص - اشاره به حضرت مولا - و شیعیان قبول می شود، باز آن دو تن تکرار کرده گفتند: ما نیز می گوئیم، پیامبر دست بر سر علی گذارد آنگاه به آن دو نفر گفت: علامت پیروی از او این است که: بیعت او را نشکنید و در مسند و مقام او ننشینید، سخنش را تکذیب نکنید. «2» شاعر گرانمایه میرزا غفار طارمی متخلص به غفار، در وصف حضرت مولا گوید:

(1) - زاج: نوعی سنگ معدنی که چون آب به آن رسد سیاه می شود.

(2) - بحار الأنوار: 84 / 23، باب 4، حدیث 25؛ بشارة المصطفی: 268.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 317

ای به وجودت شده اثبات من

کرده تجلّی بر مرآت من

غیر تو کی می شود آیات من

مانع فیض است حجابات من

طول سفر بُعد مقامات من

نیست مرا غیر تو در دین ضرور

گر چه دهد روضه رضوان و حور

هشت بهشتی و غلام و قصور

ای که تویی بر همه عالم عبور

بر تو امید است حسابات من

حبّ تو روز ازم شد سرشت

صادر اوّل سر لوحم نوشت

هر که در این مزرعه حبّ تو کشت

یوم ملاقات نشد قبح و زشت

مطلق اعضای علامات من

مظهر حقّی و صفات رحیم

منجی نوحی تو ز بحر عظیم

نار خلیل است چو طور کلیم

چونکه قدیمی و به اشیاء علیم

سرّ حقیقی است مجازات من

ناطقه در وصف تو گشته بکیم»¹

بر در تو جمله شاهان مقیم

ای که تویی بر دل غفار علیم

یک نفسم ده که شوم من کلیم

ملجأ دین مرجع آیات من

(غفار طارمی)

عمل کم، ثواب بسیار

مفضل بن عمر کوفی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ضَمِنَ لِلْمُؤْمِنِ ضَمَانًا، قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: ضَمِنَ لَهُ أَنْ هُوَ أَقَرُّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ، وَ لِعَلِيِّ بِالْإِمَامَةِ، وَ أَدَّى مَا افْتَرَضَ

(1) - بکیم: گنگ و کر و کور و لال مادر زاد.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 318

اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَنْ يُسْكِنَهُ فِي جَوَارِهِ، وَلَمْ يَخْتَجِبْ عَنْهُ. قَالَ: قُلْتُ: فَهَذِهِ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا يُشَبِّهُهَا كَرَامَةُ الْآدَمِيِّينَ! قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِعْمَلُوا قَلِيلًا تَنَعَّمُوا كَثِيرًا. «1»

خداوند متعال برای مؤمن تعهد فرموده امری را، مفضل می گوید: عرض کردم؟ کدام است؟ فرمود: خداوند تعهد کرده برای مؤمن در صورتی که اقرار به پروردگاری او و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و رهبری و ولایت علی علیه السلام نماید و واجبات الهی را به جای آورد او را در جوار خود- یعنی مقام قریب ساکن گرداند و مانع از وصول او بدین مقام

نگردد. مفضل گوید: عرض کردم: به خدا سوگند این بخشش و احترامی است که ماندش برای آدمیان نیست، سپس حضرت فرمود: عمل کمی بجای آرید و لذت فراوان ببرید!!

پاداش وضو

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ تَوَضَّأَ وَ تَمَدَّلَ كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ، وَمَنْ تَوَضَّأَ وَ لَمْ يَتَمَدَّلْ حَتَّى يَجِفَّ وُضُوؤُهُ كُتِبَتْ لَهُ ثَلَاثُونَ حَسَنَةً. «2»

هر کس وضو بگیرد و وضویش را با دستمال خشک کند برایش یک حسنه است و هر کس وضویش را با دستمال خشک ننماید تا آب وضو خودش خشک شود برایش سی حسنه است.

و نیز فرمود:

(1) - ثواب الأعمال: 15؛ بحار الأنوار: 3/3، باب 1، حدیث 6.

(2) - ثواب الأعمال: 16؛ بحار الأنوار: 330/77، باب 6، حدیث 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 319

مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ بَاتَ وَ فِرَاشُهُ كَمَسْجِدِهِ. «1»

هر کس وضو بگیرد سپس در رختخواب خود برود، بخسبد در حالی که بستر او مانند مسجد او خواهد بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَسْبَغَ وُضُوؤَهُ، وَ أَحْسَنَ صَلَاتَهُ، وَ أَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ وَ كَفَّ غَضَبَهُ، وَ سَحَنَ لِسَانَهُ، وَ اسْتَغْفَرَ لِدُنْيِهِ، وَ أَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ، فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقَائِقَ الْإِيمَانِ، وَأَبْوَابُ الْجَنَّةِ مَفْتُوحَةٌ لَهُ. «2»

هر کس وضوی خود را شاداب و کامل به جای آورد، نماز خویش را نیکو بخواند، وزکات مالش را بپردازد و خشم خود را فرو نشاند و زیانش را از گناهان مربوط به زبان ببندد و برای گناه خود با توبه طلب آمرزش کند و نسبت به اهل بیت پیامبر خویش خیرخواه باشد، البته تمام حقایق ایمان در او کامل شده و درهای بهشت به روی او باز است.

نعمت جوانی

امام صادق علیه السلام از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْجِبَ الْجَنَّةَ لِشَابِّ كَانَ يُكَيِّرُ النَّظَرَ فِي الْمِرَّةِ فَيُكَيِّرُ حَمْدَ اللَّهِ عَلَى ذَلِكَ. «3»

خداوند واجب می نماید بهشت را بر آن جوانی که در آینه زیاد نگاه کند و در

(1) - ثواب الأعمال: 18؛ مفتاح الفلاح: 212؛ كشف اللثام: 121.

(2) - ثواب الأعمال: 26؛ بحار الأنوار: 218 / 79، باب 1، حدیث 35.

(3) - ثواب الأعمال: 25؛ وسائل الشیعة: 173 / 7، باب 21، حدیث 9038.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 320

هر مرتبه حمد الهی را برای نعمت جوانی به جای آورد.

مسجد رفتن

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ مَشَى إِلَى الْمَسْجِدِ لَمْ يَضَعْ رِجْلَهُ عَلَى رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا سَبَّحَتْ لَهُ الْأَرْضُ إِلَى الْأَرْضِينَ السَّابِعَةِ. «1»

هر کس به سوی مسجد روان شود، قدم به هیچ‌تر و خشکی نمی‌گذارد مگر آن‌که از آن جا تا زمین هفتم برای او پروردگار را تسبیح کنند.

توضیح: از آن جا که به فرموده قرآن، همه موجودات تسبیح خوان حقند و شعور توحید در ذات آنان است، قدمی که در راه حق برداشته شود آن قدر با ارزش است که بر روی هر چیزی واقع شود، از آن نقطه تا طبقه هفتم زمین از روی بهجت و سرور تسبیح خدا گفته شود و ثواب آن به نفع رونده به مسجد است.

مواظبت بر اوقات نماز

ابان بن تغلب می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

يَا أَبَانُ، هَذِهِ الصَّلَاةُ الْخُمْسُ الْمَفْرُوضَاتُ مَنْ أَقَامَهُنَّ وَ حَافِظًا عَلَى مَوَاقِيتهِنَّ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ عِنْدَهُ عَهْدٌ يُدْخِلُهُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَ مَنْ لَمْ يُصَلِّهِنَّ بِمَوَاقِيتهِنَّ فَذَلِكَ إِلَيْهِ، إِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ، وَ إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ «2»

. ای ابان! این نمازهای پنج‌گانه را هر کس بپا دارد و مراقب وقت آن باشد، پروردگار را ملاقات کند در حالی که قراردادی و سندی با خداوند دارد که او را داخل بهشت گرداند، ولی اگر مواظب اوقات آن نشد چنین سندی ندارد،

(1)- بحار الأنوار: 13/81، باب 8، حدیث 91؛ مکارم الأخلاق: 297.

(2)- ثواب الأعمال: 28؛ بحار الأنوار: 17/80، باب 6، حدیث 28.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 321

چنانکه پروردگار بخواهد او را می‌بخشد و اگر بخواهد عذاب و توبیخ کند!

روشن کردن مسجد

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ اسْرَجَ فِي مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سِرَاجاً لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا دَامَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ ضَوْؤُهُ مِنَ السِّرَاجِ. «1»

هر کس در مسجدی از مسجدهای خدا چراغی روشن کند، همواره حاملان عرش الهی و فرشتگان از برای او طلب آمرزش کنند تا روشنی آن چراغ باقی است.

ثواب اذان

امام باقر علیه السلام فرمود:

مَنْ أَذَّنَ سَبْعَ سِنِينَ مُحْتَسِباً، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا ذَنْبَ لَهُ. «2»

هر کس هفت سال برای خدا اذان بگوید در روز رستاخیز بدون گناه وارد محشر می شود.

ثواب سجده شکر

امام صادق علیه السلام فرمود:

أَيُّهَا مُؤْمِنٍ سَجَدَ لِلَّهِ سَجْدَةً لِشُكْرِ نِعْمَةٍ فِي غَيْرِ صَلَاةٍ، كَتَبَ اللَّهُ بِهَا عَشْرَ

(1) - ثواب الأعمال: 29؛ بحار الأنوار: 15/81، باب 8، حدیث 94.

(2) - ثواب الأعمال: 31؛ بحار الأنوار: 146/81، باب 13، حدیث 40.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 322

حَسَنَاتٍ، وَحَا عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ، وَرَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ فِي الْجَنَانِ. «1»

هر مؤمنی در غیر حال نماز سجده شکر جهت نعمتی بجا آورد خداوند به آن خاطر ده حسنه برای او بنویسد و ده گناه از نامه عملش پاک کند و ده درجه برای او در بهشت بالا برد.

ثواب نمازگزار

امام صادق علیه السلام فرمود:

لِلْمُصَلِّي ثَلَاثٌ خِصَالٍ: إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ يَتَنَائَرُ عَلَيْهِ الْبَرُّ مِنْ أَعْنَانِ السَّمَاءِ إِلَى مَفْرَقِ رَأْسِهِ، وَ تَحْفُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ إِلَى أَعْنَانِ السَّمَاءِ، وَ مَلَكٌ يُنَادِي: أَيُّهَا الْمُصَلِّي لَوْ تَعْلَمُ مَنْ تُنَاجِي مَا انْقَلَبْتَ. «2»

برای نمازگزار سه فائده است:

- 1- هرگاه به نماز ایستد، از بالای فضا تا فرق سر او نیکویی‌ها ریزش دارد.
- 2- فرشتگان از زیر پا تا بالای آسمان بر او احاطه دارند.
- 3- فرشته‌ای به او ندا می‌دهد: ای نمازگزار! اگر بدانی با که مناجات می‌کنی هیچ‌گاه التفاتی و توجهی به سوی دیگری نخواهی کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ آتَى الْجَمَاعَةَ إِيمَانًا وَ احْتِسَابًا اسْتَأْنَفَ الْعَمَلَ. «3»

هر کس در نماز جماعت با ایمان و به خاطر آمرزیده شدن تمام گناهانی که بین خود و خدا داشته، شرکت کند، عمل از سر گیرد. [کنایه از آمرزش همه

(1) - ثواب الأعمال: 35؛ بحار الأنوار: 201 / 83، باب 44، حدیث 12.

(2) - ثواب الأعمال: 3؛ بحار الأنوار: 215 / 79، باب 1، حدیث 30.

(3) - ثواب الأعمال: 37.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 323

گناهان است.]

اصبغ بن ثباته می گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

اهل زمین چون به تبهکاری و نافرمانی پروردگار آلوده شوند، خداوند بر آن شود که آنها را روی استحقاقشان عقوبت فرماید، ولی چون نظر کند به سالخوردهگان که در عین ضعف به سوی نماز گام برمی دارند و کودکان که مشغول یادگیری قرآنند، آنان را مورد عفو قرار داده عذابشان را به تأخیر اندازد. «1» سعدی چه نیکو می سراید:

هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر که من از دست تو فردا بروم جای دگر

بامدادان که برون می نهم از منزل پای حسن عهدهم نگذارد که نهم پای دگر

هر کسی را سر چیزی و تمنای کسی است ما به غیر از تو نداریم تمنای دگر

زان که هرگز به صفای تو در آینه وهم متصور نشود صورت و بالای دگر

وامقی بود که دیوانه عذرائی بود منم امروز و تویی وامق «2» و عذرای دگر

وقت آنست که صحرا گل و سنبل گیرد خلق بیرون شده هر قوم به صحرای دگر

بامدادان به تماشای چمن بیرون آی تا فراق از تو نماند به تماشای دگر

هر صباحی غمی از دور زمان پیش آید گویم این نیز نهم بر سر غمهای دگر

باز گویم نه که دوران حیات این همه نیست سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر

(سعدی شیرازی)

(1) - ثواب الأعمال: 28؛ وسائل الشیعة: 6 / 180، باب 7، حدیث 7675؛ بحار الأنوار: 81 / 14، باب 8، حدیث 93.

(2) - وامق: محبوب، دوست.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 324

ثواب زکات

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت لحظات آخر عمرش فرمود:

اللَّهُ اللَّهُ فِي الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا تُطْفِئُ غَضَبَ رَبِّكُمْ. «1»

خدا را خدا را، در امر زکات رعایت کنید که موجب خاموشی غضب پروردگار است.

ثواب حج

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ حَجَّ يُرِيدُ بِهِ اللَّهَ وَ لَا يُرِيدُ بِهِ رِبَاءً وَ لَا سُمْعَةً، عَفَرَ اللَّهُ لَهُ الْبُتَّةَ. «2»

هر کس محض رضای خدا حج بجا بیاورد و قصد ریا یا به گوش مردم رساندن نداشته باشد، مسلماً خداوند او را می آمرزد.

ثواب روزه

امام صادق علیه السلام فرمود:

تَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ، وَصَمْتُهُ تَسْبِيحٌ، وَ عَمَلُهُ مُتَقَبَّلٌ، وَ دُعَاؤُهُ مُسْتَجَابٌ. «3»

خواب روزه‌دار در ماه رمضان عبادت، سکوتش تسبیح خدا، عملش مورد قبول درگاه الهی و دعای او مستجاب است.

(1) - ثواب الأعمال: 46؛ بحار الأنوار: 27 / 93، باب 1، ذیل حدیث 57.

(2) - ثواب الأعمال: 46؛ بحار الأنوار: 24 / 96، باب 2، حدیث 101.

(3) - ثواب الأعمال: 51؛ بحار الأنوار: 253 / 93، باب 30، حدیث 21.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 325

ثواب گریه بر سیدالشهداء علیه السلام

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام از حضرت سجاد علیه السلام روایت می‌کند:

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَّهِ، بَوَّأَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا فِي الْجَنَّةِ عُرفاً يَسْكُنُهَا أَحْقَاباً. وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَّيْهِ فِيمَا مَسَّنَا مِنَ الْأَذَى مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّأَهُ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ مَبَوَّأً صَدِيقٍ. وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ أَذًى فِينَا فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَّهِ مِنْ مَضَاضَةٍ مَا أَوْذَى فِينَا، صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى، وَآمَنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَخَطِهِ وَالنَّارِ. «1»

هر مؤمنی که چشمش برای کشته شدن امام حسین علیه السلام اشک بریزد تا بر گونه‌اش روان گردد، خداوند او را در بهشت در غرفه‌ای که در آن ساکن باشد، هر مؤمنی که از دیده‌اش اشک بریزد تا بر رخسارش جاری شود برای رنج و آزاری که از جانب دشمن در این دنیا به ما رسیده است خداوند عالم او را در بهشت در مکانی

صالح و شایسته مسکن دهد و هر مؤمنی که در دوستی با ما در راه پیروی ما رنجی بدو رسد و چشمش گریان گردد تا برویش بریزد به خاطر زحمت و رنجی که در راه اطاعت و دوستی ما به او رسیده، خداوند رنج و ناراحتی قیامتش را بگرداند و او را از خشم و عذاب خود ایمنی دهد.

ثواب حفظ و عمل به قرآن

امام صادق علیه السلام فرمود:

(1) - ثواب الأعمال: 83؛ بحار الأنوار: 281 / 44، باب 34، حدیث 13.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 326

الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ وَالْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكَرَامِ الْبَرَّةِ. «1»

حافظ قرآن و عمل کننده به آن همدم و همنشین فرشتگان شایسته حق است.

ثواب توبه

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند: خداوند بزرگ به پیامبرش داود وحی فرستاد که:

يَا دَاوُدُ إِنَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا ثُمَّ رَجَعَ وَ تَابَ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ وَ اسْتَخِيَّ مِنِّي عِنْدَ ذِكْرِهِ، غَفَرْتُ لَهُ وَ أَنْسَيْتُهُ الْحَفْظَةَ؛ وَأَبْدَلْتُهُ الْحُسْنَةَ وَ لَا ابَالِي، وَ أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. «2»

ای داود! هرگاه از بنده مؤمن من گناهی سرزند و سپس از آن دست کشیده توبه کند و چون یاد آن گناه کند از من شرمنده شود، من او را بیامرزم و از یاد فرشتگان محافظش بیرم و به نیکی و ثواب بدل کنم و پروا ننمایم که من مهربان ترین مهربانانم.

ثواب معلّم

امام باقر علیه السلام فرمود:

مُعَلِّمُ الْخَيْرِ يَسْتَعْفِرُ لَهُ دَوَابُّ الْأَرْضِ وَ حَيْثَانُ الْبُحُورِ وَ كُلُّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ سَمَائِهِ. «3»

برای آموزگاری که خوبی به مردم بیاموزد و راه خیر و صلاح زندگی را

(1) - ثواب الأعمال: 101؛ وسائل الشیعة: 176 / 6، باب 5، حدیث 7667؛ الأمالی، شیخ صدوق: 59، حدیث 6.

(2) - وسائل الشیعة: 74 / 16، باب 86، حدیث 21017؛ بحار الأنوار: 28 / 6، باب 20، حدیث 30.

(3) - ثواب الأعمال: 131؛ بحار الأنوار: 17 / 2، باب 8، حدیث 40.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 327

نشان دهد، همه جنبندگان روی زمین و ماهیان دریا و هر کوچک و بزرگ و ریز و درشتی در زمین و آسمان خدا برای او طلب آمرزش می کنند!

مجالست با مؤمن

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. «1»

همدمی و همنشینی با مردم متدین و خداشناس شرف و بزرگی دنیا و آخرت است.

حمایت از ایتمام و ضعفا

امام باقر علیه السلام فرمود:

أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ: مَنْ آوَى الْيَتِيمَ، وَ رَحِمَ الضَّعِيفَ، وَأَشْفَقَ عَلَى الْوَالِدِيَّةِ، وَ رَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ. «2»

چهار خصلت است در هرکس باشد خداوند برای او خانه‌ای در بهشت بنا کند:

1- پناه دادن به یتیم 2- مهربانی با ضعیف 3- نیکویی به پدر و مادر 4- مهربانی و نرم‌خویی با زبردست.

حفظ آبروی مردم

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود:

مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ

(1) - ثواب الأعمال: 132؛ بحار الأنوار: 199 / 1، باب 4، حدیث 2.

(2) - ثواب الأعمال: 133؛ بحار الأنوار: 20 / 72، باب 33، حدیث 15.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 328

كَفَّ عَصَبَتُهُ عَنِ النَّاسِ أَقَالَهُ اللَّهُ نَفْسَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. «1»

هرکس از تعرض به عرض و آبروی مردم خویشتن داری کند خداوند عذاب قیامت را از وی دور سازد و هرکس عصبانیت و خشم خود را درباره مردم فرونشاند خداوند در قیامت گناهانش را ببخشد.

ورود به بهشت بدون حساب

امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثَةٌ يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ: إِمَامٌ عَادِلٌ، وَ تَاجِرٌ صَدُوقٌ، وَ شَيْخٌ أَفْنَى عُمُرِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ. «2»

خداوند سه گروه را بدون حساب به بهشت ببرد: رهبر عدالت پیشه، تاجر راستگو، پیرمردی که عمر خود را در طاعت خدا بسر برده است.

سیر کردن مؤمن

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَشْبَعَ جُوعَةَ مُؤْمِنٍ وَضَعَ اللَّهُ لَهُ مَائِدَةً فِي الْجَنَّةِ يَصُدُّرُ عَنْهَا الثَّقَلَانِ جَمِيعاً. «3»

هر کس مؤمن گرسنه‌ای را سیر کند خداوند برای او در بهشت سفره‌ای ترتیب دهد که همه جن و انس از سر آن سیر برخیزند!

(1) - ثواب الأعمال: 133؛ بحار الأنوار: 54 / 72، باب 42، حدیث 16.

(2) - ثواب الأعمال: 133؛ بحار الأنوار: 98 / 100، باب 1، حدیث 32.

(3) - ثواب الأعمال: 137؛ بحار الأنوار: 385 / 71، باب 23، حدیث 103.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 329

ثواب قرض دادن و صدقه

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ مُسْلِمٍ أَقْرَضَ مُسْلِمًا قَرْضًا يُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا اخْتَسَبَ لَهُ أَجْرَهَا بِحِسَابِ الصَّدَقَةِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِ. «1»

هر مسلمانی محض خاطر خدا به مسلمان دیگر قرض الحسنه بدهد، خداوند هر روز ثواب صدقه دادن به حساب او ثبت کند تا زمانی که مالش از سوی بدهکار برگردد.

امام صادق علیه السلام از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ. «2»

تمام عرصه محشر در قیامت همچون آتش است، به غیر از سایبان مؤمن که آتش نیست به علت این که صدقه او در دنیا سایبان او در قیامت است.

در هر صورت آیات قرآن و روایات و اخبار، ثواب و اجر و مزد هر عمل نیکی را چه کم چه زیاد، چه در نهمان چه در آشکار بیان کرده که با مراجعه به آن می‌توان بر تمام زوایای این مسئله آگاه شد.

اعمال زیان بخش در قیامت

اما عقوبت مجرمان: گذشته از آیات قرآن که در دسترس همگان، است روایات عجیبی در این باب وارد شده که به گوشه‌ای از آن روایات لازم است اشاره شود:

(1) - ثواب الأعمال: 138؛ بحار الأنوار: 139/100، باب 1، حدیث 6.

(2) - ثواب الاعمال: 140؛ بحار الأنوار: 124/93، باب 14، حدیث 36.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 330

غفلت

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِيَّاكُمْ وَالْعُقْلَةَ، فَإِنَّهُ مَنْ عَفَلَ فَإِنَّمَا يَعْثُلُ عَلَى نَفْسِهِ، إِيَّاكُمْ وَالتَّهَؤُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَإِنَّهُ مَنْ تَهَاوَنَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَهَانَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. «1»

شما را از غفلت و بی توجهی به حقایق زُهار می دهم که هر کس غفلت ورزد به ضرر خویش اقدام کرده؛ و شما را از سبک شمردن دستور الهی بر حذر می دارم که هر کس دستور خدا را سبک بشمارد خداوند او را در قیامت خوار و بی مقدار سازد.

ملعون الهی

امام کاظم علیه السلام فرمود:

مَلْعُونٌ مِّنْ أَتْهَمَ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مِّنْ عَشَّ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مِّنْ لَّمْ يَنْصَحْ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مِّنْ اغْتَابَ أَخَاهُ. «2»

تهمت زننده، غش کننده و کسی که خیر خواه مردم نیست و غیبت کننده، هر چهار گروه از رحمت خدا بدورند.

انکار امامت

حسین بن علا می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

(1) - ثواب الأعمال: 203؛ بحار الأنوار: 227 / 69، باب 112، حدیث 3؛ المحاسن: 96 / 1، حدیث 58.

(2) - بحار الأنوار: 333 / 75، باب 25، ذیل حدیث 9؛ مستدرک الوسائل: 122 / 9، باب 132، حدیث 10425.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 331

لَوْجَحَدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمِيعُ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا وَ أَدْخَلَهُمُ النَّارَ. «1»

اگر همه اهل زمین امامت و رهبری و واجب اطاعه بودن امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کنند و از اطاعتش سر باز زنند خداوند همه را عذاب خواهد کرد و به دوزخشان خواهد فرستاد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا فَهُوَ كَافِرٌ. «2»

هر کس مدعی امامت و پیشوائی و رهبری مسلمانان شود و در حقیقت لایق این مقام نباشد، کافر است.

مجازات در دنیا

امام باقر علیه السلام از نوشته امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند:

ثَلَاثُ خَصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَ بِالْهَيْئَةِ: الْبُعْثُ، وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ، وَ الْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللَّهُ بِهَا. «3»

سه خصلت است که دارندگان آن نمیرند تا مجازات و وبال آن را در دنیا ببینند: ستمکاری، قطع رحم، قسم دروغی که به آن با خداوند بزرگ مبارزه شود.

(1) - ثواب الأعمال: 209؛ بحار الأنوار: 134 / 69، باب 101، حدیث 11؛ المحاسن: 89 / 1، باب 15، حدیث 36.

(2) - ثواب الأعمال: 314؛ بحار الأنوار: 112 / 25، باب 3، حدیث 7؛ مستدرک الوسائل: 29 / 11، باب 8، حدیث 12354.

(3) - ثواب الأعمال: 220؛ بحار الأنوار: 174 / 75، باب 22، حدیث 23؛ الخصال: 124 / 1، حدیث 119.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 332

مکر و فریب مردم

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مکرّر می فرمود:

الْمَكْرُ وَالْخَدِيعَةُ فِي النَّارِ. «1»

نیرنگ به مردم و فریب دادن آنان دو گناهی است که کننده اش در آتش دوزخ است!

حرام بودن ورود به بهشت

امام علی علیه السلام فرمود:

تَحْرُمُ الْجَنَّةُ عَلَى ثَلَاثَةٍ: التَّمَامِ، وَالْقَتَالِ، وَ عَلَى مُذْمِنِ الْخُمْرِ. «2»

بهشت بر سه کس حرام است: سخن چین، خون ریز، شراب خوار.

تعصّب ناجا

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ تَعَصَّبَ عَصَبَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَصَابَةٍ مِنَ النَّارِ. «3»

هر کس ناجا تعصّب ورزد خداوند پیشانی بندی از آتش بر سر او بندد.

محروم از نظر رحمت

امام صادق علیه السلام فرمود:

(1) - ثواب الأعمال: 270؛ بحار الأنوار: 285 / 72، باب 72، حدیث 7؛ وسائل الشیعة: 241 / 12، باب 137، حدیث 16199.

(2) - ثواب الأعمال: 270؛ بحار الأنوار: 376 / 101، حدیث 31.

(3) - بحار الأنوار: 291 / 70، باب 133، حدیث 18؛ الکافی: 318 / 2، حدیث 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 333

ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ: ثَانِي عَطْفِهِ، وَمُسْبِلُ إِزَارِهِ خِيَلَاءَ، وَالْمُنْفِقُ سِلْعَتُهُ بِالْإِيمَانِ، إِنَّ الْكِبْرِيَاءَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

«1»

سه کس را خداوند عزوجل نظر رحمت نیفکند: آن که بزرگی بفروشد، آن که از تکبر دامن روی زمین کشد، آن که با سوگند دروغ متاع خویش را رواج دهد. سپس فرمود: به راستی که بزرگ منشی مخصوص پروردگار عالمیان است.

کبر

امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ. «2»

در قلب هر کس ذره‌ای از کبر باشد وارد بهشت نمی شود.

کاهش روزی

امام صادق علیه السلام فرمود:

أَيُّمَا نَاشٍ نَشَأَ فِي قَوْمِهِ ثُمَّ لَمْ يُؤَدِّبْ عَلَى مَعْصِيَتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوَّلُ مَا يُعَاقِبُهُمْ فِيهِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَرْزَاقِهِمْ. «3»

هر جوان نوری که در میان قومی پرورش یابد و آنان وی را در گناهی که از او سر زند مجازات و توبیخ و تأدیب نکنند، خداوند عزوجلّ نخستین عقیبتی که بر آنان روا دارد آن است که روزی آنها را کاهش دهد.

(1) - ثواب الأعمال: 221؛ بحار الأنوار: 99/100، باب 1، حدیث 33؛ مستدرک الوسائل: 271/13، باب 20، حدیث 15328.

(2) - ثواب الأعمال: 221؛ بحار الأنوار: 215/70، باب 130، حدیث 6.

(3) - ثواب الأعمال: 223؛ بحار الأنوار: 78/97، باب 1، حدیث 32.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 334

گناه و خنده

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَ هُوَ ضَاحِكٌ دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ بَاكٍ. «1»

هر کس مرتکب گناهی شود و خندان باشد، در حال گریه به دوزخ رود.

شهادت دروغ

امام صادق علیه السلام فرمود:

شَاهِدُ الزُّورِ لَا تَزُولُ قَدَمَاهُ حَتَّى يَجِبَ لَهُ النَّارُ. «2»

کسی که شهادت دروغ بدهد، از آن مکان گام بر نداشته جهنم بر او لازم و حتم گردد.

قسم دروغ

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَاذِبٌ فَقَدْ بَارَزَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ. «3»

هر کس برای اثبات یا نفی حقی قسم یاد کند و بداند که دروغ می گوید، گویی به مبارزه با خداوند بزرگ برخاسته است.

(1) - ثواب الأعمال: 223؛ بحار الأنوار: 356 / 70، باب 137، حدیث 68؛ وسائل الشیعة: 338 / 15، باب 48، حدیث 20683.

(2) - ثواب الأعمال: 225؛ مجموعة ورام: 267 / 2؛ الأمالی، شیخ صدوق: 482، حدیث 2.

(3) - ثواب الأعمال: 226؛ بحار الأنوار: 311 / 101، باب 1، حدیث 28؛ وسائل الشیعة: 203 / 23، حدیث 29370.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 335

گناهان کبیره

عَنْ عَبَادِ بْنِ كَثِيرٍ النَّوَّاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكَبَائِرِ قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ أَوْعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ. «1»

عباد بن کثیر نواء می گوید: از امام باقر پرسیدم: کبایر کدامند؟ حضرت فرمود:

آن اعمالی که خداوند بر ارتکاب آنها وعده آتش داده است.

پرداخت حقوق الهی

امام باقر علیه السلام فرمود:

خداوند عزیز در قیامت مردمی را از گورها برمی انگیزاند در حالی که دست‌هایشان به گردن گره خورده به نحوی که توانایی برداشتن اندک چیزی ندارند اگر چه به اندازه انگشتی باشد و به همراه آنان فرشتگانی باشند که آنها را سخت سرزنش و توبیخ کنند و گویند: اینان کسانی هستند که از مال بسیاری که حضرت حق در اختیار آنها نهاده بود حق خدا را نپرداختند. «2»

افطار روزه

حماد رازی می گوید: حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ خَرَجَ رُوحُ الْإِيمَانِ مِنْهُ. «3»

(1) - ثواب الأعمال: 233؛ وسائل الشیعة: 317 / 15، باب 45، حدیث 20624؛ بحار الأنوار: 13 / 76، باب 68، حدیث 15.

(2) - ثواب الأعمال: 234؛ بحار الأنوار: 21 / 93، باب 1، حدیث 49؛ وسائل الشیعة: 44 / 9، باب 6، حدیث 11482.

(3) - ثواب الأعمال: 236؛ بحار الأنوار: 372 / 93، باب 46، حدیث 59؛ مستدرک الوسائل: 402 / 7، باب 2، حدیث 8529.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 336

هر کس يك روز از ماه رمضان را بدون عذر شرعی روزه نگیرد، روح ایمان از او جدا می شود!

برخورد با مؤمن

مُعَلَّى بن خُنَيْس می گوید: حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مَعِيَ مَنْ أَدَّلَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ، وَلِيَأْمَنَ غَضَبِي مَنْ أَكْرَمَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ. «1»

خداوند سبحان فرموده: هر کس بنده مؤمن مرا پست شمارد یا او را خوار و ذلیل گرداند خود را آماده مبارزه با من نموده (یا به من اعلان جنگ داده است) و آن که بنده مؤمن را تحلیل و احترام نمایند از غضب و خشم من در امان است.

تَهْمَت و افترا

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً بِمَا لَيْسَ فِيهِمَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي طِينَةِ خَبَالٍ حَتَّى يُخْرِجَ مِمَّا قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا طِينَةُ خَبَالٍ؟ قَالَ: صَدِيدٌ يُخْرِجُ مِنْ فُرُوجِ الْمُؤْمِسَاتِ. «2»

(1) - ثواب الأعمال: 238؛ بحار الأنوار: 145 / 72، باب 56، حدیث 12؛ وسائل الشیعة: 269 / 12، باب 147، حدیث 16278.

(2) - ثواب الأعمال: 240؛ بحار الأنوار: 244 / 72، باب 66؛ حدیث 5؛ وسائل الشیعة: 287 / 12، باب 153، حدیث 16322.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 337

هر کس به مرد مؤمن یا به زن مؤمنه‌ای افترا ببندد و آنان را به چیزی که در آنها نیست تهمت زند، خداوند او را روز قیامت در طینت خبال برانگیزد و نگهدارد تا از عهده آنچه گفته بیرون آید. راوی می گوید: گفتم: طینت خبال چیست؟ فرمود: چرکابی که از عورت زنان بدکاره بیرون می آید.

ویرانی زندگی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَرْبَعَةٌ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا وَاحِدَةً مِنْهُمْ إِلَّا خَرِبَ وَلَمْ يُعْمَرْ بِالْبِرَّةِ: الْخِيَانَةُ، وَالسَّرِقَةُ، وَشُرْبُ الْخَمْرِ، وَالزَّانَا. «1»

چهار چیز است که یکی از آنها داخل زندگی کسی نشد مگر آن که آن را ویران ساخت و برکت را از آن جا دور کرد: خیانت، دزدی، باده‌نوشی، زنا.

کیفر بت پرست

امام صادق علیه السلام فرمود:

مُدْمِنُ الزَّانَا وَالسَّرَّاقِ وَالشُّرْبِ كَعَابِدٍ وَثَنٍ. «2»

کسی که کارش به طور مکرر زنا یا دزدی یا می‌گساری است کیفرش همچون کیفر بت پرست است.

فروتنی در برابر ستمکار

امام صادق علیه السلام فرمود:

دين خود را با ورع و تقوا و بی‌نیازی به خدا از همه، به صرف نظر کردن

(1) - ثواب الأعمال: 242؛ عوالی الآلی: 1/ 363، حدیث 47.

(2) - ثواب الأعمال: 244؛ بحار الأنوار: 76/ 140، باب 86، حدیث 47.

درخواست حاجت از شاه و سلطان حفظ کنید و بدانید هر مؤمنی که برای قدرتمندی یا مخالف دینی به طمع مال، فروتنی کند خداوند او را گمنام گرداند و بر این کار بر او خشم گیرد و او را واگذار به همان شخص نماید و چنانچه به سبب فروتنی در برابر ستمکار، مالی به دست آورد خداوند برکت را از آن مال می برد و اگر چیزی از آن را به مصرف حج یا عمره یا آزاد کردن بنده برساند، پاداش نخواهد داد. «1»

خیانت

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا لَمْ يَتَخَاوُنُوا، وَأَدُّوا الْأَمَانَةَ، وَآتَوْا الزَّكَاةَ؛ وَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ ابْتَلُوا بِالْقَحْطِ وَالسِّنَنِ. «2»

کار امت من همواره به خیر و خوبی و صلاح است تا وقتی که به یکدیگر خیانت نکنند و امانت را به صاحبش برسانند و زکات مال خود را بدهند و هرگاه این دستورها را به کار نبستند گرفتار به قحطی و خشکسالی خواهند شد.

آسیابی در جهنم

امام صادق علیه السلام به نقل از امام علی علیه السلام فرمود:

همانا در جهنم آسیابی است که خرد می کند، بعد فرمود: آیا نمی پرسید چه چیز را خرد می کند؟ پرسیدند: یا امیرالمؤمنین چه چیز را خرد می کند؟ فرمود:

(1) - ثواب الأعمال: 246، وسائل الشیعة: 11 / 146، باب 52، حدیث 14484؛ بحار الأنوار: 72 / 371، باب 82، حدیث 15.

(2) - ثواب الأعمال: 251؛ بحار الأنوار: 72 / 172، باب 58، حدیث 10.

علمای فاجر، قاریان فاسق، زمامداران ستمکار، وزیران خیانتکار و کدخدایان دروغزن را. همانا در دوزخ شهری است که آن را حصینه می گویند، آیا نمی پرسید در آن چیست؟ پرسیدند: چیست؟ فرمود: دستهایی که با رهبری مصلح و امامی بر حق پیمان بست ولی آن پیمان را شکست. «1»

گناه بدعت

امام صادق علیه السلام فرمود:

كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ. «2»

هر حرف و مکتب من درآوردی، بدعت و گمراهی است و هر گمراهی راهش به سوی آتش است.

کم کاری

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَضَيَّعَهُمُ ضَيَّعَهُ اللَّهُ تَعَالَى. «3»

هر کس متولی کاری از امور مسلمانان شود و وظیفه خود را صحیح و درست انجام ندهد و صاحب حق را به حقش نرساند، خداوند وی را از رحمتش بی نصیب گرداند.

اعوان ظالمان

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

(2) - الکافی: 56 / 1، باب البدع والرأی، حدیث 8؛ وسائل الشیعة: 272 / 16، باب 40، حدیث 21547.

(3) - ثواب الأعمال: 260؛ عوالی الآلی: 366 / 1، حدیث 61.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 340

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيْنَ الظَّالِمَةُ وَأَعْوَانُهَا وَمَنْ لاقَ لَهُمْ دَوَاءٌ أَوْ رِبْطٌ لَهُمْ كَيْسًا أَوْ مَدَّ لَهُمْ مَدَّةَ قَلَمٍ، فَأَحْشَرُوهُمْ مَعَهُمْ. «1»

چون روز قیامت شود منادی حقّ ندا دهد: کجایند بیدادگران و اعوانشان و آنان که برای آنها لایقه به دوات گذاشتند، یا سرکسیه و جوالی را برای آنها ریسمان بستند، یا قلمی را اصلاح نمودند، پس همه اعوان را با خود ظالمان قرار دهید.

عقاب زنا

امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل فرمود که:

لِلزَّانِي سِتٌّ خِصَالٍ: ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا، ثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ. أَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَيَذْهَبُ بِنُورِ الْوَجْهِ، وَ يُورِثُ الْفَقْرَ، وَ يُعَجِّلُ الْفَنَاءَ. وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ فَسَخَطُ الرَّبِّ، وَ سُوءُ الْحِسَابِ، وَ الْخُلُودُ فِي النَّارِ. «2»

زناکار را شش عقوبت و وبال است: سه در دنیا و سه در آخرت. اما آنچه در دنیا است: رفتن نور چهره، فقر، پیش افتادن مرگ. و اما آنچه در آخرت است:

خشم حقّ، سوء محاسبه، خلود در آتش.

این بود اجر و مزد نیکوکاران و عقاب بدکاران که حضرت سجّاد علیه السلام در جملات مورد بحث به آن اشاره فرموده‌اند و من به اندازه لازم به تفصیل و توضیح آن با کمک حضرت محبوب اقدام کردم.

حکیم سنائی در زمینه عمر و دنیا و حساب و کتاب و توحید چه نیکو سروده است:

(1) - ثواب الأعمال: 260؛ بحار الأنوار: 372 / 72، باب 82، حدیث 17.

(2) - ثواب الأعمال: 262؛ الکافی: 5/ 541، باب الزَّائِنِ، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 22/ 76، باب 69، حدیث 17.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 341

مسلمانان سرای عمر در گیتی دو در دارد	که خاص و عام و نیک و بد بدین هر دو گذر دارد
دو در دارد حیات و مرگ کاندراوّل و آخر	یکی قفل از قضا دارد یکی بند از قدر دارد
چو هنگام بقا باشد قضا این قفل بگشاید	چو هنگام فنا آید قدر این بند بردارد
اجل در بند تو دائم تو در بند امل آری	اجل کار دگر دارد امل کار دگر دارد
هر آن عالم که در دنیا به این معنی بیندیشد	جهان را پر خطر بیند روان را پر خطر دارد
هر آن کس کو گرفتار است اندر منزل دنیا	نه درمان اجل دارد نه سامان حذر دارد
طمع در سیم و زر چندین مکن گر دین و دل خواهی	که دین و دل تبه کرد آن که دل در سیم و زر دارد
چه نوشی شربت نوشین و آخر ضربت هجران	همه رنجت هبا «1» گردد همه کارت هدر دارد
سنایی را مسلّم شد که گوید زهد پرمعنا	نداند قیمت نظمش هر آن کو گوش کر دارد

(سنایی غزنوی)

(1) - هبا: ضایع شده، هدر رفتن.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 342

[«8» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مِّنْهُ الْمُتَتَابِعَةَ وَأَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَطَاهِرَةَ لَتَصَرَّفُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَتَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ «9» وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا «1»]

سپاس مخصوص خداست که اگر بندگانش را از شناخت سپاس گزاریش بر آنچه که از عطایای پیاپی که محض امتحان کردنشان به آنان عنایت فرمود و نعمت‌های پیوسته‌ای که بر آنان کامل کرد، به چاه محرومیت می انداخت، در عطایا و نعمت‌هایش، دخل و تصرف می کردند و او را سپاس نمی گزاردند و روزیش را به فراوانی خرج می کردند و به شکر عنایاتش بر نمی خاستند. اگر چنین بودند، از حدود انسانیت بیرون می رفتند و به مرز حیوانیت می رسیدند.

در نتیجه به این صورت بودند که در کتاب محکمش وصف کرده: «آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند!».

مقام حمد و ابزار آن

از جملات عالی و پرازش این فراز از دعا استفاده می شود که حفظ حدود

(1) - فرقان (25): 44.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 343

انسانیت به شناخت نعمت‌ها و مُنعم نعمت‌ها و شکر و حمد در برابر نعمت‌هاست که هر کس در طریق معرفت منعم و نعمت و حمد و سپاس با مهیا بودن تمام وسایل کار از جانب حق قدم نگذارد، از مدار انسانیت خارج شده به چاه حیوانیت و بدتر از آن درخواهد افتاد!

ابزار شناخت منعم و نعمت عبارت است از: عقل، فطرت، وجدان، نبوت، امامت و قرآن. و ابزار حمد و سپاس عبارت است از: اعضا و جوارح که این ابزار به انسان ارزشی مافوق ارزش ها می دهد و وی را از بسیاری از موجودات و در نهایت از تمام عالم و عالمیان برتر می نماید.

چه بدبخت و تهیدست‌اند آن مردمی که جز خور و خواب و شهوت کاری ندارند و کاری نکردند! چه پرشقاوت و ظلوم و جهول‌اند آنان که در مقام شناخت منعم و نعمت و در مرحله ادای سپاس و شکر برنیامدند؛ اینان کوردلان و پست فطرتانی هستند که به فرموده قرآن مجید: از حیوانات هم بدترند که حیوانات در عین نداشتن عقل و خرد و فطرت و وجدان برای هر هدیی که آفریده شده‌اند به سوی آن هدف روانند و هریک کاری یا کارهائی که دراین گردونه با عظمت برعهده دارند به خوبی انجام می‌دهند، ولی برخی از انسان‌ها از ابزار شناخت و عمل جدا شده و به کارهایی دست می‌زنند که حیوانات را از آن کارها عار و ننگ است.

و چه خوشبخت و پرقیمت‌اند آنان که از عقل و فطرت و وجدان و نبوت و امامت و قرآن نیرو گرفته و پس از آراسته شدن به شناخت، در مقام ادای شکر و سپاس برآیند که اینان از ملائکه برتر و از تمام موجودات افضل‌اند.

علم و معرفت الهی

در این قسمت، شما را به چند روایت عالی و معتبر، در باب معرفت و شناخت، توجّه داده، سپس به مقام والای اهل معرفت و انسانیت اشاره کرده، آنگاه به

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 344

توضیح و تشریح جملات دعا می‌پردازم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

جُلُوسُ سَاعَةٍ عِنْدَ مُذَاكِرَةِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ قِيَامِ أَلْفِ لَيْلَةٍ يُصَلِّي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَلْفَ رُكْعَةٍ، وَأَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَلْفِ غَزْوَةٍ، وَ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ كُلِّهِ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ، وَ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةِ صَامٍ نَهَارُهَا، وَ قَامَ لَيْلُهَا. «1»

نزد خداوند نشستن يك ساعت در مجلس علم و معرفت از قیام هزار شب که در هر شب هزار رکعت نماز خوانده شده بهتر است. قرار گرفتن در مجلس علم به اندازه يك ساعت در پیشگاه خداوند از هزار غزوه و جنگ محبوب‌تر است و نیز از دوازده هزار مرتبه ختم قرآن و نماز و روزه يك سال.

و نیز فرمود:

وَمَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ لِيَلْتَمِسَ أَباً مِنَ الْعِلْمِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ ثَوَابَ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ ثَوَابَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ، وَأَعْطَاهُ بِكُلِّ حَرْفٍ يَسْمَعُ أَوْ يَكْتُبُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ.

وَطَالِبِ الْعِلْمِ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ أَحَبَّهُ الْمَلَائِكَةُ وَ أَحَبَّهُ النَّبِيُّونَ، وَلَا يُحِبُّ الْعِلْمَ إِلَّا السَّعِيدُ، وَ طُوبَى لِطَالِبِ الْعِلْمِ.

وَالنَّظَرُ فِي وَجْهِ الْعَالِمِ خَيْرٌ مِنْ عِتْقِ أَلْفِ رَقَبَةٍ، وَمَنْ أَحَبَّ الْعِلْمَ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَيُصْبِحُ وَيُمْسِي فِي رِضَى اللَّهِ، وَلَا يُخْرِجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرَبَ مِنَ الْكُوْثِرِ وَيَأْكُلَ مِنْ ثَمَرَةِ الْجَنَّةِ، وَلَا يَأْكُلُ الدُّودُ جَسَدَهُ، وَيَكُونُ فِي الْجَنَّةِ رَفِيقٌ خَاصِرٌ. «2»

(1) - بحار الأنوار: 1/ 203، باب 4، حدیث 21؛ جامع الأخبار: 37؛ مستدرک الوسائل: 5/ 396، باب 42، حدیث 6176.

(2) - جامع الأخبار: 37؛ بحار الأنوار: 1/ 178، باب 1، حدیث 60، با کمی اختلاف.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 345

کسی که برای فرا گرفتن بابی از ابواب علم از خانه خارج شود، به هر قدمی که برمی دارد ثواب های زیر به او عنایت می شود:

ثوابی چون ثواب پیغمبری از پیامبران، ثواب هزار شهید از شهدای بدر و برای هر حرفی که می شنود و هر کلمه ای که می نویسد شهری در بهشت برایش قرار داده می شود.

طالب معرفت، محبوب خدا و محبوب ملائکه و محبوب تمام انبیاست. علم را جز سعادتمند طالب نیست و خوشا به حال مردمی که دنبال معرفتند.

نظر در چهره عالم از هزار بنده آزاد کردن بهتر است. بهشت بر عاشق معرفت واجب است. صبح و شامش در رضایت خداست. از دنیا نمی رود مگر این که از آب کوثر بنوشد و از میوه بهشت بخورد و کرم زمین جسدش را از بین نمی برد و در بهشت همنشین و رفیق خضر است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا، وَكَانَتْ دُنْيَا هُمْ أَقَلَّ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطُؤُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ، وَلَنَعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتَلَذُّوْا بِهَا تَلَذُّدٌ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ.

إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ تَعَالَى آتِسٌّ مِنْ كُلِّ وَخْشَةٍ، وَصَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَخْدَةٍ، وَنُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ، وَقُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ، وَشِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ.

قَدْ كَانَ قَوْمٌ قَبْلَكُمْ يُقْتَلُونَ وَيُخْرَفُونَ وَيُنْشَرُونَ وَتَضِيقُ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا، فَمَا يَزِدُّهُمْ عَمَاهُمْ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنْ غَيْرِ تَبَرٍّ وَتَرٍّ مَنْ فَعَلَ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 346

ذَلِكَ بِهِمْ وَلَا أَدَّى

وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ «1»

فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ دَرَجَاتِهِمْ، وَاصْبِرُوا عَلَى نَوَائِبِ دَهْرِكُمْ تُدْرِكُوا سَعْيَهُمْ. «2»

اگر مردم آنچه در فضل معرفت منعم است می دانستند، چشم به آنچه که از دنیا، کفّار به آن دلخوش اند نمی دوختند، دنیا در نظرشان از خاکی که قدم بر آن می گذارند پست تر و کمتر می نمود و هر آینه متنعم و متلذذ به معرفت می شدند مانند لذّت بردن دائم در بهشت با اولیای خدا.

معرفت منعم، انس هر وحشت، دوست و مصاحب هر تنهایی، نور هر تاریکی، قوّت هر ضعف و شفای هر دردی است.

قومی قبل از شما بودند که آنان را کشتند و به آتش سوزاندند، و با اَرّه قطعه قطعه کردند، زمین با وسعتش برآنان تنگ شد ولی به خاطر معرفتشان از خدا دست نکشیدند، تنها جرمشان هم ایمان به خدای عزیز حمید بود.

درجات آنان را برای خود از خدا بخواهید، در راه معرفت بر سختی های روزگار حوصله و صبر کنید تا آنچه آنان نصیبشان شد نصیبتان شود.

دل را چو کرد عشق تهمّی و فرو نشست
ای صبرِ با وقار تو برخیز کونشست

بی بند عشق هیچ کس از جای برخاست
در حلقه‌ای که آن بت زنجیر مو نشست

(1) - بروج (85): 8؛ و از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمی‌داشتند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکست‌ناپذیر و ستوده.

(2) - الکافی: 247 / 8، حدیث 347؛ جامع السعادات: 1 / 112.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 347

آن کس که در طریق تو گم گشت همچو سیف
از گفتگو خُمش شد و از جستجو نشست

(سیف فرغانی)

مقام والای اهل معرفت

هر انسانی بالقوه دارای برتری بر تمام موجودات است و بر او واجب است این استعداد بالقوه را به فعلیت برساند.

روح اعظم عبارت از همان روح انسانی است که به اعتبار جوهریتش نفس واحده و به اعتبار نورانیتش عقل اول نامیده می‌شود.

«روح قدسی نیز همان انسان حقیقی و حقیقت انسانی است که خداوند نخست در عالم لاهوت آفریده بعد به عالم جبروت و ملکوت و ناسوت فرستاده و در هر عالمی ملبّس به لباس مخصوص آن عالم گردانید.

این روح اعظم و روح قدسی که در این جا نفس واحده و انسان حقیقی و حقیقت انسان اعتبار شده، همان عقل فعال است که منشأ نفوس ناطقه انسانی است.

عقل فعال فیض دهنده و پرورنده و تکمیل کننده نفوس ناطقه و مخزن حقایق مجرّده و آخرین درجه کمال می باشد که نفوس ناطقه می توانند بدان برسند و نفوس ناطقه را او اشراق می کند و قدرت های بالقوه را او مبدل به قدرت های بالفعل می سازد. این صفات به نظر می رسد همان صفات روح جامع انسانی است و از این رو می توان روح را به خوبی با عقل فعال یکی دانست، چنانکه بعضی از عرفا و حکما اساساً به جای روح، کلمه عقل به کار برده اند.

از طرف دیگر نیز معلوم است عقل فعال به لسان شرع همان جبرئیل است که روح الامین و روح القدس نیز نامیده می شود و چنانکه در کتب عرفانی آمده این عقل را روح اعظم و انسان حقیقی و حقیقت انسان خوانده اند، پس می توان گفت که: همین روح القدس یا جبرئیل و روح اعظم به توسط اعلام وحی، مصدر و مربی نفوس ناطقه بشر است و این نفوس اشعه و شراره های از نور او هستند.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 348

نسبت به درجه استعداد و کمال این نفوس، آن عقل فعال یا روح القدس در ایشان کمتر یا بیشتر و کوتاه تر یا مدیدتر تجلی می کند، چنانکه در نفوس انبیا و اولیا و عرفا در اوقات مختلف و در صورت ها و کیفیت های گوناگون مدتی کم یا بیش تجلی نموده و به وسیله ایشان فعالیت خود را ظاهر ساخته است.

پس آنچه در قرآن مجید آمده که خداوند نفخه ای از روح خود به تن آدم دمید و امثال این درباره مریم و غیره، آن روح عبارت از نور و یا شعله همین روح القدس یا روح اعظم و یا عقل فعال بوده است، به همین مناسبت کلمه روح در قرآن به صیغه مفرد آمده و در همه جا جبرئیل یعنی عقل فعال به اسم روح نامیده شده است.

این روح یا عقل فعال مانند همه عقول دیگر، هم مستقیماً و هم به طور غیر مستقیم یعنی به وسیله انعکاس انوار عقول مافوق خود، با ذات خداوند که منبع همه نورها و عقلهاست مربوط می باشد و بدین مناسبت از عالم امر یعنی مقام ربوبیت و لاهوت به ترتیب مراتب صادر شده است. «1» این روح یا به تعبیر قرآن مجید جبرئیل، چون انسان را بحال اشراقات الهیه خود قرار دهد و انسان تمام قوای خود را با آن اشراقات ملکوتیه به فعلیت برساند، از جبرئیل برتر شده و از تمام ملائکه مقرب ا نظر مقام معنوی بالاتر رود.

لذا در سیر معراجی، وقتی جبرئیل از حرکت باز ایستاد، رسول الهی سبب توقفش را پرسید گفت:

لَوْ دَنَوْتُ أُمَلَّةً لَأَحْزَنُتُ. «2»

اگر به اندازه بند انگشتی نزدیکتر شوم، خواهم سوخت.

حقیقت محمدیه

این اسم در مرتبه ذات، متجلی به نفس ذات خود و به اعتباری متجلی در

(1) - اصول اساسی روانشناسی: 178.

(2) - بحار الأنوار: 382/18، باب 3، ذیل حدیث 86؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 179/1.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 349

صورت حقیقت کلیّه انسانیّه است که صورت و معنای جمع عوالم و کلیّه عوالم بحلا و مظهر و مریوب این اسم می باشند. حقیقت محمدیه به حسب مقام جمعی و کینونت قرآنی، عین این اسم جامع و به اعتبار مقام تفصیل، مظهر این اسم اعظم است.

در نوع انسانی، در قوس نزولی و مقام تجلی حقّ به اسم کلی جامع، مظهر تامّ و تمام این اسم، حقیقت محمدیه و خواصّ از عترت اویند و در مقام صعود و عروج ترکیبی، حضرت ختمی مقام از باب عروج به مقام اوّذنی و نیل به مقام برزخیت بین مقام احدیت و واحدیت، اسم اعظم صورت آن حقیقت کلیّه الهیه است و از این جهت نبوّت او ازلی و حقیقت او که همان حقیقت نبوّت کلیّه باشد دارای درجات و مراتب و مقامات متعدّده از انباء است و مرتبه نازلّه این انباء - که عبارت است از اخبار از جانب حقّ جهت ارشاد خلاق و دعوت عباد به حقّ و هدایت تشریعی و بیان احکام الهیه و وضع قوانین و سنن برای ایجاد مدینه فاضله - از شؤون ولایت تشریعیّه است.

مرتبه اعلای نبوّت کلیّه محمدیه عبارت است از: مقام تجلی حقّ به اسم جامع کلی در مرتبه واحدیت و مقام قاب قوسین؛ در این مقام، حقیقت محمدیه واسطه است جهت ظهور اعیان و اسمای متجلی در این اعیان.

از باب اتّحاد ظاهر و مظهر و از آن جهت که عین ثابت آن حقیقت کلیّه سمت سیادت نسبت به جمع اعیان دارد، واسطه است جهت ظهور کلیّه اعیان در مقام تجلی به اسم جامع کلی الهی که از آن به اسم اعظم نیز تعبیر کرده اند.

به این اعتبار، اصل نبوت به منزله دایره کلّیه رفیع الدّرجات است که از آن دوایر کلّیه و جزئیّه منشعب می‌شود و سعه و ضیق و اطلاق و تقيید این دواير مستند است به استعدادات لازم و غیر مجعول عین ثابت انبیا از اولوالعزم از انبیا و غیر اولوالعزم علیهم السلام.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 350

همان طوری که اسم «الله» اسم جامع کُلّی الهی است و از باب کلّیت، جمیع اسما از فروع و اغصان و اجزا و توابع آن می‌باشند و این اسم به اعتباری حقیقت محمدیه است، اعیان و حقایق جمیع انبیا در مقام علم حضرت و احدیت به منزله ابعاض و اجزا و فروع عین ثابت حقیقت محمدیه‌اند.

اولین انباء آن حقیقت کلّیه عبارت است از وساطت آن حضرت جهت ظهور اعیان و اسمای متجلی در این اعیان در حضرت علمیّه و مرتبه واحدیت و از این جهت است که اهل تحقیق نبوت او را ازلی می‌دانند.

مرتبه نازله این انباء غیبی عبارت است از ظهور آن حقیقت مطلقه در عالم عین و خارج جهت تحقق هر عین به وجود خاصّ خود در صفحه اعیان و اولین جلوه آن حقیقت عقل اول است که:

أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ هُوَ الْعَقْلُ الْأَوَّلُ. «1»

نخستین کسی که با او بیعت کرد عقل اول بود.

لذا عقل اول حسنه‌ای از حسنات آن حقیقت کلّیه و اول ظهور او در جلاب «2» وجود نوری و جبروتی است.

سهم هر نبی از تجلّیات اسمائیه تابع نحوه تعین و ظهور و استعداد غیرمجموع، عین ثابت و حقیقت او در عالم اعیان و حضرت علمیّه است، لذا همان طوری که کلّیه اعیان در مقام تقدیر و عالم قدر علمی، اعضا و ابعاض و اجزای حقیقت محمدیه‌اند، در وجود خارجی نیز از توابع فروع آن اصل الاصول عالم وجودند و نبوت و ولایت انبیا مانند شریعت آنان نیز از توابع و فروع آن حقیقت کلّیه است که:

(1) - شرح فصوص الحکم: 396.

(2) - جلاب: پیراهن.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 351

آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ. «1»

آدم و سایر پیامبران (با سایر افراد بشر) در روز قیامت زیر لوای من خواهند بود. «2»

مقام حقیقی انسان

این است آن انسان جامع و کامل که تمام موجودات در پرتو وجود او به اذن الله استعدادات خود را از قوه به فعل می‌رسانند و این است آن حقیقت جامع که در سایه وجود او معلوم می‌شود انسان در جهان هستی از چه حیثیت و شخصیتی برخوردار است و داری چه استعدادی در عالم قوه است و این استعداد چه ظهوری در عالم فعل دارد!

ای کاش همه انسان‌ها به شخصیت خود واقف می‌شدند و می‌دانستند کیستند و چیستند و از کجایند و از که هستند و به کجا می‌روند و تا کجا دارای مقام هستند و چه منازلی را می‌توانند طی کنند.

چهره معنوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد که انسان چیست و از کجاست و به کجا می‌رود و دارای چه مقامات و منازل است.

انسان به قول عرفا و اولیای الهی، آینه‌دار طلعت حضرت جمال و مجلای اسما و صفات و مظهر حسنات الهیه است.

بود آشیان به روضه رضوانم

من شاهباز ساعد سلطانم

بشکسته پر ز ناوک هجرانم

عنقای قاف وصلم و آه اکنون

(1) - شرح رساله قیصری: 123 - 125.

(2) - بحار الأنوار: 402 / 16، باب 12، حدیث 1؛ عوالی اللآلی: 121 / 4، حدیث 198.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 352

طاووس باغ عزّتم ای گردون	حالی اسیر ذلّت دورانم
مهری کن ای سپهر و میازارم	لطفی کن ای طبیعت و برهانم
هان ای رفیق درد به درمان کوش	مرگ است مرگ نادره درمانم
مرگ است راحت دل رنجورم	مرگ است چاره غم هجرانم
مرگ است گنج شادی و بنماید	بیرون ز کنج کلبه احزانم
مرگ است نو بهار و پدید آرد	صد رنگ گل به طرف گلستانم
مرگ است پیک عالم جان کز لطف	آید ز کوی حضرت جانانم
عمری است کز فراق رخ جانان	دل زار و بی قرار و پریشانم
مرگا تو زین کمند خلاصم کن	برهان ز دام فتنه دورانم

(مهدی الهی قمشه‌ای)

آری، مقام انسان مقام عجیبی است، احدی بر این مقام جز خدای انسان آگاه نیست و هم اوست که واسطه‌ای چون نبوّت و امامت و عقل و قرآن و اسمای حُسْنایش را برای رسیدن انسان به مقام اصلیش قرار داده است. بر ماست که از این نعمت‌های معنوی الهی قدردانی کرده و قدردانی به آن است که این نعمت را بشناسیم و حمد و شکرش را بجا آوریم تا از افتادن در ورطه حیوانیت در امان بدانیم.

مقام حقیقی انسان در کلام خوارزمی

تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی در «شرح فصوص الحکم» در مقام والای انسان می گوید:

«چون حق سبحانه و تعالی بر مقتضای اسمای حسنی ایجاد کرده بود عالم را که عبارت است از اعیان ثابته، مثل صورتی که در وی روح نباشد، پس این به منزله آینه‌ای بود که او را جلا نداده بود و از شأن حق و حکم الهی و سنت حضرت پادشاهی آن است که هیچ چیز را ایجاد و تسویه نمی کند مگر که آن موجود را چاره

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 353

نیست از قابل بودن مرقبول روح الهی را که آن قبول معبر است به نفخ، چنانچه در شأن آدم فرموده:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» «1»

پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم، برای او سجده کنان بیفتید.

پس نفخ او اعطای قابلیت و استعداد است از این صورت مسوأة مرقبول فیض اقدس را که آن تجلی ذاتی است برین موجود و بر غیر او که آن فیض هیچ زایل نشد و نخواهد شد که اگر يك لحظه انقطاع او فرض کرده شود همه اشیا کسوت عدم پوشند و نه موجود علمی باقی ماند و نه عینی. و نه شاید گمان بردن که اعیان در زمانی از ازمنه موجود بوده باشد و انسان در آن زمان معدوم بود مطلقاً و الا لازم آید که اعیان را وجود در حالت عدم روح باشد، بلکه چاره نیست از دانستن این معنی که انسان از حیثیت نشأت عنصریه بعد از کل موجودات است به بعدیت زمانی کما اشار بقوله تعالی:

خَمَرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدَيَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا. «2»

گل آدم را چهل روز با دست‌های خود بسرشتم.

و از حیثیت نشأت علمیّه پیش از جمیع اعیان است، چه اعیان تفصیل حقیقت انسان است؛ و از [حیثیت] نشأت روحانیّه کلیّه نیز پیش از جمیع ارواح است کما أشار الیه النبی صلی الله علیه و آله بقوله:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي. «3»

(2) - عوالی الآلی: 98 / 4، حدیث 138؛ شرح الاسماء الحسنی: 81 / 1.

(3) - بحار الأنوار: 97 / 1، باب 2، حدیث 7؛ عوالی الآلی: 99 / 4، حدیث 140.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 354

نخستین چیزی را که خداوند آفرید نور من بود.

و از حیثیت نشأت روحانیّه جزئیّه نیز که در عالم مثالی است پیش از همه مُبدعات است.

اما صاحب شهود و محقق عارف به مراتب وجود می داند که انسان - اَعْنی حقیقت او موجود است در جمیع مظاهر سماویّه و مشاهده می کند او را در جمیع موطن و مراتب به صورتی که مناسب او باشد در حالت تنزّل از حضرت علمیّه به عینیّه و از غیبیّه به شهادت مطلقه، پیش از ظهور او در این صورت انسانیّه حادثه زمانیّه و احاطه این اشارت نمی تواند کرد مگر کسی که محیط باشد به سرّ:

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا «1»

در حالی که شما را مرحله به مرحله [خاک، نطفه، علقه، مضغه، گوشت، استخوان و ...] آفریده است.

و ارباب ذوق و اصحاب شوق را باید که در تحقیق آنچه به شرحش قیام نموده شد ملاحظه این ابیات کنند:

چو هر اسم را مظهر آمد ز غیب	جهان گشت موجود بی هیچ رب
رسیدند از علم اشیاء به عین	شهادت پذیرفت از غیب زین
عیان گشت چون شخص بی جان جهان	ولکن در او نوع انسان چو جان
جهان فرع و اصل است انسان در او	جهان جسم و انسان نگر جان در او
به هر طور او را ظهوری است خاص	که دارد بدان مرتبت اختصاص
تو روح جهانیّ و از روح بیش	و لکن ندانسته ای قدر خویش

(1) - نوح (71): 14.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 355

بدان گر ندانی به القای سمع	که کونین در نشأت توست جمع
تویی نسخه جامع مختصر	مجو هر چه جویی ز جای دگر
بدانی به افنای قید تویی	که اول تو بودی و آخر تویی

وَمَا بَقِيَ إِلَّا قَابِلٌ، وَ الْقَابِلُ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْ فَيُضِيهِ الْأَقْدَسُ. «1»

و باقی نماند این جا مگر قابل و قابل نیز متحقق نیست مگر از فیض اقدس.

یعنی: چون بیان کرده شد که فیض عبارت است از تجلی، از حق است و استمداد قبول تجلی نیز از حق است، پس در این جا باقی نماند غیر قابل، پس مستعد قابل کیست؟

[تجلی حق]

[می گوید: حق را دو نوع تجلی است:

تجلی اول: اقدس از شوایب کثرت اسمائیه و نقایص حقایق امکانیه که آن تجلی حقی ذاتی است که موجب وجود اشیا و استعدادات اوست در حضرت علمیه، بعد از آن در عینیه، لاجرم مستعد قابل مستند بدان تجلی است و تحقق او چنانکه به تقدیم رسیده است که اعیان که قابلند، تجلیات الهیه را فایزند از حضرت باری سبحانه به فیض اقدس.

و **تجلی دوم:** مقدس، و این فیض عبارت است از تجلیات اسمائیه که موجب ظهور است آنچه اقتضا می کند استعدادات این اعیان در خارج و فیض مقدس مترتب است بر فیض اقدس.

پس بر این تقدیر چون مقرر گشت که قابل و آنچه بر وی مترتب است از استعدادات و کمالات و علوم و معارف و غیر آن فایض است از حق تعالی و حاصل است از او، پس آدم به معنی انسان کامل عین جلای این آئینه و روح این صورت آمد، چه عالم به وجود او تمام شد و اسرار و حقایقش به ظهور پیوست.

(1) - شرح فصوص الحکم: 335.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 356

و نزد ارباب تحقیق محقق است که در عالم هیچ موجودی نیست غیر انسان که ظاهر شده باشد او را حقیقت او و حقیقت غیر او، بدان حیثیت که بداند که عین احدیت است که ظهور یافته است و عین حقایق گشته، حضرت الهی بدین اختصاص که انسان راست در کمال معرفت حقیقت، اشارت می کند که:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ «1»

یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعیه سعادت بخش است] بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم.

ما عرض کردیم امانت شناخت حقیقت را بر اهل سماوات و ارض و جبال، یعنی بر ملکوت و جبروت آنها، پس ابا کردند و از حمل این بار بگریختند و با وجود آن تشنگی، آب بقا بر خاک ریختند، از آن روی که استعدادات ایشان نه چون استعداد انسان بود؛

وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا «2»

و انسان آن را پذیرفت بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستمکار و [نسبت به فرجام خیانت در امانت] بسیار نادان است.

و انسان در حمل این امانت تجاسر نمود و گفت:

هم به پستی آن کرم برداشت

دل نادان من امانتِ عشق

(اوحدی مراغه‌ای)

چه در استعداد او طاقت مقاومت حمل این بار بود.

و این انسان ظَلوم است بر نفس خود که مُمیت اوست و مُفنی ذات خود است

(1) - احزاب (33): 72.

(2) - احزاب (33): 72.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 357

در ذات حقّ سبحانه و تعالی و جهول است مرغیر حق را و نافی است ما سوای او را و گوینده لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و نافی غیر و مُثبت الله به حقیقت اوست.

لاجرم ارواح مجرّده و غیر آن اگر چه عالمنند به اسمایی که منتقش است و صادر به واسطه اتیان از حقّ، ولکن حقایق و اعیان ثابته، آن اسما را چنانکه هست نمی دانند. لهذا آدم علیه السلام چون مشاهده کرد که ایشان از اسمای مُسمّیات که اعیان و حقایق است عاجز گشتند و به عجز خود اعتراف نمودند که:

لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا «1»

ما را دانشی جز آنچه خودت به ما آموخته‌ای نیست.

انباء کرد به اسمای ایشان و حقّ سبحانه و تعالی از این مقام که ایشان راست خبر داد که:

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ «2»

و هیچ يك از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقامی معین است.

برای هر يك از ملائکه مقام معلومی است که تعدّی از آن متصوّر نیست و جبرئیل نیز از این روی گفت:

لَوْ دَنَوْتُ أُمَّلَةً لَأَخْتَرَفْتُ. «3»

اگر يك بند انگشت نزديك شوم خواهم سوخت.» «4»

(1) - بقره (2): 32.

(2) - صافات (37): 164.

(3) - بحار الأنوار: 382 / 18، باب 3، ذیل حدیث 86؛ المناقب ابن شهر آشوب: 179 / 1.

(4) - شرح فصوص الحکم، خوارزمی: 58 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 358

مقام خلافة اللهی انسان

آری، انسان را استعدادات عجیب و قوای شگرفی است که اگر این قوا به واسطه عقل و وجدان و فطرت و نبوت و قرآن و امامت که حجت‌های باطن و ظاهرند به کار گرفته شود، مقامات عالی الهی به این موجود دست می‌دهد و از تلخی هجران به شیرینی وصال می‌رسد و حائز مقام با عظمت خلافة اللهی گشته از نظر شخصیت و انسانیت به مقام کرامت و هدایت و دانش و تقوا می‌رسد و چون از این راه حرکت کند به شناخت نعمت‌ها و صاحب نعمت‌ها یعنی حضرت حق نایل شده، در مقام حامدان و شاکران قرار می‌گیرد که بهترین مقام و برترین رتبه است و این همه هم فقط و فقط عنایت اوست که اگر این عنایت نبود رسیدن به حقیقت و شناخت و معرفت و ادای شکر محال می‌نمود، در آن صورت انسانیت انسان تجلی نمی‌کرد و موجودیت او جز موجودیت حیوانیت - چنانکه حضرت زین العابدین علیه السلام در جملات مورد بحث فرمود - چیز دیگر نبود:

وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حُدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.»

چون در برابر هر نعمت بگوئی الحمد لله و چون در پیشگاه حضرت ربوبیت به عجز و ناتوانی خود از شکر و سپاس اقرار نمایی و چون هر نعمت را به جای خودش و در همان‌جا که حضرت ربّ الأرباب دستور داده خرج کنی، در صف حامدان و شاکران قرار می‌گیری و به رعایت حدود انسانیت و دوری از پستی حیوانیت برخاسته‌ای.

خفته خبر ندارد سر بر کنار جانان

کین شب دراز باشد بر چشم پاسبانان

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 359

بر عقل من بخندی گر در غمش بگرم

کین کارهای مشکل افتد به کاردانان

دلدادده را ملامت گفتن چه سود دارد

می باید این نصیحت کردن به دلستانان

دامن ز پای برگیر این خو بروی خوش رو

تا دامت نگیرد دست خدای خوانان

من ترك مهر اینان در خود نمی شناسم

بگذار تا بیاید بر من جفای آنان

روشن روان عاشق در تیره شب ننالد

داند که روز گردد روزی شب شبانان

(سعدی شیرازی)

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 360

[«10» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهِ وَ فَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُؤُوسِهِ وَ دَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ وَ جَنَّبَنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَ الشَّكِّ فِي أَمْرِهِ «11» حَمْدًا نُعَمَّرُ بِهِ فِيمَنْ حَمَدَهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَى رِضَاؤِهِ وَ عَفْوِهِ]

و سپاس مخصوص خداست که وجودش را به ما شناساند و شکرش را به ما الهام فرمود و درهای دانش را به پروردگارش به روی ما گشود و ما را بر اخلاص ورزی در یکتایش راهنمایی کرد و از انحراف در دین و تردید در دستورش، دور داشت.

خدا را سپاس می گزارم، سپاسی که با آن، در گروه سپاس گزاران از بندگان زندگی کنم و با آن سپاس بر هر که به خشنودی و گناه بخشیش پیشی هسته، سبقت گیرم.

در جملات زیبای دعا به چند مسأله بسیار مهم اشارت رفته است:

1- تعلیم عرفانِ نفس به بندگان.

2- الهام به شکرگزاری.

3- گشودن ابواب علم به سوی ربوبیت.

4- دلالت بر اخلاص در توحید.

5- دور داشتن انسان از الحاد و شرك.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 361

1- تعلیم عرفانِ نفس به بندگان

آری، برای شناخت حضرت او راهی جز همان راهی که از طریق تفکر در خلقت موجودات و نبوت انبیا و وحی که تمام محصولش در قرآن و کلام ائمه طاهرين عليهم السلام ارائه شده وجود ندارد.

با تفکر تنها فقط می توان به این معنی رسید که آفرینش دارای آفریننده است، اما اسمای حُسنی و صفات عُلیای او چیست و از خلقت چه منظوری داشته و از انسان چه تکلیفی می خواهد، برای انسان روشن نمی شود. برای رسیدن به این حقایق عالی باید متوسل به قرآن مجید و فرمایش های انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام شد و این است معنای عرفانِ نفس حقّ به حقّ و ترجمه راه شناخت او به وسیله او و به تعبیر اسوه عارفان و امام عاشقان وجود مقدس حضرت سجاد علیه السلام:

بِكَ عَرَفْتُكَ. «1»

الهام اوّلّیه و ابتدائیّه حضرت او به نفس جهت حرکت به سوی حقایق و معارف، نفس را آماده یادگیری و توجّه به حقیقت از طریق ابزاری که چون عقل و چشم و گوش و قلب در اختیار دارد می‌نماید و این همان است که در قرآن مجید آمده:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا «2»

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود،* پس بزه‌کاری و پرهیزکاری‌اش را به او الهام کرد.

تکمیل نفوس و ترکیه ارواح

نفس، مبدأ حرکتش از این الهام است که فقط و فقط و به طور خالص عنایت حضرت او جهت شناساندن خود به عبد است و منتهای حرکتش مقام قرب و وصل

(1) - بحار الأنوار: 82/95، باب 6، حدیث 2؛ المصباح، کفعمی: 588؛ البلد الأمين: 205.

(2) - شمس (91): 7 - 8.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 362

و رضایت و بهشت عنبر سرشت است و بین این مبدأ و منتهاست که باید منازل عقاید صحیح و اخلاق حسنه و اعمال صالحه را سیر کند و به قول عرفا: منازل بدایات و ابواب و معاملات و نهایات را طی نماید.

تکمیل نفوس و ترکیه ارواح و عقول از شوائب و نوائب شیطانی همچون الحاد و شرک و شک و تردید و رب جز از این راه میسر نیست و هر کس تکمیل و تصفیه نفوس را جز از این طریق ادّعا کند سخنی به غایت جاهلانه گفته و تیری در تاریکی رها کرده است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ «1»

منزه و پاک است از آنچه شرک او قرار می‌دهند.

]

تکمیل نفوس و تزکیه ارواح در کلام سعید فرغانی

[سعید فرغانی در تکمیل نفوس و مراحل آن می گوید:

«انسان بعد از تنزل از مقام واحدیت و مرتبه اعیان ثابته و طی منازل عقول طولیه و درجات برزخیه و وقوع در عالم عناصر و تعین به صورت مزاجی و عبور از درجات نباتی و حیوانی، قبل از ورود در عالم انسانی، حیوانی است بالفعل و انسانی است بالقوه و محجوب از فطرت ذریّه و وجود مثالی جسمانی و نیز محجوب است از وجود روحانی عقلانی به مقتضای دوری از فطرت تابناک خویش.

نفس به حکم احکام تعویقات و خاصیت تنزلات و تطویرات «2» و غلبه احکام و خواص طبیعت و انغمار «3» در اوصاف و لوازم عادات جسمانی، از اصل فطرت

(1) - توبه (9): 31.

(2) - تطویر: تکامل تدریجی.

(3) - انغمار: فرو رفتن.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 363

غافل و روگردان؛ و مقبل «1» و مُنْهَمَك «2» در حظوظ نفسانیّه است، حکم این غفلت سرّ الهی وجودی و حقیقت اثر روحانی و حقیقت نفس انسانی را در بر گرفته و نفس منتزل در این مقام به واسطه غلبه احکام کثرت بر مراتب وجودی او به کلی به انحراف از اخلاق و اوصاف ذاتی خود مبتلا شده و اثر قلب متّصف به وحدت و اعتدال، از ناحیه غلبه کثرت مخفی و بدون اثر و در برخی از اشخاص چنان اخلاق و عادات و لوازم حیوانی غلبه می نماید که شخص داخل در زمره مسموحین می شود.

نفوس منغم در طبع و واقع در هاویه ماده و اشخاص منتزل در مقام و موطن طبایع و اجسام مختلفند.

برخی از اشخاص به واسطه آن که قلب آنها به سرعت متأثر می شود از سر وجودی مفاض بر حقیقت آنها، به حکم:

قَبْلَ مَنْ قَبْلَ لَا لِعِلَّةٍ، وَرَدَّ مَنْ رَدَّ لَا لِعِلَّةٍ.

رد و قبولش از روی علّی نیست.

و به موجب:

جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ يُوَارِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ. «3»

يك جذبه از جذبه های حق با عمل جن و انس برابر است.

و مصداق آیه کریمه:

(1) - مقبل: رو آورنده، پذیرنده.

(2) - منهمك: مستغرق، فرو رفته.

(3) - مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض: 33.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 364

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ «1»

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنان را از تاریکی ها [ی جهل، شرك، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد.

به صف اولیای خدا می پیوندند و این جماعت به لحاظ قرب و بُعد نسبت به مقام ذات مختلفند.

بعضی دیگر از نفوس که مانند دسته اول بدون سعی و عمل مشمول جذبات حق واقع نمی شوند، به مقتضای تجلی حق به اسم هادی، نور ایمان از باطن وجود آنان ظاهر شده، ذات و مظهر روحانی و نفسانی خود را در سجن طبیعت و زندان عالم ماده گرفتار و محجوب از اصل فطرت دیده و از باطن ذات مظهر روحانی و نفسانی خود را به خطاب:

يَا صَاحِبِ السَّجْنِ أَأَرَأَيْتَ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرًا أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ «2»

ای دو یار زندان! آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟

مخاطب قرار می دهند، لذا این قبیل از نفوس از ناحیه خطاب واصل از باطن، از خواب بیدار می شوند و از غفلت و تضييع وقت و قصور و تقصیر خود شرمسار و منفعّل گردیده و گویند:

يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ «3»

دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم.

(1) - بقره (2): 257.

(2) - یوسف (12): 39.

(3) - زمر (39): 56.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 365

[مراحل تکمیل نفوس]

[این قبیل از بیداران درك می کنند که سه امر مهم مقابل آنها قرار دارد و اگر آنی از آن غفلت ورزند چه بسا به خسران عظیم مبتلا گردند:

اول آن که: باید از جائی که قرار دارند شروع به حرکت نموده و مقرّ احکام عادات و موطن سرگرمی به لوازم طبیعت و لذّات فانی جسمانی را ترك کرده و از نواحی ملازمت به اوامر و نواهی، به اوامر و نواهی کتاب و سنت در جمیع حالات

چه به حسب قول و چه به اعتبار عمل و فعل سر تسلیم فرود آورند و آنی غفلت را جایز ندانند. این امر به مقام اسلام تعلّق دارد و اوّل مقام اسلام، ملازمت به اوامر و نواهی شرع است.

مرحله دوم: باید نفس به حسب باطن، داخل در مقام غریت شود، از باب جدایی نفس از مقارّ احکام عادات به واسطه کسب ملکات روحانیّه و اخلاق ملکوتیّه. این امر به مقام ایمان تعلّق دارد.

مرحله سوم: تعلّق به مقام احسان دارد، از این باب که نفس به حسب سرّ وجودی از ناحیه فنای از احکام حجب قیود عارض بر روح به واسطه تلبس نفس به احکام مراتب تنزّلات و قبول قیود لازم احکام طبیعت و مواطن متنزّه و تأثّر از مراتب تنزّلات و قبول تکثرات لازم تنزّل و دخول در باب مشاهده جاذب به عین توحید، چه آن که نفس از طریق فنا از کثرت اغیار، به مقام مشاهده عین وحدت نایل شود.

باید توجّه داشت که: احسان داری مراتب است، چون نفس بعد از تنبّه، از مقام طبع و عالم حیوان عبور نموده و به حسب ترقّی و تکامل در مراتب عالم معنی سیر می کند، لذا کتاب تکوین مانند کتاب تشریع دارای هفت بطن است؛ ظاهر آن عالم طبع و منازل بعد از طبع بواطن وجود به شمار می روند.

لِأَنَّ لِلنَّفْسِ مِنْ حَيْثُ قُوَّتِهَا الْعَامِلَةَ فِي ضَبْطِ الْأُمُورِ الدُّنْيَاوِيَّةِ بَطْنَاً أَوَّلَاً،

تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه، ج 1، ص: 366

وَلِسَانُهُ:

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا «1»

وَطَلَبُ صَاحِبِهِ:

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ «2»

وَلِلنَّفْسِ مِنْ حَيْثُ غُيُوبِهَا إِلَى طَلَبِ الْأُمُورِ الْآخِرِيَّةِ مِنْ جِهَةِ قُوَّتِهَا الْعَاقِلَةِ الْمُنَوَّرَةِ بِنُورِ الشَّرْعِ بَطْنَاً ثَانِياً.

زیرا نفس از جهت نیرویی که در ضبط امور دنیوی به کار می گیرد بطن اوّلی دارد و زبان حال آن این است که خداوند فرموده: « [تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند». و خواسته صاحبش این است که:

«پروردگارا! به ما در دنیا [کالای زندگی] عطا کن. و آنان را در آخرت هیچ بهره‌ای نیست».

و نفس از جهت عبورش به سوی طلب امور اخروی که از نیروی عاقله منور به نور شرع نشأت می‌گیرد بطن دومی دارد.

این مرتبه اختصاص دارد به عوام مسلمانان و مؤمنان و شیخ کبیر صدر الدین رومی آن را اول مرتبه احسان دانسته،

در آن جا که گفته‌اند:

الْإِحْسَانُ فِعْلٌ مَا يَنْبَغِي لِمَا يَنْبَغِي كَمَا يَنْبَغِي. «3»

احسان، انجام شایسته، برای شایسته، به صورت شایسته است.

جمع وصایا و نصایح را داخل در باب احسان نموده و مرتبه

اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ. «4»

(1) - روم (30): 7.

(2) - بقره (2): 200.

(3) - مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض: 35.

(4) - بحار الأنوار: 29 / 4، باب 5، ذیل حدیث 3؛ الأملی، شیخ طوسی: 526، حدیث 1162؛ عوالی اللالی: 1 /

405، حدیث 65.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 367

خدا را آن گونه عبادت کن که گویا او را می‌بینی.

را اواسط مراتب احسان و مقام عبادت بدون گأً را آخر درجات احسانیه می‌داند.

بیاناتی نظیر فرموده امیر اولیا امام علی علیه السلام:

لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ارْذَدْتُ يَقِينًا. «1»

اگر پرده‌ها برداشته شود، بر یقین من افزوده نمی شود.

مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. «2»

پروردگاری را که ندیده‌ام نمی پرستم.

وَجَعَلْتُ قُرْءَةً عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ. «3»

روشنی چشم من در نماز نهاده شده.

وَالْآنَ قِيَامَتِي قَائِمٌ. «4»

اکنون قیامت من بر پا شده.

وَكُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ «5»

گوش و چشم او خواهم بود

لسان مرتبه اخیر احسان است.

[وَجْوه نفس]

[نفس دارای سه وجه است:]

(1) - بحار الأنوار: 153 / 40، باب 93؛ غرر الحكم: 119، حدیث 2082.

(2) - الکافی: 98 / 1، باب فی ابطال الرؤیة ..، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 304 / 4، باب 4، حدیث 34.

(3) - بحار الأنوار: 193 / 79، باب 1؛ وسائل الشیعة: 144 / 2، باب 89، حدیث 1754.

(4) - مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض: 36.

(5) - بحار الأنوار: 149/58، باب 43، ذیل حدیث 25؛ بحار الأنوار: 269/71، باب 16، ذیل حدیث 8.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 368

یکی روی توجه آن به تدبیر بدن از ناحیه قوای واسطه بین نفس و بدن، وَتَوَّ طِينُهُ إِلَى مَا فِيهِ نَفْعُهُ عَاجِلًا عَلَى وَجْهِ جَمِيلٍ.

چون نفس سالک از ناحیه تعلّق و اتّکای به بدن، قادر است جلب منفعت و دفع ضرر نماید، از ناحیه بدن وقّوه و استعداد به سیر تکاملی می‌پردازد و اگر قوای بدنی نباشند نفس قدرت تکامل را از دست می‌دهد.

اطاعت اوامر حق و تطبیق اعمال با شریعت، شأن نفس متعلّق به بدن است.

وجه «تَوَّجُّهُ النَّفْسُ بِقُوَاهَا إِلَى تَدْبِيرِ الْبَدَنِ وَالْعَمَلِ عَلَى وَفْقِ الشَّرْعِ» را «بدایات» نامیده‌اند و این خود بدایت ابتدای اخذ استعداد سیر و حرکت به سوی منازل حق است.

نفس علاوه بر نظر به قوای خود جهت توسیط قوا، نظری نیز به خود می‌افکند و از این ناحیه به تعدیل صفات و تسکین جدّت و ثبات آن می‌پردازد و این را باب دخول نفس از ظاهر به باطن و در و مدخل روح از شهادت نفس به مقام غیب آن نامیده‌اند. چون این امر دارای مراتب است علمای اخلاق از مجموع آن به «ابواب» تعبیر نموده‌اند.

قسم سوّم عبارت است از: وجه توجه نفس به باطن خود که مرتبه روح و سرّ نفس باشد جهت استمداد از باطن برای ازاله حجت و قبول مدد الهی و آن را قسم «معاملات» نامیده‌اند. «1» این است آن حقایقی که از جانب حضرت دوست به واسطه قلب پاک به انسان الهام می‌شود و این الهام باعث حرکت به سوی بدایات و ابواب و معاملات می‌گردد که در مجموع، هزار منزل است و شرح هر يك و راه سیر به سوی آن در آیات قرآن و معارف الهیه بیان شده است و در حقیقت همان است که حضرت سجّاد علیه السلام آن اسوه عاشقان و امید عارفان فرمود:

(1) - مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض: 32-36.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 369

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ»

توجه و بیداری ناگهانی انسان نسبت به آفرینش و اجزای و عناصر آن و از پی آن به شناخت حقّ برخاستن و از پس آن به وادی با عظمت شکر قدم گذاردن، عین عنایت حقّ و الهامی از جانب او برای رشد و کمال انسان است.

علاقه پیدا کردن به معارف و از پی آن به دنبال انبیا و ائمه و اولیا رفتن و از پس آن به اطاعت از خواسته‌های حقّ برخاستن نیز عنایت و الهام آن یار مهربان و نعمتی است که تمام آدمیان از شکر و سپاس آن عاجزند.

فیضی بزرگترین شاعر سده دهم سرزمین هند که از حکمت و عرفان بهره‌مند بود، در بیان جلال و عظمت حضرت ربّ العزّه می‌گوید: یا اَزَلَّ الظُّهُور، یا أَبَدَى الحُفَا نُورُكَ فَوْقَ النَّظَر، حُسْنُكَ فَوْقَ الثَّنَا

فکر تو اندیشه‌کاه، کُنّه تو حیرت فزا

نور تو بینش‌گداز، حُسن تو دانش‌گسل

چشم ارسطو نظر، عقل فلاطون ذکا

دانش و بینش همه کرده رها در رخت

خون تفکر هدر، خاک تعقل هبا¹

ملّت علم تو را هست به فتوای قدس

حرف مشوّش دماغ، کَلک موله² نوا

ساحت قدر تو را سخره هنگامه کرد

لطمه حیرت به روی، سیلی جهل از قفا

بر درت اندیشه را شِحنه³ غیرت زند

(فیضی هندی)

تعقل در آفرینش

انسان وقتی به آفرینش و اوضاع آن فکر می‌کند به این نتیجه می‌رسد که ساختمان جهان و ساختمان واحدهایی که اجزای جهان را تشکیل می‌دهند حساب شده

(1) - هبا: خاک نرم، غبار، نابود شدن.

(2) - موله: سرگردان.

(3) - شحنة: پلیس، پاسبان.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 370

است، هر چیزی جائی دارد و برای آن جا قرار داده شده است و منظوری از این قرار دادن‌ها در کار بوده است.

جهان، درست مانند کتابی است که از طرف مؤلف آگاهی تألیف شده است، هر جمله و سطر و هر کلام و فصلی محتوی یک سلسله معانی و مطالب و منظورهایی است؛ نظمی که در کلمات و جمله‌ها و سطرها به کار برده شده است از روی دقت خاصی است و هدی را نشان می‌دهد.

هر کس تا حدودی می‌تواند خطوط و سطور کتاب خلقت را بخواند و یک سلسله معانی، از آنها درک کند، و قصد و فکر مؤلف آن را دریابد، هر کسی می‌تواند نظامات حکیمانه و آثار و علائم به کار رفتن تدبیر و اراده را در کار خلقت به طور روشن استنباط کند هر چند درس ناخوانده و بیابانی باشد، ولی البته اگر کسی با علوم طبیعی آشنائی داشته باشد به تناسب معرفتش به این امور، نظامات و آثار و علائم وجود و حکمت و تدبیر را در کار خلقت بیشتر ادراک می‌کند.

قرآن کریم با اصرار و ابرام بی نظیری افراد بشر را به مطالعه در خلقت و ساختمان موجودات به منظور شناختن خداوند سوق می‌دهد.

خداشناسی باید بر مبنای عقلی استوار باشد نه تقلید، آدمی در مقام خداشناسی وقتی می‌تواند نگین توحید را از قعر اقیانوس منطق بیرون کشیده و آن را زینت بخش دست عقیده خویش نماید که عرفان حق را به کسوت برهان ملبس سازد و به این حقیقت برمدار فتوای خرد معتقد شود، به حقّ الیقین به وجود خدا پای بند و عقیده‌مند گردد و پایه‌های ایمان به توحید را به ادله متقنه و براهین قویه استوار کند به طوری که تندبادهای مخالف، اغواهای شیطانی و تبلیغات بی‌اساس نتوانند پایه‌های ایمان شخص را به وحدانیت ذات باری سست و لرزان سازند.

اسلام در تمام احکام و قوانین شریعت مطهره به ویژه اصول دین بالأخص اصل توحید، تقلید را مذمت فرموده و تأکید می‌کند که متدین باید اصول دین و مبانی را

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 371

به ادله عقلیه و موازین خردمندانه بپذیرد. در این مورد علاوه بر حکومت عقل، آیات و اخبار عدیده وارد شده که از جمله آیات زیر است:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ «1»

[مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ «2»

و از مردمان کسی است که همواره بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] و بدون هیچ هدایتی و هیچ کتاب روشنی درباره خدا مجادله و ستیزه می کند.

چون مبنای علم بر استدلال و منطق کتاب خدا بر برهان است، آنان که بدون علم و منطق درباره توحید قضاوت می کنند سخت سرزنش شده اند.

قرآن تقلید کورکورانه را از هر کس باشد مذمت می کند و آنان که بدون برهان و دلیل و بدون منطق و حکمت به قبول دین آباء و اجداد و پذیرش عقاید دیگران برخاسته اند را سخت مورد سرزنش قرار می دهد!

اخبار زیادی در باب تأکید پذیرش حقایق بر مبنای عقل و استدلال در کتب گران بهای شیعه همچون «الکافی»، «من لا یحضره الفقیه»، «التوحید»، «بحار الأنوار» وارد شده که عمق آن اخبار به انسان زمینه می دهد تا واقعیتهای را با برهان و دلیل عقلی بپذیرد.

ابن سینا آن فیلسوف بزرگ می گوید:

مَنْ قَالَ أَوْ سَمِعَ بِغَيْرِ دَلِيلٍ فَلْيُخْرِجْ عَنْ رِثْقَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ.

کسی که بدون دلیل مطلبی را بگوید و یا قبول کند، باید از جرگه انسانیت

(1) - نخل (16): 125.

(2) - حج (22): 8.

آری، بنایی که پایه‌های آن سست و لرزان و در معرض طوفان بنیان شده ویران خواهد شد و کوچکترین حادثه و باد مخالف آن را واژگون خواهد ساخت.

شود خراب بنایی که بر لب آب است.

با ستون‌های گلی، عمارت ده و بیست طبقه که از گزند حوادث در امان باشد نمی‌توان ساخت. ساختمان چند طبقه وقتی می‌تواند در برابر حوادث پابرجا بماند که استخوان‌بندی آن بسیار محکم باشد. وقتی بنای گِل چنین باشد خانه دل چه باید باشد؟

عقایدی که در زوایای قلب ابداع و خانه‌هایی که در جوانب آن بنیان می‌گردد در هر امر، به ویژه راجع به امور دینی و قواعد مذهبی، چنان باید محکم و منطقی و بر اساس برهان استوار باشند که اغواءات اهریمنان و وسوس بدسیرتان و دغدغه شیاطین نتوانند به آنها نفوذ نموده و از قدرت و نیروی آنها بکاهند.

ایمانی که با عاقله، عجین و با حق یقین قرین باشد، هیچ‌گاه طوفان‌های شک و تردید و ابرهای تیره ریب و سوء ظن قادر نخواهند بود به حریم آن رخنه و آن را سست و متزلزل نمایند.

این حقیقت و این اصل مسلم و این قانون کلی در تمام امور و مسائل فردی و اجتماعی ساری و جاری است و وقتی که در علوم سافله تسریه داشت به حکم عقل در امر خداشناسی و مسئله توحید که اهم علوم و مسائل فردی و اجتماعی است و با حیات مادی و معنوی بشر سروکار دارد و نوای دل‌انگیز برای روز قیامت ساز نموده و به آتیه دور و درازی وعده و وعید می‌دهد، به طریق اولی چنین علمی نمی‌تواند سطحی و کودکانه و بر اساس تقلید احمقانه بنیان‌گذاری شود؛ آیات قرآن و روایات و اخبار، این حقیقت را به طور صریح و روشن بیان داشته است.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 373

راه شناخت خدا

درکلمات پیشوایان دین که نمونه‌اش خطبه‌های «نهج البلاغه» و «توحید مفضل» و برخی دعاها و برخی احتجاجات ائمه اطهار علیهم السلام است عنایت فوق العاده‌ای به توحید همراه با دلیل و حکمت و علوم طبیعی شده است.

یقینی است برای عامه مردم بهترین راه شناساندن خداوند همین راه است، اکنون می‌خواهیم بدانیم که چگونه است که تشکیلات و نظامات ساختمان موجودات، بر وجود خداوند علیم و حکیم دلالت می‌کند!

جواب این پرسش روشن است، همان طوری که اصل پیدایش يك اثر بر وجود نیروی مؤثر دلالت می‌کند، صفات و خصوصیات آن اثر نیز می‌تواند تا حدود زیادی آینه و نشان دهنده صفات مؤثر بوده باشد. مثالی ذکر می‌کنیم:

ما افراد انسان مستقیماً از محتویات ضمیر و افکار و اندیشه‌ها و ملکات اخلاقی و روحی یکدیگر آگاه نیستیم و نمی‌توانیم آگاه باشیم، بدیهی است که نه من می‌توانم مستقیماً ضمیر شما را بخوانم و بلاواسطه از نیت و صفات اخلاقی شما آگاه گردم و نه شما می‌توانید مستقیماً از ضمیر من آگاه شوید، ولی در عین حال تا حدّ زیادی به محتویات ضمیر یکدیگر پی می‌بریم بدون آن که کوچکترین تردیدی به خود راه دهیم.

ما درباره شخص معینی اعتقاد علمی پیدا می‌کنیم و او را به عنوان عالم می‌شناسیم، به چه دلیل؟ به دلیل آثار قولی و کتبی که از او دیده‌ایم، ما یکی را فقیه، یکی را حکیم، یکی را ریاضی‌دان، چهارمی را ادیب می‌دانیم، چرا؟ برای این که از اولی، سخنان و نوشته‌های فقهی و از دومی، سخنان و نوشته‌های حکمی و از سومی، ریاضی و از چهارمی، ادبی شنیده و دیده‌ایم.

به حکم سنخیتی که لازم است میان اثر و مؤثر بوده باشد امکان ندارد که از فاقد

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 374

علم، سخنان علمی و یا از کسی که فقط فقیه است سخنان منظم فلسفی و ریاضی و ادبی و یا از کسی که فقط حکیم است آثار فقهی یا ریاضی صادر شود.

به طور مثال: هیچ يك از ما که صاحب جواهر را می‌شناسیم شك نداریم که او فقیه بزرگی بوده است و حال آن که او را ندیده‌ایم و اگر هم می‌دیدیم نمی‌توانستیم به طور مستقیم: از ضمیر او آگاه شویم، اما «جواهر الکلام» او دلیل قاطعی است که مؤلف آن فقیه بزرگی بوده است.

ممکن است کسی بگوید: قطع و علمی که ما در این گونه مسائل داریم به این معنی نیست که هیچ گونه احتمال خلافی در کار نیست، بلکه به این معناست که:

احتمال خلاف در حساب احتمالات آن قدر ضعیف است که هیچ عقل سلیمی آن را به حساب نمی آورد، احتمال خلافی که در کار است، احتمال تصادف و اتفاق است؛ مثلاً در مورد کتاب «جواهر الکلام» ما قاطع هستیم که مؤلف آن فقیه بزرگی بوده اما نه به این معنی که هیچ گونه احتمال این که او فقیه نبوده و این نوشته ها از روی تصادف و اتفاق تنظیم شده باشد ندهیم؛ خیر، احتمال این که مؤلف «جواهر الکلام» فقیه نبوده و نوشته ها تصادفی تنظیم شده است وجود دارد ولی به قدری آن احتمال ضعیف است که به حساب نمی آید، لذا می گوییم: قطع و علم داریم که صاحب کتاب فقیه بزرگی بوده نه ظنّ و گمان؛ احتمال تصادف در این گونه موارد به شکل يك كسر از عده هایی که ما می شناسیم از قبیل يك صدم، يك هزارم، يك میلیونیم، يك میلیاردیم و غیره نیست، بلکه به صورت كسر از يك عددی است که در وهم ما نمی گنجد، مثل این که فرض کنیم عدد يك را رسم کنیم و در طرف راست آن، آن قدر صفر بگذاریم که به کره ماه برسد؛ احتمال تصادف در این گونه موارد از قبیل يك احتمال در مقابل این عدد غیر قابل تصوّر از احتمالات است.

کرسی موريسون در کتاب «راز آفرینش انسان» می گوید:

«ده عدد سگّه يك شاهی را از شماره يك تا ده علامت بگذارید و آنها را در

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 375

جیب خود بریزید و بهم بزنید، پس از آن سعی کنید آنها را به ترتیب شمارش از يك تا ده درآورید و هر کدام را درآورید پیش از این که سگّه دومی را بیرون بیاورید دوباره به جیب خود بیندازید، با این ترتیب احتمال آن که شماره يك بیرون بیاید معادل يك بر ده است، احتمال این که شماره يك و دو به ترتیب بیرون بیاید يك بر صد است، احتمال این که شماره يك و دو و سه به ترتیب بیرون بیاید يك در هزار است، احتمال این که شماره های يك و دو و سه و چهار پشت سر هم کشیده شود يك در ده هزار است، و به همین منوال احتمال درآمدن شماره ها به ترتیب کمتر می شود تا آن که احتمال بیرون آمدن شماره های از يك تا ده به رقم يك بر ده میلیارد می رسد. منظور از ذکر مثلی به این سادگی، آن است که نشان داده شود ارقام در مقابل احتمالات چگونه قوس صعودی می پیماید؟! «1» برای به وجود آمدن حیات در روی کره ارض، آن قدر اوضاع و احوال مساعد لازم است که از حیث امکانات ریاضی محال است تصوّر نمود این اوضاع و احوال بر سبیل تصادف و اتفاق با یکدیگر جور آمده باشند. و به همین جهت باید ناگزیر معتقد بود که در طبیعت، قوه مدرکه خاصی وجود دارد و در جریان این امور نظارت می کند. وقتی به این نکته اذعان آوریم باید معتقد شویم که مقصد و منظور خاصی نیز از این جمع و تفریق ها و از پیدایش حیات در بین بوده است.

عالم جانداران

یکی دیگر از عجایب، عالم جانداران است که وضع آنها به هیچ وجه با تصادف و اتفاق قابل توجیه نیست.

از اوایل پیدایش حیات، جنس نر و ماده که برای ادامه نسل ضرورت دارد، به وجود آمده است.

(1) - راز آفرینش انسان: 9.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 376

دستگاه‌های مربوط به تناسل چه در عالم حیوانی و چه در عالم نباتی، چه در جنس نر و چه در جنس ماده آن قدر حیرت‌انگیز است که به هیچ وجه نمی‌توان گفت: هدی در ایجاد آنها نبوده است و دستگاه خلقت، اینها را برای ادامه نسل به وجود نیآورده است.

از اینها می‌گذریم و می‌آییم اندام‌های نباتات و حیوانات را در قسمت‌های مختلف مطالعه می‌کنیم، آن چنان غرق حیرت و بهت می‌شویم که مطالعه يك كتاب چندین هزار صفحه‌ای مملو از نکات دقیق و ظریف، هرگز نمی‌تواند ما را این اندازه دچار بهت و حیرت و اعتراف به قدرت کامله و حکمت بالغه به وجود آورنده آن کند.

عجایب نظم و همبستگی در آفرینش قابل احصا و احاطه نیست، هر گوشه را بنگریم جز انتظام و انطباق و هماهنگی و جز آثار دخالت قصد و عمد و اراده در مخلوقات نمی‌بینیم.

محصولات الهام الهی

این همه دانش و علم در راه خداشناسی، این همه فلسفه و حکمت در راه شناسایی حق، این همه اشعار و عرفان در راه معرفت محبوب و این همه جستجو برای یافتن حقیقت، محصول همان الهامی است که قرآن از آن گفتگو کرده و معلول همان عنایتی است که حضرت سجاد علیه السلام در فراز دعا بدان اشاره کرده است.

این الهام است که این همه دانشمند را وادار به مطالعه علوم مختلفه کرده و تحریک به نوشتن محصول مطالعات خود در هزاران کتاب و این الهام است که این همه هنرمند چون سعدی و حافظ و سنایی و باباطاهر و جلال الدین را وادار کرده که ذوق خود را در قالب نظم ارائه دهند و از این راه، فرهنگی بس پر محتوا و لطیف به یادگار گذارند.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 377

این الهام است که هزاران نفر را به سوی نظام دادن عرفان و حکمت و فلسفه کشیده و هزاران کتاب پرقیمت به گنجینه علوم انسانی تقدیم کرده‌اند. این الهام است که در قلوب عامه مردم ذوق معرفت به او را زنده می‌کند و ایشان را در راه شناخت معشوق قرار داده و از آنان مؤمن مؤدب به آداب می‌سازد.

و این قرآن و نبوت و امامت است که به کمک الهام آمده تا آن را همچون درختی پر بار به کمال محصول برساند و آن را از انحراف حفظ نماید و راه را بیش از پیش به روی انسان باز کند و خلاصه تمام درهای معرفت و شناسایی را به روی عباد حق بگشاید.

اکنون به گوشه‌ای از محصولات این الهام توجه نمایید:

اجزای گیاهان

اصولاً هر گیاهی از اجزای بسیار ریز ذره بینی تشکیل شده که آنها را یاخته یا سلول نباتی می‌نامند، این سلول‌ها گاهی به صورت بیضی یا کروی و زمانی به صورت شش ضلعی، بعضی دوکی شکل و بعضی استوانه‌ای هستند و در هر صورت سه قسمت برجسته زیر در همه آنها مشاهده می‌شود که ساختمان هر يك از دیگری دقیق‌تر و حیرت‌انگیزتر است:

1- **پرتوپلاسم:** یعنی همان ماده زنده و ذی حیاتی که هنوز اسرار درون آن از چشم علوم امروزه پوشیده و پنهان است و معلوم نیست تحت چه قوانینی انجام وظیفه می‌کند، همین قدر معلوم است که پرتوپلاسم از عناصر مختلفی از قبیل کربن، نئیدروژن، ازت، اکسیژن، فسفر، گوگرد و بالآخره آهن و سدیم و غیره تشکیل شده و قسمت عمده آن را آب فرا گرفته است.

2- **هسته مرکزی:** که خود دارای قسمت‌های مختلف و مواد گوناگون است، مخصوصاً رشته‌های زیادی در درون آن یافت می‌شود که در میان آنها دانه‌های

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 378

کروموزوم قرار دارد، این دانه‌ها موقعیت مهمی در ساختمان هسته دارند.

3- غشاء: یا پوسته رویین که آن نیز به نوبه خود دارای دو قسمت دقیق است:

نخست قسمت بیرونی که سلولزی و درخشانده و سخت می‌باشد و دارای مجاری بسیار ریزی است که آب و سایر مواد لازم به درون آن نفوذ می‌کند و دیگر قسمت درونی است که در عین ظرافت، در حفظ سلول نقش مهمی دارد.

ساختمان برگ‌ها:

شکل ظاهری برگ‌ها بسیار مختلف و تناسب کاملی با وضع درخت از لحاظ ساختمان و چگونگی منطقه روییدن گیاه دارد. برگ‌های نباتات کوهستانی و بیابانی که از آب بهره کافی ندارند، معمولاً ضخیم و کلفت و پوشیده از کرک‌هاست که از تبخیر آب‌های دورنی آنها جلوگیری می‌کند ولی درختانی که در کنار رودخانه‌ها می‌رویند دارای برگ‌های پهن و نازک هستند که تبخیر آب به آسانی از آنها صورت می‌گیرد. برگ‌های زیرزمینی و برگ‌های شناور در روی آب و برگ‌های شناور در درون آب، هر يك دارای شکل جالبی کاملاً متناسب با محیط زندگانی خود می‌باشند. اگر برگي را از عرض برش داده و مقطع آن را زیر میکروسکوپ قرار دهیم هفت قسمت دقیق و ممتاز زیرا در آن مشاهده خواهیم کرد:

1- پوست رویین که معمولاً سخت و غیرقابل نفوذ و در واقع حافظ و نگهبان طبقات زیرین است. این طبقه فاقد کلروفیل می‌باشد.

2- طبقه بافت‌ها و عضلات کلروفیل‌دار که از سلول‌های دراز منشوری شکلی تشکیل شده و دانه‌های سبزینه در تمام قسمت‌های آن دیده می‌شود. وظیفه این دانه‌ها این است که در مقابل نور خورشید گاز کربنیک هوا را جذب کرده و آن را به اکسیژن و کربن تجزیه کنند، سپس کربن را در خود حفظ کرده و اکسیژن را به خارج بفرستند. البته این عمل در رشد و نمو نباتات از يك طرف و در تصفیه هوای محیط

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 379

ما از طرف دیگر فوق العاده مؤثر است.

3- آوندهای چوبی، یعنی همان لوله‌های مخصوصی که شیره خام گیاهی در آن جریان پیدا می‌کند.

4- آوندهای آبکش که شیر پرورده و بارآمده گیاهی از آن عبور کرده و به مصرف تغذیه سلول‌ها می‌رسد؛ شیر خام در اثر فعالیت ماده کلروفیل به شیر پرورده تبدیل می‌شود و برای تغذیه سلول‌ها آماده می‌گردد.

5- طبقه تحتانی کلروفیل دار که در قسمت زیرین قرار دارد و مواد کلروفیلی آن نسبت به طبقه فوقانی کمتر است و به همین جهت رنگ پشت برگ‌ها معمولاً با رنگ روی آنها تفاوت دارد. وظیفه این طبقه نیز با طبقه فوقانی مشابحت دارد.

6- طبقه پوسته زیرین برگ که ساختمان آن شبیه پوسته رویین است.

7- روزنه‌های کوچک که در پوسته زیرین دیده می‌شود و عمل آنها تعرق و بیرون دادن آب‌های زاید موجود در برگ است.

یکی از کارهای شگفت آور برگ، عمل تنفس است، یعنی آنها نیز مانند انسان و حیوان اکسیژن هوا را جذب کرده و گاز کربنیک را پس می‌دهند. این عمل را نباید با عمل کرین‌گیری اشتباه کرد. البته همان طور که حیوانات آبی از اکسیژن محلول در آب استفاده می‌کنند، نباتات آبی نیز اکسیژن لازم را از آب می‌گیرند.

شدت و ضعف تنفس گیاهان، مربوط به شدت و ضعف نور و حرارت هوای مجاور، مقدار رطوبت هوا و نوع گیاه است. این موضوع به وسیله تجربیات متعددی که از طرف دانشمندان فیزیولوژی گیاهی به عمل آمده به ثبوت رسیده است.

ساختمان گل‌ها:

ساختمان گل‌ها از ساختمان برگ‌ها دقیق‌تر و دارای نقاط حیرت انگیزتری است. گل‌ها معمولاً از چهار قسمت عمده که هر يك وظیفه مخصوصی دارد

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 380

تشکیل می‌شود:

1- کاسه گل، از برگ‌های سبزی تشکیل شده و وظیفه آن پوشانیدن سطح غنچه‌ها و پس از آن حفظ گلبرگ‌ها و جام گل است.

2- **جام گل**، یعنی همان برگ‌های اصلی گل که غالباً به رنگ‌های گوناگون، و تعداد و طرز قرار گرفتن آنها در گل‌ها مختلف می‌باشد. دقت و لطافت و رنگ‌آمیزی‌های عجیب و حیرت‌آوری که در طرح و ساختمان گلبرگ‌ها به کار رفته هر بیننده‌ای را بی‌اختیار وادار به تحسین می‌کند.

3- **نافه گل**، اگر در میان گل‌ها دقت کرده باشید میله‌ها و پرچم‌های ظریفی در وسط آن دیده می‌شود که آنها را نافه می‌نامند و تعداد آنها در گل‌ها مختلف است و در عین حال حساب مخصوصی دارد.

در بالای این میله‌ها برآمدگی کوچک و زرد رنگی است که آن را «بساك» می‌گویند. در میان بساك، کیسه بسیار کوچکی است که چهار حفره دارد و در میان آنها دانه‌های گرده قرار گرفته است.

دانه‌های گرده، دانه‌های بسیار ریز میکروسکوپی هستند که در عمل شباهت تامی با نطفه حیوانات نر دارند. پس از برقراری عمل لقاح بین آن و قسمت‌های ماده، تخم گل درست می‌شود. دانه‌های گرده با آن کوچکی به نوبه خود دارای ساختمان تو بر تو و نازک‌کاری‌های شگفت‌آوری می‌باشند. در میان آنها مقدار زیادی مواد پرتویلاسمی و مواد چربی، قندی، نشاسته‌ای و ازتی می‌باشد و در وسط آنها دو هسته که یکی کوچکتر و دیگری بزرگتر است وجود دارد، بزرگتر را هسته روینده و کوچکتر را هسته زاینده می‌نامند که وظیفه مهم این دو را به زودی خواهید دانست.

4- **مادگی**، همان قسمتی است که روی محور گل قرار گرفته و در ناحیه فوقانی آن برآمدگی مخصوصی به نام کلاله است و سطح آن را ماده لزوج و چسبناکی پوشانیده، کار این ماده چسبنده نگاهداری و جذب دانه‌های نر و کمک به رویاندن

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 381

آنهاست.

در پایین مادگی که متصل به قسمت تحتانی گل است ناحیه برجسته‌ای وجود دارد که آن را «تخمندان» می‌گویند و در میان آن تخمک‌های کوچکی یافت می‌شود که با دنباله مخصوصی به دیواره تخمدان اتصال دارند و به وسیله آن آب و مواد لازمه را جذب می‌کنند. تخمک‌ها نیز به سهم خود، ساختمان قابل ملاحظه‌ای دارند.

عمل تخم‌گیری و زفاف:

پس از آن که کیسه‌های گرده «بساك» از هم پاره شد و گرده‌ها روی کلاله ماده قرار گرفتند فوراً شروع به نمو می‌کنند. در این جا باید متذکر شد که برای رسیدن دانه‌های گرده به کلاله ماده، وسایل مختلفی وجود دارد که از مشاهده آن تعجب

عمیقی به مطالعه کنندگان جهان خلقت دست می‌دهد؛ از جمله این که حشرات گوناگونی این وظیفه حیاتی را بدون آن که توجه به کار خود داشته باشند انجام می‌دهند؛ یعنی در اثر رنگ و روی مطبوع و ماده قندی مخصوصی که در بن گل‌ها جای دارد به طرف آنها حرکت کرده و روی آنها نشسته و دانه‌های گرده را با پای پشم آلود خود از این نقطه به آن نقطه حمل می‌کنند؛ این عمل مخصوصاً در گل‌هایی که میله‌های نر و ماده آنها از هم جداست و روی دو پایه قرار دارد بسیار شایان اهمیت است.

همان طور که گفتیم وقتی دانه‌های گرده روی کلاله قرار گرفت شروع به رشد و نمو می‌کند، هسته بزرگتر که همان هسته روینده است همراه آن نمو کرده و به طرف تخمدان سرازیر می‌شود و در نزدیکی آن به کلی از بین می‌رود ولی هسته کوچکتر که زاینده است از میان این لوله باریک عبور کرده وارد تخمدان می‌شود و با تخمک‌ها ترکیب شده، عمل لقاح و زفاف در آن محیط مخفی و تاریک صورت

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 382

می‌گیرد، نطفه گل بسته و تخم اصلی آن به وجود می‌آید.

اکنون شما را به داوری می‌طلبیم، آیا ساختمان این گل و برگ بلکه يك سلول ذره بینی آن به مراتب دقیق‌تر از يك قاب عکس یا يك ساعت دیواری که فوراً از دیدنش متوجه سازنده با عقل و شعور آن می‌شویم، نیست؟ آیا هیچ عاقلی می‌تواند این طبقات مختلف و وظایف عجیب هر يك را معلول تصادف بدانند؟!

فرض کنید در عالم جز این شاخه کوچک، هیچ چیز نباشد یا هر چه هست به نظر ما نامرتب و غیر موزون بوده باشد، آیا تنها ساختمان شگرف این شاخه کوچک برای پی بردن به يك منبع شعور و قدرتی فوق العاده در ماورای جهان ماده کافی نیست؟!

اسرار عالم نباتات

اسرار و عجایبی که در عالم نباتات نهفته است بیش از آن است که انسان بتواند در يك عمر طولانی آنها را مطالعه کند؛ امروزه دانشمندی هستند که قسمت زیادی از عمر گران‌بهای خود را در يك قسمت از آن مصرف کرده و اطلاعات پر قیمت و قابل توجهی برای عالم بشریت به ارمغان آورده‌اند. برای نمونه به چند نکته دیگر اشاره می‌شود:

1- هنرغابی ریشه‌ها،

آب و سایر مواد لازمه که به توسط تارهای موین که در ریشه درختان قرار دارد جذب می شوند و علی رغم نیروی جاذبه زمین که آنها را به سوی مرکز خود می کشد از ریشه ها و ساقه ها بالا رفته به ارتفاع سی و چهل متر می رسد. این موضوع مدّت هاست که افکار دانشمندان را به خود متوجه ساخته که در اثر چه عاملی این عمل انجام پیدا می کند؟

2- پیوند شاخه ها، نیز یکی از موضوعات اسرارآمیز عالم نباتات است؛ زیرا به وسیله آن می توان درختی بار آورد که با داشتن يك ریشه و يك ساقه و استفاده کردن

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 383

از يك نوع آب و غذا دو نوع میوه مختلف که در آثار و خواص با هم متفاوتند داشته باشد، مثلاً می توان گیلان را با آلبالو و سیب و گلابی و هلو و زرد آلو را هر کدام با دیگری پیوند زد.

این عمل ثابت می کند که دستگاه لابراتوار عجیبی که در شاخه های کوچک درختان نهفته شده به خوبی می تواند مواد ساده جذب شده گیاهی را به هر صورت و شکلی بیرون آورد و از يك ماده ترکیبات شیمیایی گوناگون تهیه کند. این لابراتوار راستی لابراتوار عجیبی است!

3- تکمیل نواقص، نیز یکی دیگر از خواص گیاهان است. در بسیاری از درختان اگر شاخه ای را جدا کرده در زمین فرو ببرند چیزی نمی گذرد که نواقص خود را تکمیل کرده و به صورت يك درخت کامل با ریشه های قوی بیرون می آید.

این هم ناگفته نماند که ریشه های درختان با آن که چندان نیرومند به نظر نمی رسند دارای قدرت فوق العاده ای هستند که با هر گونه مانعی که بر سر راه آنها پیدا شود مبارزه می کنند، اگر بتوانند غائله را با ملایمت برطرف کرده و با کج کردن راه خود از کنار مانع عبور می کنند، ولی اگر کار به مبارزه کشید چنان شدّت عمل به خرج می دهند که عمارت های محکم را ویران و سنگ های بزرگ را به فشار از جای بر می کنند و به راه خود ادامه می دهند.

4- گیاهان حسّاس، اگر تعجب نکنید شاخه های بعضی از گیاهان دارای حسّند و مانند حیوانات حرکات خارجی را احساس می نمایند به طوری که اگر دست را نزدیک آنها ببرند فوراً خود را جمع می کنند!

5- درختان گوشت خوار، شاخه های این درختان حکم دام صیّادان را دارد که به کمک آنها شکارهای نسبتاً بزرگی را صید می کنند.

طریقه صید کردن این درختان چنین است که: اگر انسان یا حیوانی نزدیک آنها شود دفعهٔ شاخه‌های نیرومند خود را بر او ریخته و او را محکم در میان خود نگاه

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 384

می‌دارند، در این موقع دیگر دست و پا کردن صید فایده‌ای ندارد و هر لحظه با فشار تازه‌ای مواجه می‌شود، بالأخره چیزی نمی‌گذرد که شیر زنده مخصوصی از آنها تراوش کرده و روی بدن موجود صید شده می‌ریزد و آن را حلّ و قابل جذب کرده آنگاه از آن تغذیه نموده آن را جزء بدن خویش می‌سازد!

6- شاخه‌های پیچنده، نیز نمونه جالبی از فداکاری، حمایت و دستگیری از ضعفا را در عالم گیاهان نشان می‌دهد، به این ترتیب که پاره‌ای از گیاهانی که ساقه نازک آنها قدرت تحمل سنگینی قامت طولانی و پر برگشان را ندارد به تنه درختان قوی‌تر چسبیده و به کمک آنها به صورت مار پیچ نمو می‌کنند، و بعضی دیگر در اثر نداشتن ماده کلروفیل و یا ناتوانی ریشه‌ها نسبت به احتیاجات آبی و غذایی آنها، به کمک نباتات دیگر ادامه حیات می‌دهند، مانند «عشقه» که ساقه آن به درخت‌های قوی می‌پیچد و به وسیله ریشه‌های مخصوصی که مانند خرطوم پشه‌ها به میان درخت فرو می‌برد، مواد غذایی را که در میان آوندها روان است مکیده و از آن استفاده می‌کند.

حالا وجدان بیدار را قاضی قرار دهید، آیا می‌توان این حقایق و عجایب را معلول تصادف و اتفاق دانست؟ آیا این مهندسی عجیب از يك منبع عقل و قدرت حکایت نمی‌کند؟! این است حقیقت الهام.

اعتراف جان گلن به شعور حاکم بر هستی

این فضانورد معروف پس از بازگشت از سفر فضایی، مقاله‌ای نوشت که در سراسر آمریکا پخش شد، مقاله او بدین قرار است:

«من نمی‌توانم دیده بگشایم و از آهنگی که از سراسر طبیعت بلند است در شگفت نمانم!

کمترین نظره‌ای کافی است که به عیان دید در همه کارها دستی در کار است.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 385

یکی از چیزهایی که موقع انتخاب من در دسته مسافران فضایی برای مطالعه به من داده شد رساله‌ای بود متضمن اطلاعات فراوانی درباره فضا، در این رساله دو فصل راجع به وسعت جهان در من اثری فوق العاده داشت.

برای درک مطالب آن باید دانست که سال نوری چیست؛ سرعت نور در هر ثانیه 300000 کیلومتر است یعنی نور هر ثانیه به اندازه هفت برابر محیط زمین را می‌پیماید. اکنون فرض می‌کنیم که جزیی از نور مدت يك سال به خطّ مستقیم طیّ مسافت کند؛ راهی را که او پیموده يك سال نوری گویند و این مسافت تقریباً $9/5$ میلیون میلیون کیلومتر است / 9500000000000.

حال ببینیم در این رساله راجع به وسعت عالم چه آمده با توجه به این که قطر کهکشان ما تقریباً 100000 سال نوری است و خورشید ستاره ناچیزی است که در فاصله 30000 سال نوری از مرکز این کهکشان به دور خود می‌گردد، پس دشوار خواهد بود که ابعاد عظیم ماورای دستگاه منظومه شمسی را به تصوّر آورد!

اشکال مسئله منحصر به فضای بین ستارگان کهکشان ما نیست، آن سوتر میلیونها کهکشان دیگر پراکنده‌اند که چنان می‌نماید با سرعتی گمان نکردنی از هم می‌گریزند. حدود عالمی که با تلسکوپ مشاهده شده از هر سو دست کم تا دو میلیون سال نوری گسترده است!

ساختمان اتم

این راجع به عظمت حیرت آور جهان ما، حال برگردیم به آنچه که درباره ساختمان اتم کوچکترین عنصر شناخته شده می‌دانیم.

اتم‌ها با دستگاه منظومه شمسی و همه جهان خویشاوندی نزدیکی دارند، به این معنی که آنها نیز مرکبند از الکترون‌ها که در پیرامون مرکزی بر طبق نقشه منظّمی می‌گردند.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 386

منظور من از بیان آنچه گفتم چیست؟ می‌خواهم نشان دهم که در تمام جهان آفرینش که ما را فرا گرفته نظم حکمفرماست. از جزء بی نهایت خرد اتم گرفته تا بزرگترین واحد نجومی که ما می‌توانیم تصوّر کنیم یعنی کهکشان‌ها که هزاران سال نوری از ما فاصله دارند، همه بر روی مدارهای مشخصی و بر طبق نقشه متشابهی در حرکتند.

آیا می‌توان گفت که همه اینها يك امر تصادفی باشد؟ آیا بر حسب اتفاق است که توده‌ای از موادّ مّواج در فضا ناگهان و سر خود در این مدارها به سیر پرداخته‌اند؟

من که نمی‌توانم چنین باور کنم، ما در برابر نقشه مشخصی قرار داریم؛ این جهان عظیم اختران به من ثابت می‌کند که خدایی هست، نیرویی وجود دارد که این مجموع را به روی مدار نگاه می‌دارد.

اینك سرعت‌های طرح «مرکوری» را با بعضی از آنچه بدان اشاره شد بسنجیم، بسا باشد که به خود می‌بالیم در این باره پیروزی شایانی به دست آورده‌ایم؛ می‌توانیم مداری را به سرعت ساعتی 29000 کیلومتر بپیماییم، یعنی تقریباً ثانیه‌ای 8 کیلومتر، البته این سرعت با میزان درك زمینی‌ها بس بزرگتر می‌نماید.

همچنان که ارتفاعی که بدان رسیده‌ایم - کمی بیش از 160 کیلومتر - نیز در نظر ما عظیم جلوه می‌کند، اما نتیجه‌ای که با همه جدّ و جهد به دست آورده‌ایم در مقابل آنچه هم اکنون در فضا می‌گذرد چیست؟ چیزی است مسخره‌آمیز!

محال است که بتوان خدا را با مقیاس‌های علمی سنجید، محال است که ما بتوانیم با حواسّ خود به نیروهای روحانی دسترسی پیدا کنیم، اینها غیر قابل درکند ولی مگر نیروهای نامحسوس دیگری نیستند که وجودشان نزد ما محقق است؟

يك هواپیما ممکن است نیرومندترین موتورها را داشته باشد و از حیث ساختمان نیز کاملاً مجهّز باشد ولی بدون نیرویی که نامحسوس است نخواهد توانست کار مهمّی از پیش ببرد؛ برای این که هواپیما بتواند وظیفه خود را به طور

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 387

شایسته انجام دهد باید راهنمایی شود؛ راهنمای او کیست؟ جعبه قطب نما، اما نیرویی که این قطب نما را رهبری می‌کند از محیط درك حواسّ ما خارج است، محال است آن را دید، لمس کرد، چشید و به طور کلیّ حسّ کرد، با این همه می‌دانیم که آن نیرو موجود است چون آن را درك می‌کنیم.

در جایگاه هوانورد دستگاهی می‌بینیم که جهت را نشان می‌دهد و کاملاً باور داریم نیرویی که عقربه را حرکت می‌دهد به عمل خود ادامه خواهد داد؛ همه ما که پرواز می‌کنیم هزاران بار جان خود را در گرو عمل این دستگاه گذاشته‌ایم، یقین داریم نشانه‌هایی که می‌نماید ما را به آن جا که می‌خواهیم برویم رهبری می‌کنند.

نیروهای روحانی و دینی نیز چنین اند، خود را بدان تسلیم کنیم تا از ضلالت برهیم و به صراط مستقیم و سر منزل سعادت هدایت شویم هر چند که حواسّ ما نتواند آن را دریابند ولی آثار آن را در زندگی خود مشاهده خواهیم کرد، پس

چرا در حقیقت آن شك داشته باشیم؟! «1» آری، این است حقیقت الهام و آن واقعیتهایی که حضرت زین العابدین در جمله مورد شرح به آن اشاره فرموده است.

ایمان به حضرت حق آثار زیادی در حیات فردی و اجتماعی و خانوادگی و سیاسی و اقتصادی و حتی جسمی انسان دارد تا جایی که پژوهشگران پژوهش خود را در این زمینه با این جمله شروع کرده‌اند:

«ایمان به خداوند علاوه بر حفظ شخصیت آدمی، حافظ سلامت جسمی و روانی است.» «2» این همه عنایت در راه شناختش محصول الهام است، الهامی که راهبر انسان به سوی حقایق و راهنمای آدمی به سوی انبیا و ائمه و علوم است و سلامت فکر و

(1) - دانستنی‌های جهان علم: 8.

(2) - بررسی دین از راه دانش: 73.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 388

جان و جسم و جامعه و خانواده، معلول آثار همین الهام است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ «1»

ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک نجات می‌دهد؟* به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با اموال و جان‌هایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این [ایمان و جهاد] اگر [به منافع فراگیر و همیشگی آن] معرفت و آگاهی داشتید، برای شما [از هر چیزی] بهتر است.

مسلم است جسم آدمی همچون روحش در مقابل متاع و مصایب روزگار به بیماری‌های مختلف گرفتار می‌شود و این بیماری‌ها چه به علت ورود میکرب مخصوص در بدن و چه تصادفات مختلف یا پیری و فرسودگی اعضا و جوارح باشد، زندگی را برای آدمی تلخ و ناگوار می‌گرداند.

ولی آنچه علم پزشکی و روانشناسی امروز به ما می‌آموزد این است که:

بیماری‌های «پسیکو سوماتیک» یعنی آن‌ها که به علت نابسامانی و ناسازگاری‌های روانی ایجاد می‌شود روز به روز در دنیا رو به ازدیادند به قسمی که می‌توان گفت در ابتلای به بیماری‌های میکربی و عمومی نیز آن جاکه شخص گرفتار ناراحتی‌های روحی و نابسامانی‌های آن نیست از نظر جسمی نیز سالم تر و شاداب تر است، به عکس آن جاکه شخص گرفتار مشکلات و ناراحتی‌های روانی است هر چند هم در حفظ و رعایت بهداشت بدن بکوشد باز عوارض و ناراحتی‌های جسمی به تدریج در او پیدا می‌شود و رو به پیشرفت می‌رود تا آن جاکه او را از پا در می‌آورد.

قرآن مجید در پانزده قرن قبل به خوبی این مطلب را بازگو کرده آن جاکه راه

(1) - (صف 61): 10 - 11.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 389

اصلی حفظ سلامت روح و در نتیجه جسم را روی ایمان حقیقی بنا نهاده و دستور داده است که اگر کسی حقیقهٔ میل داشته باشد از عذاب بزرگ جسمانی و گرفتاری‌ها و نابسامانی‌های آن برکنار باشد و لااقل در دنیا از عذاب شدید رهایی یابد چه رسد به آخرت، بهتر است راه ایمان پیش گیرد.

ایمان به خدا را که سبب نجات دنیا و آخرت است آن قدر با اهمیت دانسته که فرموده: بهترین تجارت ممکن برای حفظ سلامت روح و جسم، ایمان به وجود مقدس حضرت حق و صاحب عالم و آدم است.

ملاحظه بفرمائید اگر کسی حقیقهٔ به خداوند و روز جزا ایمان داشته باشد و کارها را به او واگذارد و بداند که هر چه هست یا جهت امتحان یا محض رشد، یا به خاطر آبادی آخرت یا جریمه گناه از طرف اوست، بد و خوبی برایش نمی‌ماند یعنی هر چه به وی می‌رسد آن را از جانب دوست دانسته و برای خود لازم می‌شمرد و با تمام وجود می‌گوید:

خوش آن است بر ما که او می‌پسندد

ندانم که خوش یا که ناخوش کدام است

به خاطر آورید که بالای در منازل غالب پدران ما این آیه نوشته بود:

أَقْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ «1»

من کارم را به خدا وامی گذارم؛ زیرا خدا به بندگان بیناست.

روی این اصل هنگام ورود و خروج آن را می دیدند و مضمون آن در ذهنشان نقش می بست و دیگری را در کار خود به هیچ وجه مؤثر نمی دانستند.

یعنی حقیقه عقیده داشتند که کارهایشان را باید به خدا واگذارند و از او توفیق خواهند، لذا هر خوبی و رنجی را از طرف او به صلاح زندگی خود می دانستند،

(1) - غافر (40): 44.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 390

یعنی با سلاح ایمان و تقوا و مخصوصاً توسل، به جنگ طبیعت می رفتند و در نتیجه راضی بودند و به هیچ وجه گرفتار عقده های روانی نمی شدند.

درست عکس امروز که از صبح تا شام با خود نقشه می کشند و برنامه می ریزند و در اجرای آن دچار تردید و ناکامی می شوند و روحشان آزرده می گردد.

این همه ناراحتی های جسمی و بیماری های پسیکوسوماتیک مثل زخم های معده و اثنا عشر و کولیت های مزمن، فشار خون، اوره و قند و انفارکتوس های قلبی و ... همه و همه به علت پیدایش عقده های مخصوص روانی در بدن آدمی است که از بی ایمانی به وجود آمده است، ورنه آن کس که در حقیقت خدا را می شناسد و به آن حضرت ایمان دارد و می داند رنج و راحت همه از جانب اوست، در مقابل شداید خم به ابرو نمی آورد و خود را نمی بازد، زیاد ضجه و ناله نمی کند و احساسات افراطی به خرج نمی دهد و به قول قرآن، حالش این است که آیه از او خواسته:

لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ﴿١﴾

تا [با یقین به این که هرگزند و آسیبی و هر عطا و منعی فقط به اراده خداست و شما را در آن اختیاری نیست] بر آنچه از دست شما رفت، تأسف نخورید و بر آنچه به شما عطا کرده است، شادمان و دلخوش نشوید.

حقیقهٔ چنین است، اگر انسان مضمون این آیه را به خوبی بداند و عمل کند آن وقت که در پشت میز ریاست است، زمانی که دستش از مال دنیا پر است، وقتی که در قلّه قدرت جوانی است فخر نمی‌فروشد و آزار نمی‌رساند و وقتی هم از همه آن مشاغل دستش برید آن قدر کج خلق و مضطرب نمی‌گردد که به فرسودگی روانی مبتلا شود.

(1) - حدید (57): 23.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 391

امروزه چون اغلب مردم در جستجوی پست و قدرت و میز و مقام و مال و منال بیشترند و میل دارند با به دست آوردن آنها بزرگی بفروشند و خود را بنمایانند، با به دست آوردنش خود را فراموش می‌کنند و مردم و دوستان را به هیچ می‌گیرند و همه را از خود می‌رنجانند و چون دستشان از آن همه برید و خالی شود به دريوزگی افتند و مضطرب و نالان شوند و گرفتاری‌های عجیبی از ناحیه عقده‌های روانی به آنان حمله ور گردد!

عده زیادی از بازنشستگان که به علت فرسودگی روانی به بدبینی و اضطراب گرفتار می‌شوند یا انفارکتوس قلبی و غم‌های توصیف ناشدنی به سراغشان می‌آید به همین دلیل است.

قرآن مجید یادآور می‌شود که غم و شادی دنیا در گذر است و آدم عاقل نه از روزگار تلخ و نامساعد نالان می‌شود و نه فراخی زندگی او را به فخر فروشی و مستی وادی دارد؛ مؤمن به خوبی تشخیص می‌دهد که آنچه به او می‌رسد درست مطابق با صلاح و سلامت جسمی و روانی اوست و باید آن را با روی خوش و جبین گشاده پذیرفت:

سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله شب
این همه از نظر لطف شما می‌بینم

(حافظ شیرازی)

بنابراین اگر انسان الهامات الهیه را قدردانی کند هم عالم به پاره‌ای از واقعیت‌ها می‌گردد و هم سلامت جسمش تأمین می‌شود و هم از سلامت کامل روانی که مایه سلامت جسم است بهره‌مند می‌گردد، چنانکه قرآن مجید فرموده:

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ «1».

(1) - رعد (13): 28.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 392

[بازگشتگان به سوی خدا] کسانی [هستند] که ایمان آوردند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آگاه باشید! دل‌ها فقط به یاد خدا آرام می‌گیرد.

تیره روزی این نسل و ابتلای فراوان او به بیماری‌های عصبی و روانی در زندگی بوقلمون وارث ناشی از گرفتگی‌ها و نابسامانی‌های روانی است و همه به علت عدم دست آویز قابل توجه و مطمئن است.

آری، باید تمام سلول‌های وجود آدمی مترنم به مناجات و دعا باشد و آنی از اتصال داشتن به حضرت او و توسل به جنابش غفلت نرزد تا آرامش کامل بر تمام جوانب حیات حکمفرما باشد و به قول شیدای نیشابوری:

که پیدا کرد آدم از کفی خاک

به نام کردگار هفت افلاک

خرد در وصف ذاتش گنگ و لال است

خداوندی که ذاتش بی زوال است

نمود جسم و جان از اوست پیدا

زمین و آسمان از اوست پیدا

فلک بالا زمین در پستی اوست

مه و خورشید نور هستی اوست

خرد انگشت در دندان بمانده

ز وصفش جانها حیران بمانده

بجز دیدار او چیزی دگر نیست

ز گنه ذات او کس را خبر نیست

(عطّار نیشابوری)

2- الهام به شکرگزاری

چون به نعمت بنگریم و در شئون و جوانب آن فکر کنیم به این معنی ملهم می‌شویم که باید از منعم نعمت در برابر نعمتش تشکر کرد.

این اصل مسلم حقیقی است که از طریق دیدن نعمت و فکر در آن که چگونه به وجود آمده و برای چه به وجود آمده و که آن را به وجود آورده و اکنون باید در کجا

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 393

مصرف کرد، به انسان الهام می‌شود:

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا «1»

پس بزه‌کاری و پرهیزکاری‌اش را به او الهام کرد.

چون به جستجوی راه شکر کردن برخیزی و به دنبال آن الهام قلبی حرکت کنی به الهام دیگر که وحی است و مجموعه آن در قرآن مجید منعکس است می‌رسی و در آن جا وقتی به آیات شکر دقت کنی به این معنی واقف می‌شوی که شکر نعمت واجب و شکر علت ازدیاد نعمت و قرار و استقرار آن در کف؛ و حقیقت شکر خرج کردن نعمت در همان راهی است که منعم به آن راه راهنمایی کرده است.

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ «2»

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت نکنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ «3»

ای اهل ایمان! از انواع میوه‌ها و خوردنی‌های پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ام، بخورید و خدا را سپاس گزارید، اگر فقط او را می‌پرستید.

وَرَزَقْنَاكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «4»

و از [نعمت‌های] پاکیزه‌اش به شما روزی بخشید تا سپاس‌گزاری کنید.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «5»

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید و

(1) - شمس (91): 8.

(2) - بقره (2): 152.

(3) - بقره (2): 172.

(4) - انفال (8): 26.

(5) - نحل (16): 78.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 394

برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس گزاری کنید.

پس از اعلام این که شکر واجب است و پس از شمردن برخی از نعمت‌ها و این که شکرش بجا مصرف کردن آن است می‌فرماید نتیجه و منفعت این شکر عاید خود شماست و بهره دنیا و آخرت این عمل به شما برمی‌گردد:

وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ «1»

و هر که ناسپاسی کند [به خدا زیان نمی‌زند؛ زیرا] خدا بی‌نیاز و ستوده است.

قرآن مجید شاکران را طایفه‌ای بسیار ممتاز دانسته وعده آنان را کم می‌داند و اجر شکر را سریع اعلام می‌نماید:

اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ «2»

ای خاندان داود! به خاطر سپاس گزاری [به فرمان‌ها حق] عمل کنید؛ و از بندگانی که سپاس گزارند.

وَمَنْ يُؤْتَ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ «3»

و هر که خواستار پاداش آخرت باشد، او را از آن می‌بخشیم؛ و یقیناً سپاس گزاران را پاداش خواهیم داد.

3- گشودن ابواب علم به سوی ربوبیت

کلمه مبارکه «رب» به معنای مالک و مربی است. در تمام گردونه آفرینش، مالک حقیقی و ذاتی و مربی اصلاحگر به معنای واقعی کلمه جز ذات اقدس حضرت ربّ العزّه وجود ندارد.

(1) - لقمان (31): 12.

(2) - سبأ (34): 13.

(3) - آل عمران (3): 145.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 395

لغت و کلمه «رب» در قرآن مجید و دعاها و مناجات‌ها و معارف الهیه بسیار زیاد آمده، اگر کسی جان و قلبش با مفهوم این اسم متحد شود نه طاغوت می‌شود نه طاغوت زده و نه گول فرهنگ‌های بیگانه از حقیقت را می‌خورد.

مربوب ربّ، آزادترین و آگاه‌ترین و پاک‌ترین و باکمال‌ترین و شریف‌ترین و با تربیت‌ترین انسان‌هاست.

درک مفهوم ربوبیت، عجیب در آزادی انسان از بند شیاطین داخلی و خارجی و هواها و هوس‌ها و غرایز و امیال سرکش مؤثر است.

فهم معنای ربوبیت آن چنان در تربیت انسان برابر با فرهنگ حضرت ربّ العزّه دارای اثر است که از انسان منبع جود و کرامت، تقوا و شرافت، معرفت و اصالت، وجدان و ولایت، فضیلت و سیادت و به قول قرآن مجید شجره طیّه به بار می‌آورد!

مراحل تربیت نفس

اقبال پاکستانی بر اساس قرآن مجید، متصل به ربوبیت حقّ را با تربیت‌ترین انسان تاریخ می‌داند و می‌گوید: این تربیت را که تربیت خود در سایه ربوبیت حقّ است سه مرحله است:

1- اطاعت 2- ضبط نفس 3- نیابت الهی.

اطاعت از حق در تمام اوامر و نواهی و اطاعت از انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام؛ ضبط و حفظ این اطاعت از دستبرد شیاطین و حوادث و نوائب و مصایب و نیز ضبط نفس از گناه و معصیت؛ و در نتیجه به مقام خلافت اللّهی رسیدن.

اینك گفتار علامه اقبال پاکستانی:

اطاعت

صبر و استقلال کار اشتر است

خدمت و محنت شعار اشترست

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 396

کاروان را زورق صحراستی

گام او در راه کم غوغاستی

کم خور و کم خواب و محنت پیشه‌ای

نقش پایش قسمت هر بیشه‌ای

پای کوبان سوی منزل می‌رود

مست زیر بار محمل می‌رود

برخوری از عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ

تو هم از بار فرائض سرمتاب

می‌شود از جبر پیدا اختیار

در اطاعت کوش ای غفلت شعار

(اقبال پاکستانی)

ضبط نفس

نفس تو مثل شتر خود پرور است

خود پرست و خودسوار و خودسر است

مرد شو، آور زمام او به کف

تا شوی گوهر اگر باشی خزف¹»

هر که برخود نیست فرمانش روان

می شود فرمان پذیر از دیگران

طرح تعمیر تو از گل ریختند

با محبت خوف را آمیختند

خوف دنیا خوف عقی خوف جان

خوف آلام زمین و آسمان

حب مال و دولت و حب وطن

حب خویش و اقربا و حب زن

(اقبال پاکستانی)

نیابت الهی

گر شتربانی جهانبانی کنی

زیب سر تاج سلیمانی کنی

تا جهان باشد جهان آرا شوی

تاجدار ملك لا یبلی شوی

نایب حق در جهان بودن خوش است

بر عناصر حکمران بودن خوش است

صد جهان مثل جهان جزء وکل

روید از کشت خیال او چو گل

(1) - خزف: سفال، هر چیز گلی که در آتش پزند.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 397

پخته سازد فطرت هر خام را
از حرم بیرون کند اصنام را
نغمه ز تار دل مضراب او
بهر حق بیداری او خواب او

(اقبال پاکستانی)

نبوّت و امامت، راه رسیدن به ربوبیت

آن دری که خداوند بزرگ برای شناخته شدن مقام ربوبیتش به روی ما باز کرد در نبوّت و امامت است.

امام علی علیه السلام در خطبه اوّل «نهی البلاغه» می فرماید:

وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ، أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ، وَ عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ. «1»

خداوند سبحان پیامبرانی از فرزندان آدم برگزید که در برنامه وحی و امانتداری در ابلاغ رسالت از آنان پیمان گرفت.

پیمان ابلاغ رسالت بزرگترین پیمانی است که ممکن است تصوّر شود، پیمانی است که خداوند از پیامبران برای پذیرش وحی و ابلاغ حقایق وحی شده به انسانها می گیرد.

بدیهی است که وحی بایستی بر دلی وارد شود که از هر گونه خس و خاشاک و هوا و هوس و خودخواهیها پاک و منزّه باشد و اندک آلودگی درونی مجرای آب حیات وحی را تیره می سازد.

مسلم است که پیامبران در رسانیدن حقایق وحی شده به مردم بایستی به همه گونه گذشت و فداکاری تن دهند.

در حقیقت وضع حیاتی يك پیامبر چنین است که زندگی خود را بر مبنای

(1) - نهج البلاغه: خطبه 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 398

رسالت تلقی کند. او در عین حال که یکی از انسان‌هاست و دارای زندگی طبیعی است، واسطه کاملاً امین برای ابلاغ رسالت از طرف خداست.

شاید بتوان گفت که: سخت‌ترین فداکاری را که بایستی در پیمان با خدا پذیرد، دخالت ندادن خود در امر رسالت است.

امام علی علیه السلام به دنباله فرمایش خود می‌فرماید:

خداوند رسولانی را در میان امم برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی به سوی آنان فرستاد، تا مردم را به ادای پیمان فطری‌ای که با آفریدگارشان بسته بودند و دارند و نعمت فراموش شده او را به یادشان بیاورند و با تبلیغ دلائل روشن وظیفه رسالت را بجای آورند و نیروی مخفی عقول مردم را برانگیزانند و بارور سازند، آیات با عظمت الهی را که در هندسه کلی هستی نقش بسته است به آنان بنمایانند: آسمان‌های برافراشته بالای سرشان و گهواره گسترده زمین زیر پایشان و معیشت‌هایی که حیاتشان را تأمین نماید. «1»

اهداف رسالت

هدف و مواد رسالت در قرآن اینچنین بیان شده:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ

(1) - نهج البلاغه: خطبه 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 399

أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «1»

همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه‌ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد و از اعمال زشت باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌نماید و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌کند و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره‌ها [یِ جهل، بی‌خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی‌دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند.

«1- قیام انسان‌ها به عدالت.

2- نشان دادن آیات الهی.

3- تعلیم کتاب که واقعیت‌های هستی و حیات انسانی را در بر دارد.

4- تعلیم حکمت که دانستی‌ها را در راه شدن‌های تکاملی تصفیه می‌نماید.

5- امر به نیکی‌ها و نهی از پلیدی‌ها.

6- برداشتن بارها و زنجیرهای سنگینی که از عوامل گوناگون، انسان‌ها را در خود می‌فشارند.

7- روشنائی در حیات که آرمان اعلای حیات انسان‌ها را معرفتی و قابل وصول می‌سازد.

و در کلمات پیشوای پرهیزکاران این چنین بیان شده:

(1) - اعراف (7): 157.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 400

1- آنان را به وفا، به تعهد فطری‌ای که خداوند به آنان عنایت کرده است تحریک نمایند.

2- نعمت‌های فراموش شده خداوندی را به یادشان بیندازند.

- 3- با ابلاغ رسالت‌ها، دلیل و حجّت را بر آنان تمام کند.
 - 4- گنجینه‌های نهانی عقول آنان را بکاوند و بارور سازند.
 - 5- آیات هندسه کلّی هستی را از آسمان‌های برافراشته در بالای سرشان و گهواره گسترده زیر پایشان، اشکال گوناگون معیشت را که حیات آنان را تأمین می‌نماید آشکار سازند.
 - 6- آیات الهی را در پدیده مرگ که فروغ حیاتشان را خاموش می‌کند و آنان را به آخرت می‌سپارد و در خستگی‌ها و مشقّت‌ها که پیر و فرسوده شان می‌سازد و در رویدادهای پیاپی که به سراغ آنان می‌آیند، نشان بدهند.
 - 7- رفتار معتدل، قوانین عامل رشد و کمال، سخن جداکننده حقّ و باطل و حکم عادلانه را به آنان تعلیم دهند.
- این است مواد و هدف رسالت‌های الهی در روی زمین که قرآن با صراحت و قاطعانه بیان می‌کند و سخنان امیر المؤمنین در «نهی البلاغه» و همه شؤون زندگی او، همان مواد و هدف را توضیح و تطبیق می‌نماید.
- يك تتبع کافی در سرگذشت انسان‌ها اثبات می‌کند که هر گروه رسالت سودمند و سازنده جز مصداق‌ها و شاخه‌های همین مواد و هدف‌ها نبوده است.
- هدف اعلای زندگی فردی و اجتماعی که گم‌شده حیاتی امروز بشریت است بدون رسالت‌هایی که مواد و هدف‌های مزبور را توضیح و تطبیق به زندگی نماید چیزی است که هرگز برای انسان‌ها چهره واقعی خود را نخواهد نمود. «1»

مدینه علم در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر درباره دَر امامت و ولایت که از جانب خداوند گشوده شده تا از آن در،

(1)- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: 187/2 - 189.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 401

تمام انسان‌ها به حقایق مربوط به ربوبیت و قوانین شرع برسند، فرمود:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ أَنَا أَصْلُهَا، وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَرُهَا، وَ الشَّيْعَةُ وَرَقُهَا، فَهَلْ يَخْرُجُ مِنَ الطَّيِّبِ إِلَّا الطَّيِّبُ؟ وَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا.

وَفِي لَفْظٍ حُدِيثَةٍ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، وَلَا تُؤْتِي الْبُيُوتَ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا.

وَفِي لَفْظٍ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ أَنْتَ بَابُهَا، كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ بِغَيْرِ الْبَابِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:

وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا. «1»

احادیث بالا را علامه امینی صاحب «الغدیر» از 143 نفر از بزرگترین دانشمندان اهل سنت نقل می کند و از بیست و یک نفر بر صحت و سلامت سند حدیث، شاهد می آورد که پیامبر فرمود:

من و علی از یک درختم، من ریشه ام و علی تنه و حسن و حسین میوه آن و شیعه برگش؛ آیا از نایک غیر از پاک می آید؟! من شهر علمم و علی در آن شهر است؛ هر کس قصد شهر دارد از در آن وارد گردد.

الفاظ دیگری از حدیث چنین آمده:

1- أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْبَيْتَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ. «2»

من شهر علم و علی در آن است. هر کس می خواهد وارد این خانه شود پس از این در وارد شود.

(1) - الغدیر: 79/6؛ الکافی: 239/2، باب المؤمن وعلاماته، ذیل حدیث 27؛ وسائل الشیعة: 29/27، باب 14، حدیث 33617.

(2) - تاریخ بغداد: 181/3؛ شرح احقاق الحق: 235/4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 402

2- أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ. «1»

من شهر علمم و علی در آن است، هر کس علم را می خواهد، پس از این در وارد شود.

3- أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا. «2»

من سرای حکمت و علی در آن است.

4- أَنَا دَارُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا. «3»

من سرای علم و علی در آن است.

5- أَنَا مِيزَانُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ كِفَتَاؤُهُ. «4»

من ترازوی علم و علی دو کفه ترازو است.

6- أَنَا مِيزَانُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ لِسَانُهُ. «5»

من ترازوی حکمت و علی زبان حکمت است.

7- أَنَا الْمَدِينَةُ وَ أَنْتَ الْبَابُ، وَلَا يُؤْتَى الْمَدِينَةُ إِلَّا مِنْ بَابِهَا. «6»

من شهرم و تو [علی] در شهر، کسی به شهر وارد نمی شود مگر از راه در شهر.

8- اِنَّ عَلِيًّا مِثِّيْ وَ اَنَا مِنْ عَلِيٍّ .. فَهُوَ اَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي عَلَيَّ اُمَّتِي. «7»

علی از من است و من از علی ... و او برادر و وصی و جانشین من بر امتم

(1) - بحار الأنوار: 189 / 38، باب 63، ذیل حدیث 1؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 34 / 2؛ کشف الغمة: 1 / 113.

(2) - بحار الأنوار: 207 / 40، باب 94، ذیل حدیث 14؛ کشف الغمة: 113 / 1؛ العمدة: 295، حدیث 489.

(3) - شواهد التنزیل: 106 / 1، حدیث 121؛ ینایع المودة: 170 / 2، حدیث 482.

(4) - بحار الأنوار: 144 / 23، باب 7، حدیث 99؛ جامع الأخبار: 180؛ الفضائل: 155.

(5) - الغدير: 80 / 6، حديث 4؛ شرح احقاق الحق: 46 / 6؛ نفحات الأزهار: 238 / 10، حديث 94.

(6) - شواهد التنزيل: 363 / 2، حديث 1009؛ بحار الأنوار: 347 / 36، باب 41، حديث 216.

(7) - بحار الأنوار: 4 / 40، باب 91، حديث 6؛ الأملی، شيخ صدوق: 36، حديث 10؛ روضة الواعظین: 1 / 101.

تفسير و شرح صحيفه سجاديّه، ج 1، ص: 403

می باشد.

9- عَلِيُّ بَابُ عِلْمِي وَ مُبَيَّنٌّ لِمَتِّي مَا أُرْسِلْتُ بِهِ مِنْ بَعْدِي. «1»

علی دروازه علم من و بیان کننده احکام ارسالی از طرف خدا برای امت، بعد از من است.

10- أَنْتَ بَابُ عِلْمِي. «2»

تو [یا علی] دروازه علم من هستی.

نزد ملت اسلام مسلم است که علم پیامبر به وجود مقدس حضرت مولی الموحدين منتقل شد و علم امير المؤمنين به یازده فرزندش از حضرت امام حسن تا مهدی علیهم السلام رسید. و امت برای یافتن ربّ و شؤنش چارهای جز مراجعه به ائمه طاهرين علیهم السلام ندارند، معارفی که يك نمونه اش «نهج البلاغه» و نمونه دیگرش «صحيفه سجاديّه» و نمونه های دیگرش کتب حدیثی شیعه می باشد.

4- دلالت بر اخلاص در توحید

حمد خداوندی را که با آیات قرآن و معارفی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام رسیده ما را به اخلاص در عبادت و ایمان توجّه داد.

اخلاص در قرآن

«فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» «3»

پس خدا را در حالی که اعتقاد و ایمان را برای او [از هرگونه شرکی] خالص می کنی، پرست. * آگاه باشید! که دین خالص ویژه خداست.

(1) - بحار الأنوار: 113 / 27، باب 4، ذیل حدیث 87؛ کنز الفوائد: 67 / 2.

(2) - بحار الأنوار: 248 / 38، باب 65، ذیل حدیث 42؛ کشف الغمة: 287 / 1؛ کشف الیقین: 109.

(3) - زمر (39): 2 - 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 404

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»
«1»

مگر کسانی که [از گناه بزرگ نفاق] توبه کردند و [مفاسد خود را] اصلاح نمودند و به خدا تمسک جستند، و عبادتشان را برای خدا خالص ساختند؛ پس آنان در زمره مؤمنانند، و خدا به مؤمنان پاداشی بزرگ خواهد داد.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ» «2»

بگو: من مأمورم که خدا را در حالی که ایمان و عبادت را برای او [از هرگونه شرکی] خالص می کنم، پرستم.

قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي» «3»

بگو: فقط خدا را در حالی که ایمان و عبادتم را برای او [از هرگونه شرکی] خالص می کنم، می پرستم.

وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ» «4»

و اعمال ما مربوط به خود ما و اعمال شما مربوط به خود شماست و ما [در ایمان، اعتقاد، طاعت و عبادت] برای او اخلاص می ورزیم.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ «5»

پس خدا را در حالی که ایمان و عبادت را [از هر گونه شرکی] برای او خالص می کنید، پرستید گرچه کافران [از روش شما] ناخشنود باشند.

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

(1) - نساء (4): 146.

(2) - زمر (39): 11.

(3) - زمر (39): 14.

(4) - بقره (2): 139.

(5) - غافر (40): 14.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 405

الْعَالَمِينَ «1»

اوست زنده [بی زوال]، هیچ معبودی جز او نیست، پس او را در حالی که ایمان و عبادت را برای او [از هر گونه شرکی] خالص می کنید، پرستید. همه ستایش ها ویژه خدا پروردگار جهانیان است.

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ «2»

در حالی که فرمان نیافته بودند جز آن که خدا را پرستند و ایمان و عبادت را برای او از هرگونه شرکی خالص کنند و حق گرا باشند و نماز را برپا دارند و زکات پردازند؛ و این است آیین استوار و ثابت.

اخلاص در روایات

فِي مَوَاعِظِ النَّبِيِّ لِابْنِ مَسْعُودٍ: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ إِذَا عَمِلْتَ عَمَلًا فَأَعْمَلْ لِلَّهِ خَالِصًا لِأَنَّهُ لَا يَقْبَلُ مِنْ عِبَادِهِ إِلَّا مَا كَانَ خَالِصًا. «3»

در مواعظ رسول خدا به ابن مسعود است: ای پسر مسعود! هرگاه کاری انجام دهی برای خدا و محض خدا خالص انجام بده؛ زیرا عملی جز عمل خالص قبول درگاه او نیست.

امام علی علیه السلام فرمود:

(1) - غافر (40): 65.

(2) - بینه (98): 5.

(3) - بحار الأنوار: 105 / 74، باب 5؛ مستدرک سفینه البحار: 146 / 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 406

طوبى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلَهُ وَ عِلْمَهُ وَ حُبَّهُ وَ بُغْضَهُ وَأَخَذَهُ وَ تَرَكَهُ وَ كَلَامَهُ وَ صَمْتَهُ وَ فِعْلَهُ وَقَوْلَهُ. «1»

خوشا به حال کسی که عمل و دانش و دوستی و دشمنی و گرفتن و رها کردن و سخن و سکوت و فعل و قولش را برای خدا خالص کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَحِيمٌ يَشْكُرُ الْقَلِيلَ، إِنَّ الْعَبْدَ لَيُصَلِّي الرُّكْعَتَيْنِ يُرِيدُ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ. «2»

پروردگار شما مهربان است، عمل کم را تقدیر می کند، هر آینه عبد دو رکعت نماز محض خدا بجا می آورد، خداوند به سبب آن نماز او را وارد بهشت می کند.

امام رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا حَزَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ. «3»

عبدی که چهل روز برای خدا خالص شود، چشمه‌های حکمت از قلبش به زبانش جاری می‌شود.

امام عسگری علیه السلام می‌فرماید:

اگر تمام دنیا را لقمه‌ای کنم و در دهان بنده‌ای خالص بگذارم گوئی در حقّ او تقصیر کرده‌ام، و اگر کافر را از آن منع کنم تا از گرسنگی و تشنگی به مرگ برسد سپس شریقی از آب به او بنوشانم انگار به اسراف در نعمت حق برخاسته‌ام.

(1) بحار الأنوار: 244 / 67، باب 54، حدیث 16؛ المحاسن: 253 / 1، باب 30، حدیث 276.

(2) بحار الأنوار: 242 / 67، باب 54، حدیث 10؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: 69 / 2، باب 31، حدیث 321.

(3) بحار الأنوار: 245 / 67، باب 54، ذیل حدیث 19؛ مستدرک الوسائل: 253 / 16، باب 27، حدیث 19774.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 407

این فقیر مسکین و عبد مستکین به پیشگاه حضرت دوست عرضه داشته:

یا رب تو علاج درد مایی	بردرد درون ما شفایی
ما خسته دل و فسرده حالیم	از بار گنه شکسته بالیم
غریقیم همه به بحر عصیان	هستیم گدای لطف و احسان
با این که ز کبر خود نمائیم	در اصل فنای در فناسیم
هستی و خودیتی نداریم	از خویش منیتی نداریم
بر درگه تو ذلیل و خواریم	سرمایه بجز گنه نداریم

ای غوث و غیاث بی پناهان	بخشنده جمله گناهان
یا رب تو بین اسیر نفسیم	عمری است همه هوا پرستیم
از باده کبر جمله مستیم	آلوده هر گناه و پستیم
شد تیره ز معصیت دل ما	شد نار جحیم حاصل ما
بگشای دری ز توبه ای یار	ما را تو ز معصیت نگهدار
ما گر چه به عهد بی وفائیم	لکن به در تو ما گداییم
بر سائل خود عنایتی کن	از غمزدگان حمایتی کن
ای مایه آبروی مسکین	ثابت قدمم نمای در دین

(مؤلف)

5- دور داشتن انسان از الحاد و شرك

دور بودن از شرك در هر کیفیت و شکلش اعم از دنیا پرستی، مقام پرستی، شهوت پرستی، هوا پرستی، طاغوت پرستی، شیطان پرستی، محض عنایت و لطف حق به بندگان است.

چون ایمان خالص و عمل صالح بر شؤون حیات حاکم گردد بساط شرك از سرزمین هستی انسان، جمع می شود.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 1، ص: 408

شرك به فرموده قرآن در سوره لقمان «1»، ظلم عظیم است و هر کس تا وقت مرگ آلوده به آن باشد از رحمت خدا محروم خواهد بود و در آن زمان توبه اش پذیرفته نخواهد شد.

شرك ورزی به فرموده قرآن، باعث از بین رفتن تمام اعمال نیک انسان در دوره عمر اوست:

وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «2»

و اگر [آنان با همه عظمت و مقامی که داشتند برای خدا] شريك قرار داده بودند، یقیناً آنچه عمل شایسته انجام می دادند، تباه و بی اثر می شد.

وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ «3»

ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست و کفر و بدکاری و نافرمانی را ناخوشایند شما ساخت، اینان [که دارای این ویژگی ها هستند] هدایت یافته اند.

]

تجیب ایمان

[«کسی یا چیزی را دوست داشتن در اثر پی بردن به زیبایی ها یا سودمندی های آن پیدا می شود. ایجاد دوستی در دل کسی کردن به وسیله توجه دادن به خوبی و زیبائی و سودمندی خواهد بود.

ایزد پاک، ایمان را به وسیله ذکر خوبی ها و ثواب ها و فضیلت های آن خواسته که

(1) - لقمان (31): 13؛ و [یاد کن] هنگامی که لقمان به پسرش در حالی که او را موعظه می کرد، گفت: پسرکم! به خدا شرك نورز، بی تردید شرك ستمی بزرگ است.

(2) - انعام (6): 88.

(3) - حجرات (49): 7.

محبوب مسلمانان کند و بندگان عزیز خود را از این فیض بزرگ برخوردار سازد. از جمله مبارکه:

وَرَبَّيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» «1»

و آن را در دل‌هایتان بیاراست.

استفاده می‌شود که مقرر ایمان، قلب است و ایمان از صفات جوانح است.

صفات قلبی، علل برای صدور افعال خارجی و صفات جوارحی است. در جمله:

وَكُرْهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ» «2»

و کفر و بدکاری و نافرمانی را ناخوشایند شما ساخت.

کفر و فسوق و عصیان را در مقابل ایمان قرار داده است. یکی از طرق تعریف، دانستن مقابل‌های معرف است و از این تقابل می‌توان راهی به حقیقت ایمان، پیدا کرد.

کفر انکار خدا و رسول است، پس ایمان اعتقاد به خدا و رسول است. فسوق پرده دری است، پس ایمان صفتی است قلبی و اعتقادی که مردم با ایمان را از پرده دری و هتک نوامیس متنفر ساخته و جلوگیری می‌کند. عصیان گناه و نافرمانی است، پس ایمان عقیده‌ای است که نمی‌گذارد از مردم با ایمان تمرد و نافرمانی حق صادر شود؛ زیرا از آن بیزار و متنفرند.

با این بیان تاحدی می‌توان به اندازه لطف حق که ایمان را محبوب مسلمانان قرار داده پی برد؛ زیرا ایمان راه نجات از پلیدی‌ها و زشتی‌ها و راه دخول در سعادت و خوشبختی‌هاست.

(1) - حجرات (49): 7.

(2) - حجرات (49): 7.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 1، ص: 410

ناخوشایندی کفر و فسوق و عصیان

[بیزاری از کسی یا چیزی در اثر آگاه شدن بر زیانها و زشتیها و بدیهای آن پیدا می‌شود، بیزار کردن کسی را از چیزی به وسیله روشن کردن زیانها و زشتیها و بدیهای آن است. قرآن در جمله:

وَكُرْهًا إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ «1»

و کفر و بدکاری و نافرمانی را ناخوشایند شما ساخت.

می‌گوید: خدا شما را از کفر و پرده دری و نافرمانی بیزار کرده است. بیزار کردن خدا مسلمانان را از کفر و فسوق و عصیان به وسیله نمایاندن زیانها و شومیها و زشتیهای آنان است.

معنای کفر و فسوق و عصیان

کفر، انکار خدا و نعمت‌های اوست و صفتی است باطنی و از افعال قلبی، این صفت قلبی ریشه کارهای زشت و ناپسند می‌باشد.

عصیان، اعم از فسوق است؛ زیرا فسوق اختصاص دارد به کسی که مطیع بوده سپس از اطاعت دست برداشته و پرده دری کرده، ولی عصیان اعم است و عاصی شامل کسی که از آغاز نافرمان بوده و هیچ گونه تلبسی به اطاعت پیدا نکرده می‌شود.

هر يك از کفر و فسوق و عصیان، با ایمان ضدیت دارند؛ زیرا ایمان، اعتقادی است در قلب که موجب عمل در رفتار و گفتار باشد، پس کفر با ایمان دشمن است، فسوق با ایمان ضدیت دارد، عصیان با ایمان سازگار نیست، هر يك از این سه

(1) - حجرات (49): 7.

می‌کوشند ریشه ایمان را قطع کنند.» «1» همان طور که در آیه شریفه ملاحظه کردید واقعیت‌ها را خداوند، محبوب قلب انسان فرموده و قلب را از پستی‌ها، متنفر نموده است.

بدتر از کفر و فسق و عصیان شرك است. قرآن و روایات به طور مفصل به زشتی‌ها و زیان‌ها و ضررها و ضربه‌های شرك اشاره کرده‌اند و از این طریق آن را منفور قلوب صافیه قرار داده‌اند و این همان معنایی است که از جمله دعا استفاده می‌شود.

شرك، بنابر آیات قرآن اعم از شرك در قول و صفت و عمل و نیت و عبادت است، در هر صورت چیزی را در جنب خدا قرار دادن و از آن پیروی کردن شرك است و آن گناه بسیار بزرگ و در صورت ماندنش در قلب غیر قابل آمرزش است.

در زمینه تفسیر شرك به کتب گران‌بهای تفسیری و روایی به خصوص باب ایمان و کفر «بحار الأنوار» مراجعه نمایید.

بت پرستان مگه، آفتاب پرست‌ها، پول پرست‌ها، کمک دهندگان به سقیفه و باند ننگین اموی و عباسی و فرمانبران از طواغیت، در همه دوره‌ها از مصادیق بارز مشرکان هستند، دولت‌ها و مأموران آنها که در راه خدمت به استعمارند و از منافع ملت‌های خود چشم پوشیده، نوکری اجانب را می‌نمایند مشرکانند و گناهانشان از اعظم گناهان و معاصی است.

